جلد سیوم

از

# مآثر الامرا

تالیف

## نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام اقباله

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایٹی بنگاله

در مطبع اردو گائیڈ

واقع

کلکته

حلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجری

آغاز جلد سیوم

# * حرف الفاء *

( ۲ )

## * فرحت خان *

مهتر سکائی نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیانی بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شدوهٔ تزویر بکار برده باو پیوستند و نیک دانای کولالی از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیانی انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید - و در اوانیکه جنت آشیانی از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالی بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کسان خود را دران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولی نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پادرده امیر ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] کولانی ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] او هم گدرانید •

در جاگیر او بود ) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصهگاه نبرد
شمشیر داران چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش
زد - از قلعه برآمده برسم (۲) یکجهتان خان خود را درباخت -
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه ( ۹۸۴ )
نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

## * فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشی مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگی و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
مرتضی نظام شاه ثانی نگذاشت - او ناچار (۳) باغرا و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند دستیاری زن چوریگر بهوهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخهٔ [ ب ] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ ب ] اغوا *

پس از چندے دریافت که مقرب خان علام ترک ( که میر شمشیر و سر لشکر نجای او شده بود ) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدۀ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه‌سالار نمود - گویند دریں مرتبه فتح خان بوساطت همشیرۀ خود که مادر نظام شاه بود رهائی یافته بوضع سپاهیانه می‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *
(۲)
بالجمله او از احوال پیشین انتباه در گرفته بترتیب حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود ( هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت ) پیشدستی نموده در ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے ( که پدرش را نظر بند میداشت ) مقید گردانید - و اول زر بیست و پنج امرای معتبر قدیمی را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بینی و بدسگالی مخالفت فلازمان می‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغی از راستي دارد جهان را از وجود بی‌سود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه نموده آوازه انداخت که باجل طبعي در گذشت - و همین نام
(۳)

(۲) نسخۀ ( ج ) پیشین احوال (۳) نسخۀ [ ب ] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلیحضرت اوذال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل ( که
قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد ) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهی محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که جاکروبی درگاه سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادل‌شاهیه خود را برساند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مرسور از برهانپور
فتح خان ( که قول و فعلش شایان اعتماد نبود ) بلابه‌گری
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف می‌نمود در کمتر زمانے بعسر گرائیده بعهد و پیمان

(٢)
قلعه تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهی شد - خان مزبور بے حقیقت ظاهر نقض عهد کرده در طعربگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داری گجرات بتغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مانی برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز بتویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوی گشته مدتے بفراغت و آسودگی بسر می‌برد - با اجل طبیعی در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابی افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازی یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهی اختیار نکرده ترأسه دریتجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از احوال

(٢) در [ بعضی نسخه ] قلعه را (٣) نسخهٔ [ ب ] طبعی *

رجال و جوانان روزگار بود ضمنًا مجملی از احوالش داگزدر جامهٔ وقائع طراز است *

از غلام بیجاپوري ست با چند حبشی مردانهٔ سجاع در حرکهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بهم رسانید - چون ( ملکه چاند سلطان در سنه (۲) (۳) ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت ) در احوال سلطنت نظام شاهیه (- که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود ) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبی تا شش کروهی احمدنگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علي قلعهٔ اوسه و چند دیهه جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار (۴) میخواست ملک دیگرے انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ا-ب ) با چندے - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] جاند ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] دیگر •

در حوالی بانديپر[(۲)] میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه بر داشته بردند - خانخانان ( که از عزم‌های او واقف بود ) فرجهٔ دیده طرح آشتی افگند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان بکنجهتی موکد گردانید - چون اکثر علده جانب راجو می‌بود فریدولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و مالک او را نیز درگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغی ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهی را نیز منصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداري می‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکانی استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر ( که غالب و گاهی مغلوب بود ) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان ( که شاهزاده ولی‌عهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگی و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداري گذاشتند ) ملک عنبر

---

(۲) نسخهٔ ( ج ) بادیر •

بنز محال متعلقه را مع شيء زايد بتصرف وكلاي پادشاهي
گذاشته تا آخر در جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - هميشه
با عادل شاهيه و قطب شاهيه بتنازع ملكي اشتغال داشته
مكرر علم بوقري و چيرگي برافراشت - و بوسم تعلبندي زرها
ميگرفت - در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبعي (۲) درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابين
درگاه شاه منتجب الدين زربخش و شاه راجوي قتال مدفون
گشت - گنبد عالي و محوطه دارد - با اين همه انقلابات تا حال
ديهي در انعام بحال است - كه صرف روغن چراغ مزارش زر
آرجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست انديشي
و كارگذاري يگانه و يكتا بود - راه و روش قزاقي را ( كه باصطلاح
دكن برگي‌گري نامند ) خوب فرا گرفته خيره سران و اوباشان
آن ملك را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعايا و آبادي ملك حدے فراوان مي نمود - و با اين
همه فساد و هنگامه ( كه پيوسته با فوج مغل و لشكر دكن
زد و خورد داشته ) موضع كهركي پنج كروهي دولت‌آباد را
( كه الحال به خجسته‌بنياد اورنگ‌آباد موسوم است ) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عاليه معمورهٔ عظيم ساخت . گويند
در اشاعت خيرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسي ملهوفان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] طبعي ‌•

دستی قوي داشت - و تشعار تقوی و صلاح کما ینبغی قیام می نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

## فدائي خان

میر طریف از ملازمان خدمتگذار اعلی حضرت بود - چون صاحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهیٔ ایلچیٔ ایران باتبتاع اسپان عراقی رخصت فرمود - و چون اسپے ( که پسند طبع مشکل‌پسند افتد ) بیارد نتانیے آن التماس نمود که اگر تصرف بر عرف و عصابات روم دستوری یابد اسپان سواریٔ خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد - توجه نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدین دست‌آویز کارسازیٔ خود نماید - در سال دهم از بندر لاهري (٢) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را ( که متوجه تسخیر بغداد بود ) دید - سلطان دعرز نامه گرفته (٣) بترکي زبان پرسید که سبب طی این مسافت دور و دراز چیست - عومي لیه بعد اظهار سبب کمر

(٢) نسخهٔ [ ب ] لاري (٣) در [ بعض نسخه ] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت
رسیدن ایلچی و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح
و فیروزی ست - روز دیگر میر طریف هزار پارچه از جانب خود
پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر
قیمتی همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمی‌گذرد -
قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان
نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو
داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل
بموصل رفته بخرید اشیای (۲) مطلوبه بپردازد - پس ازان ( که
سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش
انتزاع نموده بموصل برگشت ) میر طریف را رخصت داده
جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربی خوش رفتار
با زین مرصع الماس و علائی مروارید دور طرح روم بطریق
ارمغان ارسال داشت - میر طریف باتفاق ایلچی مذکور از
بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر
( که مطرح الویهٔ پادشاهی بود (۳) ) راهی گشته باستلام آستان
خلافت چهره برافروخت - و پنجاه و دو اسپ ( که دران دیار
ابتیاع نموده ) با دو اسپے ( که سلسله دار پادشاه از عمده‌های

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] اسباب - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] گشته بود *

زمین دار تکلیف کرده بود ) از نظر پادشاهی گذرانید . به نیکو بندگی مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب فدائی خان سراوراري يافت - و بخدمت آخته بیگی از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت - و در همین ایام بحکومت لاهري بندر تعین گشت - و هنوز درآئین پایهٔ دولت برآمده بود که زمانهٔ بی‌مهر سرانهٔ ناکامي بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

## * فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکی بزور قابلیت و نیروی بیدلی در زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت و مکانت گردیده بدرجهٔ اعتبار درآمد - نخستین میرزا محمد تقی که در سر آغاز جلوس جنت مکانی به مرافقت مهابت خان بمهم رانا امرسنگهه تعین گشت - چون سرش آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام ( که اشنع دمائم است ) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائي کرده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا عنایت الله که بکاردانی و معامله فهمی مشهور وقت بود و در فن سیاق بی نظیر - بدیوانی سلطان پرویز فائز گشته

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] لاري بندر ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] از زمان دولت عالمگیري*

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد و دستگاه شوکت (۲)
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود
آزرده ساخت - و از استغنامزاجی سر بکسے فرود نمی‌آورد -
آخرکار ازان رتبه و خدمت افتاد (۳) - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و معارش
اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی
مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکانی طروه قرب و منزلتے
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے ( که قلعهٔ ماندو مهبط
الویهٔ جهانگیري گردید ) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان
اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بخیت‌پور رسید راجهٔ
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان
ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالیِ آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر می‌نماید - زخمے براجه رسانید -
راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم
میرزا را یکه و خداره ساخت (۴) - لشکر بے سردار رو بفرار

---

(۱) نسخهٔ [ ح ] سرانجام دادهٔ (۳) نسخهٔ - [ ب ] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ ب ح ] یکدو خیاره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را
(۲)
بکوهستان کشید - و پسترِ ملکش بدر پی سپر عساکر پادشاهی
گشته مالشی بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است
که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد -
و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشی
سایهٔ عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و
منزلتی بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی
درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان
باقتضای نمک خوارگی و ودیعت در سر افشانی و جان نثاری
تقصیر نکرد - بپاداش آنکه ( چون کنار آب بهت معسکر
جهانگیری گردید - و امرا از غفلت و خامکاری با همگی اردو
(۳)
از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهی آن طرف آب نماند )
مهابت خان که در انتهاز فرصت بود از شورش طلبی بی محابا
[illegible] را [illegible] - [illegible] خان از فتنه پردازی زمانه
[illegible] ( [illegible] پل را آتش زده بودند ) دلدائیانه خود را
[illegible] - [illegible] از [illegible] دموج خیز
(۴)
[illegible] حالے
[illegible]
[illegible] سوز در آمده
[illegible]

---

[illegible]

فلاسهای موداله نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمی‌تواند بخدمت حضرت مکانی رسد - چون پارچهٔ سنگی ( که بدیوار آهنی خورده بر گردد ) بهمان چستی و چالاکی عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم ( که امرا باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیهٔ او پیش برده پیشتر نشستند ) فدائی خان از روي حمیت و غیرت با جمعی یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته موج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار ( که بادشاه همانجا بود ) خود را رسانید - چون درون سرا پرده ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازی پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید - مخلص خان پیش روي جنت مکانی ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائی خان زمانے دراز بردها نموده عطاء الله خویش را با دو سه (۲) منصبدار روسناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - برهتاس شتافته اهل و عیال خود را برگرفته بکرحهاک (۳) رفت ( که متصل کوه کانگره است ) رخت عافیت کشید - و چون نزربختش حنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

(۲) نسخهٔ [ ج ] با دوستی (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بکرحاکساپودیه •

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله بعمله سوار ناب درو رفتن فدائی خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهی و پنج لک روپیه بذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیانی بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداری جونپور کامیاب عزت گردید - و پهتر بفوجداری گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه همت (۲) برگماشت فدائی خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمی رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - اواعده نوکر داشت - و از نخوت و استغنا ( که لازمهٔ طینت این برادران بود ) خالی نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمی نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدارالعدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] اُجینه - (۳) نسخهٔ [ ج ] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها در نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال محال - زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض (۲) نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون (۳) طریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۴) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال طریف فدائی خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه ( که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود ) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلی در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائی شده بود فدائی خان نیز بایلغار

(۲) نسخهٔ [ ج ] نیارید (۳) نسخهٔ [ ج ] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش نظر نیامده - در عمل صالح ( که مشتمل بر سوانح عهد دولت فردوس آشیاني ست ) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم ( که میر طریف بخطاب فدائي خان نامي گشت ) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - و درسال چهاردهم ( چون میرطریف مذکور درگذشت ) رقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموري اندوخت * (۴) نسخهٔ [ ج ] جانباز خان

برای انصرام این کار تعین گردید - اگرچه مرشد قلی پیش از رسیدن فدائی خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کندو حواله شد - از بعد چندے در همین سال رخت هستي بر بست *

## * فاضل خان *

آقا افضل اصفهانی از ولایت بدیار هند وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمید او در قدر و منزلتش افزود - و لک روپیه سالانهٔ او مقرر نمود - بلی شیخ ( که دریای همت و کرم و مدبع قدر شناسی بود ) باکثرے لک روپیه و هشتاد هزار روپیه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار روپیه میداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پیشگاه جنت مکاني بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲) بآقا افضل ارزانی داشت - مشارالیه از کارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در تیول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت (۳) را بدستور سابق بعهدهٔ موميالیه وا گذاشته بیش از بیش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بدیوانیٔ شاهزادهٔ سلطان پرویز ۵

---

(۲) اسمهٔ [ ح ] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سر عزت درافراخت - و هنگامی ( که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعین گشت ) بخشیگری و واقعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن مامور گشت - و از زمانه سازی با خانجهان لودی صاحب صوبهٔ آنجا (۲) خیلی محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت مکانی سفر آخرت درگزید (۳) اعلی حضرت ( که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت ) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه داری (۴) دکن بخانجهان فرستاده اظهار بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان ( که برادرش نوکر سلطان شهریار بود ) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور داور بخش را در تخت نشانده اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت می نوازد - و زر بسی سپاه را میدهد بیشتر نوئیدان عظام بصاحبقران ثانی متوهم ( که مبادا بعد جلوس بتلافی پردازد ) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] صاحب قرابی - (۳) نسخهٔ [ ب ] برگزیده - (۴) نسخهٔ [ ج ] خاندوران *

لشکر پادشاهي آمد - همراه هرکه در هرير فرمانروائی هندوستان بر آمد نوکر او هستيد - معهذا فردوس آسيانی حقوق چندين ساله خدمت شما را کاَنْ لَمْ يَکُنْ انگاشته ديروز که مهابت خان بآن گروه کوه حرايم بخدمت ايشان پيوست فوراً خطاب سپه سالاری شما را تغير کرده بوی بخشيدند - اين حرف بر خاطر افغان (باوجود دانش و سنجيده مزاجی ) خورده جان نثار خان را بے آنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و بعد احکام و تنسيق مهام بتقديم اهم در مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور يافت - فاضل خان از گذر هنديهٔ بردا جدا شده (۲) پيشتر راهی گشت - دران ايام افواج پادشاهی بر سر ججهار سنگهه بنديله تعين شده بود - و اعلی حضرت بشر دا قلعهٔ گواليار (۳) بطريق سير ارمای عنان فرمود - چون خان مذکور به درز رسيد حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قيد شديد گذرانيد - دران زمان ( که خانجهان هم باريات حضور بود ) استخلاص او بشش لک روپيه بالمقطع قرار يافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نيز يک لک روپيه داد - مدتی معاتب

(۲) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه - (۳) نسخهٔ (ا - ب) بهر ٠

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری بروده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال دهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد بفضل خسروانی ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهی اشتغال داشت *

## * فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکانی بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقی پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنه در آمده درون محل سرا خزید ) او باشارهٔ خان مذکور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي يافت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار باضافهٔ تحت نورالهي گرداند - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ والاي پايگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بيگم صاحب صبيهٔ كلان پادشاه ( كه بنادر رسيدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے در بستر بيماري افتاده بود ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ امتياز پيمود - سال بيست و يكم هژدهم رمضان مطابق سنه ( ١٠٥٧ ) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشكوي پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصيت در خدمت اعلى حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در كنار درياي بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

## * فتح جنگ خان روهيله *

پدرش زكريا خان برادر عثمان خان روهيله است - كه از مدتها در كمكيان دكن انتظام داشت - و با كم‌منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خويش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائي فردوس آشياني بفوجداري خاندیس سر سروري افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسنديده و نگاهداشت جمعيت روهيله

زیادہ از ضابطۂ نام خود بر صفحۂ روزگار روشن داشت - در سال سی‌ام باجل طبیعی درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان بدر در شجاعت و پردلی از نامووان وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعی در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری توندا پور مضاف خاندیس ( که دهنۂ بالاگهات است ) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبۂ مذکور سرافرازی یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجۂ اعتبار پیمود - گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل دستگاہ امرائی می چید - و سار و سامان تورک زیادہ از قدر خود بکار می برد - و مرد گشاده پیشانی بود - و دست داد و دهش می‌گشود - هرچند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر بپاچی رجوع او می افتاد بخانه اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می‌افزود - در قبیله پروری بے نظیر و در نمن‌داری مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان ( که هریکی بمردی و مردانگی گوی سبقت می ربود ) بر دوش همت می‌کشید - و در جناب پادشاهزادہ محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و بتکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در بهاتی ( که قلعهٔ بدرکلنان مستقر اولیای دولت شد ) شاهزاده او را بانفاق میر ملک حسین کوکه بر سر بیلکه (۲) تعین نمود - آنرا سر سواری بجبر و قهر بدست آورد - و هنگامی ( که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان تصمیم فرمود ) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید - و پس از عبور از برهانپور بخطاب خانی نامور اندوخت - و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳) و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک ( که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) با برادران مصدر تردداث شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب مولي ( که چهارده کروه جهانگیر نگر واقع است ) شتافت - و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود - برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دلیکه (۳) نسخه (۱) مکرمت *

جنگی از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دشمن بکار نابوده برگشتند - برادرش خان مخاطب دریردست خان ( که با جمعے از رفقای خود در کشتی بود ) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد (۲) - سهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام ورود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - سهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان ( که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود ) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل به تعلقداری دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه بسرداری جنود طرح چپ چهره افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست سرزه خان مهدوی و سیدي مسعود بولایت پادشاهی درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ب ] برآورده •

لشکر راجه در چار کروهی پرینده درون آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار برسر او ریخت - مومی الله را حفظ ناموس سپاهگری روی برتافتن ازان گروه تصویر نکرد - با چهل سوار دایمن خویش بسوازی رتبهٔ سرافرازی اندوخت - هر یک از سواران دا بیرونی و مهارت ظاهری و دلیری و دلاوری یکتا بوده - پرگنهٔ ... در جاگیر داشت - و مقدمی ... گروته موضع ... را ( که هشت کروهی ... سر راه ... است ) وطن قرار داده در آبادی کوشیده - اولادش بدان مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیری بسوش ... رفته بود - ... داشت - و پس از ... - از بی‌ربطی قریب ده سال است که آن موضع از ... آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداری دخلی داراند - ... او ... در قصبهٔ مذکور ساه ... دروازهٔ ... را بسیار بعظمت ساخته - اولادش در آنجا ... ‖

## صابر خان

پسر ... ثانی ست - سال سوم جلوس ... در ... ( که دکن مصرف حدام سلطانی

(۱) ... (۲) ... (۳) ... (۴) ... [ ب - ج ]
...

بود ) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود ( که بحکومت اوڑیسه می‌پرداخت ) آمده به آستانبوس سده سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقی شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالی منصب سابق و خطاب خانی و میر توزکی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضی چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه بار دیگر بمنصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدی سرمایهٔ شادکامی اندوخت - در جنگ سموگر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - عرصه پیمای وادیٔ گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۲) رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور (۳) احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور او افتخار نام تا سال سی‌ام شاهجهانی هفتصدی (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ ب ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ب ] هفتصدیٔ •

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان ( که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان بامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرورازي یافته - با اسد خان نسبت خویشی داشت *

## * فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام فوت پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسی و قدردانی او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرورازي فرمود - اگرچه بظاهر خدمتش خوري خانم متعهد بریدنت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي بکفل احوالش می‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خانی خدمهٔ باموري اندوخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکی سعد الله خان فرمود که شهرهٔ لآلی در سرش بندد - و در سال سی و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگی گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبهٔ عالمگیري استسعاد یافته باضافهٔ هزاری پانصد سوار پایهٔ عزت

(۲) نسخه [ ب ] عمدة الملکي *

برآورده است - و در همین ایام از تغییر نوازش خان بخدمت قراول بیگی ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول مراحم خسروانی شد - و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگی جبههٔ ارادت بندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل (۲) مراد آباد اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار می پرداخت - و هر سال بحضور می آمد و گرانبار نوازش خسروانی گشته باجازت پادشاهی رخصت تعلقه می یافت - خلد مکان را نیز باحوال او ( قطع نظر از توجه خانه زاد پروری ) عنایت خاص و التفات مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که فیل پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور می آمد بدربار نمیتوانست رفت - سر سواری سواره مجرا میکرد - در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دو هجری از مراد آباد هستی بے مراد برخاست - مرد با خبرے آزادوشے بود - بامور دنیا اصلا نمی پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمی آورد - صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] با خبرے آزاده وشے ه

و هوام نادر ( که از اقصای امصار و بنادر برای او می‌آوردند ) بمساعدت - گویند که جانورے نبود از وحشی و انسی و متعارف و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کدک و پشه و سوس و سپش را در اوانئ چوبی و مسی نگاهداشتے و پرورش میداد‌ے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت میکرد - از اولادش کسے رشدے بر نیامد *

## فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه ندارد - لیکن به بزرگ نژادي و والا حسبی از مشاهیر بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه خویش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت بکین توزئ یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد و دشمن کامیها افزود - عالمگیر پادشاه ( که از دیر باز در کندن رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت داشت ) وقتے ( که باقتضای داعی مرز و بوم دکن مضرب (۲) خیام پادشاهی گردید ) بنزیں ارادهٔ بیش از بیش تصمیم داشت - مشارالیه از مآل اندیشی و عاقبت طلبی برهنمونی بخت و بدرقهٔ بودنی احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ ج ] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت -
نامر پادشاهی آتش خان روز بهادی با دروازهٔ غسلخانه پذیره
شده و اشرف خان میر بخشی تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی
منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران
گردید - برادران و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور
پایهٔ نوازش یافتند *

و درهمان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
دریای بیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالی شهر رسیده)
اسپ سواره می‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستی
بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود -
نزدیکتر آمد - اسپ سواري بیتابی کرد - شاهزاده از اسپ
فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل
را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
موصی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم
پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیري

(۲) نسخهٔ [ح] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي تا اقصا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد - (۲) سختیها باصرار پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا درگذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش ( که اکثرے در ایام حیات او رحمت بملک بقا کشیدند ) قدرت الله خان فوجدار بالکوته بود - [ در سال پنجاهم بالکوته ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بتغیر قلیج خان بهادر بتفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مهکر بالاگهات (۳) برادر تعین یافت - و در عمل (۴) او عنیم در سر قصبه ریخته تاراج کرد - ] ر از برادرانش یُسف خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - در سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یُسف خان دران میان کشته گردید *

## فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از (۵) تهته است - ابتدا بنامشی‌گری محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سوم جلوس خلدمکان ( چون فاضل خان میرمنشی برادر ابوالفتح قابل خان بالا شاهی بوجہی مورد عتاب گردید ) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] دراینجا (۳) نسخهٔ [ ج ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ج ] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ ا ] تهته *

دار الانشای پادشاهی و منصب پانصدی سی سوار و عنایت ده ده چتره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعی در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال شصت و ششم بانضمام صدارت کل بشهٔ ترقی را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال شصت و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سی و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجری ناثر ودا ( که در لشکر پادشاهی عالمگیر شده بود رخت از سرای فانی بربست # -

## فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول ڈهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خانی سربلند گردیده - سال شصت و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال شصت و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداری و دیوانی بریلی مفتخر گشت - پستر

فوجداری گوالدار داشت - سال سی و هشتم بخطاب صادق پدر خود فدائی خان مخاطب گشته از انتقال سپاه‌خان بفوجداری اکبرآباد مامور گردید - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار می‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - در حین ( که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت ) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خانی امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب صفدر خان سرمایهٔ ناموری اندوخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوری پذیرفته سال سي و سیوم ( که بر کدهی ازان تعلقه تاخته بود ) بدر بندوق اجل او را از بردن بار داشت *

## فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک تونی ست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان ( که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید ) چون اولد بود خلد مکان ( که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود ) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ ب ] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [ نسخه ] کدهي •

سوار سربلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و دستار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب فاضل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و در سال هژدهم (چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح فاضل خان منشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بفاضل خانی سرفرازی یافت) برهان‌الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی (که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافهٔ شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی نامورى اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر در منصبش افزودند[2] - و در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابو نصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و در سال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] افزوده •

بنظم ، نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست
استعفای حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور (۲)
رسید در سال مذکور سنه ( ۱۱۱۲ ) یکهزار و یکصد و دوازده
هجری رخت زندگی بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام
آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت دیوانی
حضور و مرحمت خانی و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت -
و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان
علاء الملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت در جناب
ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت
میفرمائیم - و فی الحقیقه (۳) آن جوان قابلیت و استعداد داشت -
اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقیء عظیم میکرد - اما (۴) در
چهار روز آن بیچاره جوانی و زندگانی را وداع گفت - چون
ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان
برهان الدین کسے نماند او را از دیوانیء الکهٔ چغتا پتن
طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خانی و خدمت
دیوانیء سرافرازی بخشیدند - حقا که نیکو خدمتهای نیاکان
در بارگاه ولی نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] هزار (۳) نسخهٔ [ ج ] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ ا - ب ]
اما چهار روز •

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل بدر چندے بخدمت بخشیگری حضور مامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علی خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مختار و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن - هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے کرده می‌آمد دخل نمی داد ( و ازین جهت زیاده بر گرانسری پادشاه افزود ) بعبدالله خان قطب الملک کاله این معنی درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمدهٔ انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشی ( که عمدهٔ اهل خدمات اند ) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگری از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدی نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر روح دو نامی و زبان زد شهرت ( که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد ) ضیاء الدین خان را ( که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود ) بدخل کار نمود - و بدوهمین ( که

حالی از سوریدهٔ سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدهلی رفت - پس از چندی فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم توست و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ایام درگذشت *

## فضائل خان میر هادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجی دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار الیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران درگذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم ( چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بمساق بیجاپور رخصت یافت ) مزاج پادشاهی از میر مذکور بنابر وجهه انحراف پذیرفت - و آتشخان زور بهایی تعین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار الیه را بحضور آرد - بحسب حوالهٔ روح الله خان شد - و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گردید - و بعد ازان در وفق یرلیغ پادشاهی باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا داوادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر می‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سارکاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت از طلب حضور سده ده دلنشم ساحت حلاوت ورق اعتبار بر افراخت - و بخلعت مدرمنشیگری و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان، بخدمت دیوانی حضور بانضمام منشیگری سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ بختمندي برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگانی را وداع نمود *

برسائی طبع و سگروی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود می‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می‌فرمود - که بنیابت خانسامانی چنان سربراه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی ( که دار الانشا بدو تفویض یافت ) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است ( که درین زبان قطعاً متروک اند ) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه می‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب ( که وضع کرده‌اند ) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسی‌نویسان از روی سهو الف کدائی را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله می‌نویسند - پادشاه جنت‌مکان ( که بهندی آشنا بود ) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف می‌نوشته باشند #

نواسهٔ خان مزبور مدد مرتضی خان جوان شایسته سپاهی‌منش یادگار آن سلسله بود - چندست در رفاقت مبارز (۲)
خان ناظم حیدرآباد بفوجداری متعلق مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار اللکندل مامور شده بر سر زمیندار شمشی ( که مشهور بنگالا پهاڑ است ) فوج کشید - و خود نیز جلوی (۳)
بکار برده آنجا نزدیک کدهی رفت - تفنگی بسینه‌اش (۴)
خورد - یکه و خباره گردید - گویند چون در سرکار بسیار در تصرف آورده بود بقصد خود را بکشتن داد #

## فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است ( که قصبه ایست از مضافات بدخشان ) مشار الیه از کهنه سپاهیان مشاهدین و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهی سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ ح ] مسطور - (۳) نسخهٔ [ ح ] گدهي - (۴) نسخهٔ [ ح ] یکه و خباره *

بدلاوری و یکه تازی ( که آیهٔ بود در جسارت و جلادت )
از ناموران روزگار گردید - در سال بیست و هفتم ( که خان (۲)
فیروز جنگ در جلدوی تاختهای مکرر و آویزشهای سخت
با غنیم از شهاب الدین خان به غازی الدین خان بهادر
مخاطب گشت ) موصی الیه ( که دران معارک کارنامها
درساخت ) بخطاب صادق خان نامی گردید - و مدتے
به تعیناتی خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر ترددات شایان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذکور درآمده مطرح انظار خسروانی
گشته بسری و سرداری چهرهٔ ناموری افروخت - و همواره
بگشت ملکی و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری موکب
پادشاهی به تسخیر قلاع سنیها توجه نمود - خان مذکور در
تقدیم مراسم قلعه گیری از مورچال دوانی و نقب زنی
تدبیرسنجیها بکار برده از اقران و امثال پیش‌قدمی می‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا ( که بر پشتهٔ کوهے واقع شده و سوش
بثریا برده و بیخش از ثری درگذشته ) بپاسلیقی روح الله خان (۴) (۳)
ثانی مورچالے از محاذی دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدکاری
و جلادت نزدیک بدر حصار رسانیده میخواست که یک صرف (۵)

(۲) نسخهٔ [ ج ] و در سال - (۳) نسخهٔ [ ج ] از ثریا گذشته - (۴) نسخهٔ [ ب ] پاسلیقی [ ج ] پاشلیقی (۵) نسخهٔ [ ا - ب ] رسانیده ه

پنجهٔ آهنی دروازه را برکنده از رعب و هراس مورچالهای دیگر ( که قریب رسیده بودند ) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلی ( که در مسافت و رفعت قریب ستاراست ) سرپیکر عالمی بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلی تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابی بر نداشته در مورچال بردن و توپها در پشتهٔ سرکوبش درآوردن کارستانی در روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر ( که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است ) رسانید - اما درآمدن درین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید[2] گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلی و جلادت با جمعی از جرأت منشان بر سنگ در آمد - و اعادی را دران میدان ( که تا دریچهٔ قلعه بود ) زیر شمشیر گرفت - آنها باب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاسنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور بود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بدست آمد *

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپے بالا برآورده دیوار برانداز - کنار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زنی و حقه ریزي برانگیختند - و برای چیدن زر باروے را ( که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند ) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با سصت و هفت کس دیگر جان داد - دستب ے پناهی بران سنگ نتوانستند ایستاد - ورود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه ممدوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن ( که از مستحدثات ابراهیم عادل شاه است که در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سی و پنج اساس گذاشته - و او بر هر چیز بو ساخته لفظ نورس اطلاق می‌کرد ) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزونی منصب امتیاز یافته برای خبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیدست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سینه دوم روان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] روزها - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] یکهزار و سي و پنج •

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند ( که عقل کوچه بند بحیر میشد ) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارخوئی درآمدند - خان مومی‌الیه بخطاب بهادری گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهی از ساحت بوداله کوچ نموده بجانب کهتاؤن ( که سر علف و بسیار آذوقه است ) بارادهٔ چهاؤنی توجه نمود آن حالات آئین را بگرفتن دردانگده ( که دو کروهی موضع مذکور است ) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دیدهٔ دستبرد او قلعه را خالی گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسرکردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر بانگیر و چندن و مندن دستوری یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارخوئی و گریزپائی چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو دوم بمفتاح و سیوم [(۲)] بمفتوح نامی گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهی از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه [(۳)] ( که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد ) باهتزار آمد - و درقطع مسافت

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] دومین [ ج ] و دوم ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحی مضرب خیام گردید - بسبب حواجر و عقاب و کثرت جر و مغاک مسالک بود عسرالعبور - خصوص چهار کروهه مسافت ( که آوارهٔ دسواری آن معبر خلائق را در مغاک تهلکه انداخته بود ) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و خاراخراسان (۲) صعوبتها همه بآسانی گرائید - خان مزبور بعنایت ترکش خاصه مورد بفضل خسروانی گشت - و بسرکردگی امیر الامرای جملة الملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه جے سنگه بتحهت محاصره تعین شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سرکوب قلعه را از دست اعادي گرفته باختیار قایم ساخت - و روز دوم پشتهٔ دیگر بدست آورده توپهای آتشین‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعی به پیش بردن مورچال و سینه برگشاد - و به فرهاد کاري بران کوه دهانها بسته تا کمر برج رسانیدند - و کوچها از اطراف دوانیدند - تمام روز زر می‌پاشند - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي منوالهٔ صد منی و دو صد منی میریخت ناگاه سنگی بر تختهٔ عریض میرسد و میشکند - خان از صدمهٔ آن ( که برسرش میخورد ) میغلطد و بجانب غارے عمیق غلطان غلطان میرود - و به کحاوهٔ که افتاده بود بند

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] خاراخراش •

می‌سود - طرفه سور و عوعا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس در چهرهٔ همه نشست - بهوش در آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خستهٔ شد که یکماه صاحب فراش بود - بار بر سر کار رفته درین فکر سد که غلط اندار از طرف درج یورش نماید - دریمولا بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام خلعت مرصع و افزایش عالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها ( که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد ) از دیگرے به ظهور نرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی و مآل اندیشی در خور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب نیافت - پادشاه او را با سپاهگری و پردلی و فداکی سردار صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او بعهد ... که اگر پانجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از ... بردارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پانجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداری پنجهزار سوار بایشان داد - از همین جهتها خان مذکور دلتنگ بودن حضور ... - مکرر پنجهزاری کابل ( که حوار وطن است ) التماسی ... - در سال ... و هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری

(۲) نسخه [ ب ] از همین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان بهانه‌داری اوه‌گنده
مصاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار دوي معوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان ( چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود ) بنام
خان مزبور ( که دران وقت بوطن ستاوته بود ) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند
خان بئار خان ( که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست )
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهی ودیعت
حیات سپرد - سپاهیِ بخت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضیِ خلد مکان برخے بکلام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا باو رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد- عقل و هوش
مي‌بازد - من حود سپاهی صد فرسخ دور از خدا و زنّ خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله خان مکنم - خواجه سرای
مذکور بقدح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز
در آورد *

# * حرف القاف *

## قرا بهادر خان

عم‌زادهٔ میرزا حیدر گورگانست ( که از نسل سلاطین کاشغر بود ) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکانی میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون میرزا کامران جهت استخلاص قندهار ( که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود ). عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - بستر (۲) در ایامے ( که میرزا کامران بآگره آمده ) او نیز رسیده ملازمت جنت آشیانی نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور ( چون شکست بر فوج پادشاهی افتاد و جنت آشیانی بمقتضای وقت متوجه لاهور شد ) ازانجا ( که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغری همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائی داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بحضرت جنت آشیانی نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار می‌نمود ) از لاهور او را مردمے چند همراه داده روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ ا ] بکاشمیر *

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بخارا نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بی جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آنجاها خطبه و سکه بنام جنت آشیانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع ( که جبلی مردم آن مرز بوم است ) پیش آمده در سنه ( ۹۵۸ ) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده میرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدي بالتعب اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مرزور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعی بنام او مشهور است * * رباعی *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سر کوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوي یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان میرزا محمود است - عرش آشیانی بطریق ( که خان مذکور همراه میرزا حیدر دران باغ بوده از واقف کاران آن حدود است ) سال پنجم جلوس جمعی کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگی مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان (۳) حاکم آنجا طرق و دنگیها را مستحکم ساخت - متصل

(۲) نسخهٔ [ ب ] را چوري - نسخهٔ [ ا ] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم ( که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود ) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعی (٢) بفر اصلی شتافت - هفصدي (٣) منصب داشت *

## قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (٤) نیشاپوري ست - چون دران ملع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگی ( که با سکندر خان سور رو داده ) بهمراهی بیرام خان جرای نیکو خدمتی بظهور آورد - و سال اول اکبری (٥) در جنگ هیمو بهراولی علی قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون نردد شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجی خان غلام شیر خان افغان ( که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودی سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود ) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهی متفرق گردیده هر کدام بجائی شتافت - و حاجی خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

(٢) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (٣) نسخهٔ [ ب ] هفتصدي - (٤) نسخهٔ [ ج ] اعاظم - (٥) نسخهٔ [ ب ] و در سال ٥

را درهٔ انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه ( که پاسده کوب رسید ) رهسپر وادئ گریز گردید ] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چسپان و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ ( که چاپانبر ازانجا نمایان بود ) در اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامئ بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (۲) - بتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

## * قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پسر خود را به قزاق دولت خدمت آستانی بست - و در عهد عرش آشیانی بمندگی رسید - سال نوردهم بهمراهئ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهی میپرداخت - بمنصب هزاري ترقی نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم ( که شیخ ابوالفضل متصل خوض قتلع رفته توقف نمود ) او همراه بود - دریں ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و سکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشتهٔ خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [ ا ] سعادت ملازمت گردانید *

نیم سپ پالکهی دیستی کشدن *

# * قمرخان *

پور میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس ( که عرش آشیانی بدیار شرقی متوجه شده ) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم ( که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت ) او را در همراهیانش در نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلی خان برلاس بتادیب سانکام فرستاد - او دران صوبه درنگ و بار مصدر نیکو بندگی گشت - در سال بیست و دوم باتفاق شهاب الدین احمد خان ( که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود ) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل ( که بتادیب باسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود ) متعین شد - و چون امرای پادشاهی ( از فروبی سرتابان بافرجام و کمی دولتخواهان ) حصاري شدند مخالفان بوارهٔ خود را دریائي ساخته بسی طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] تعین شد (۳) نسخهٔ [ ج ] سه صد ( اما رسم الخط سیصد است ) •

در عهد جهانگیری مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو بر
طپانچه ساق رسا نموده مخصوص فرمود +

## قیا خان کنگ

از امرای جنت آشیانی است - در آخر عهد آن پادشاه
عالمپناه در کول جلالی و آن حدود لوازم خدمت بجا می‌آورد -
چون هنگامهٔ هیمو افروزهٔ پردار دهر و نزدیک گردید بدهلی
رفته بتردی بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولی
جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامی در لوحهٔ
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان ( که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبری بسزا رسید ) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دارالخلافة آگره و آن حدود نامزد
گشته بمساعد منصب پنجهزاری ارتقا نمود - و چون پرگنات
نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبی و مردانگی بسیار و سرانجام
که می‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار (۲)
را ( که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر
سلطنت خود ساخته بود ) محاصره نمود - بهبل خان نامی
از غلامان سلیم شاه ( که بصیانت آن قلعه قیام می‌نمود )
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن
قلعه از ممتنعات است - براجه رام شاه ( که از نسل راجه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] مقره •

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته ) (۴)
پیغام کرد که این مکان موروثیِ دست بعوض قابلی بتو
وا میگذارم - رام شاه لطیفهٔ غدر مترقب پنداشته رو بدین حدود
آورد - مبا خان ازین آگهی دآویزش ساخته اورا آوارهٔ دشت (۳)
فرار ساخت - و رام شاه بولایت رانا در خزید - سال سیوم سنه (۴)
( ۹۶۶ ) نهصد و شصت و شش ( که ساخت دار الخلافهٔ آگره بقدوم
عرش آشیانی رونق تازه پذیرفت ) مجدداً فوجے بکومک
تعین شد - بهبل ناچار ناچار بندگی و تسلیم قلعه ملتجی
کارداب مهمات سلطنت گردید - حاجی محمد خان سیستانی
برطبق التماس او بقلعه ستانده بهبل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیانی باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان ( که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود ) باستشفاع خادمان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائم او را نگردانیده عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اوتیسه می‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فتنه ناعنه گردید ( اگرچه او را همت یاوری نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود ) لیکن با برخے نهادران یکجهت

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] بوده - (۳) در [ بعضی نسخه ] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ
[ ک ] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهی خالی شد قتلوی لوهانی سر بعصیان برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستی یافت - و در اودیسه تکر قابض بود - قباخان مراسم کارزار بجا آورده حصاری شد - از امتداد پیکار و جدائی همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و آخر تا درجے ناموس دوست در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگانی باخته نیکنامی جاوید اندوخت *

## قطب الدین خان

برادر شمس‌الدین خان انکه و از امرای (۲) بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاری اختصاص داشت - در ایام دولتداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر ( که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است ) اساس گذاشته - و (۳) در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین ( که وطن مانوس (۴) او بود ) رفته بتمام اقوام و احداث دور و نزدیک بعقدات کریمانه نمود - و طرح منازل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از انکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] از امرائے - (۳) در [ بعضی نسخه ] ابقاء ذکر جمیل -
(۴) نسخهٔ [ ب ] الوس او بوده *

بحال مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
سرکار بهروچ ( که حدودی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که
آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی
از نوادر آنصوبه می‌شمرند ) نامزد گردید - و پس ازان
بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و
چون آثار بزرگی و کارشناسی از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور
میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخاصت گرانمایهٔ واقو ( که
در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد ) و خطاب بیگلربیگی
( که از اعظم القاب این دودمان است ) سر افتخار بچرخ برین
رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی
عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود -
عرش آشیانی دران بزم شادمانی شاهزاده را بر دوش او گذاشته
قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندی بدولت
سرکار بهروچ با بدربار بدو تعویض یافته دستوری تعلقه
گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود
و یک سلطان مظفر عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت
او با همه درست‌اندیشی و عاقبت‌بینی از برگشته‌روزگاری
بعقلت در شده به چاره‌گری نیفتاد -- هر چند امرای پیش

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شمرند - ( ۳ ) در بعضی [ نسخه ] که سلطان مظفر •

نوشتند که کجگرایان در سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستی و چالاکی روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائی نمود و توفیق شایسته کاری نداشت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجی بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهروتیج را گزین سامان نماید ) خود برآمد - خردسگالان گفتند که سورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بیشترے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان خود را بدیوارنند برده (۲)
کشیدند - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستی و جان دوستی همت خانهشایی نداده خمال آسنی در سر گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته للکار آمد - و ندانست که خواسته اندوري جهت پاسداری آبروست - و گزین زندگانی همانست که در سر ناموس شود - خاندانی عار در سر خود پسندیده همراوان لانه عهدنامهٔ (۳)
برداشته آورده پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهری اشخص عهد نموده بکجگرایان سپرد که ازهم گذرانیدندش *

---

] آورد •

گویند عذر و بدعهدی سلطان در قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به اعتماد حرف چندین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش برارید دست *
* قضا چشم تاریک بینش ببست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده پسنر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سی و نهم بدرد شکم رخت هستی دربست - دومین گوجر خان - بقول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه می‌پرداخت *

## * قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیانی برسر علي‌قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ بر ساخته - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق (۲)

(۲) نسخهٔ [ ب ] کار متحصنان *

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر
پتنه دستوري داشت - و بار باغریبی بحضور آمد (٢) - در همین سال
شجاعت خان محمد مقیم را ( که غایبانه منعم خان حرف
ناشایسته در حق او گفته بود ؛ و پاس مجلس حمرای از
دست داده ) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او
در سال دیگر هنگامی ( که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی
بود ) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدهکر بندیله (٣) رخصت
پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار
مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلاسائی
منسوبان حاجی بیگم طغای زاده والدهٔ جنت آشیانی ( که با
پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی
با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده
در مقبرهٔ جنت آشیانی میگذرانید - و دران ایام بملک بقا
شتافته بود ) مامور شد - و در سال سی و یکم ( چون پادشاه
برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود ) صوبهٔ اوده
بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از
خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابی
اندوخت - و آخر همین سال بکالپی ( که در اقطاع او بود )

(٢) نسخهٔ [ ب ] بحضور آمده - (٣) نسخهٔ [ ب ] مدهکر بندیله •

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد ‡

## قریش سلطان کاشغري

کاشغر ولایتیست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدیست که شاش داده و حدیست از طرفان گذشته برمیان قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی (۲) او هم کوهیست طولانی که کوه‌های مغلستان ازان منشعب میشود - و شرقی و جنوبی او صحرائیست بیابان و پشتهای ریگ روان - نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشهور بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقتمور خان بن ایسابوقا خان بن دوا خان (۳) بن براق خان بن یسنتون خان بن توا بن موالکان (۴) بن چغتائی خان بن چنگیز خان قدلغ - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود - چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان قرار گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوهٔ خیر اندیشی

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و غربي - (۳) نسخهٔ [ ب ] روا خان - (۴) نسخهٔ [ ب ] موالکان ‌•

داشته - درین ضمن میان خدادادهٔ پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خداداده نعرغز (۲) ساواته نامداد آنها طرفان و نواحی آن در گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او باران و فرزندان خود بهدخشان آمد - ازانجا نتام درآمد - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بعنایت خسروانی کامیاب گردیده سال سی و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

## قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلاوري و مهم ساري از نامورانِ زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرز است ( که به دیرین پرستاری این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهار میرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و حضرت آشیانی در کوه عقابین ( که بقلعه اشراف دارد ) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاری

(۲) در بعضی [ نسخه ] قرعور *

بحجت بندار از برجی ( که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم بولاس است ) خود را انداخته بپابوس گرامی استسعاد یافت - و از آن روز پیوسته مطرح اشعهٔ الطاف پادشاهی بود - پس از سریر آرائی عرش آسیانی بمرور و بتدریج بقلند پایهٔ امارت مرتقی گشته بمنصب سه هزاری چهرهٔ کامیابی افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره ( که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده‌اند ) بحسن (۲) اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنکه (۳) ( که سی و پنج لک روپیه باشد ) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه ( ۹۷۲ ) نهصد و هفتاد و دو در ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر بجای قلعهٔ پیشین ( که بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامیده ) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سی گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سرموئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشانیدند - در سال بیست و سوم قاسم خان بایالت دارالخلافه آگره سرفرازی یافت - و در اوائل شعبان سال سی و دوم

(۲) نسخهٔ [ ج ] نداده - (۳) نسخهٔ [ ب ] بیست سال ٭

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش جهت راه دارد و ازان بسه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالی چند بلخشانیدن سنگها بشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بگشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر بخود می‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کم‌ریل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دلتنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائره (که در خانه سر کشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت درآمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفے نبست - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهی گردید - ازانجا

( که طبیعت قطان آن مرز و بوم قاطبةً بشرارت و بدخوئی سرشته اند) درست ندود که فتنهٔ سر نمدزد - و صاحبی به که فسادے در بمی خاست ؛؛

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز دستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سی و چهارم بصربداری دارالملک کابل تعین شد - و مدتی فراهم آور استمالت آن دیار بود - اندجانی پهوسے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامرانی کام فراخ بر زد - پس ازان ( که توران شاه برو چیره دستی یافت ) بزابلی هزاره طرح دوستی انداخت - در هنگامے ( که قاسم خان بحضور شتافت ) او باهنگ آن ( که بدان الوس پیوندد ) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهی میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان ( که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود ) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن (۲)
نمه سگال چون از پنجشیر گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلطائف آویزش او را پابند بکابل آورد - پس ازان ( که قاسم خان معاودت نمود ) از ساده‌لوحی او را نزد خود جا داده پاسبانی را آسان برشمرد - و همراهان او را بنوکری برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضے [ نسخه ] پنجهیر *

عمر بسختی برگزارده سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد
بدبختی هم داستان شده نگهش خان سکری دست - دران
هنگام ( که او را بحکم پادشاهی زنانهٔ حضور میکردند ) نیم روزی
با تنی چند سر زده به خوابگاه قاسم خان ( که جز پرستاری
چند نزدیک نبود ) درآمد - او مردانه تن زندگی سپرده -
سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ اوبن خان رو نارک نهاده
در و بند بر شکست - و هنگامهٔ دیر و بدرق درآراسته بسیاری را
به نیستی سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا دیر بپاداش
کردار رسید - این واقعه در سال سی و سوم سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار
و دو هجري رو داد •

## قطب الدين خان شيخ خوبن •

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای
بداون است - بهمت کوکلتاشی بجنت مکانی داشت - هنگامی
( که ایشان در ایام شاهزادگی بالهآباد شتافته از خود سري
و سراه روي بضبط ملک پرداختند ) او را بخطاب قطب الدين
خان برنواخته بصوبه داری بهار نامزد کردند - و پس از
سریر آرائی بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگی بنگاله بلند رتبه
گشت - چون شورش طلبی و فتنه خوئی شیر افکن خان
استجلو ( که بردوان بنگاله در تیول داشت ) مکرر بعرض

رسیده بود با نسبت زوجهٔ او مهرنسا بیگم[2] ( که ذخیرهٔ خاطر پادشاهی بود - چنانچه در احوال شیرافگن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده ) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگراو را در جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او بیزن بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیرافگن خان ( که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهی یافته بود ) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غدائا خواهر زادهٔ خود را پیشتر فرستاد که مافی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ملک آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غدائا چندان لابگی و چاپلوسی نمود که شیرافگن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - خورده برسم استقبال راهی گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیرافگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش بورک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش عذرے استنباط نموده پیشدستی نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا (۲)
شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے کشیده بر شکم قطب الدین خان ( که بسیار مرطوبی بود ) چنان زد که امعا و احشا بدرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارید که بدر رود - انبه خان کشمیري ( که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت ) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - (۳)
شیر افگن خان شمشیرے بسختي به انبه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و عیالتا را بضبط اموال و آوردن قبائل او بسرداران رخصت کرد - و خود پالکی سواره روانه گردید - لحظه راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنه (۱۰۱٦) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

(۲) نسخهٔ [ ب ] شمشیره (۳) نسخهٔ [ ا ] سینهکي

## قليج خان اندجاني

از طائفهٔ جانی قربانی ست - آبا عن جد در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی (۲) بندر سورت توجه صرف نمود - [ این قلعه بر ساحل دریای شور ست قریب بدریای شور دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق تا آب رسیده - صفر آغا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

داریم است - ] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و سیاست آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیاوری کارپردازان آن ناحیه همت گماشته بآبادیی اقطاع خود بپردازد - و در سال (۳) بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم ( چون سورش

(۲) نسخهٔ [ ح ] آهنین بنیاد (۳) نسخهٔ [ ج ] در سال ٠

سلطان مظفر گجراتی در دیار گجرات برخاست - و بکشتن فاحش در شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان افتاد ) از پیشگاه خلافت میرزا خان و قلیج خان تعین گشتند بقرار آن که بحستان از راه زاسمن ورده بمالش فتنه پردازان بپردازد - و دومین تیولداران مالوه را گرفته دران ممالک فیصله دراید - چنانچه قلیج خان مددها در بندوبست آن الکۀ وسیع بسر برد - و در سال سی و چهارم سرکار سنبهل بجاگیر او مقرر گشت - و هنگام نهضت کشمیر بهمراهی راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوری اقامت دار السلطنة لاهور یافت که باستصواب همدیگر مهمات ملکی سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام دیوانی علم استقلال می‌افراشت - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو هجری ( که قاسم خان میرزا کابل کشته گردید ) قلیج خان بایالت آن ملک سر برافراخت - و چون روسائیان از مهر کشیده شدن بصوبه دار سرتابی پیش گرفته بودند قلیج خان بتیراه در آمد - اما از کم ازوتگی زود بکابل برگردید - و ازین جهت ( که زابلی ملک را بشایستگی روبراه نکرد ) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانیال را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار برنواخته باقطاع صوبۀ الهٰ آباد رخصت کردند - قلیج خان ( که بخدمت

او بتشرف ازدواج شاهزادهٔ سعادت اندوخت ) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر برافراخته بالاالتقای شاهزاده چهرهٔ اقتدار افروخت - و در سال چهل و سوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسید *

و در سال چهل و چهارم چون رایات پادشاهی بعزیمت خاندیس باهتزاز آمد پاسبانی دار الخلافة آگره بدو تفویض یافت - و پس از مراجعت عرش آشیانی از آسیر سال چهل و ششم ( چون در پنجاب بزرگ امیرے نبود ) قلیج خان بدارائی آن دیار رخصت یافت - او صوبداری کابل نیز درخواست - پذیرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بصوبه‌داری گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزده باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال سوم چون لاهور بتیول مرتضی خان شیخ فرید قرار یافت قلیج خان بحضور رسید - و از تغیر خاندوران بنظم کابل و استیصال احداد روشانی و ضبط افغانستان تعین گردید - سنه فوتش از بعداد حروف اَلمَوتُ جَسرٌ یُوصِلُ الحَبِیبَ اِلَی الحَبِیبِ ظاهر می شود - قلیج خان بصلاح و تقوی بسیار دباست و در تسنن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال می نمود - گویند در صوبه داری لاهور یکپاس بدرس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام می ورزید - و باقصی غایت در

ترویج علوم سرعت می‌کوشید - مردم آنجا بامید رشداسی و انجاح مطالب علوی نام بتحصیل علم کردند - قلیج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست

* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی ورقی ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *

(۲)
* دائم دل گرم دیدهٔ تر دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش روز از لاهور باگره رسید) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتی بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر گشاد و کلان است - قلیج خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیج برادرزادهٔ قلیج خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی بے‌همتای روزگار بود - و از قصوای اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش می شمردند) شنیدم که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و دیدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم ( که جونپور در جاگیر قلیج خان مقرر
شد ) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد
کاسهٔ گنبدے از گچ ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده
روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درازها
می گذرانید تا گنبد درست نمایان گردید - قفل یک دری
( که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند ) قلیج خان شکسته با جم
غفیر بگنبد در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل
قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صدای فتح الباب
و شور مردم سر برداشته بزبان هندی پرسید - که اوتار
راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را ( که راون برده )
بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت
ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است
که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته -
گفت آب گنگ جاری ست - گفتند آبروبخش عالم است -
گفت مرا بر آرید - قلیج خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد
و هر روز در یکے نقل مکان می نمود - روز هشتم بیرون بر آمد -
بروش اهل اسلام نماز می گذارد - و در خواب و خور برنگ
مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه
در قدرت آباد الٰهی امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نسبت - بلکه او ستحاله در اجتماع دواعر نادر است اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلی ست - اما چون راوی حالی از وثوق نبود ثبت افتاد - قاسم خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سعد الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیانی بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علیحده بقلم آمد *

## قاسم خان میر ابو القاسم نمکین

از سادات حسینی هریست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوری طالع در ملازمان عرش آشیانی انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنادر قرب نمکسار رکابی و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [ نمکسار کوهی ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در دوآبهٔ سنده ساگر ( که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است ) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد برآرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریده بدور دستها برد - و در ععده من یک روپیه بسرکار دهد - ] هنرپیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - (۲) هنر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت - در جنگ داؤد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] داشتی •

خان کورایی زنجیر طلای فیل از خانه‌اش برآمد - دزدیدهٔ انبساطی واقع شد #

سال سی و دوم ( که اوغانان سواد و بجور و تیراه با اهل و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران را بهمراهیِ میر رخصت فرمود تا سال چهلم بمنصب هفصدی رسیده - سال چهل و سوم شده ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بحکومت بهکر سر بر افراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالیِ قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعایا و سکنهٔ آنجا بدسلوکی و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گردید - گویند چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالحی قاضیِ اردو بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی بعرش آشیانی وا نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمان‌برداریِ حضرت نکرد - حکم شد که بپای فیل بسته تشهیر نمایند - میر آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر ( که حاضر بود ) جمع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریادیست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضار

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سرداران - (۳) نسخهٔ [ ج ] سکهرا #

ستم رسیدگان دست و پائی رد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضی چهرهٔ مستعیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باصافهٔ منصب و خطاب خانی سرورازي یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو نعی وزریده از سیم مرید نجاري شکست خورد بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از اوغانان ( که رفیق طریق عصیان شده بودند ) گفتند که از ولایت میان دوآب باخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الّا ندیار سرقیه باید ستافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این گنگاش غلط است - سما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرحم پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا ( که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر سود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت سب بتفحص کشتی

---

( ۲ ) در بعضي [ نسخه ] سودهیره *

می‌گشت - یک کشتی بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی
دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتی
را خواست بزور کشیده بر کشتی خالی آرد - شور و غوغا
برخاست - چودهری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و
ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح
دمید - میر ابوالقاسم بمکین از گجرات با منصبداران ( که
درانجا بودند ) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه
آورده بطربند نمود - و این حسن خدمت (٢) در پیشگاه خلافت
باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري
ترقی نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنجا
وطن قرار داده بر کوهچهٔ ( که مشرف قلعهٔ بهکر است
جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور
به کهارماتري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - ( در
شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است ) و همانجا مدفون گشت -
گویند اشتها بسیار داشت ( هزار انبه و هزار سیب شکري و
دو خربزهٔ یک یک منی می‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست
و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا
مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت
رحولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] واین خدمت •

ترقی کرده در حوالی درگذشت - و میرزا یدالله منصب
دداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

## * قاسم خان *

امیر مامر مراد خوافی ست - در سوالف ایام خوافی
داخل ولایت بیهق بود ( که بلدهٔ آن سبزوار است ) و
اکنون الکاء ایست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و
مردم نیک ازانجا بسیار بر خاسته اند - مثل شیخ سعدالدین
حموي و امام الحرمین ابوالمعالی و خواجه شمس الدین
صاحب دیوان - میر مراد نیز از اکابر سادات آنجا است -
در دکن بسیار مانده بدکنی شهرت گرفت - بمزیت شجاعت
و مردانگی امتیاز داشته - در فنون تیر اندازي او را صاحب
قدرت می‌دانستند - عرش آشیانی (۲) بخدمت تعلیم سلطان خرم
مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشیگری لاهور
درگذشت *

قاسم خان شعر را متین می‌گفت - و عبارت مربوط
می‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتی
فاروقی خرانچی (۳) آنصوبه بود - اسلام خان در تربیت او و
برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بیمن دستگیری
امیر کریم الشیم رسدے بهم رسانیده - پس ازان که منیجه بیگم (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] میدانستند - (۳) نسخهٔ [ ب ] شد (۴) نسخهٔ [ ب ح ]
منیجه بیگم

همشیرهٔ نور جهان بانو منسوب شد ترقی کرده بوالا پایه امارت برآمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرافتی دربار قاسم خان منیجه می‌گفتند - در خدمت جنت مکانی طرف مصاحبت بهم پیدا کرد - روزی پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلی نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - پادشاه بقاسم خان نگاهی کرده فرمود * ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند * ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا می‌پرداخت - هنگامی [ که جنت مکانی شهنقار شد و شاهجهان برای جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره ( که بادشاه نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است ) مخیم اقبال گردید ] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهی شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائی خان بناظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار برافراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهی فرنگیان بندر هوگلی آگهی یافته بود که پرگنات

---

(۳) نسخهٔ [ ح ] نیاورد و شکست •

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [ و آن بندرے است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب نیم کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته دآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه برکنار خلیج گنگ بندر ساتگانو واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ ( که مکان سرندیپ بودند ) بدانجا آمد و شد داشته نیک کروهی بندر مذکور در کنار خور بعهانهٔ آن ( که جائے جهت بیع و شرا ضرور است ) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے‌پروائیِ حکام آن ولایت فرنگیِ بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بزودی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده ... بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافته ... و بندر ساتگانو رو بکساد نهاد ] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیربار هدم معابد ضلالت معاهد اسلام ... ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه ... انتزاع ... این طائفهٔ تباه کیش مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الله یار خان ( که در حقیقت سردار او بود ) و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن گروه خبر یافته و بکشتي در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلي ميروند - و برخی را با نواره تعين كرد كه سر راه آنها را بر بندند - فرستادها یک دفعه ییلغار شتافته هوگلی را محاصره نمودند - و قریب سه و نیم (۳) ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي‌گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (۴) ( که عرض و عمق کم داشته ) چرها زده آب دزدیدند - و نقب بارت انباشته آتش زدند - آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران یورش نموده مفتوح (۵) ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرنگی بقتل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردید - و قریب ده هزار کس از رعایا (۶) ( که در قید آنها بودند ) رهائی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت (۷) رسیدند - و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه ( ۱۰۴۱ ) یکهزار و چهل و یک هجری باجل طبعي بساط

(۲) نسخهٔ ( ب ) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ ج ] قریب سه و نیم ماه (۴) نسخهٔ [ ب ] کلیسا - (۵) نسخهٔ [ ج ] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ ج ] ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ ب ] رسید *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع
و سعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست　　* قطعه *

* بعد ازین در عوض اسک دل آید بیرون *
* آب چون کم سود از چشمه گل آید بدرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه بماند *
* درد از خانهٔ مفلس حجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار انگه خان بنای آن مرحوم است *

## * قبچاق خان امان بیگ سقاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالئ بلخ بوده - چون سال
بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید
و والئ آنجا نذر محمد خان از کم فکري و کوتاه نظري (۲) توهم
بیجون راه داده آوارگئ دست غربت برگزید مشار الیه ازو جدا
شده میان چیچکتو و ماروچاق (۳) رحل اقامت انداخته روزگار
می‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشی ( که
کار فرمائئ آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای رزین آنها تفویض
یافته بود ) فارساد پادشاهی استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده
در اختیار دولت خواهی ترغیب نمودند - او به اقتضای
درست اندیشی و سعادت منشی پذیرای اقبال گردیده خود
را بملازمت رسانید - کارپردازان بعطاي شصت هزار ساهی از سرکار

(۲) نسخهٔ [ ب ] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ ج ] چیچکتو و ماردچا

والا و تحویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در باغ گذاشته برخصت سرداران (۲) بصوب گذروان شتافت - تا اویماق خود را فراهم آورده بعضی احشام دیگر را ( که سر بفساد برداشته اند ) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و لختی از محال حیچکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و حاریاب (۳) و خیراب در تیول او تن شد - پس ازان ( که ولایات بلخ و بدخشان بپدر محمد خان وا گذاشتند ) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج ( که از توابع گذروان است ) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند مرحله نوردید کدخدایان اویماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سروران • (۳) نسخهٔ [ ح ] فاریاب و چنزاب -

پیوسته است گذرانده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
براه خواجه اوجین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال
منشور طالب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار
مفتخر و مباهی گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس
ثانی برسر قندهار محقق بود او از کارطلبی بقلعه‌دار طاهر
ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم -
او معتقم داشته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه
نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از
طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک
( که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ
ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند ) از عزدلی و بیجگري
با عثیم همداستان شده بچاق خان را ( که امارت اخلاص او
پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهی
بسیار داشت ) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل بنهاد این کار
نکوهیده نبود - اما رفقای او ( که عیال همراه داشتند ) از بیم
تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او
نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال
شادیخان رقمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ ج ] اوجین * (۳) نسخهٔ [ ا ب ] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ ب ج ] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قنچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت
نمود - چون روی باز گشت بهندوستان نداشت همانجا ماند -
مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید #

## قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت
شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت
هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان
او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال
پنجم جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت دریافته بمنصب
دو هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار
روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده
شجاع بتسخیر پرندا مصاف دکن دستوري پذیرفت - و پس
از وصول بحوالی برهانپور ( چون شاهزاده حاکرمان را بطریق
منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود )
او را با هزار سوار در شاه گذهه بنابر حفاظت راه گذاشت -
و پس ازان ( که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد
و سه فوج بسرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و
تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت ) او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته
به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل برگرفته به
بهانه داري پاتهري مضاف برار افتخار پذيرفت - و سال سيزدهم
باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغير سيد مرتضى
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنايت نقاره بلند آوازه
گشت - و سال هفدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تابينان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بيست و دوم
مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر
لباس زندگی را برکند - صاحب ملامت ظاهري بود - با
ستوده منشی و نکوباطنی از رسائی دانش بامور دنيا بسيار
مترسعد - بے رهنمونی ديگرے کارها را حسن انجام ميداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار می‌برد - ووفور طعام بمدار داشت - بيشتر
نوکرانش اهل ايران بودند - همه بيش‌قرار - ازينجهت مداخلش
بخرج او وفا نمی‌کرد - مديون می‌بود - پس از موت او
خلف ارشدش ايرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض
سبک گردانيد - پسر کلانش ميرزا نجف علی ولايت را دون
باره از ايران رسيده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداري بالاپور برار سر برافراخت
و در سال بيست و دهم در قلعه‌داري ظفرنگر بلاگهات برار
ايام زندگاني باتمام رسانيد - و ايرج خان ( که سرآمد اخلاف
قزلباش خان است ) با چهار برادر ديگر هندوستان را آمده - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدی ذات و خطاب خانی سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) وانزد شد - در عهد عالمگیری بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مصاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیری بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر (که پسر عم خان مذکور میشد) - از حادث شاه عباس صفوی قلعه دار مقاریرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفی بمساحت با رومیان بهمت رده گردید - و باحق خویش ریخته شد - پسر کلانش (که باسیری روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهی رسید - دیگر میرزا ویس بیگ است که در نعیناتان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختی حالات بجای خویش بتحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سنگمیر *

## * قراق خان باقي بیگ اوزبک *

برادر خسرو ولی اوزبک است که از امرای جهانگیری بود - چون او در مهم رانا باجل طبیعی درگذشت باقي بیگ ترک نوکري و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکانی بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان عزم و اندوه برآورد - و مدتها در تیولداری جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگي و جرأت نام برآورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سلیقه بود - در سال نهم (۲)
شاه‌جهاني بهمراهیِ خان دوران بهادر در تعاقب ججهار سنگهه بندیله نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخطاب قراق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستر بفوجداری سیوستان شتافته دران‌جا با قوم هیمچه (۳) وغیره سرکشان آویزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمین علم تسلط و استیلا برافراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسید - و در صاحب صوبگیِ محمد اورنگ زیب بهادر تعین گجرات گردید - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حاصل جاگیر کمتر از همت سپاه تعبها کشید - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعین دکن شد - و به تهانه‌داري و

(۲) نسخهٔ [ ب ] ججهار - (۳) سمیچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگی بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج درگداردے - در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود (۲) در گذشت - و در پتهري مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهی یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگی ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یکمن بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور می‌گشت - پس از فوتش از شدت جانی چند سال دیگر زنده ماند *

## قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهی ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکانی بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول ( که از مشاهیر علمای آنجاست ) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمی باکبرآباد رفته بدریافت ملازمت جنت مکانی گردید - و بنسبت قرابتے ( که بمولانا میر کلان محدث داشت ) مطرح عواطف خسروانی گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

---

( ۲ ) نسخه [ ب ] در پتهري *

مولانای مذکور بواسطهٔ مولانا خواجه کوهی سمت - علم حدیث
را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث شاه
نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد
و اخلاص (۲) بهم رسید - بتعلیم خاصه مکانی اختیار فرمود - و مردم
بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق
پیوست *

و چون قاضی محمد اسلم (۳) مدتها بخدمت ماموره قیام
نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیري بحضور
رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت
پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از
کمال الطاف بمنصب هزاری برنواخت - و در سال شانردهم
او را بزر کشیده سشهزار و پانصد روپیه همسنگش بوي مرحمت
گردید - و او قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال
بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري روزے در
اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهی رایضی اسپ
بجولان در آورد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلای واهمه
پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه
صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش بخفیف یافت از

(۲) نسخهٔ [ ب ] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ ج ] قاضي اسلم و نسخهٔ [ ب ] از
قاضي محمد ...

پیشگاه خلافت بردن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن
در حرمین شریفین مکلف گردید - بتوفیق احراز این سعادت
نداشت و بعد از لنگ تمسک جسته التماس رخصت کابل
نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن ( که زیاده
بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام
داشت ) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه
( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک درگذشت *

گویند در مذهب چون شیعی (۲) تعصب و تصلب داشت
چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلینی را ( که از کتب
اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف
ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم
سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای
وقت گردید - حواشی مفیده در شرح مواقف و دیگر کتب
درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ
بر اهل فطرت و ذکا ظاهر میگردد - و بسیارے از طلبه
بمبادی صحبت و تربیت او از حضیض شاگردی باوج استادی
صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخدمت
واقعه نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از
انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

الوف بود - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف
اوست) اختصاص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که
پایهٔ والایش از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید -
احوالش بالانفراد مرقوم خامهٔ اعجاز طراز شده *

## قلیچ خان تورانی

چون در سال یازدهم علی مردان خان زیک با شاه ایران راه کور امکی سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر در افراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي مامور گردید . و مدتها (۲) سرتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان ( که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود ) لوازم قلعه داري کما ینبغی مرعی داشته باندازختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشباري مجال درنگ نمیداد قلیچ خان بزور بازوی پردلي و داد مردي یورش نموده پیش از همه (۳) خود بقلعه درآمد - و هرکس از قزلباش پای حمیت بتفنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودی بارک رفته متحصن گشت - و چون بقلعها بشیرحاجی رده راهی پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزانی داشت - و در سال سیزدهم ( که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغوای عبدلي

(۲) نسخهٔ [ ج ] مدتی - (۳) نسخهٔ [ ب ] حمیت *

زمیندار قندهار حوی فرستاده ساحت آن دیار را عبار آمای سوزش ساحت ) قلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندے ( که مدار آبادی ولایت سیستان بود ) شکسته برگشتند - و عیدل را بنچنگ آورده بداسا رسانیدن[(۲)] - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در ۱۹م بلخ و بدخشان مصدر بنکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتدبیر مدار المهامی سعدالله خان باز مامور گردید - مکرر در تنبیه آلمانان بردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بسیاق قندهار تعین شد[(۳)] - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه از شجاعت و سهامت کارنامها در عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی بر افراخت - و در سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۶۴ ) یکهزار و شصت و چهار هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستی در پیچید - پسر نداشت - جعفر خان دامادش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ ج ] شده •

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و بارماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک قم قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه بمار و روزه در لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز داوراط - لولیها در اردوی او مدامی بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را ( که بسیار تنگ بود ) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و مطبوع ساخت - گویند در پیش منصبي و دولت همچنانچه باین ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت نمی نوشت *

## قاسم خان

محمد قاسم نام بیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او بمیر آتش مشهور و این بمیر آتشی معروف - پدرش هاشم خان نیز در زمان جنت مکانی صاحب صوبهٔ کشمیر بود - مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت زمینبوسی اعلی حضرت فایز گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهي چهرهٔ عزت برافروخت - و دریساق بلخ ( که آثار کار طلبي از وجنات احوالش پرتو ظهور داد ) بتجویز سعد الله خان بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

مراد بخش عدول از بندگی خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سریر آرائی فرمود - اعلی حضرت بتجویز دارا شکوه قاسم خان را در مبادی سی و دوم سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای یک لک روپیه نقد و صوبه‌داری احمدآباد گجرات در نواحته دانه ق مهاراجه جسونت ( که در همان ایام بصوبه‌داری مالوه تعین شده بود ) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی اوجین اقامت ورزیده بترهیب و اندرز[٢] مراد بخش پردازند - بر تقدیرے ( که او بعذرهای ناممسوع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتیولداری برار سر فرود نیارد و در مقام استبداد و سرکشي ایستد ) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے ( که رو دهد ) قدام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس بوله راهی گشت - چون سه کروه کهاچرود[٣] رسیده شاهزاده از هژده کروهي راه

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] ایدای - ( ٣ ) نسخهٔ [ ح ] کاچرو در رسیده ٭

(۲)
برگردانده در هفت کروهی اوجین ببرادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر ( که از دکن عازم حضور گشته ) پیوست - مهاراجه ازین آگهی ( که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت ) بحیرت در شده ناچار صف آرائی نموده قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار ببرابری مقابل رزم نمود - و پس ازان ( که کار کشش و کوشش بالا گرفت ) جمعی از مشهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر بادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت سنگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه براندوختن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامی (۳) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و ( چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفرپیرای عالمگیري لمعان داد - و تاج پور منزل مطرح خیام ظفرارتسام گشت ) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخه [ ح ] برادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخه [ ح ] بکام و ناکامیها *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [ که محال عمده و زر طلب معمورهٔ هند است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکنی ( که درین جنگ نقد هستی درباخته ) تعلق داشت ] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام ملدمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سری بیرون کوهسار کشد تا زمینداران تریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - در اثنای ره نوردی مقصد سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یکم هجری یکی از برادرانش ( که مجهولی شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضی ازو در خاطر داشت ) بجهالت ذاتی و نشهٔ جنون عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

## قباد خان میر آخور

میر آخور نذر محمد خان والیٔ بلخ و بدخشانست (۳) - و در اواخر دولت خانی بحراست و حکومت قلعهٔ غوری میپرداخت - ( چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یک - (۳) نسخهٔ [ ب ] در اواخر *

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوری ( که پیوسته بحدود کابل است ) تعین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوری فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهی نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاری پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافهٔ پانصدی سرفرازی یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند - بجهت شکارگاه کاروده موسوم بخاص شکار ( که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلکش ساخته شده ) تشریف آورده بشکارگاه پلکه گاو مسرت اندوختند - و ازانجا براه کنار نهر بهشت (۳) منوحه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افگنان برابر موضع

(۲) نسخهٔ [ ح ] کهمرو و در [ بعضی نسخه ] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ح] نهشت ٭

(۲)
چهچراره ( که سه کروهی شهجدون است ) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکنی و قلیچ خان ( که با قزلباشیه در حوالیِ قندهار اتفاق افتاد ) مصدر نبرد نمایان گردید - و باوردیِ پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهیِ خلیل خان در فوج برانغار منسلک بود - و بعد هزیمت (۳)
دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید ه

و ( چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالیِ ملتان پرتو ورود افگند ) خان مذکور بهمراهیِ شیخ میر بتکامشیِ دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان ( که آن بادیه نورد بے دولتی از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات روانه گشت ) شیخ میر خان مذکور را ( که از حضور (۴)
صوبه داریِ تهته نامزد او شده بود ) آنجا گذاشته خود عنان معاودت بر تافت - و منصب خان مزبور چار هزاري سه هزار (۵)
سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ ا ] چهچرانه (۳) نسخه [ ب - ج ] بعد هزیمت - (۴) نسخه [ ب ] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ ج ] مذکور ه

سیوم بعبور شده لشکر خان بخطابش بعد گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هشتم از حکومت تهته معزول شده عضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور بعد یساق دکن گردید *

چون میرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت می‌کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی زاده اران مهم وا پرداخته بامت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم ( که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت ) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که بعد بحکومت اوریسه شتافته دران‌جا ودیعت حیات سپرد *

## قطب الدین خان خویشگي

(۲)
پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری خوباگده

(۲) نسخه [ ج ] چوبا گده - ودر [ بعضی نسخه ] خوبه‌گده *

سورتهه ( که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت ) باهم مزارعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداری و بتوالداری پتن گجرات سرفرازی بخشید - ( چون در مبادی شروع عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفی و بیحوصلگی رایت استقلال برافراخته در بخت شاهی برآمد ) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگیِ او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او در گزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائیِ او مصدر تردد گردید - و پس ازان ( که آن آشفته دماغ بانجرد بفریب کاریهاے عالمگیری چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید ) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهی نموده (۲) خلعت سرفرازي یافته بفوجداریِ سورتهه دستوري یافت - و بهنگامے [ که آوارهٔ دست فرار دارا شکوه سرے به بهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [ که از وجود لشکر و سردارے ( که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود ) خالي دانسته ] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائیِ برخے از راه کنار دریاے

---

(۲) نسخهٔ ( ح ) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاریِ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته •

شور ( که طریقے اسٹ عدو مسلوک و راهے سٹ صعب و دسوارگدار ) بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سري نموده سورش انگیخت ] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه ندو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کارآگهی سر رشتهٔ بندگي و دولت خواهی عالمگیري را دران آسوب از کف نگداشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر ( که بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید ) مشار الیه باضافهٔ منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *

و [ چون رای سنگهه متغلب (۲) برادر ریمل زمیندار ولایت جام ( که باج گدار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستر سال تفویض یافت ) رایت خود سری بر افراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و به معاونت ییماجی زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان قطب الدین خان را ( که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند ) از همه جا برخیزاندند ] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم (۳) از جونا گدهه روانه گشت - چون بحوالیٔ شهر جام رسید آن بادرجام بقدر چار کروهي (۴) استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ایمل - (۳) نسخهٔ [ ج ] جونا گدہ و [ در بعضی نسخه ] جوده گدہ (۴) نسخهٔ [ ج ] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش برگشاد - رای سنگهه ( که رو بروی خان مذکور بود ) (۲) با یک پسر و عم و اقربا و خواص و عمدها ( که همگی سیصد تن بودند ) یکجا سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس ازان موصی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت سدوا فراوان سعی بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سدوا ( چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید ) خان مذکور را بچنداولی برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادی دست‌بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدی بارِ افتخار برافراخت - و در سالِ دهم بهمراهی محمد امین خانِ میر بخشی بمالش افغانان یوسف زئی متعین گشت - و بعد ازان بارِ دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر عمر خویش دران دیار گذرانید *

و ( چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود ) با صوبه‌داران آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] مزبور *

به کم دار و مریز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر
که نهایت ازو کشیدگی داشت و هرکدام شکوهٔ دیگر بحضور
می نوشت - و در سال بیستم سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و
هشتم هجری ( که در همان ایام بمشیت مهام صوبه داری دکن
از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و
خان مذکور باتفاق ناظم حیدرآباد با بیجاپوریه مشغول زد و خورد
بود ) که اجل موعود در رسید - برهنموی آن بادیهٔ فنا
پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب ( که وطن اوست )
نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - بتدبیرش با آویزیر
آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاري شده بود - خان جهان
بهادر باخوشنها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری
دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري
( که داشت ) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دختری بعشق
بهم رسانده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت
که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول در عداوت
گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان
رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ ب ] بل کهیر - و در
[ بعض نسخه ] مکهیر * -

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشی در گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دو ی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره ( که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است ) بنام اوست - گویند این پوره را کنور سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساخته اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث ( که نظر بپادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده ) مدعی شد [(۲)] - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشند - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز ( که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانیده ) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشنده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او ( که مرد راست [(۳)] و فقیر مشرب و فقیر دوست بود ) - مدتها تاتکلی ترار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است *

پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده - (۳) نسخهٔ [ ج ] مرد راست و درست *

دریدولا برادر زاده اش خویشگی خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه می بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط می شد - اما بسبب اینکه مرحومی مغفوری متهور خان بهادر خویشگی ( که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود ) چون بهمراهی امیر الامرا حسین علی خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومی و رشتهٔ دور و درازی بطریق خوشداش دریجا فرود آمد - و قریب سی سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ (۲) خود مدفون گردید - ( چون نام اصلی او رحمت خان است ) میر غلام علی آزاد بلگرامی باستدعای راقم تاریخ انتقال او (۳) بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

بعد آمد متهور خان را * گشت بستن بقا منزل (۴) او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] واقع شده در شهر - (۳) نسخهٔ [ ۱ ] میر غلام آزاد - (۴) نسخهٔ [ ج ] سرا *

## قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفهٔ سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله ماژندرانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام الدین نامی از حوادث دوران باصفهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان چون نوبت بخلیفه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید [ (و او را خلیفه سلطان می‌گفتند) ازین جهت بین الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و گویند که شاه طهماسپ صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نعمة خلیفهٔ اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمعی که بسوختن جان غم پروردم *

* تا گفت که پروانهٔ خویشتن کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] از نژاد قوام الدین - (۳) نسخهٔ [ ح ] گلبار - و نسخهٔ [ ب ] کلیار •

* می مدرم اگـــر بمدروم نزدیکش *
* مي سورم اگر نگـــرد او مانگـــردم *

میر سجاع الدین محمد بفصل و دانش و علم قدر اشتهار یافته - و بنسب املاکے ( که اَنَّا عَنْ حَدٍّ باو رسیده بود ) بفراغت روزگار می‌گذرانید - پسرش میر رفیع‌الدین محمد ( که از علوم معقول و منقول بهرهٔ داشت ) (۲) منظور نظر شاه عباس ماضی گردید - و در ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و شش هجري سال سی و یکم جلوس شاهی از انتقال قاضی سلطان موسوی تربتي ( که از تغیر قاضی خان سیفي حسيني (۳) هشت روز صدر ایران شده به بیماري در گذشت ) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر کمال دیانت ورزید - و در سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و سی و چهار بجوار رحمت پیوست - خلف ارجمندش خلیفه سلطان نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سید الشهدا خامس آل عبا علیهم السلام مدفون گردانید - ( و چون خلیفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضی و وزارت قلمرو ایران بزرگان دستگاه بزرگی برافراز برچید ) برادرش میر قوام‌الدین بمنصب صدارت ایران ( که عمده ترین خدمات آن دیارست ) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالئ پادشاه

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] از علوم معقول بهره داشت = (۳) نسخهٔ [ ح ] حسني •

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید - و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری جبههٔ امانی (۲) بر آستان خلافت سوده باشراقات الطاف سلطانی نورانی ساحت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز مباهات گشت - سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خانهٔ سلطان درین دولت خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند - مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهانی ( که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت ) وارد بندر سورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تسلیم سجدهٔ پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد نواخته شد - و در سال سی و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداری و قلعداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیری میر عمادالدین خویش مشارالیه سعادت ملازمت دریافت - و بتقدیم بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

(۲) نسخهٔ [ ج ] آمال *

فرق مداهات برافراخت - و در سال ششم بسند صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگي آمده - و بمنصب در خور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمهٔ بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداري جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را ( که بنابر صرف همت پادشاهی باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصی‌الغایة مرعی می شد ) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علی اکبر الهآبادي قاضیٔ لاهور که بنادر دیانت و جدت و صلابت ( که در طبع او مخمر بود ) سر بسیار بکسی فرو نمي آورد - قوام الدین خان ( که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگیٔ ولایت در سر داشت - اندازهٔ دعوات او کم تواند گرفت ) بمجرد وصولِ لاهور احوالِ قاضی دریافت - و در اولِ وهله (۴) صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافت - (۳) در [ بعضی نسخه ] دانا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ ج ] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضی ( که مرد دست‌دراز و بدزبان بود ) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را ( که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود ) با جمعی فرستاد که قاضی را گرفته بیارند - قاضی باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بقتل و رسوائی جان سپردند - و پسر او زخمی شد - ازان ( که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند ) اهل سوق و ارباب حرف ( که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند ) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتے این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمی توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته صوبه داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور برادرش حفظ الله خان ( که فوجدار چنوت پنجاب بود ) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضی نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

مارد - مشار اليه كاربند حكم گرديد - نظام‌الدين در لاهور بناسا
رسيد - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن
قوام‌الدين خان متعذر مينمود - ناچار ناجعا در پالكي پرده دار
نشانده تا سر دريا ( كه پايان شهر است ) آورده ازان جا
كشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بيست و سيوم در اجمير
بحضور رسيد - پسر قاضي نا جم عمير نيز حاضر شده مدعي
خون پدر گرديد - پادشاه فرمود كه بشرع رجوع نمايد - خان
مذكور در محكمهٔ شرعيه جهتها كشيد - ( چون قاضي شيخ الاسلام
از نيك نفسي حكم بانبات خون نمي نمود ) مدتي اين
مقدمه در كشاكش بود - خان مذكور از غم و غصه گرفتار
امراض جسماني و روحاني گرديد - مدعيان نمي گذاشتند
و جد داشتند كه وكيل او براي جواب در محكمه نيايد - بلكه
خودش هم پالكي سواره نيايد - و چون ازين قسم رسوائي
زياده بحالش عائد شد بشجاعت و صعف نالي اعزهٔ
دربار پسر شد علي اكبر بر پدرانه سرش بخشوده از سر
قصاص طلبي درگذشت - خان مشار اليه هم در همان نزديكي
رخت بحال تباه خود بموده جهان فاني را واگذاشت -
دو پسر داشت - يكي صدرالدين ( كه همراه پدر از ولايت
آمده بود ) احوال او جدا بقلم آمده - ديگرے محمد شجاع ( كه
(۲)
در سال نوردهم از ايران رسيده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ ب ] همراه پدر رسيده *

یافت - و چون برادرش از سعادت جانی به صف شکن (۲) خانی مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت در افراخت - و بهمراهیِ برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی برداشته بنوازش پادشاهی بهی یافت #

## قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان معمور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته بحسن وطریش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رسائی او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقی دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموری برافروخت - و در سال بیست و چهارم باخبار والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع در افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان بهروی در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ والا نصب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داریِ ترینگ و هریس ( که هردو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنتر (۳) است ) امتیاز گرفت - و پس

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ ب - ح ] سنگمیر •

از نخستین جلوس عالمگیری طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را ببرکات نصرت انتساب بادشاهی رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال احمیر کمر جانفشانی بر میان همت بسته در سلک بهادران حالات منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان ( چون مشار الیه بارضاع ملای دکن شناسا و برسم و روية آنجا آشنا بود ) کومکی آن دیار گشته با انجام خدمات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدار خانی مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - بعد از قلعه داری فتح آباد دهارور نوی تعویض یافت - و در سال بیست و پنجم ابامی ( که رایات ظفر آیات عالمگیری از دار الخیر احمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افگنده - و سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و (۲) سوم هجری باقامت بادشاهی رونق آگین بود ) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدی پیوست - و بقرب مرقد والد (۳) خویش آسود *
(۴)

والدۂ ماجده اش سیدۂ ایست صبیۂ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن بره - ( چون آن عمدۂ داعی حق

---

(۲) نسخۂ [ ج ] قلعه‌دار خان - (۳) نسخۂ [ ب ] نود و سه هجری -
(۴) نسخۂ [ ب - ج ] آسوده *

را لدیک اجازت گفت ) عرف خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [ این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست ( که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت ) و والد او خلیفه میر ( که از جناب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده ) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است - ] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگانی بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر ( که یکی ازان عفائف گرامی نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است عفرالله لها (۲) ) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و در دولت خویش بمنصب مناسب اقتدار یافته سرگرم بندیم خدمات پادشاهی بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناتک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] لهما ٭

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز ( که دران وقت دیوان دکن بود ) خطی متضمن فرمایشے نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسی بالقاب دوري مقرون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب ( که نور پدشاهي اصالتش بود ) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان مومی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رو به خوست با موسوي خان سر سواري خانه جنگی نهادن - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف داوت - ببارگی مشمول عنایت خسروانی گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري بسر داشت که ناگاه فلک سفله دار بر سفله خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهیِ محمد اعظم شاه بقاعده خسته سرے بدان بلده کشیده فرو کش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج دهر که گمان زرداري بهم رسند بشکنجهٔ مواخذه در آوردند - خان مذکور را ( که بتمول و اندوختهای پدر و جد شهرت داشت ) از خانه آورده

مبلغے مصادره نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشهٔ انزوا در ساخت - و ازین بے اندامی ( که عدوت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است ) سودائے در دماغش ریخته جوهر خود را تیره گردانند - اما جنون غریبے بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشی می گذشت و نمی گذاشت که کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم می جوشید و سرگرم انواع صحبت می شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علی بشعر و انشا کمال مناس دارد *

## عبرت

هر دورے از ادوار فلکی مقتضی توفیر و ترویج شئے هست و موجب کمی و فقدان شئ دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عوض خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاری و هفت هزاری آوان خویش می سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانه می شمارد *

موسوي خان مير هاشم جرأت تخلص قلعه دار خانے است - موسوي خان از ده سال در رکاب نواب آصف جاه

(۲) نسخهٔ [ ج ] مي سنجم •

است - عنوان طاهرش میر منشیگري ؛ رتبهٔ قرب که مافوق ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشارالیه در ابتداي تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الهی ( که شامل حال شده ) رفاقت این مرد است که سند و عامل و حکیم و منشی و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه بدور سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از ناصیهٔ پیدا - الحاصل اصل نشو و نماي او از قلعهٔ دار خان است - جدش سید علي گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفور بسان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

\# بیت \#

\# لذت همه در مناسبتها ست \#

\# از شیر دل شکر گشاید \#

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند \#

## قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بهر (۲)
الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت -
(۳)
گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ ب ] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ ا ] رحمة الله •

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و بستر شیخ الاسلامی یافت سال بست و دهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت حرمین شریفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده بعزت ملازمت پادشاهی اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی ( که خلد مکان بعیادت پدر والا مرتبت از دکن عازم هندوستان شد ) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و خطاب خانی چهرهٔ عزت برافروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هفت صد سوار سر مباهات برافراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل درگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان بفرمانهٔ کامیابی اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میر حاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

(۲) نسخهٔ [ ب ] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال دهم و سوم عالمگیر بخطاب قلیچ خان نامور گرفت - بستر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر ( که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود ) کمر همت بست - (چون بی رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد ) چندی مورد عتاب بود - پس از فتح حریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - بستر ( که ورود موکب پادشاهی در الکهٔ دکن صورت بست ) از سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامی ( که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت ) بامدرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته بعین مورچال گشت و قلعهٔ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و نود و هفت هجري [ که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل قلعهٔ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را ( که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند ) بر دارند ] خان مذکور از غایت

کار طلبی دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید - درین ضمن گولهٔ بندوق قضا در شانه اش خورده دست را جدا ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود آمد - جملة الملک اسد خان ( که بطور دلجوئی بعیادت مامور شده ) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای استخوان می‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه می‌خورد و می گفت که بعد دور خوبے بدست آمده - هرچند در معالجه سعی بکار رفت اما بسر پنجهٔ اجل دست از کارگاه دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ است ( که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا جدا سمت ترقیم پذیرفته ) - و یکے از پسرانش مجاهد خان خواجه محمد عارف است ( که با فیروز جنگ مذکور می‌بود ) بمنصب مناسب مرتقی گشته - و یکے مجاهد خان است که چندان ترقی نکرده - هر دو زود در گذشتند *

## قاسم خان کرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک بندهای جلد مکانی (۲) منتظم گشت - و ( چون حالی از جلادت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] جلدمکان *

گردید ) پرداخت - خان مذکور در (۲) شش کروهی از راهے
( که معبر غنیم بود ) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا
را ضیافت خاطر خواه کند - ( چون اسباب نما نما از خدم
کرناتکی به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و
چینی هر نوع در ادوبی گذاشته بود ) ازانجا بر آورده روز
دوم پیش خانهٔ خود را بمقابلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان
آگهی یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے
را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و
جمعے علٰحده مرتب داشت - آن جماعه دیگر بر پیشخانه
ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه
این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب
بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج
غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان ( که از خواب بیدار می گردد
و این خبر می شنود ) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال
همانجا گذاشته جلد می شتابد - محاربهٔ عظیم در پیوست -
و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از
جا نمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقے ( که
غنیم علٰحده داشته بود ) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد -
بهمتها اعرسے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهی ( که
قلعچهٔ دندیری (۳) بود ) خود را رسانیدند - و بر سر تالاے

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] در ( ۳ ) نسخهٔ [ ح ] وندیری •

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت -
تا سه روز بمورچال می بود و جنگ می کرد - و ازینجا جز آب
تالاب خوردنی بنام خوردن نمی شد (آنچه از بارها بود
چون مور و ملخ هجوم آورده - همگی چون تگرگ بارش
داشت - مصالح توپخانه این طرف بتاراج رفت - ناچار با تتمه
چند تکاتک با معدود (چون از چهار طرف راه بسته شدن بر
خود بسته دیدند) دار خود مصالحت بر آنچه در بارهای آن
شدند - غنیم از اطراف هجوم کرده نشست - از [illegible]
و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر و
کهنه ندواب - و روز دوم ازین چارها نام و نشان نیافتند -
(چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق)
فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سیوم جان بسپرد و
از دست غنیم جانے بدر برد - و برخی برآنند که خود را
مسموم ساخت *

## قطب الدین خان خویشگی

عرف ناربد (۲) - پدرش سلطان احمد خلف رئی دواسهٔ بطور
بهادر مشهور و خویش خاندار خان خویشگی ست - در نوکری
پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتی و اعتبارے داشت - بتقریبے
دستی از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

(۲) در [ بعضی نسخهٔ ] نابرید *

و آخرها طلب حضور شده بطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهی بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آبان مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسن خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و تارید خان و پدر خان و علی خان - سیومین ترقی نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصب عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ (۲) بهته حالندهر مامور شد *

دران هنگام ( که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلی معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند ) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از سرها و اصناف محترمهٔ اهل اسلام ( که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت می جستند ) استقبال نمود - و نزدیک راهون ( که همت کروهی سلطان پور است ) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعی بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخهٔ [ ب ] پگته *

اشقیا مرعوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دست فرار کشتند - و بیشتر بفرط جلادت و جسارت دل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت ( که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده ) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار می برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش جمعیتی (۲) که دارد هرش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسی بر طاق نسیان گذاشته او را ( که در خور ترده چشم روی التفات داشت ) بپایهٔ عزل در آوردند #

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبی هم فوجداری را براه می کرد - زمانی ( که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد ) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداری جمو گردید #

[ چون گرو ( که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده ) از لوهگده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] باین نقش #

نکوه بروی در آمده از درس دوج پادساهی نتوانست اقامت
ورزید ] گریوه و معاک بسیار پیموده سر از نواحی رای پور
و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان سانزده کروهی
رایپور عربی مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش
شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
عم خویش رسیده - ازین آگهی شهداد خان برهٔ شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بمحافظت رایپور
گسیل نمود - و چون باتفاق شمس خان با ۱ پصد سوار بر آمده
نیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان ( که
آنها را بسرچنگ مستوفی بکرات مالش بسزا داده بود )
حسابی در نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و معید
بتوپخانه نشده حلو ریز تاخت - همین که دوچار شد و نام
او بگوش آنها رسید غیر از خان بدر بردن سود خود
نه پنداشته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبی را معتنم
دانسته جمعیتی فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از
مستی جوانی و غرور تهور عنان بار نکشید - آن بدطینتان نکمی

(۲) نسخهٔ [ ا ] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعی •

مردم بی دل شده برگشتند - و نکونه یراق پیوستند - زد و خوردے دست بدست و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائی رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بکشش درافتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کهار هر دو فیل را گاهی کشیده می‌بردند و بار افغانان حمله کرده از دست آنها بر می‌آوردند - دریں اثنا شهداد خان ( که از رامپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده ) سبک عنان گشت - و بهر وقت مقدمة الجیش در رسید - آن تمام سگان خیال کردند که شمس خان الدال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و هر خود گروه بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برامپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان دریں عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت +

## قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علی خان منصب

امیر الامرائی داشت - و کرده او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خانی و فوجداری ندربار (۲) و سلطانپور ( از توابع بگلانه ) سرافرازی یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و ( چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داری ملتان مامور شد ) حسن علی خان بهمراهی رکاب شاهزاده دستوری یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتی ( که خلد مکان علم بملک جاودانی زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید ) حسن علی خان را بمنصب سه هزاری و عطای نقاره و بخشیگری فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولی فوج محمد معز الدین (۴) ( که هراول مجموع عساکر شاه عالمی (۵) بود ) مقرر گردید - وقتی ( که جنگ ترازو شد ) حسن علی خان و حسین علی خان و نور الدین علی خان برادر سیوم برسم بهور پیشگاه هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بحدنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علی خان نقد زندگانی در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ ج ] آزرده خاطر - (۴) نسخهٔ [ ج ] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ ج ] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علی خان بمنصب چار هزاری و صوبه داری اجمیر مباهی گشت - و بعد ازان بصوبه داری الهٰ‌آباد امتیاز پذیرفت *

( چون نوبت سلطنت به محمد معزالدین (سید) حکومت الهٰ‌آباد از عزل او بنام راجی خان مقرر شد - و سید عبدالغفار از احفاد سید صدر جهان صدر الصدور پهانوی بنیابت راجی خان متوجه الهٰ‌آباد شد - سید حسن علی خان فوجے بتقابل بر آورد - و در سواد الهٰ‌آباد جنگ افتاد - سید عبدالغفار (۲) بعد غالب شدن مغلوب گردیده عنان عطف ساخت محمد معزالدین باقتضای غفلت و عیاشی دست از تدارک بر داشته باستمالت سید حسن علی خان افتاد - و بارسال فرمان بحالی الهٰ‌آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سید حسین علی خان ناظم عظیم‌آباد پتنه ( که بمزید شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود ) با محمد فرخ سیر پیمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش یافت (۳) - و بحسن علی خان برادر کلان نیز ترغیب رفاقت نمود - حسن علی خان بنابر بدسلوکی محمد معزالدین ( که از وقت صوبه داری ملتان کم التفاتی او میدانست (۴) ) اعتدا

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] در سواد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا - ب ] رفت - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] اعتقار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست قدوم اله آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه باله‌آباد در رسید (۲) - و با حسن علی خان مشافههٔ بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بمقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه ( از توابع اله‌آباد ) در رسیده انتظار حریف می‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شب راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر ( که در کمال عسرت و بے سامانی بود ) از غارت بنگاه عزالدین تقویتی بهم رسانید - و زوانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبرآباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافة کوچ کرده باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن علی خان پیشقدمی نموده از متصل سرای زرلهائی چهار کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسید - (۳) نسخهٔ [ ح ] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگی رو بپراگندگی آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه ( ۱۱۲۳ ) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقی فریقین دست داد - نسیم فیروزی بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلی گرفت - درین کارزار از هردو برادر ترددات نمایان بظهور رسید - حسن علی خان (۲) برادر خرد زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علی خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه بر تفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلی انداخت - حسن علی خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهی مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ پادشاه ( که با هردو اظهار دوستی می نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود ) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددًا عهد و

(۲) نسخهٔ [ ج ] سید حسین علی خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده سکوهای محبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گراشد - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بنمرهٔ نو می گشت - و مادهٔ نفاق ( که خانه برانداز کهنه دولتها ست ) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیری همراز و دمساز پادشاه گردید - و کشایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان ( که چشم زخمی بآبرو و جان رسد ) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و حشمت از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم[۲] - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الآخر[۳] بارادهٔ ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلی شایسته خان ورود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] داریم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهی از هرجانب مرتب شده در سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم ربیع‌الآخر سنه ( ۱۱۳۱ ) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس درآورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آسوده را ( که در شهر برپا شده بود ) فرونشاندند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او بسر گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگهه سوائی طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع جی سنگهه بفتح پور سیکری شتافت - و با جی سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة ( ۱۱۳۱ ) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی ( که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمی به آسایش نگذرانیدند و بعضی بطمانیت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرة رجب سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنی و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علی خان نائب صوبه داری[2] دکن ( که نوجوان تهور منش بود ) کارزار نموده مردانه نقد هستی باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم ذی القعده[3] از چهار کروهی اکبرآباد فتح پور ریه رخصت دار الخلافة دهلی شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ ح ] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ ج ] ذیقعده ‏•

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر معمر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان را ( که بحراست دهلی قیام داشت ) نوشت که یکی از شاهزادها را برآورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذی الحجه سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلی اجلاس دادند - بعبارت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس ( که احصای آن جز عالم الغیب مقدور کسی نباشد ) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم بار بهم می رسانیم - و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست عدو افتد - شانزدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة برآمد - سیزدهم محرم سنة ( ۱۱۳۳ ) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهی باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بیهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ و زنبورک و شتربان ( که آسته فرصت نمیداد ) فوج قطب الملک پراکنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهی یورش کرد - و جنگی صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بقتل رسیدند - و سید نجم الدین علی خان زخمهای کاری برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلی خان با جمعی بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشی نموده حوالهٔ حیدر قلی خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهی روزے نشیب و سپے بروز سیاه می آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم بار خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت آلهی تو میدانی که این شیء حرام را باختیار خود نمی خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین (۴) سپرد - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنة (۱۱۳۵) (۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] انداخته - (۳) نسخهٔ [ ب ] خورانیده - (۴) نسخهٔ [ ب ] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ ج ] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه وسه هجري •

خلائق است - از آثار اوست نهر بهشت‌نگام داخل شاه جهان آباد
(که از بے آبی حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷)
سبع و عشرین و مائة و الف هجرت از اصل نهر شاه جهانی
بریده آورد - و آن خطه را بوفور آب احیا نمود - علامهٔ
مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامی گوید *

• قطعه •

• بعهد خود وزیر قطب الملک عبدالله خان *
• نهر جاری کرد جاری آن وزیر محتشم *
• بهر آن عبدالجلیل اعلی تاریخ گفت *
• نهر قطب الملک مد بحر احسان و کرم *

و میر علامهٔ مرحوم در مثنوی بمدح او می پردازد

• بیت *

• ارسطو فطرتے کاصف نشان است •
• یمین الدوله عبدالله خان است •
• بدیوان چون نشیند نوبهار است •
• بمیدان چون در آید ذوالفقار است *

## قادر داد خان بهادر

شیخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشید خان انصاری
شاه جهانی ست ( که احوالش علیحده بوکریر خامهٔ وقائع نگار
گشته ) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدی و قلعه‌داری

یکی از امرای دکن سرداری داشت - و در عهد جلد مدرل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاری و خطاب پدر خود نامور گشته بعوجداری خاصود صوبهٔ خاندیس امتداد اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر ( چون نظام لملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده ) وارد آن الکه گردید - او ( که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت ) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علی خان و عالم علی خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادمانی در نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ ( که نسیم فتح در رایات آصف جاهی وزید ) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتبگی پیمود - پس ازان بدعا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتی گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع اندارہ صوبهٔ خاندیس متصله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

## قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیره های شاه عیسی جندالله است ( که مرید شاه لشکر

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] حالي گادرن *

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره (۲) دارد ) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش ( که قطب الملک و حسین علی خان را باوی اخلاص و اتحاد متحقق بود ) گردید - بسفارش درویش مزبور سادات مذکور بنابگاري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهی (۲) رسانیدند - او بمنصب شایستهٔ و خطاب خانی سربلند گردید - در ایامی ( که عالم علی خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت ) او به بخشیگری دکن و نیابت صوبه داری برهانپور (۳) می پرداخت - پسر خاله‌اش محمد انور الله خان ( که دیوان الصوبه بود ) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور بنظر سرانجام می‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علی خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامی برهمنی برای خبرداری برهانپور فرستاد - از پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور می‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ ب ] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ ج ] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب الدوله نادر زنده گردید . پسرش در بلدهٔ مرقوم مطابق سنه ( ۱۱۷۱ ) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زادهٔ اش محمد انورالله خان مددی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع نیک شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست •

# حرف الکاف

## کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است ( که برادر خرد سلطان آدم بود ) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نامی از امرای غزنین ( که بحاکم کابل نسبتی داشت ) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوهه (۲) و ایوان و چتورنده (۳) و دهوکنان و جهپه و تاریه (۴) و مهکوال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره (۵) نام پسر او کلانی الوس خود یافت - و بعد از

---

(۲) نسخه [ ب - ح ] جانوبهه - (۳) نسخه [ ح ] چهتریه - (۴) نسخه [ ح ] بادیه - (۵) نسخه [ ح ] بیرا ۰

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان
در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید -
علی‌الخصوص در جنگ رانا سانکا (۲) جانفشانیها نمود - او را دو
پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین
بازگردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو
داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته
بفروخت آورد - شیر شاه بارادهٔ کندن این قوم قلعهٔ روهتاس را
متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت
آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال
خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چندین قوت
ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران
بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در
گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند بودتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست
عام کرد - که زندانخانه (۳) را کاواک کرده (۴) و پر از داروی تفنگ ساخته
آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای
کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده
ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرده - (۴) نسخهٔ
[ ب ] که زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانه ( که او بود ) دود
ازان آتش نرسید - و چون سالم شاه ازین خواست ایزدی
آگاه شد عهد گرفته او را رهائی داد - (۲) کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استقلال مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامی می گذرانید - و متابعتی
بعراق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیانی در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهی قدیم آمده ملازمت دریافت .
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در (۳) جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطانی گردید - و در
سال سوم بتنبیه افغانان میانه ( که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بعصیان و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند ) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مردآزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیانی
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلی ( که او را افغانان بسری برداشته بودند ) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیبانی شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیانی
از اهتمام رادمردی و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] داده - (۳) نسخهٔ [ ب ] و در منزل جنگ *

شود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبي ( که داشته باشد ) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر شود دارم - تا قصهٔ ناکامی مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیانی بخان کلان و دیگر امرای پنجاب دردوست که ولایت گکهران ( آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد ) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و در دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای ناورماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام ( که راتق و فاتق مهمات پدر بود ) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالیِ قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را بعز اسیر ساخته آوردند - و تمامیِ ولایت گکهران ( که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان نیامده بود ) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال خان لشکري را زهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه می‌داشت - تا حیات طبیعی (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشهوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلی و نصفت (۳) ستودهٔ سخاوت و کرم گستري مدار ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستی او لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست (۴) - والله اعلم *

## کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالے ( که حضرت آشیانی بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت ) او در رکاب پادشاهی وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیانی (۵) بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم ( چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید ) عرش آشیانی او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا ( که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد ) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۳) نسخهٔ [ ج ] نصفت - (۴) نسخهٔ [ ج ] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ ب ] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ ب ] گدهي *

رکاب پادشاهی بود - بیشتر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقی دیار تعین یافته - در ایامی ( که فوج پادشاهی بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت ) روزے باتفاق پسر خود بر سر عنیم تاخته کارنامهٔ رستمی بظهور رسانید - و کار جمعی بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستی لبریز گردانید *

## کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیانی بمري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان ( که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت ) تعین شد - و بتکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري رایات پادشاهی بعزیمت دکن جانب مالوه در افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه ( که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود ) بهمراهی شاهزاده تعین گشت - و پاسبانی آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوری یافت - هنوز برد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط می گساري در عین شباب باگهانی وابپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدرار بای غم انداخت - عرش آشیانی از خسروانی نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را در نواخته بجایش فرستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته رای آبدیار و برخے افغانان ( که پیوسته پرستاري نمودندے ) اران خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگهه از با تجربگی چارهٔ آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش درآمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمی پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهی رسید - اهل خلاف برخے جاها بر گرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائی گزیده به بنگاله گام سرعت بر گرفت - و در تلافی آن شکست کارنامها بر ساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ سنجیدهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت ٭

## کشن سنگهه راتهور
(۲)

برادر علاتی راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیانی والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیانی ست - بیمن این گرامی نسبت در عهد جنت مکانی بمدارج قرب و دولت مرتقی گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] راتهور ٭

با برادر کلان ( که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
بود ) نفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گویند داس بهاتی (۲)
( که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود )
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بتهمت نزاعی بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار می خواست به دار خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادرزاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
در سال دهم جهانگیری سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار
هجری ( که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود )
دران روز ( که حضرت مکانی بسیر تالاب پهکر نهضت فرمود )
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
( که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود ) رسید - و برخی
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گویند
داس فرستاد (۳) - آنها جمعی را ( که برسم حراست و محافظت
اطراف خانه اش بودند ) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گویند داس بیدار شده بے سانحهٔ غدر
از یکطرف خانه برآمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد -
مردم کشن سنگهه ( که بجست وجوی او سراسیمه بودند ) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه ( چون هنوز

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] بهاتي - (۳) نسخهٔ [ ا ب ] محافظت *

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی ( که الکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهی بود ) در افواج متعدده (۲) جهت تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکنی بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با شده خان جهان باره برای مالش جهجار سنگهه (۳) بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقی پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب کاکر خان عز نامبوری اندوخت - پس تعیینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - ( چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت ) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر ( که نوبت دوم بیساق آنجا مامور شده بود ) تعیینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

## کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکانی در سلک ملازمان پادشاهی و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] متعینهٔ پادشاهی (۳) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ ا ] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان ( که بزمرهٔ اسلام در آمد ) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی ( که حدود دکن مطرح الویهٔ منصوري اثر بود ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم ( که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود ) او بهمراهئ خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بودے - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر سنگهه (۲) زمیندار دیوگده جهت تحصیل (۳) زرے ( که ذمهٔ موميٰ الیه قرار یافته بود ) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان ( که کار فرمایان قضا بوطئهٔ دیگر در انگندند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید ) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملازم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ ا ] تحصل *

# کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني بر نواخت - و ( چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید ) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ مالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - ( چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و ملک شعبده‌باز نقش عالمگیري بر روی کار آورد ) او خود را بدارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقارهٔ کوس شادماني زده همراه خلیل‌الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علی خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ اباعدهٔ خیبر سریکپ بوده مقاران گردید - پستر حالاتي او بنظر نرسیده ؛

## کیرت سنگهه

پسر دوم مرزا راجه جے سنگهه - ( چون میوان(۲) وسان پیشهٔ کاما پهاري و کهوه متصل ماس مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد حار راه گشته مترددین و سکان آن نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو نویرانی نهاد - و دیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت می کشیدند ). در آخر سال بیست و سوم شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جهان بانی کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در دیوانش مرحمت گردید - و بمرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعی نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان بیکار به پدراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار بندکچی و بیلدار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و مواشی فراوان بدست آورد - و بقیة‌السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان ( که

(۲) نسخهٔ [ ح ] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است ) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کثرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و ( چون سرو وطرتش برستهٔ جوبدار میرزا راجه بود - و نهال سعورش ابریست یافتهٔ بوستان سرای دادش آن بلند مکرت که در کمتر زمانے معاملهٔ فهمی و کاردانی خود را خاطر نشین پادشاه ساخت - و در سال نهصد و هشتم هنگامے ( که الویهٔ جهانبانی بجانب دار الخیر اجمیر باهتزار آمد ) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [ چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان سمالی ( که بکوه سرمور نزدیک است ) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهی بسیر آن مکان دل نشین ( که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبی ست ) اتفاق (۳) افتاد ] کیرت سنگهه بمحافظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت *

و ( چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائی اختیار نموده عازم آستان عالمگیری گردید ) کیرت سنگهه ( که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود ) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بتجهیز بتنبیه مفسدان صوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پسغر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا بردهای نمایان نمود - و تا سه هزار کس روبروی قلعهٔ (۲) پورندهر ملچار برساخت *

( چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند ) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندی یافت - بعد ازان ( چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید ) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور بردهای مردآزما نمود - و ( چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعی (۳) در گذشت ) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و بار کومکی دکن گشته مدتے (۴) دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم سنه ( ۱۰۸۴ ) یکهزار و هشتاد و چهار هجری بجهان جاوید بعشرت سرا رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] پورندهر - (۳) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۴) نسخهٔ [ ب ] و درسال ٭

## کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب درخور سربلندی یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب خانی کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغی جواهر بازار تفاخر جست - سال سیزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتی مباهات اندوخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه از دارالخلافه عزیمت اجمیر فرمود ) او بقلعه داری دارالخلافه مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خوانی و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشی سوم و سال بیست و هفتم بعزل معل خان آخته بیگی و سال بیست و هشتم داروغگی خلو و سال سی ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علی خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سی و سیوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری رایت بلند پایی افراخت - چندی قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادهٔ اوضاعی او زبان زد است - و با
بےکمالی نظر بعلو خاندان بسیار بر خود می پیچید - و سر
بهیچ کس فرو نمی آورد #

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان دہنہ فرمود که
بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے این ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان
مذکور بدر بتجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بخي عم ما بود - واسطہ گفت که امیر خان عبدالکریم
دہنہ - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگویند که ما بخانهٔ فراشان
نمی آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که پدر عبدالکریم مدتے
داروغگی خاکروب خانهٔ پادشاهی داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه بنایتے طلبیده است - قطعهٔ نعمت خان عالی که
بدمت اولش اینست　　　# بیت #

# کتخدا شد بار دیگر خان عالی منزلت #
# با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین #

در حق اوست #

# حرف اللام

## لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش‌آشیانی بمنصب دو هزاري و خدمت والای میر بخشیگري و میرعرضی اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خودي و دولت بخوبي زور زرس مست شراب بدربار آمده عربده باکی نمود - چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم خان تعین بود (۲) - در جنگ داؤد کرانی (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت می نمود) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عمیق برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاري

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] خان خانان منعم تعین بود (۳) نسخهٔ [ ج ] کرراني *

ایام بقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهی
کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *
اگرچه این افراط تعذیب (۲) ( که از جانب پادشاه در بارهٔ
او سر زد ) بظاهر استیلای قوت عضدی ظاهر می‌کند - چه
در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین ( که سیاست و تهدید را
ناگزیر انتظام نشأة ظاهر دانند ) تعزیر نشخص در می گیرند -
یکی را بزهر چشم و چین پیشانی و دیگرے را بدرشتی و
سخت زبانی بعضے را سیلی و مشت کوب و برخے را بکره و
چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت *　　* رباعی *

* بادیه‌ی اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطاست گوشمال همه کس (۳) *
* ای مطرب قانون بساط انصاف *
* دف را بطپانچه کوب و نی را بنفس *

اما نظر در سخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد -
که با وصف این همه عمدگی متحمل چندین خواري و
خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از
نوکري و ملازم پیشگی بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که
بنگدی ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و
عرف و بدنامی جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] این امرار تعذیب - (۳) نسخهٔ [ بد ] هرکس *

## تنبیــــه

چون سخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم عذر مختلف است احکام شرعی ( که اسمل و انفع وارد شده ) بشخص بر نمی‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اجر قرار یافته * * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

## لشکر خان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگی اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکر خانی و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیوانی و بخشیگری صوبهٔ کابل می پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا بود مخاصمت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے ( که سانگ راه متوددین هندوستان و کابل بودند ) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعي بلیغ بکار برد - تا (۲) بر وجهه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم ( که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکانی گردید ) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

(۲) نسخهٔ [ ج ] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهی بهمراهی شاهزاده
پرویز بسپه سالاری مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان
تعین شد) لشکر خان نیز کمکی گردید - بعد رسیدن برهانپور
(چون عادل شاه والی بیجاپور در زعم ملک عنبر با مهابت
خان طرح دوستی انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را
با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان
راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با
جمعی از امرا همراه ساخت - و بتشخیص مهام آنجا بملا محمد
تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب الهآباد شتافت -
ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره
نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته فرمان
بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که
در ادای هواخواهی پادشاهی چشم اعانت دارم - و سه لک
هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج
سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان
سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده - لشکر خان را
با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهی
ساخت - ملک عنبر آگهی یافته بلشکر خان نوشت که نسبت
بفرمان پادشاهی گستاخی سر نزده - بچه تقریب واجب التادیب
شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکی

نزاع است مرا با مدعي نگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور
آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند -
ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود
گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپرانداري
و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده بدست
و عاطفت مي‌آورد - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (٢) دامن‌گیر
گشت ) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار
بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد اثري کشته
شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - خاندوران
رای و اودا رام از امرای پادشاهی دست بکار جنگ نابرده
راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از
سرداران بیجاپور ( که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها (٣) بود )
گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را ( که دشمنهٔ خون او
بود ) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهی
لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار
بقید ملک عنبر درآمدند - و چندے بمقتضای سر نوشت
آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس
از فوت سلطان پرویز ( که مهمات دکن بخان جهان لودي
بالاصالة بار گردید ) لشکر خان با دیگر امرا رهائی یافته

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] اضطراب - ( ٣ ) نسخه [ ج ] برآنها *

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر سوابق خدمات او ( که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده لک روپیه بطریق قرض داده بود ) مبلغ مذکور باو مرحمت فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن تربتی اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از وصول موصوف نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از کوتاه بینی و خام طلبی وقوع حادثهٔ جنت‌مکانی را موجب فوز مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت . لشکر خان بانتظار کومک حضور ( که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود ) در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون به باریک آب ( که دوازده کروهی شهر است ) رسید نذر محمد خان از گرد قلعه برخاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر خان از ناموس‌خوئی و کارطلبي بقصد پیکار باستعداد زان شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري و چیرگی می‌آید و نوکران ماوراءالنهر حوارش ( که در رزم بد همپائی نمایند ) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته

نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان نمود - و بشتاب و فرار مسافتی ( که در یکماه قطع کرده بود )

بچهار روز دوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل درهنگاه کابل گشته باستمالت و تربیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحی ( که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند ) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را برانداخت - اما [ چون قطاع صوبهٔ کابل ( که از طائفهٔ سیهٔ سخته حامیه اند ) از سلوک لشکر خان نسبت مخالفت مذهب راضی نبودند ] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلی نامزد گردید - و ( چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو منمشی نمی‌شد ) در سال سوم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستانبوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاهنامه علت ادبار عذر از پیری بیان نکرده - اما بقرائن حال بفرس میرود که پیری چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوده از جانب او انحراف بمزاج پادشاهی رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشی آستان ملائک پاسبان رضویه ( علي ساکنها الثناء والتحیة ) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستی بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشیدش سزاوار خان است ( که احوال او درین اوراق سمت تحریر یافته - و پسر دیگر میرزا لطف‌الله است - مذهب سنت و جماعت اختیار کرده بخشی دکن شده بود - شبی وقت کوچ در پالکی نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بیداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هیچ ظاهر نشد که بود - و بابا میرک خویش او در عهد جنت مکانی ترقی کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامی ( که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود ) همراه راو رتن بود - روزی ( که شاه قلی خان بشهر در آمد ) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطیف مدرک در قلعه داری النگی بلکهٔ دکن بسر می برد - بیرون باری باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید *

## لشکر خان عرف جان نثار خان

یادگار بیگ نام پسر زبردست خان والا شاهی اعلی حضرت است - در حیات پدر بدولت روشناسی و تقدیم خدمات عمدهٔ پادشاهی فایز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات دو صد سوار و داروغگی گرز برداران و منصبداران (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و بداروغگی *

نقدی مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی (۲) هفتصد سوار ورق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان چهرهٔ ناموری افروخت - و ( چون همواره میمانین سلاطین والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و یگانگی مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا مسلوک بود ) شاه صفی در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ قندهار برخی اندیشها ( که موروث زنجش بود ) بخود راه داده سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان گذران درگذشت فردوس آشیانی بپسندید که موالات قدیم یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را ( که شایان سفارت بود ) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از خزانه درنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ مشتمل بتعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی ( که پسر جانشین اوست ) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان خان بهادر بهند ( که به بخت جاه و آرزوی نوکري بوده بل بشارت حمد پیشگان کناره گزیده ) روانهٔ ایران دیار فرمود - و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از جهادت برگشته تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفتصد سوار و خدمت آخته بیگي سرافرازی یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ ح ] شش صد ٭

میوم بمیر توزکی درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) هفصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهی سعادت تلثم عتبهٔ اقدال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند ( که دلالت بر عدم تدین داشت ) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگری دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت بار داشته بکمی پانصدی معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعیین شد - و در سال سی و یکم از انتقال علی مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سر افرازي یافت - و بعد از بخستین جلوس عالمگیری بارمال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتعویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ ج ] اضافهٔ پانصدي یافته •

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میر بخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستی بر بست - از پسرانش کسے ترقی نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

## لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او در صفائح الصفحه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - ( چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سی ام جلوس اعلیٰ حضرت ازین سپنجی سرا انتقال نمود ) لطف الله خان در سن یازده سالگی بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسروانی گشت - پس ازان ( که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ ج ] هشت صدي *

در آمد ) ازانجا ( که پدر مرحومش بنسبت بسایر شاهزادگان
در خدمت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلی
و اخلاص از صمیم قلب داشت ) او را مورد گوناگون التفات
فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند گردانید -
و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض
خدمات حضور می‌نواختند - کمتر داروغگی بود از داروغگیهای
عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم
از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهی شد - و سال
سیزدهم از تغیر حاجی احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر
یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائی با صبیهٔ لشکر خان
میر بخشی ( که پیش ازان درگذشته بود ) مخلع گردید - و
در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر
فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال
بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتارکی
قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر برآراست - و در همین سال
باعزاز خسروانی ( که خان مشار الیه در قلعه پالکی سواره
مي‌آمده باشد ) در سائر همچشمان معزز گشت - و درسال بیست
و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بشاهزاده
محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار
اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی
فایز شد - و سال دیگر بداروغگی خلوخانه و چوکی خاص
مخصوص الطاف گشت *

( چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت
طبع و معانئ ذهن و رسائی فکر بکمال داشت ) در محاصرهٔ
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را دل نشین همگنان (۲)
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران بیم
شب [ که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهی ( که بکنگرهٔ قلعه
رسیده بود ) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ حلال نام بسته بردند ]
لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین
شده بود تا سه روز درمیان دریا ( که پای قلعه است ) بپردلی
و دلاوری استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ
پانصدي معتخر شد - و ( چون نقد بهادری او بدار العیار
امتحان سره برآمد ) در سال سی و چهارم سمت تهانهٔ
کهتاؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] خود را ببر *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چندی زورے شجاعی نوکری آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سی و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگی و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکی سرافرازی یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم از آنجا معزول گشته باورزیع پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل و ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت درگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بسیادت (۲) بلطف الله خان ( که خسرپورهٔ (۳) خان فیروز جنگ میشد ) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه ( ۱۱۱۴ ) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستی بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبی اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستی بیش ازین ترقی می‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت می‌افراشت شاید لغزشهای وضع و بردے تکلفهای بیجا ( که در مزاجش بود ) مانع شده ٭

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ ح ] بقلعه نارسیده ٭

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کسے ( که بعض مقدمات متعدده مندرج بود ) می خواند - اتفاقاً هجور آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پسر معلوم شد ( که خان مذکور از پشت آن عرضی همه مطالب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمهٔ بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و روانی ست ) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت ) سپاهی وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالی از کمال نبود - در جنگ جاجو ( که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد ) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه ( که هراول بودند ) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

(۲) نسخهٔ [ ح ] بعضے *

نموده از فیل فرود آمد - و نورالدین علی خان برادر حسن علی خان و حسین علی خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این سعادت‌زاده کوی از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اولاد محمد و ابراهیم بیگ بسری و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند ( که از سالها بشجاعت و مردانگی نام در آورده بودند ) باهم در آویختند - و طرفه گیر و دارے و عریب کارزارے واقع شد - که ترک جوش آسمان بهرام را از نظارهٔ آن کندآوری درد حیرت بسر در آمد - عنایت خان زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - رمقی از جان داشت - بعد از ساعتی درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش ( که خرد سال بودند ) رعایتی نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامی ( که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته ) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را ( که طغای زادهٔ آن دودمان بلند اقبال بود ) بعقد ازدواج در آورده موهوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را اقتدار و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان ( که برادر اعیانی بودند ) بموافقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداری عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنظامت صوبه داری برهانپور سرورازی یافت - و چون در سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة برافراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرائیده همراهی گزیدند - و اینها را ( که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود ) با آصف جاه معاودت دکن نخموده در رکاب پادشاهی ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادهٔ واقعی ست - اگرچه در بیش منصبی از پدر و جد درگذرانیده (۳) اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو برادر دیگر یکی محي الدین قلی خان و دوم معین الدین قلی خان ( که در دهلی بودند ) در قتل عام نادر شاه کشته (۴) شدند *

## لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ ج ] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخهٔ [ ج ] کشته شد - (۵) نسخه [ ب ] وطنش *

بوسل حسته پس ازان ( که شاهد سلطنت هندوستان بهشت نشان در آغوش او درآمد ) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده - قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال از معلوم - آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاری و خطاب شمس الدوله بهادر منهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضی بظهور آمد) بپایهٔ عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب او ( که لفظ صادق افزوده شده ) وجه آن زبان زد عوام است دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا می بود - و بمنصب سه هزاری رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن خان است - که بفوجداری کره مصاف آله آباد سرفراز شده - از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چهیله رام - (۳) نسخهٔ [ ب ] تهور جنگ *

# حرف المیم

## * مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از عظام ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در تیکو خدمتی فردوس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابری شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان ( که روز جمعه بیستم رجب سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید ) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها و دیررسی سودا ( که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمده ) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را ( که در جمیع معارک و مواقف خصوص درین یورش سعیهای مردانه عالي‌همتانه میکرد ) بیر رای برگشت - فردوس‌مکانی ( که دل بنهاد اقامت این دیار بود ) فرمود که این چنین ملکے ( که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده ) باندک تعبی و کلفتی ( که رو دهد ) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه ( که در بازگشت اصرار داشت ) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي‌رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت‌آشیانی بحسن سلوک با خواجه و عفو گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از ارتحال (۳) فردوس مکانی خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار می پرداخت - در ( ۹۴۲ ) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي در سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سلوح قصبهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت‌آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] گردیز - (۳) نسخهٔ [ ب ] پس ارتحال - (۴) در [ بعضی نسخه ] جوسا - (۵) نسخهٔ [ ب ] جنت آشیانی *

(۲)
قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری زمانه متوجه سند
شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ
شایسته خدمتهای نیاکان خود تقرب و اعتبار اختصاص گرفت -
(۳)
اما ( چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج
او بشرارت و بدکاری مجبول ) مکرر حرکات ناپسندیده ازو
بظهور می آمد - چنانچه جنت‌آشیانی او را مصاحب منافق
می گفت - پس ازان ( که نوبت سلطنت بعرش آشیانی
رسید ) او از بد رائی و بیخودی سطرے اوقات خود را در
صحبت شاه ابو المعالی ترمذی گذرانید - و لختی بخدمت
شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سوم
باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته
روانهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران
داشت که در قرعهٔ قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگرے نقش
نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے ( که از پردهٔ غیب
بر رو افتد ) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد -
همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند
ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائی از بیرام خان
هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] ناسازیٔ - (۳) نسخهٔ [ ب ] چون سرشت او *

## ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال
بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریرآرائی
عرش‌آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده
بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو
( که در جنگ مصدر ترددات گردید ) بخطاب ناصر الملکی
سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود ( که
جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا
خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی
رسید ( که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ
او رفته اکثر بار نیافته برمیگشتند - و او از راستی و درستیِ
خود حساب کسی برنمیداشت - بل از درستی و بشدت از
دیگران در حساب بودند - و ( چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد )
جمعی آلوده‌کار با توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را
بحرفهای نامناسب ازو متغیر ساختند - اتفاقاً سال
چهارم ناصر الملک زرے چند بیمار شد - خان خانان بعیادت
رفت - غلام ترک ( که دربان بود ) از نادانستگی گفت
باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین
واقعه واقف شده از خانه درآمده بهزاران تواضع و خجالت
در مقام معذرت ایستاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته‌اند که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان ( که اندرون رفت ) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چند
در اندرو بود - عرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائی بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودی تنگ ساغر
از دست رفتی - الحال مصلحت اینست که منزوی شوی -
ملا ( چون آزاده مرد بود ) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائی کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشد
توقف نموده انتظار الطاف عنقی برد - مشار الیه در نواحی
رنتهنبور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهی شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان ( که
زد و خوردے درمیان آمد ) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیانی بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که درهم زدگی دولت بیرام خان شدند - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر جمائے ازو بر بداشته در سال هفتم در حدود اراس جمعیتی فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد خان فوجی ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان ( که از جانب باز بهادر باستحکام آن می پرداخت ) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و ( چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقی در اعانت باز بهادر جدے داشت ) بنابرین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده ( چون او در قلعهٔ آسیر بود ) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان ( که تهور در عقل و تدبیر غالب داشت ) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نداورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نیز درمیان آب می‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان بر نسبت از بد دروبی سر آوردن دست و پائی نزدند - غریق گشت *

* بیت *

(۲)

* چو رو آورد روز در تیرگی *

* دو چشم جهان بین کند خیرگی *

(۳)

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد * بیت *

* خون ناحق مکن چو نائب دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)

این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیانی از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان کوروت و سرانجام بمرتبهٔ نهم رسانیده بود ( که هر روز

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] چو روز آورد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کرده - ( ۴ ) نسخهٔ [ ا ب ] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام می‌کشیدند ) - و با تجبر و تخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشیدی - اما هرچه بود آیهٔ قهر بود - غرور سپاهگری بعصبیت ملائی فراهم آمده دولت و جاه سرداری شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامی ( که مدار المهام خلافت بود ) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیبانی تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را (۲)
( که بمعشوقی برگزیده ) بادشاهم بادشاهم می‌گوید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علی نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطانی و مهم سازی دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لختے پیغام کرد - ملا بغضب رفته او را به چوب گرفت - (۳)
و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون این شخص مظهر اسم خود گردید *

## میر شاه ابوالمعالی

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیلهٔ خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشیانی راه یافت - ( چون بحسن صورت و زیبائی (۴)
منظر خالی از قبول نبود ) منظور نظر پادشاهی گردیده

(۲) نسخهٔ [ ب ] پادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ ح ] گفت این شخص -
(۴) نسخهٔ [ ج ] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطاب فرزندی اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخی امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوری یافت - با سکندر خان سور والی هند ( که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده ) اگر برآمده دست اندازی نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت برای او مفوض شد - اما بے اعتدالی و نخوت او با امرا باعث آن گردید ( که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - ( چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود ) بطریق الطاف جنت‌آشیانی اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم دیگران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه برهمه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک طرف خوردم - و شما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من ( که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه و نمد (۲) برای من جدا انداختند - شاهزاده باوجود خداثت سن جواب داد که تورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت ( که پادشاه را با شما بود ) مرا نیست - عجب که درمیان

(۲) نسخهٔ [ ۱ - ج ] تکیه نمد *

این هردو دست بهرقه نکرده گاه کردند - پس ازان ( که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد ) بیرام خان نقوش وفاق و نفاق از سیمای احوال او بر خوانده روز سوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گز عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته می خواست بکابل سرے کشد [ (۲) چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را ( که غزنین وغیره جاگیر داشت ) بلطائف الحیل مقید ساخته بود ] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان ( که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند ) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتذار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهی نمود - میر بپرگنهٔ (۳) دیبال پور ( که در جاگیر بهادر سیبانی بود ) مختفی رفته درخانهٔ میرزا بولک ملازم خان مزبور ( که سابق نوکر میر بود ) پنهان شد - اتفاقاً روزے بولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

(۲) نسخهٔ [ ج ] بکشد - (۳) نسخهٔ [ ج ] دیباپور •

پادشاهی از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و ماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم ( که زنی و فتی کابل برای رزین او بهشتت می یافت ) احوال خود نوشته باین بیت معنی نمود # * بیت *

* ما بدین در نه پیٔ حشمت و جاه آمده‌ایم *

* از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بمحمدان مردم ( که شاه ابوالمعالی جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آسدانی صیغهٔ کلان سما را نامزد او فرموده - اگر او را ترتیبت فرمایند - معید کارها ست ) فریب خورده در جواب نوشت # * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانهٔ نست *

و ناعزاز بکابل آورده بنت‌الاسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - ( چون فی‌الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت ) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لچے فتنه پژوهان ( که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست ) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه‌بر است ( که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای

(۲) جنت آستانی - (۳) نسخهٔ [ ب ] رسانیده •

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت ) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان ( که همواره در آرزوی کابل بود ) باستدعاي پنهاني میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل - از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله در آمد نزدیک آب غوربند بلاقي فریقین رو داد - چون جنگ درارو شد برخی دولتخواهان میرزا را جلو زیر برده میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالی سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق بر کشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشــم خویش دیــدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجـــان مـــورکي راه *
* هنـــوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگـــر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مبـــاش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافـــات *

شاه ابوالمعالی خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

## محمد سلطان میرزا

پسر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه (که تفرقهٔ عظیم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشیانی مشمول مراحم بود - تا آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنت‌آشیانی از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با حضرت‌آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می‌آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنایت فرمود - درانجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همهٔ اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبهل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست غارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون حکمت تا از در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلي خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش‌آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگی سپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد ازو بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمدآباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون پای آنها بفتنه بریده نبودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدي کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعين كرد - اگرچه آن مردم را بر شكستند ليكن مقابلهٔ چنگيز خان را فوق طاقت خودها ديده به خانديس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگيختند - اشرف خان و صادق خان وغيره امرا ( كه بتسخير رنتهنبور تعين شده بودند ) سال سيزدهم بموجب حكم تعاقب كردند - ميرزايان سراسيمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اكثر از همراهان (٢) غرق رسيدند - و ( چون معلوم كردند كه چنگيز خان بغدر جهجار خان حبشي كشته شد - و ملك گجرات از حاكم مستقل (٣) خالي ست ) باز بدان ديار شتافته قلعهٔ چانپانير و بهروچ و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند ؛

و ( چون در سال هفدهم احمدآباد ضميمهٔ ملك پادشاهي شد - و الويهٔ عرش آشياني طلال افكن آن مملكت گشت ) در جمعيت ميرزايان سنگ تفرقه افتاد - ابراهيم حسين از بهروچ برآمده از هشت كروهي اردوي پادشاهي ميگذشت - ( چون امرا يك روز پيشتر بدفع محمد حسين ميرزا به جانب سورت رخصت يافته بودند ) ازين خبر عرش آشياني شهباز خان را به بر گردانيدن امرا فرستاده خود ايلغار نمود - چون (٤) بكنار مهندري ( كه متصل قصبهٔ سرنال است ) رسيد - مجموع چهل سوار بود ( كه اكثر جيبه نداشت ) - آنقدر توقف شد كه

---

(٢) نسخهٔ [ج] معلوم شد - (٣) نسخهٔ [ ب - ج ] بروچ - (٤) نسخهٔ

چند حصهٔ خاصه تقسیم یافت - درین اثنا امرا دیر رسیدند
(که مجموع دویست کس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت
رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگره سو در رفت - و
زنش گلرخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر
خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشیانی دران سال
متوجه تسخیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمد آباد
گذاشت - و قطب الدین خان وغیره امرا را از مالوه طلب
داشته کومکی گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا
(که در نواحی پتن بودند) با شیرخان فولادی اتفاق کرده
آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیکار روانه
شد - جنگی بکمال صعوبت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان
ناکامی ست) صورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست
افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین
میرزا با مسعود حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا
گشته مالشی بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
هنگام حسین قلی خان حاکم آنجا محاصرهٔ نگرکوت داشت -
صلح گونهٔ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان
بدر زده بدست بلوچان زخمی گشته گرفتار گردید - سعید
خان چغته صوبه دار ملتان آگهی یافته بدست آورد - بهمان

رسم در گذشت - و محمد حسین میرزا ( پس از معاودت پادشاهی از گجرات باگره ) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل (۲) کنبایت از نورنگ خان پسر قطب الدین وغیره امرای پادشاهی شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادي ( که سر بعصیان برداشته بودند ) پیوست - و بهیئت مجموعي در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیانی باستماع این خبر از آگره در نه روز ( که اکثر بشمارهای تیز رو سوار می شد ) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا ( که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد ) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس نبرد می فرمود - محمد حسین میرزا زخمی راه گریز پیش گرفت - ناگاه پای اسپش بخار بست رقوم رسیده بر زمین (۳) آمد - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسیده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر یک تلاش جلدو نسبت (۴) این خدمت بخود می کرد - راجه بیربر بموجب حکم

(۲) نسخهٔ [ ح ] کنبهایت - و در [ بعضی نسخه ] کهنبایت - (۳) نسخهٔ [ ج ] الند - (۴) نسخهٔ [ ج ] بیربل ٭

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الّا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - ( چون قیاس مقتضی مقابله بود ) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن بار میداشتند - لیکن مخالفان نوعی هراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهی رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده برقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان ( که دنبالش داشت ) سرش بریده آورد - دران وقت حبس و نیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه ( که محافظ او بود ) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادیٔ جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین ( که والده اش ندکن برده بود ) بسعیِ جوقی از بهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوریِ وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت خوبه گذشته رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست بار میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه شهر علی کولابي (۲) ( که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فساد ساخته چنین هنگامها می آراست ) بهاکے رسیده در گذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستی از جا رفته بسمت بدربار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علی خان والی آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیانی فرستاد - چندے زندانی بود - ( چون ندامت و درستی اخلاص از حال میرزا ظاهر میشد ) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سی و هشتم عرش آشیانی خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند نیوکانی بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون بادهٔ پیمائی مفرط و خیالات فاسد موروثی او بعرض رسید - از تبدیل طلب داشته زندانی ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتی و بادهٔ مستي با خواجگی فتح الله در آویخت -

(۲) در [ بعضے نسخه ] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [ بعضے نسخه ] ... -

و زورے قابو دیده گجرات رویه کام دراج نورد - همراهان
جدائی گزیدند - آن ناکام (۲) میان سورت و بگلانه دوارستگی
پوشش در شد - درین سراسیمگی خواجه ویسی ( که
بپژوهش متفاوته بود ) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد -
پادشاه در کم بینی او بخشوده نیرداخی دستان برشانده - در
چهل و ششم بتارکی از زندان بر آورده بر نواختند - پس
ازان باجل طبیعی در گذشت - همشیرهٔ میرزا نورالنسا بیگم
بشاهزادهٔ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم ( که
خوشدامن جنت مکانی میشد ) در اجمیر سنه (۱۰۲۳) یکهزار
و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش
رفت - بیگم خلعتی پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس
سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

## * مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکري سیومین خلف فردوس مکاني
انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت
رضاعت میرزا امتیاز می اندوخت - برادرش عضنفر کوکه.
هنگامے ( که جنت آستاني (۳) فتح گجرات فرموده احمدآباد
بمیرزا عسکري عنایت نموده بنادد و عطف عنان فرمود (۴) ) میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ناکام میان سورت - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني -
(۴) نسخهٔ [ ب ] فرموده *

روزے در مجلس شراب از روی مستی بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستی و نا خویشتن بینستی - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائی یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات ( که به تقدر دیپ خریده بود ) رفته گفت که من از منصوبهٔ محل واقفم ( که مستعد فرار اند ) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان حمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید ؞

محمد مهدي قاسم خان پس ازان ( که بملازمت (۳) حضرت آستانی اختصاص گرفته ) مصدر خدمات شایسته (۴) گشت - و در زمان (۵) عرش آشیانی بمراتب عمدهٔ امارت فائز گردید نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید ( که بتعاقب خان زمان مامور بود ) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گدهه و (۲) کتکه ( که ایالت آنجا داشت ) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ ح ] گشت - (۳) نسخهٔ [ ب - ح ] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ ح ] گردید - (۵) نسخهٔ [ ح ] در زمان - (۶) نسخهٔ [ ج ] کنکه ؞

مرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را ( که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته ) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهی سراران تحصن و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدستال آصف خان تکتگ پا نمود - چون او از تنه‌رائي بجان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم انتظامات آن ملک گردید - با وصف آن ( که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده ) (۲) از وسعت مملکت و خرابي آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه در شده در اواسط همین سال وحشتی بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳) بهم رسید - بے استرضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسپان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - ( چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتذارش بود ) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ ا ] افتاده - (۳) نسخهٔ [ ح ] آمده شورش دماغي *

امارت و فوجداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سرمایهٔ نوش بمالک برین رسانید - بیشتر احوالش بنظر نیامده ‡

## محمد قاسم خان بدخشي

موجی تخلص خویش میر محمد خاله نان است - در بدخشان خدمت خاله نانی داشته - دران ایام (که حضرت آشیانی (۲) حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید ) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمی آن عالی جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتگاري قیام می نمود - و برخی آورده‌اند که او در صغر سن در بندگی فردوس‌مکانی رسیده از آوان صبی تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت حضرت آشیانی بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم ( که از شبهرئ روزگار و تدمدئی سپهر دوار با کمال ناکامی و بے سرانجامی پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود ) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهارم حضرت آشیانی باقتضای مصالح ملکی ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران ( که منتهز فرصت بود ) غیبت همایونی را مغتنم دانسته بشتاب بکابل در آمده

---

(۲) نسخهٔ ( ب - ج ] حضرت‌آشیانی - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نشو نما ●

متصرف گشت - جنت آستانی بعجلت برگشته محاصره نمود - (۲)
میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیرحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را ( که در سن چهار
سالگي در قلعهٔ کابل بود ) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از سیادت ایردي ( که متکفل حراست او بود ) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت -
خاطر عدویت مآثر او از فرط یکجهتي و یکروئی ازین حرکت
شنیعه هم دغدغه نگرائید - و پایهٔ درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیاني بمناسبت
کار قدیمش جاله بادي بمیر بحری هندوستان سر بر افراشت -
و در دارالخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب
داده - در آخرها استعفای ملازم پیشگی نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهور سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه
سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا
بشش هزار بیت درست ساخته - این دو بیت ازانجاست

* بیت *

* نموده دست صنعش از تفنن *
* هلال و بدر دریک روی ناخن *

(۲) نسخهٔ [ ب ] جنت اشیاني - (۳) نسخهٔ [ ب ] در آخر استعفای *

* میانش درتر از حد ندان است *

* که اینجا نارکها در میان است *

و این ندر شعر ازوست *　　* بیت *

* ساقیا تا کے ز دوران شرح ند حالی کنم *
(۲)
* شیشه پرکن تا که یک ساعت دل خالی کنم *

(۳)
## محمد قلي خان توقبائي

از امرای هزاری عهد عرش آشیاني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلي خان ( که بعد گریختن میرزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرداري یافته بود ) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج
(۴)
منقلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار گجرات از پیش فرستاده بود - بیشتر همراه خان خانان منعم بیگ به تعاقب فوج بنگاله راهی شد - مآل احوالش بملاحظه در نیامده *

## محمد قلي خان برلاس

از نژاد برلاس است - طبقهٔ جلیلهٔ او همیشه در سلاطین چغتا

---

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] شیشهٔ پرکن که یك ساعت - ( ۳ ) نسخه [ ا - ب ] محمد قلي تورقبائي - ( ۴ ) نسخه [ ج ] بلغار *

صاحب اعتبار و عاليشان دوده اند - جد کلان او امير جاکري برلاس از اعاظم امراى امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور حاصل نيکو راى پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري سرآمد امراى روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري در عهد جنت آشيانى ترقى نموده بپايهٔ امارت عمده در آمد و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني باتفاق شمس الدين خان اتکه بآوردن بيگمات و اهل و عيال امرا و سائر ملازمان ( که از بے خانماني و مفارقت اهل و عيال بےدلمها داشتند - شايد بدان سبب دل بنهاد اقامت هندوستان گشته از انديشهٔ رفتن کابل باز مانند ) روانهٔ آن ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد *

( چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت ) خواجه هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيابت سر براه کار آن ولايت بود - ميرزايان ناعده بر سرش ريخته ( اگرچه بملاحظهٔ بزرگ زادگى بخواجه زحمت جانى نرسانيدند ) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان اوزبک ( که در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي‌افراشت ) تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان سيباني ( که سر گروه ارباب طغيان بودند ) بمکافات اعمال

گوندار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اودهه بجاگیر محمد قلی خان مقرر گردید - و در بعضی بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوی در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کرانی بجانب ساتگانو و اڑیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در تانده ( که دار الملک آن ناحیت است ) رحل اقامت انداخته بنظم مهام ملکی و مالی پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگانو فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیمنت کروهی ساتگانو رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اڑیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلی خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڑیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مادل‌پور در شهر رمضان سنه ( ٩٨٢ ) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلی خان را روزگار سپري گردید - غیر آن ( که زمان افطار نان خورده و حرارتے بروی غلبه کرد ) سببی دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلی خان از امرای پنجهزاری صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده کارگزاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده ‡

## مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و نمک دار بود - در عهد جنت آشیانی بتیولداری ناربول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان ( که از غلامان عمدهٔ شیر شاهی بود ) با جمعیتي فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه ( که دران وقت همراه حاجی خان بود ) مروت و مردمی بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدهلی گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیانی رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامے ( که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند ) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگي ( که خان زمان با برادر خود بقتل رسید ) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر تردداث شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر ( که از مشاهیر قلاع هندوستان

است ) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بمقدسے گرامند از سحلی خان پسر خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون همت تسخیر چتور و رنتهنبور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بدست و سهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانبانی بعهدهٔ مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر تورک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در ابتدای راه با سایر قاقشالان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت ( که این خبر فروغے از راستي ندارد ) سودمند نیفتاد - بعد ازان ( که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند ) مجنون خان

از کار حون خجالت زده وقتي ( که خان خانان فتح گورکهپور کرده مراودت نموده بود ) پیوست - و پس ازان بهمراهي سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانده - و در سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعي خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اڑیسه و کالاپهاڑ و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوڑه گهات شتافتند - خان خانان بتانده ( که دارالملک آن ناحیه بود ) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روے پذیرد مجنون خان را جمعے دیگر بجانب گهوڑه گهات رخصت داده - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي ( که دم حکومت گهوڑه گهات میزد ) بعدم آباد ستافت - و زن و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند نیوکاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال ( که بیستم سال الٰهي بود ) خان خانان بمالش داؤد بجانب کنگ شتافت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] نهصد و هشتاد *

باهوي منكلى و كالا پهاز ( كه بجانب كوج (۲) فرار نموده بودند ) باتفاق اولاد جلال الدين سور بتاركى گرد شورش برانگيخته در سر قاقشالان ريختند - آنها آبروى همت و حيا را بخاک بے ناموسى انباشته هيچ جا پاى همت نيفشرده بجوالی تانده عنان كشيدند - مجنون خان بمرافقت معين خان در تانده بانتظار خان خانان چندے گذرانيدند - سپه سالار پس از مصالحهٔ داؤد كرانى بسرعت معاودت نمود - و ديگر بار فوجے بسركردگی مجنون خان بگهوزه گهاٹ فرستاد - او از سر نو آن ولايت را مستخلص ساخته انتظام شايسته داد - و در همان ايام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته كه پنج هزار سوار نوكر خود داشته - پس از فوت وى جباري پسرش سالے چند بمراسم نوكري و كارگذاري سرگرم بود - تا آن ( كه هنگامهٔ داغ بميان آمد و گروه قاقشالده متوحش شده آثار بغى بظهور آوردند ) او نيز شريک اين كار بوده - پس از قتل مظفر خان تربتى ( كه چندے ايام بكام شد - و براى هر يک لقبے تعين يافت ) خطاب خان جهادى بنام او بستند - چون اين گروه از معصوم خان كابلى جدائى گزيده زنهاري شدند ( پس از ملازمت ) عرش آشياني نامبرده را مدتے بزندان ادبه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] كوبيچ - و در [ بعضے نسخه ] كورج *

بر نشاند - سال سی و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او نخشود ٭

## میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انکه است - در شهامت و پردلی یگانهٔ وقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در رکاب حضرت آشیانی (۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبری مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ ممالک پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر انکه خیل ( که عبارت از برادران و پسران و اقربای انکه خان مذکور است ) اختصاص داشت - در تسخیر (۳) ولایت ککهر و استیصال سلطان آدم و بر نشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگی و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی ( که سلاطین سابقهٔ دهلی را در آرزوی آن بسر آمد ) باقبال اکبری نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیانی مرزبان کابل از ستم سریکی و بی انصافی میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیانی آورده درخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیانی - (۳) نسخهٔ [ ا ] و در تسخیر ٭

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را بابالقلی قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان ( که خان کلان با عساکر پنجاب در رفاقت میرزا
قریب کابل رسید ) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصودوری با امرای پادشاهی داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهام آن ولایت بخود مناسب در
ندیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از
عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهی
مفسدان کابل را ( که بمقتضای بدخوئی در مقام فتنه اندوزی
بودند ) گوش داشت - خان کلان ( که بدرستی اخلاص بحدت
مزاج موصوف بود ) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - ناچار او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تعظیم گونهٔ می کرد اما بسیارے از
مهام بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
خواجه حسن نقشبندی ( که در کابل بسر می برد ) همشیرهٔ
خود را ( که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی بود )

بے مصلحت خان کلاں بمدت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلاں که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود ) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بیجیها سے ے آں ( که کسے وقوف یابد ) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال درکشید *

چون نحل بندان معنی و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت برداشتن از جائے و نشاندن بجای دیگر و بارمندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استئصال اشجار بدسرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها ( که در علم فلاحت مقرر شده ) انتظام می بخشد - همچنان پادشاهان دوربین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوای هدایت می افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اوّ

بجهت اصلاح احوال خود ساختن و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم
سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هرچند امرے
نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه
را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن
دنیا و بد مستی تنگ سرایان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن
نتوان نشست - خصوصاً وقتی (که فتنه اندوزان و سخن سازان
و بد کاران فراوان باشند - و عاقبت در نهاد شریف مرکوز -
بنابرین امرای اخلاص منش الکه خیل را ( که مدتی مدید
در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند ) در
سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در
سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره
بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل
چیده بهره مند گشت - سرکار سنبهل ( که بهترین ممالک
هندوستان است ) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت
و حسین قلی خان ذوالقدر بتیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب
امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در
سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام مالک احتشام
پادشاهی گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت -
خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب
رخصت یافت - وقتی (که خان مزبور بقصبهٔ نهادراجن ( که

نزدیک سروهی ست ) رسید رای مادهوکهه دیوکره ( که کلان تر
آمدا بود ) در مقام گرپری در آمده چندے از راجپوتان را
وبسم رسالت فورستانه در اطاعت رد . چون این آمدها خان
کتں را دریاوتند دیگام وداع خان لوسم رسالت هندوستان
حریفے را طالب داشته پان میدان و رخصت می کرد ـ یکے
ازاں متهوراں پائین ترقوه خاں کتں چناں جمدهر رد که مقدار
سه ادگشت ریو شانه سر بیرون کرد . مردم دیگر آن راجپوت
را تا روزای او ارهم گذرانیدند . هرچند زخم سخت بود اما
بمحض فضل ایزدی در عرض پانزده روز بهی گرفت *
چون مملکت گجرات در حیطه سال نیز تسخیر
عرش آشیانی در آمد خان کلاں بصوبداری سرکار پتن ( که
شهریست قدیم که نهرواله موسوم . و رخصت رای تخت
این ولایت بوده ) سر افراخت . و در سال بیستم
سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکی
گسیخت . مرد صاحب کمال بود . بترکی و فارسی شعر
می گفت . دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات
غزنوی تخلص میکرد . و در موسیقی نیز مهارت داشت .
گویند هیچگاه مجلس او خالی از فضلا و شعرا نبوده . پیوسته
مستاں رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزای
اهل ذوق بود . ازوست * بیت *

* در جوانی حاصل عمر بدادانی گذشت *
* آنچه باقی بود آن هم در پشیمانی گذشت *

* ورد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسے نیست مرا *

واصل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [ که در احمد آباد ( که هر روز جوانان کارطلب بیرون درآمده داد مبارزت میدادند ) مراتب جانفشانی بجا آورده ] درگذشت - پسر دوم فرج خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسیده *

## معین الدین احمد خان فرنخودي

سالے ( که جنت آشیانی از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردیده ) او در سایهٔ عنایت سلطانی همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري ( چون پادشاه بجانب ممالک شرقی لوای نهضت بر افراشت ) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم ( که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید ) او را ( که برشد و کاردانی در زمرای بیوتات امتیاز داشت ) بخطاب خانی برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاسای وضیع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه اقطاع امرا ( که دران مهم تعین شده بودند ) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کارنده گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان ( که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود ) دستوری یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم ( که در بلدهٔ جنت آباد گور چهاردی شد و بنابر ردیی هوا وبای عام رو داد ) او نیز مطابق سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت *

## * مهرعلي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج مقدمهٔ بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولی بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم ( که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه حوالیء حصار شده بران معمورهٔ سایهٔ اقبال گستردند ) منزل او را بورود قدوم میمنت لزوم رشک امرای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم ( که بانداز گوشمال میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود ) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر تنبیه عرب ( که جانب شرقی دیار بصدر هنگامه بود ) کمر خدمت بربست - و بتقدیم مراسم نیکوبندگی چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

## * میرزا مبارک رضوی *

از سادات رضوی مشهدی ست - ابتدا در رفاقت علی قلی خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیانی از جانب او بمعذرت گزاری بموکب پادشاهی پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم ( چون خبر بغی خان زمان بعرض والا رسید ) میرزا را گرفته بخان باقی خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست می انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالشی بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشی یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسروانی گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوی خان چهرهٔ ناموری افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بتحشیگری بنگاله سر صفحه شد - سال بیست و پنجم ( که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای ... ساختند ) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رای پتر داس را با یک دو کس برای مهمانیش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باز گفتند - او از ساده لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شتر دلي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غدار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

## * محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاری اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گدہ کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که میرزایان از هیبت فوج پادشاهی هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون بار میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه درآمد نموده در حوالي اوجین بحاط

شورش گسترند ) خان مزبور بالحاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان در فساد اندیشیهای (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجے بسرداری قلیج خان سرف اختصاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مقدو زرپه شتافتند - خان مزبور بعز یالحاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم ( که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند ) او نیز آمده رزر جنگ در فوج جرانغار بود بس ازان ( که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند ) او یک طرف شده تماشا میکرد - پسترو بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بگلانه فرستاد که آن ملک امن پذیرد - و ( چون خانجهان رخت هستي بست و داوٗد وغیره فتنه اندوزان آن ملک برسر هنگامه آمدند ) خان مزبور از شهر حلیمر بالعزیمت گردیده بتاندّه آمد - سال بیست و پنجم (۳) مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] در فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ ج ] با بعزیمت

سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجري نهمان ضلع باچل طبعی درگذشت *

## * مظفرخان تربتي *

خواجه مظفرعلی نام دیوان بیرام خان بود - هنگام نعوده ( چون خان از نیکادیر متوجه پنجاب شد ) میرزا عبدالرحیم را ( که سه ساله بود ) با عیال و اموال در قلعهٔ درهدده محال جاگیر سیر محمد دیوانه ( که نوکر قدیم و تربیت کردهٔ او بود ) گذاشته پیش راهی گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید - بیرام خان خواجه را از دیپال‌پور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضی اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتی اهتمام داشتند عرش آشیانی از محرم نوازي و جوهرشناسی جان بخشی فرمودند - چند گاه بعملداری پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوتات امتیاز یافت *

چون کاردانی و بلند استعدادی وی ذهن نشین پادشاه شد به والا منصب دیوانی و خطاب مظفر خانی سربلند گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع رقمی قلمرو را ( که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] هرچند اعیان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار بتنخواه میدادند ) از دفتر برآورده حال حاصلی بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه تخمین کرده جمع دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست - و ( چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود ) مظفر خان بامرا و ملازمان پادشاهی تعین نوکر مقرر گردانید که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی ( که بامرا مقرر شده ) سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را سی و دو سوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم (۲) پادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - ( چون این حرکت شنیع بنهایت بمزاج عرش آشیانی ناپسند بود ) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاه‌دارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت پادشاه از کمال التفات و تفقد ( که بحال او مبذول بود ) مطلوبش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم (۳) روزے در حضور پادشاهی بازی چوپر درمیان بود - مظفر (۴) خان از بسیار بازی دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] گردانیده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] بازگردانیده - ( ۴ ) نسخهٔ [ ا - ب ] و مظفر خان •

روستازاده شد - عرش آشیانی از پایهٔ اعتدار اوداحذهٔ رخصت کرده بودند - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل کار خود کرده شداهای حوصله طبقات مردم میگردند - و بظاهر بازار بازی گرم داشته در معنی عیار طوایف انام می گیرند - شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگی از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج این طبقهٔ عالی نهاد را ( که بسلامی نرفته‌اند ) بر همه مقدم شمارند *

بالجمله عرش آشیانی نظر به نیکو خدمتیهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتی ( که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت ) ملازمت نمود - و سال هژدهم از حویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت - و در همین سال سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک بطلب سلطانی شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکی اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت - اما بار در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهی ورزید - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الٰهی از پتنه ( که توجه به تسخیر رهتاس تعین یافته بود ) به آن ( که او باریاب مجرا شود ) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائی

و دل‌دهیِ خواجه سمس الدین خان خوافی ( که دیر دعین بود ) کارهای نمایان بظهور آورد - و سر باباں و متمه ساراں آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجی‌پور را ( که اوغاناں متصرف شده بودند ) بتازگی استخلاص نمود - بنظر ترین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک ۰ ار گذر چوسا (۲) تا گذهی ندو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجی پور ( که حالش بلندي گرفت ) خبر آوردند که آن طرف برنده گنده‌ک (۳) اوغاناں سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالیِ آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه سمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دوربر ار آب عبره نموده این غفلت اندوران را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهی یافته درطلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان ار شتاب زدگی خود هم ار آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمے معدود ( که همراه خان بودند ) پراگنده سده خود را بآب زده بگرداب

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] چوسه - (۳) نسخهٔ [ ب ] گندك ۰

دریا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز درآید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بشتاب کوهستان روان شد - و تیر زوے دارد درستان که شاید کسی بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بارگشت در تعجیل عدم (که دنبال نمي گذاشتند) شورے مي انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد ه

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیرزو بطلب کومک رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری نبرده طاقت طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم باصفه سای حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالی و ملکی میدادند - چون خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي بار یافتهای شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلی وغیره اقطاعداران بهار بدان
سمت لوای طغیان برافراختند - مظفر خان ( که سرداری را
با عملداری ضم کرده بود ) با آن ( که شورش افواج بهار
می شنید ) در بنگاله شر آن روایت بی حساب را از جاگیر
مردم باز یافت نمود - و متصدیان گماشته کار تنگ گرفت - امرا
ازین سخت‌گیری و بی‌شماری او متنفر شدند - بابا خان
قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش
برداشتند - و مکرر بکارزار در ساخته هر مرتبه هزیمت و ناکامی
نصیب آنها بود - آخر هرچند بعذر و زنهار گرائیدند مظفر
خان باستکبار میزد - تا آنکه باسپاهان بهار نیز پیوسته بهانت
مجموعی از سر نو گرد فساد برانگیختند - و در مقابلهٔ مظفر
خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال می شد و مردم
پادشاهی لوای فتح و فیروزی می افراشتند - ناچار تنگ
آمده خواستند که جانب اوڑیسه رخت ادبار کشند - درین
اثنا بعضی اوباشان بدوفا از فوج پادشاهی جدا شده بآنها
پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته
گردید - هرچند گفتند که این جمع پریشان حساب (۲) بر نداشته
زده آرا باید گشت که علتهٔ ما ست ( چون دل پای داده بود )
گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برداشته بدون آرا

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه عظیم
را پای همت از جا رفته ( که آیا با مظفر خان بدون چگونه
رود ) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی شاه را بر خود بستن
مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته بنظام
خان بخشی و دستوری حجاز نوا گذاشتن سیوم بخش اموال
درمیان آوردند - درین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از
قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهی داد - آنها
خیره تر شده بر فراز قلعه بر آمدند - و مظفر خان را ( که
با غلامان خود آمادهٔ جانسپاري بود ) بدست آورده در شهر
ربیع الاول سال مذکور سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت
هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ
صدای رفیق بنای مظفر خان است *

## * میر معز الملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در
عهد عرش آشیانی در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته
بسربراهی (۳) خدمات پادشاهی بین الاقران لوای امتیاز می افراشت
در سال دهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیانی
به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش
بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ ج ] میان - (۳) نسخهٔ [ ب ] بسربراهی خدمات بین الاقران *

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهی آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ عفو زلات شوند - فیال نامی (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه (۳) از دریای مکرمت خرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار ستاده سجده ریز عذر خواهی خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان ثقیل نیست که جز تاب شمشیر از (۴) جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد ÷ (۵)

چون آثار ناراستی در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیانی از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] می کنم - (۴) نسخهٔ [ ج ] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ ب ] مقدمات بسیار ÷

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به
میر معز الملک پیوسته بشورش پژوهان پیغام فرستادند که آنچه
از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع
صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و
الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند -
میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور آتش
نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل
انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته
در نواحی خیر آباد با مخالفان در آویخت - محمد یار
برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه
بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر
خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود)
پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار
اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده
شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد وگیر
بفوج جرار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از
اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک
بے حقیقتی بر ورق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر
خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخهٔ [ ب ] سکندر در جنگ بمبالغه و ابرام داشت ٭

بے جنگ سر رشتۂ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکی خود را بکنار کشیدند - بشومی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما ( چون لشکر برهم خورده بود ) کارے سرانجام نشد - پس ازان ( چون صوبۂ بهار بتصرف پادشاهی در آمد ) پرگنۂ آرب (۲) و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امراے بهار ( که سر فتنۂ (۳) آنها معصوم خان کابلی بدولدار پتنه بود ) از بناه سرستی و تیره خردی کردن مخالفت برافراشتند و میر معز الملک را با میر علی اکبر برادر خردش بحرف زبانی و حرف سرائی از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه موافقت با آن سرتابان پیموده جدا شدند - میر معز الملک بجونپور شتافته علم خود سری برافراخت - و بهیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بتاریخ در سال بیست و پنجم سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت ترسون خان ترکمان جاگیردار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه رای را با دیگر بدگوهران ( که با او یکتائی گزیده اند ) بحضور آرد - او

(۲) نسخۂ [ ب - ج ] ارب * (۳) نسخۂ [ ب - ج ] فتنۂ *

گاردن فرمان کسته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اڈاوه کشتیٔ صدر در موج خیز دریاے خون فرو شد *

## * میر علی اکبر موسوی *

برادر خرد صدر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیانی بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهی با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم صدر مولود نامهٔ عرش آشیانی بخط قاضی غیاث الدین جامي ( که بفضائل و مکارم متحلی بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیانی امتیاز داشت ) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن ( که در شب تولد آن پادشاه دم جاه جنت آشیانی در عالم رؤیا معاینه نمود ) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیانی بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه صدرا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم ( که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتی سپردند ) بصحبت این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائی گزیدند - لیکن از دور اندیشی

زود افتراق جسته همراه معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه ( که شش کروهی غازی پور است ) فرود کش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاری و هرزه سرائی افروزندهٔ آتش فتنه می شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای خون بگرداب فنا فرو رفت حکمی از درگاه پادشاهی بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزی در آمد - ازانجا (که معامله دیده‌ور بود) دستان فروسی او سودمند نیامد - مقیدان حضور بدارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

## * میرزا شرف الدین حسین احراری *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست ( قدس سره ) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین ( که محلهٔ ایست از سمرقند ) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهی بیگ (۳) خان به اندجان هجرت نمود - در سنه ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] فرستادند - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] شاه بیگ *

نقل کرده پهلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را از صبیهٔ سید تقی‌الدین محمد کرمانی سه پسر منولد شد - خواجه نظام الدین عبدالهادی و خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را ( که بچهار واسطه بمولانا برهان الدین علی صاحب هدایهٔ فقه می رسد ) بعقد خود در آورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (۲) و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الغیص - و از ترکیهٔ خاصه نیز پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ (۳) درویشي بسعادت حج فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتیے ناقصی (۴) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده مشغول گشت - چون به هند آمد جنت‌آشیانی تبجیل و تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و بار ثانی وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والیِ آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ [ ا - ب ] باقصای ٭

و حاصل زر خانهٔ یشب بدو تعویض یافت - خواجه زاده ( چون علمِ معاش نکو می دانست ) ضبط آن دوعی کرد که کسی یشب در خواب نمی دید - مردم نگران ازو میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رساندد - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف الدین از پدر آزرده خاطر میزیست ٭

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباری نبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر ( که همیشه سلسله خندان قرب و قرابت صوري و معنوي بود ) فرستاده بودند (۲) بنابر مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیانی و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیانی بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتی برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداری اجمیر و ناگور لوای اعتبار برافراخت - و به نیروي شجاعت و کاردانی مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را برانداخت ٭

چون والدهٔ میرزا کچک (۳) بیگم دختر میر علاؤ الملک ترمذي بود از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابو سعید

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] فرستاد - و بنابر مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (۳) نسخهٔ [ ج ] کیچک بیگم ٭

میرزا لهذا عرش آشیانی در سال پنجم بخشی بادو دیگر عمشیرهٔ خود را بازدواج او در آورده پایه‌اش بلندتر ساخت -
و در سال هفتم سنه ( ۹۶۹ ) نهصد و شصت و نه الویهٔ پادشاهی انتهاض به اجمیر نمود - میرزا شرف ملازمت دریافت - و بتسخیر قلعهٔ میرتهه ( که به رای مالدیو راتهور تعلق داشت - و او از رایان و راجها بنام و رسم هندوستان به مزیت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود ) تعین گشت - جگمال و دیوداس از امرای راجه ( که بآستحکام آن قلعه می‌پرداختند ) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتی قرار یافت - بشرط آنکه سپاهی سوای اسپ چیزے از قلعه بر ندارد - جگمال بهمان روش بیرون آمد - و دیوداس جمیع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - میرزا آگهی یافته بجنگ او سوار شد - پیکارے بغایت صعوبت رو داد - دیوداس کشته شد - و بعضے گویند زخمی بدر رفت ( چنانچه شخصے بعد چندے خود را دیوداس می‌گفت - برخے تکذیب کردند - و جوقے در گزیدند - تا آنکه در یکے از معارک جان سپرد ) - و در سال هشتم خواجه معین اعتبار و فر دولت بهره سنده بتقریب حج از ابو الخیر خان رخصت گرفته از کاشغر بهند آمد - میرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهی آورد - عرش آشیانی خود استقبال کرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

دیوان رسمے ست ( که چون کسے را دست بزرگی بدیرد
و زمانه بکمین نوری در خدرد ) چراغ دانائی او در میرد -
زیان را سود انگارد و نکوهنده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
(۲)
* همان می کند کش نباید بکار *

(۳)
چنانچه احوال میرزا دار گوید که قدر این همه عنایات
(۴)
پادشاهی نشناخته در همین سال بتهتے یا توهمے بیجا یا
از بد سرشتی که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب
(۵)
اجمیر فرار نمود - ( سش صفر تاریخ یافته اند ) - پادشاه
از کوتاه خردي و توهم زدگی او استبعاد تمام نموده حسین
قلی خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا
هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه
معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر ( اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم
او نکاهیدند ) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده رانهٔ خمار
(۶)
شد - و نه بعدر کنهایت رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق
(۷)
نعش او را در جهار فاتحی روان کردند - در دریا کشتي
فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ ج ] بے جهتے یا توهمے - (۵) یعنی بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخهٔ [ ج ] کهنبایت - (۷) نسخهٔ [ ج ] فتچپي •

میرزا شرف الدین چندے آوارهٔ دست ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتی برد - و پس ازو بمرزایان باغیه پیوست - و بار بمرزیان خاندیس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه در سر ناسازی بود هیچ جا پایش بند نگردید - بعد ازان ( که ولایت گجرات بحیطهٔ تسخیر پادشاهی در آمد ) بدکن گریخته عبورش بسر زمین بگلانه افتاد - بهرجی زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامے ( که قلعهٔ سورت مفتوح شد ) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیانی قدرے میرزا را بفیلے ( که آدم‌کش بود ) رسانیده برندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیهٔ حال میرزا دریابد جاگیرے دران صوبه تنخواه دهد - و الا روانهٔ سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلی در صوبهٔ بهار بغی ورزیده بابا خان قاقشال وغیره ( که در بنگاله شورش افزا بودند ) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا ( که از بعضے دفائن او مطلع شده بود ) بتصرف آورده سرمایهٔ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداری بمیرزا قرار
نیافت - چون در امرای باسپاس ساله تعرفه امداد معصوم خان
سرے نه بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و
شهباز خان کنبو با موج تایمانهٔ حضور راه گریز سپرده به
عکاه برگشت - و میان میرزا و معصوم خان کرد خاطر
بوجاهب - هر یکی بکمین دیگرے در نشست - تا آنکه
(۲)
معصوم خان محمود پسرے را ( که معطور میرزا بود ) بدر
(۳)
فریفت - و بکفتهٔ از آب حشمداش زهر آمیز بخوردن میرزا
داد - در سال بیست و پنجم سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد
و هشت درگذشت *

## * محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علی خلیفه است که رکن السلطنة
بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرومیت و رزانت
عقل و استقامت تدبیر و بروز شجاعت و کاردانی در نظر
آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و
کمالات کسبی خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ
بعضی امور ( که در معاملات دنیوی ناگزیر واقع می شود )
از حضرت آشیانی بیم و هراسے داشته راضی بسلطنت ایشان
نبود در ایام ارتحال پادشاه ( با رعب تصرایح بحسب

(۲) نسخهٔ [ ب ] دیگر در نشست - (۳) نسخهٔ [ ب ] بفریفت ^

جناب همایونی بجا نشینئ خود ) میر خلیفه می خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکانی را ( که مرد داذل سخی بود و با وي اظهار محبت می‌کرد ) بفرمانروائي (۲) بر دارد - چنانچه این قرار داد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه ( که خالی از جنون نبود ) غافل ازان ( که دیگرے هم حاضر است ) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشی افتاد ( که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده ) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجک * ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشی ست ( که میخواهید دولت بخاندان (۳) بیگانه نقل کنید ) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکانی حضرت آشیانی را در سریر خلافت متمکن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] برداری - (۳) نسخهٔ [ ب ] مي خواهند *

محب علی خان نیز در زمان بابری و همایونی در معارک صاحب تردداث بود - زوجهٔ او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [ که از درست اخلاصی در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک ( چون گیتی ستانی بدست عنیم در آمد پیش آمده ) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید ] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه (۲) جانکاه خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والدهٔ خود حاجی بیگم ( که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذو النون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو بازدواج میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد ) روانهٔ تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستی بربست - و محمد باقی پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائی با بیگم نکرد - و با حاجی بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجی بیگم باتفاق برخی بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقی شد - او آگهی یافته حاجی بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر ازان ولایت بر آمده ( چون به بهکر رسید ) سلطان محمود والی

(۲) نسخهٔ [ ب ] از خطرگاه *

آنجا سنبل یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب
علي خان (۲) باین عنوان دراید من تهته را گرفته میدهم - لهذا
سردارای (۳) دفع الوقت او را راست انگاشته ( چون نهصدوهفتاد
آمد ) دعوی آشنائی درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه

در سال شانزدهم سنه ( ۹۷۸ ) نهصد و هفتاد و هشت بمحب
علي خان ( که از مدتی ترک روزگار کرده نشسته بود ) علم
و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان
و جاگیرداران آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبيرهٔ
دختری (۴) او را ( که جوان مردانهٔ شجاع بود ) همراه ساخته
بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان
نیز نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن
ملتان دانسته که وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با
جمعی ( که فراهم آورده بود ) روانهٔ بهکر شد - چون قریب
رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته -
درین کار من همراهي نمی‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از
راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند ؛

چون محب علی خان روي برگشتن نداشت ناچار با
معدودے همراهان ( که زیاده بر دویست کس نبود ) دل

(۲) نسخهٔ [ب] مابین عنوان نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع الوقت -
(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او -

به تسخیر بهکر در بست - سلطان محمود با (۲) ده هزار کس
آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله (۳) پیش فرستاد - بعون تائید
الهی این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها
بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش
یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه
بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد -
ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود ( که مدار
معامله بدو بود ) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را
دید - و ناهید (۴) صوري آن بود که بدنژادان (۵) آن دیار بیگ اوغلی (۶)
پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن
ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او
شد - او را ( که اخلاص درست نبود ) از عرض ناموس
اندیشیده مفارقت جست - محب علی خان بطمع مال و منال
او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر بر آورده بمحاصرهٔ بهکر
پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا
پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران
ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پانزده هزار کس - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] ماتیله -
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] باعث صوري - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] مدبران ( ۶ ) نسخهٔ
[ ب ] بیک اوغلی *

خوسانده مقدورد صحت مي يافت آنرا بوزن طلا مقدريدند - آخر کار سلطان محمود بعرش آسدانی ملتجی گشت که قلعه پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما ( چون میان من و محب علی خان غدارے برخاسته ) از حضرت او ادمن بستم دیگرے تعین شود که باو سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز میر گیسوی بکاول بیگی ( که عرش آسدانی در طبق التماس سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده ) برسیده بود که سلطان بیمار شده زندگی بسپرد - گویند محب علی خان باستماع بیماری سلطان محمود رقعه نوشت که طبیبی حاذق همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان در همان رقعه برنگاشت * مرد *

# دردم نهفته به ز طبیبان مدعی #
# باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند #

چون میر گیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در محاصرهٔ قلعهٔ کنجانه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بیگم ( دختر محب علي خان ) آمدن میرزا شنیده برآشفت و کشتی چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي ( که بامیدی آن ناحیه رفته بود ) محب علی خان را از پرخاش بیجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] کنجانه - و در [ بعضی نسخه ] کنجایه *

میر گیسو در سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا ( که منتظر بودند ) کلید قلعه سپردند -
اما محب علی خان و مجاهد خان از خام طمعی دل ازان مملکت بر نمی‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل -
محب علی خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب لهته رود - و محب علی خان
با زه و زاد در قصبهٔ لوهری سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب
علی خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلی را مستحکم کرده یک ساله
روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید -
و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علی خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیانی بمحب
علی خان ( که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود ) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که
همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل شایستگی گزیند بموقف عرض رساند - و چون محب علی خان مصاحب
شعور و کاردانی دز‌حمت داشت عرش آشیانی سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری
فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری دور باش
شبستان امارت ولایات دور دست حکومت شهر دهلی - چون
نیروی تکاپو در استخوانی کالبد کمتر دیده از راه انصاف گزینی
و فرمان پذیری به شغل پسین خرسندی گرفت - و در سنه
( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلی بدار بقا
پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبری او را چار هزاری
نوشته اما شیخ علامی در ذیل هزاریها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ قدیم - در کهن نامه ها
منصوره نویسند - و هر شش دریای شمالی یکتائی گزیده ازو
گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبهٔ
آن موسوم بسکهر بر کنار آب و بر ساحل - دوم معمورهٔ دیگر است
به لوهری زبان زد - و پیوسته داخل شده بود - میرزا شاه
حسین ارغون والی تهته قلعه را از هر دو در کمال استحکام
ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض
نمود - پس از گذشتن سلطان محمود ( که مردی سفاک دیوانه
بود ) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه
بنام خود کرده گاهی باشتی و گاهی بمخالفت می گذرانیدند -
چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیانی گشت داخل
ملتان گردید *

## * معصوم خان فرنخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمدد
عنایت پادشاهی بپانصد هزاري منصب بر آمد - و بتیولداری
سرکار غازیپور مباهی گردید - هنگامی ( که در ولایت بهار و
بنگاله غبار بغی و فساد معصوم کابلی و بابای قاقشال بهیم
نمود ) او ( اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل بهاد
تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائی کارها
بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه
عرش آشیانی بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده ) منهج
نافرمانی پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و
تعدی متصرف شد - ارادها ( که از طفلی تربیت یافتهٔ
عواطف پادشاهی بود ) عرش آشیانی از فرط مهربانی بشرط
وا گذاشتن جونپور (۲) اوده بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان
پذیرفته باوده شتافت - اما در باطن آماده ساختن اسباب
شورش می پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه
بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ
حیا برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از
اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان ( که بمالش
سرکشان بهار قطره زن بود ) از احوال او آگهی یافته در سال

---

( ۲ ) نسخهٔ ـــ وا گذاشت ٭

جبیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهری عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود نزعول نافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کروه بازدگاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید عیبی آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراکندگی آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار پادشاهی (که از هزیمت سردار (۲) آگهی نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگی در آویخت و رخم برداشته بعنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبهٔ اودهه شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - همت گروهی اودهه صف آرائی رو داد - آن مدبر بتارگی شکست خورده باودهه متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب شده رو بشمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشین آشنائی به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومی آن سرزمین پیوست - و از

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] سرداران - (۳) نسخهٔ [ ج ] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان خواهرے ( که با او داشت ) اشارهٔ خان سکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را برز فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامی کشید #

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري دار بشور افزائی بر خاست - در کمتر زمانے زرندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجی پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و بار بحلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت خونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کم گرای ( چون دید که خام خیالیئ او پیشرفت نیست ) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستی بجاگیر او درخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بر دارد میرزا کوکه بچاره‌گري نشست - او دریافته ( چون در خود قوتے نمی یافت ) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - بادشاه مریم مکانی بتارگي

(۲) بعضی نسخه ] خلوپاره ۰

(۲)
صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - هرچند تفحص رفت بجائی نرسید - لختی مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهی میکردند - و الله اعلم *

## * میر گیسوی خراسانی *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبری بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت سایان فراوان اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگی ( که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد ) اختصاص گرفت - و چون محب علی خان میر خلعه بمساعی همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگی بر متحصنان تنگتر ساخت ( چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت ) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبری معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش می‌کنم لیکن ( چون میان من و محب علی خان جنگ و جدال رو داده ) از غدر او ایمن نیستم - یکی از بندگان حضور تعین شود - عرش‌آشیانی میرگیسو را ( که بفرط کاردانی و معامله شناسی اتصاف داشت ) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] صفح جرائم گردید - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه (۲) او را گرفتند - نزديک بود
كه گرفتار شود خواجه مقيم هروي پدر خواجه نظام الدين
بخشي ( كه به ايلچي آن ناحيه رفته بود ) محب علي
خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بيجا باز داشت - اهل
قلعه ( كه در انتظار مير مي گذرانيدند ) بموجب قرار داد
سلطان محمود ( كه پيش از وصول مير رخت هستي
بر بسته بود ) كليد قلعه در سال نوزدهم سنه ( ۹۸۲ )
نهصد و هشتاد و دو سپردند - اينچنين ملكي آبادان بدست او
درآمد - ليكن محب علي خان از خام طمعي (۳) دل ازان
ملک بر نميكند - كار فيما بين بنزاع و كارزار انجاميد #

عرش آشياني بعرض سوانح اطلاع يافته ايالت آن ديار را
بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون دوادرانش بآن صوبه
شتافتند مير گيسو ( كه لذت چشي حكومت شده بود ) در سر
سركشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محكم سازد -
برهنموني انجام انديشي ازان خيال فاسد باز آمد - و دست ازان
ولايت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري
ميرتهه و محالات اطراف (۴) و مضاف دهلي ( كه از (۵) عمده ترين
محالات درآمدست ( كه عبارت از مابين درياي گنگ و جون باشد )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ ا ] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ ج ] كه عمدهٔ ترين •

اختصاص گرفت - و ( چون همواره از حرص اندوزي و آزوري با نوکران در سر علوفه در شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے ) در سال بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومانده گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائی و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان ( که عید سوال بود ) سرخوش بادهٔ بعیدگاه رفت - برخے ازان دو زیان خفته اندوز به نیایشگری درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته نکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگی سر سر نگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها دآویزه برخاستند - همراهان راه بیدلی سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني ازین آگهي برآشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود ( که در اهل مناصب منسوب بود ) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار ( چون آثار یاس از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود ) از (۲) فرط محبت و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] از افراط محبت ٭

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) روائی دارد اما جان باختن مادر بسمت پسر حالی از غرائب نیست - اما حقیقة آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول نما می‌باشد که بے تحقیق محبت و شیفتگی ادای رسم لازم می افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از (۳) زن و مرد خود را بآتش می اندازند *

## * مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آبای او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده بوطن اختیار کرده - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي ( صلی الله علیه و آله و سلم ) از تصانیف اوست - سلاطین وقت عنایت احترام او بجا می‌آوردند - جنت آشیانی کمال توجه بحال او بدل می نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر (۴) الاسلامی امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] زنان و مردان - (۴) نسخهٔ [ ب ] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرهمت خان گفت نگاهداشتن چنین معتی چرا - جواب داد که بهتر ازو نمی‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید ( که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود ) باو تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت ( که آنرا حمیت دین نامند ) بیشتر بود در پردهٔ دین داری استیلای قوت غضبی بر رحم اثر می نمود - چنانچه قتل شیخ علائی بتحمل سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است ( که از کبار مشائخ بنگاله بود ) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام می نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازی [ که از خلفای شیخ سلیم چشتی بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمرید سید محمد جونپوری ( که خود را مهدی (۲) موعود میگرفت ) گرویده ] در بیانه مسکن گرید - شیخ علائي روش او را خوش کرد (۳) - و طریقهٔ پاس انفاس را ( که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است ) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر می برد - و سبب طرف خانه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مهدیٔ وقت موعود - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] خوش کرده *

حتی اوانی آب هم خالی میکرداست - روز نو (۲) روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از نیابه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائی عالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک پدر او بود نیز بمهدویی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا در ممالک محروسه محتسب الهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن نشافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیاریان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پدر نیاریان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لگد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت ( رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا ) میگفت - بعد صحت بمصاحبت در آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیانی ( که متوجه اتک بنارس بود ) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری (۳) در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیاریان برگشت ملا عبد الله باز

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ ب ] یکهزار هجري *

تحريک نموده شيخ ملائي را از هنديه طلبيد . سليم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد . شيخ ملتفت نشد - سليم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازيانه زدند - در تازيانهٔ سيوم روح او بعالم علوي پرواز نمود . جسدش را بپاى فيل بسته تشهير کرد - گويند آن روز چنان باد عظيم وزيد که مردم گمان قيامت بردند - در قالب شيخ چندان گل ريخته شد که حکم قبر پيدا کرد - پس ازين واقعه دولت سليم شاه هم بدو سال نکشيد . هنگامي ( که حضرت آشياني بار ديگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد ) ملا را بشيخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان ( که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشياني رونق ديگر يافت ) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بيرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع يک لک روپيه تنخواه داده پايهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانيد - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنين و شهور مزاج سلطاني ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در سال بيست و چهارم سنه ( ۹۸۷ ) نهصد و هشتاد و هفت او را با شيخ عبد النبي صدر ( که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند ) بصورت رفيق يکديگر بجانب حجاز روان کردند - با وصف آن هرگز ميان ايشان ( نه در اثناى طريق . و نه دران مقامات منيف ) اتفاق و التيام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبری معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و مینی دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را بیقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد ( که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای نا شایسته بحناب پادشاهي نسبت میدهند ) برخی را باخفا بنابر آن ( که بگمان محل ذر صدد معارض و استشفاع او بودند ) تعین کرد - مخدوم الملک در ( ٩٩١ ) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهی کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضی علی بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد ( که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود ) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپیه ازو برآمد •

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [ و آن بدون قول مردکی و عهد نامهٔ آنها ( که صورت مریم و عیسی دارد ) جاری نیست - و این خالی از دلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد ] و یا راه عراق است ( و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته ) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے ( که در مذهب داشت ) جلد ثالث روضة الاحباب را ( که لختی افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده ) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

## * میرزاده علي خان *

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاري رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان ازبک ( که از مالوه بطرف گجرات رفت ادبار کشیده ) دستوري یافته - سال هفدهم ( که نهضت بادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوري پذیرفت ) نامزده بهمراهئ او مرخص گشت - سال بوزدهم ( که بادشاه طرف شرقي دیار عزیمت فر - ) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستر بتادیب

قاسم خان عرف کامو ( که با جمعی از افاغنه سر شورش در (۲)
هندون بهار برداشته بود ) با جمعی نامزد شد - و تردد پسندیده
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - (۳)
سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ
افتخار اندوخت - سال بیست و سوم ( که شهباز خان
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوري یافت ) او را در (۴)
همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان
اعظم کوکه بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار
نمایان ازو صورت نه بست سال سی و یکم برد قاسم خان
حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي
و دوم روزے ( که نوبت سند عبد الله خان بود و شکست
در فوج پادشاهی افتاد ) مطابق سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و
نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

## * میرزا فولاد *

پسر خداداد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجي ( که (۵)
اول کسے است که بلقب برلاس اختصاص یافت ) می رسد - (۶)
و او پسر قاچولی بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بود - (۴) نسخهٔ
کنکار - (۵) نسخهٔ [ ج ] ایرد مجي - (۶) نسخهٔ [ ب ] داشت *

و برادر توام قتلق خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد اتا عن جد درین دودمان دیرین بندگی و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیانی باتحاف هدایا سلسله جنبان (۲) دوستی شده گرم تر حرف مصادقت را در دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دبار نمود که به نیروی یک جهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلی بآداب دانی و مراتب شناسی بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت (۳) که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستانی نمی‌ساریم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم نادرهای هوش افزا در نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتی برد *

(۲) نسخهٔ [ ج ] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

میرزا[1] بعد از ادای مراسم سفارت هندوستان[2] معاودت نمود - و در رکاب پادشاهی بخدمت گذاری و نیکو پرستاری[3] چهرهٔ کامیابی می افروخت - چون درین قوم جهالت و سرارت ترکانه ( که اصل طینت آنها بدان سرشته اند ) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم می باشد خصوص در امور مذهب و ملت ( که عصبیت[4] و بشدن را حمیت دین دانند )

در سال سی و دوم مطابق سنه ( ۹۹٦ ) نهصد و نود و شش هجری میرزا فولاد از سورش خواب و نخوت مردانگی ملا احمد تتوی را ( که از مشاهیر فضلای وقت بود ) بزخم جانکاه بوایسین نفس رسانید - و خود بداروی[5] اکبری بیاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه ( چون عرش آشیانی بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود ) هر گروهی قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرائیدے - و هر یکی بآئین خود بے وسواس ایزد پرستی نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامی روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سنی و شیعه بر گزاردے - و از طبیعت گرفتی گذارش را نه بے ناهنجاری رسانیدے - میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بهند - (۳) نسخهٔ [ ب ] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ ب ] تعصب - (۵) نسخهٔ [ ج ] داروی اکبری *

فولاد ( که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد ) کینهٔ او در دل گرفته به جان گرائي بر دشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان دو سگال بشمشیر کردند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران بیباک جدائی سر پنداشته پی کم کنان به پیغولهٔ در شدند - رهے خنجر فولاد تاریخ[2] این سانحه است - ملا با چنین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان دو خود سر سراغ کردند - با آن ( که از برخی نشانهای خون حال پیدائي داشت ) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعی نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظے چند

---

(۲) یعنی سنه نهصد و دود و شش هجري ‌•

وا گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی بادشاهی بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر حمد او را بر آورده سوختند ٭

چون احوال ملا حاتی از غرائب بهمت متحملے ازان نیز رقم پذیر می‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند - و پدرش قاضی ده رندس سدده بود - در ایام صبا بعرب سیاح صالح از عراق به تته رسیده زرے چند در قریه بجوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهی یافته رعبتی بدان طریقه پیدا کرد - و در ردانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمی دانش وا پرداخته دادوی تلامذه همت می‌گماشت اما ( چون تحصیل بعضے علوم و تحقیق برخے مقدمات علمی دران بلده میسر نبود ) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوی استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بصبارے

فضلای وقت را دریافت و استفادهٔ نمود - پس ازان از
راه دریا بدان رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال نیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه
اکبری دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفی ( که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد ) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیدهٔ در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشت
بخدمت بادشاه می خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیانی ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي
قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
(۲)
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان کرد - ازین
(۳)
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بدایوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخهٔ [ ج ] قصه را - (۳) نسخهٔ [ ب ] نمي توانم کرد *

نور ترحیص در جبین ایشان عیان می نماید - گفتم چنانچه

نور نصیحت درچهرهٔ شما *

## * میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان

می رسد - این ألکه از دیر باز به دادوری جمعی ( که
(۲)

خود را از نسل سکندر رومی می شمردند ) سمت معموری

داشت - و از سلاطین اطراف کسے مزاحم احوال آنها

نمی شد - و بقلیلے باج ازانها اکتفا می نمودند - چون
(۳)

نوبت بسلطان ابو سعید گورکان رسید سلطان محمد را ( که

آخرین آن طبقه است ) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل

رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس ازان ( که سلطان
(۴)

محمد میرزا پسر سلطان ابو سعید بسمرقند عازم شده در

گذشت ) امیر خسرو شاه ( که نیمی تربیت او بمرتبهٔ امارت

رسیده بود ) چندے نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا

مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکحول ساختن اول و

کشتن ثانی در ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان

بر نشست - تا آنکه در ( ۹۱۰ ) نهصد و ده فردوس مکانی

گیتی ستانی ( که در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بداوري • (۳) نسخهٔ [ ح ] بقليل - (۴) در [ بعضی نسخه

بدخشان را *

بدرهای عظام کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمی نشیند ) دل از مواطن اصلی برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بدخشانی سپرده پیش ستافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه بے اعتدالی وی ( که با دو عمزادهٔ ایشان (۲) کرده بود ) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تحقیق نموده بکابل آمد *

چون در ( ۹۱۲ ) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را ( که پدر میرزا سلیمان باشد ) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه ( ۹۱۷ ) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتی ستانی بدخشان را به شاهزاده همایون حکومت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربهٔ (۳) رانا سانکا بهم رجب سنه ( ۹۳۳ ) نهصد و سی و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامی گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ ج ] با این همه - (۳) نسخهٔ [ ج ] در محاربهٔ *

اویس ( که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت ) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در عیبت ایشان سلطان سعید خان ( که از خوانین کاشغر است ) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت در خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو ( که نسبت فرزندی دارد ) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان ( که بکابل رسد (۲) ) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسید ء

بعد استيلاي شير خان در هندوستان ( كه ميرزا كامران خطبه
و سكهٔ كابل بنام خود كرد ) بميرزا پيغام فرستاد كه در
بدخشان بنام خطبه و سكهٔ او باشند - ميرزا از قبول سر باز زده
و لشكر كشي انجاميد - پس از تلاقي ميرزا در خود ضعف
مشاهده كرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سكه بنام
او ساخت - ميرزا كامران بعضي محال بدخشان جدا كرده
بمردم خود سپرده مراجعت نمود - ميرزا نقض عهد كرده
آن محالات را متصرف شد - ميرزا كامران ديگر بار لشكر بدان
صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شكست
بر ميرزا سليمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گرديد - و از
طول محاصره و بيوفائي مردم خود ملول گشته ناچار و
بے اختيار بر آمده ميرزا كامران را ديد - او ميرزا را با
پسرش ميرزا ابراهيم مقيد ساخته بكابل آورد - جمعه هندهم
ماه جمادي الثاني تاريخ (۲) اين واقعه يافته اند *
چون بيست و پنجم جمادي الآخر سنه (۳) ( ۹۵۲ ) نهصد
و پنجاه و دو همايون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ
قندهار از ميرزا عسكري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد
بكابل شهرت يافت - ميرزا كامران در فكر استخلاص ميرزا

(۲) يعني بحساب جمل كه ( ۹۴۸ ) هجري ميشود - (۳) در نسخهٔ [ اوج ] لفظ [ سنه ] نيست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الّا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باربک می سپاریم - علاوهٔ تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پشیمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران در گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه ( ۹۵۳ ) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دست هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهي آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران ( که بسنده فرار نموده بود ) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیاني میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان ( که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد ) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آں پادشاہ بدر وقاحت زدہ باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ
خون خرم بیگم مشهور بولی نعمت ( که مدار مهمات بر
بود ) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چوں منعم خاں از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر
پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده بر گشت -
و در ( ۹۶۷ ) نهصد و شصت و هفت بوجے بواهم آورده متوجه
بلخ شد - هرچند خیر اندیشان دور بین ظاهر کردند که باین
مردم مقابله با پیر محمد خاں ( که چندیں سلاطین نژادان
با خود دارد - و شجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم ) از حساب
دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج
قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار
داشتند - درینجا دو سردار بیش نیست - یکے شما و دیگر
میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه در آمد -
چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه راهي شد -
بمیرزا ابراهیم ( که گرم کارزار بود ) گفتند چه وقت تلاش
است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار
است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد
قلي خاں شمالي درستي کرد که مقرر سپاهیاں است که
هرگاه سپاهي از تخنیم نقد کماں جدا شود دیگر بدست
آمدن او دشوار - ناچار میرزا بصد معونت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعے رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو بجلی امید پدر (۲) ( تاریخ یافته است ) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * 　　　　* بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعی گفته * 　　　　* رباعی *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایهٔ خورشید درخشان رفتی *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از دست (۳) سلیمان رفتی *

چون در سال هشتم اکبري بجهت درخواست میرزا محمد حکیم ( که مادرش بدست شاه ابوالمعالي با حق شناس کشته شده ) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را ( که از اعیان امرای بدخشان بود ) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

---

(۲) یعني [ سنه نهصد و شصت و هفت ] (۳) در [ بعضے نسخه ] از شهر سلیمان ٭

چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل برآورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در ( ۹۷۱ ) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقی قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از بیلاب گذشته ملتجی کومک عرش آشیانی شد - میرزا سلیمان از برآمدن میرزا آگهی یافته حلوریز تعاقب شده معلوم کرد که میرزا رفته است[۲] - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [ که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره امرای پنجاب ( که بامر عرش آشیانی بکومک اتکه خیل مامور شده اند ) قریب رسیده ] ببدخشان بر گشت - و باز در سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبری خالی یافته با خرم بیگم متوجه گردید[۳] - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغورنبد شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعی بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ سنه ] نیست *

پس ازین حوادثی رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود در ماندہ نتوانست دمی بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه حرم بیگم زوجۂ میرزا دختر سلطان ویس (۲) کولابی از گروہ قبچاق در انتظام ملک و سپاہ رسدے بظہور آوردہ بمرتبۂ استیلا بہم رسانید که میرزا سداسۃپائی را ( که خود از عہدۂ آن نتوانستے بر آمد ) باو حوالہ کردے - بدخشان (۳) از ناہموار نسبی دامن عصمت او به حیدر علی برادر دوستدارش گرد آلود تہمت گردانیدند - میرزا ابراہیم از بدمستی جوانی بمحض بد گوئی ہرزہ درایان آن ہنگامہ را از ہم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان ہمت گماشت چون میرزا ابراہیم کشتہ شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاہ محمد کاشغری ( که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید ) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستی کردہ بمیرزا ابراہیم پسر خود پیوند رنا سوئی داد - و نگذاشت که ضرۂ او شود - لیکن ازین جہت کین محترم خانم در دل گرفتہ ہموارہ در مقام عداوت و ناخوشی بود - دریغولا ( که میرزا ابراہیم بقتل رسید ) بیش از بیش زبان طعن

---

(۲) در بعضی نسخہ [ اویس ] بالف آمدہ - (۳) نسخۂ ( ج ) حیدر قلی •

( مآثر الامرا ) از دسلوکی بستوه آمده
موی دراز کرده - شهگی خیال آنکه او را در کنار خود تربیت نماید -
راه کاشغر گیرد - و میرزا شاهرخ را در کنار خود ... جایگاه را ناشناخته
خانم جدائی پسر ناگوار دانسته ... بس تمبر رسیده باتفاق مادر
... - تا آنکه میرزا شاهرخ ... (که بیشتر وقته ساری و بیوتی در سر
و دعوای بدخشیان (که بیشتر ... ماده بمدارعب در آمد - گهی
داراد) را جد بزرگوار و جده ماده ... - درین ضمن بیگم
باشتی می ... و گاه بمصالحت می‌کشید - ... متعالات پدر را
ودیعت حیات بسپرد - میرزا شاهرخ بتسلط ... جدا شده بدو
متصرف گشت - و مردم بسیارے از میرزا ... طرح مصالحت
پیوستند - ناچار میرزا را خانم و شاهرخ ... - و بمبالغه رخصت
انداخته عهد و پیمان خاطر جمع ساخت - ... آنکه از کابل با
عار خواسته روانه شد - مضمر خاطرش ... - چون بکابل رسید
هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - ... - حتی ندرته
میرزا محمد حکیم ... توقع پیش آمد - ... بگذرد - متوکلانه
دوست هم داد که از مساوب محبوبه بسلامت ... نه صد و
راه هندوستان پیمود - در سال ... ( ۹۸۳ ) ... امرای پنجاب
هشتاد و سه از سیلاب گذشت - عرش آشیانی ... در لوازم ضیافت
نوشت که مراسم استقبال و تهنیت بجا آورده ... شده بحضور
و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس ... هزار روپیه نقد و
رسانند - و محبوب خواجه آقا خان پنجاه ...

اسبابی ( که لائق چنان مهمان باشد ) ارسال داشت - میرزا ( که حاصل چند ساله بدخشان را دفعةً مشاهده نمود ) طرب آمود گردید #

چون بحوالی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهی دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل میلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دو رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها بطرز غریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئی دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستی بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان

ولایت وسیع نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داریٔ بنگاله تعین شد - میرزا دانست که درکمک نادر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] اسبابی - (۳) نسخهٔ [ ج ] وسیع معمور نپرداخت *

حداز گرفت که شاید ازان راه بدخشان شتافته کارے بگرلری
سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسیه مطاف بعراق عجم درد
ساه اسمعیل ثانی رفت - او احترام نموده جمعی بکومک همراه
کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگی ساه پر شد - مایوس
بقندهار آمد و بسطور حسین میرزا خویشی کرد - و چون کارے
بر بیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - می خواست افواج
پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته
باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار
گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه نیکوائی سپرده
بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب
رفت - و آخر (۲) رآشتی گرائیده از طالقان تا هندوکوه ( که در
اقطاع میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے
باتفاق و دوستی می گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان
بعاقبی در میان می آمد ، تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود
مقدمات رنجش بود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم
میرزا شاهرخ بخویشتن بینی افتاد (۳) - میرزا سلیمان پیش
عبدالله خان اوزبک والی توران رفت که به امداد او کامیاب
خواهش گردد - چون او بمهم داسکند رفته بود داسکندر خان
پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان ( که معلوم

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رآخرها - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده •

کرد که عبدالله خان در سر عذر است ) بصورت نو آمد -
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بپایشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاق میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا ( چون
ندامت سابق عائد حال داشت ) بروان هندوستان راهی
نشد - میرزا محمد حکیم چاند ده در لمغانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے
جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - بار شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سی و یکم قریب دار الخلافة
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیانی
آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگی
می گذرانید - در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت وقتے
( که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند ) میرزا را بدار
کبر سن ( که نهتان و هفت رسیده - و بخشی تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] معلوم گردید •

اوست ) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگی بسپرد -
در مردانگی و رزم شناسی یگانهٔ روزگار بود *

## محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاری اکبر شاهی ست - به پردلی و
بهادری متصف و به سپه کشي و سپه داري مامور بود - چون
مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم احتلال - فراز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
می شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندي هرجا سه چهار گز بر کنند آب
شیرین پدید آید - از مبانی بنای این قلعه هیچ فرد
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در دولت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال ( ۹۴۵ ) نهصد و چهل و پنج
( چون ولایت بنگاله بحیطهٔ آسیابي مفتوح شد ) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه
(۲)
جهارکهند بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب - ج ] چهار کند - و در [ بعضی نسخه ] چهارکهند *

را یاد داده طرح یکجهتی انداخت . و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است می خواهم که مردمی بجا آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهی . و مرا رهین احسان خود سازی . بصد زبان چاپلوسی و دیرنگ سازی راجهٔ ساده لوح بفریب آن سعدده بار قبول کرد . آین بیگانهٔ ملک آشنا ششصد ڈولی سرانجام داد . و در هر ڈولی دو جوان مسلح را در آورد . و در اطراف ڈولی کنیزان را گماشت . و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست وقبه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت . و ازان باز بدست فتح خان پتنی (۲) ( که از سرداران بزرگ او و پدرش سلیم شاه بوده ) افتاد . و به پشت گرمیِ آن قلعه با سلیمان خان کرانی ( که حکومت بنگاله یافته بود ) دم مباهمت و معارعت میزد . و پس از چندے حنید کرانی بتصرف آورده بمید محمد نام از معتمدان خود سپرد . چون کارش سپری شد آن سبد چند گاه بادیشهٔ حراست آن اهتمام می نمود . لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعهٔ یکے از معتمدان درگاه سلطانت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از متوسلان این دولت گرداند . درین اثنا مظفر

(۲) نسخه [ ا ] بیني . و [ ح ] تتنهي . و در بعضی نسخه [ پئي ] هم آمده .

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر بهان - او بمقتضاے
جلسدت بشهدار خان کندو (که دران هنگام راجه گجپتی را
بانواع مالش پامال آوارگی ساخته پسرش سري رام را در
قلعهٔ سرگذهه محصور داشت) ملاحی گردید - و وی گرم و
گیرا ستاوده در سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علی خان دار گذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه
بکارداني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علی خان ( که جوان مردانه بود ) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي می پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بهار بحدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متي
نام در سال سي ام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج
برگشود - حبیب علي از شورش حوالي بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین خبر
جانکاه کالیوه شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سی و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده مامور گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا بحضور سوی دیگری بکار او بپردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علی خان قرار یافت - و چون در سال سی و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه بنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده مشهور طالب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سی و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادمانی اندوخت - و در نخستین فرصت کشمیر ( که در همین سال مطابق ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیانی بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت ( که جان می سپرد و از دیر سخن نار گرفته بود ) یکی گفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا إِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگی دل به الله پردازد *

## * میر ابو تراب گجراتی *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میر غیاث الدین

سر الله ( که او را شیخ الله نیز گویند - و مشهور بود بسید[۲] شاه میر ) در علوم مکتسبی بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین نبیرهٔ سلطان احمد ( که احمد آباد بنام او اساس یافته ) وارد گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود - و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان محمود نبیرهٔ با فرزند خود میر کمال الدین ( که پدر میر ابوتراب باشد ) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد ( که قدیم دارالخلافهٔ سلاطین آنجا ست ) رخت اقامت انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت و کتب مفیده در رشتهٔ[۳] تالیف کشید - و فرزندان ارجمند گذاشت - ارشد[۴] ایشان میر کمال الدین است که بکمالات صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامی و ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و نبی اعمام میر ابوتراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیهٔ ارادت دارند ( که چراغ آن خانوادهٔ مخدوم شیخ احمد کهتوست ) و اینها را سلامی اران گویند که غالبًا یکے از اجداد ایشان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] و مشهور بود که سید شاه الخ - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] درشتهٔ
( ۴ ) در نسخهٔ [ ب ] کاف نیست *

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صلی الله علیه و آله و سلم آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب بوساطت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالی ( که رایات اکبری دران ممالک ظلال افگن گردید ) میر ( که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود ) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهی بلدهٔ احمد آباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات ( که در موکب شاهي مراسم آمده اند ) ضامنے دهند تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان ( که تسلط تمام دران دیار یافته بود ) میر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنین اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان ( که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان و دیگر امرای آنجا (۳) تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور نصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود ) اختیار الملک گجراتي ر کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [ پناه ] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتماد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبایت و نسخهٔ [ب] کنبایت *

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی ( که با او پیمان یکجهتی داشتند ) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را بعد مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد (۲) عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود #

(۳) در سال بیست و دوم سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده وری خود ارباب استحقاق آن بقاع سریعه را بقدرے شایسته ازین فواید افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سعر گزین بادیهٔ حجاز خدمت ماموره بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوي ( عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ الزَّاكِيَةُ ) همراه آورده - چنین برگوید که این همدست آنست که سید جلال بخاري در زمان فیروز شاه بدهلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزیند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنه نهصد و هشتاد و دو ه

سلطنت درهتگاهے در آراستند - پس ازان پادشاه با دولتمدان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را ( که عزیز تر از جان بود ) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهی بخانهٔ میر درگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطاوی مجاری اخبار مستمعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و سائع ادانی و اقاصی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را ( که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است ) با سنوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزشِ تلافی این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامی درین مقام موید همین معنی ست که هرچند حضرت شاهنشاهی می دانست که اصلے ندارد و ضمیرشناس دیده ور با سرگی وا نمودند [۱] از وفور پرده داري همان التماس سترگ را پاس داشته حق گذار ببجمل آمد - و از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدر دانی و فراخی حوصله

نعمی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن ( که آبروی این سخن سادهٔ لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و سپاسندگان شوخ طبع امرِیر خنده نگردند ) چنین احترامی بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ حباب کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر ( که از تباه سرشتی پیغارهٔ بدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و سوم [ چون ایالت گجرات باعتماد خان ( که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست ) قرار یافت ] میر ابو تراب بامیدی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین بتعین آن دیار گردید - و تا سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجري چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبري انسلاک داشته - و در لباس نوکري مراعات شیوهٔ عبادت و مشیخت از دست نمیداد *

## * میر شریف آملي *

مساس عملی (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و الحاد (۳) و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله می گفت - چون در زمان عرش آشیاني وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] علمي - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست -

گردید صلح کل و وسعت مشرب را زور بازار (۲) دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کنش خلل اندار آن نباشد - مگر دره‌مویی شوق و قائد نما به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان موبدی (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بما حوالی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در امتیاز پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبری نظر عنایت ازو بیر در نگرفته معتقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی روزے چند آن سر زمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مقدمٔ است - اما بدایں نیز دارد بداینچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخهٔ [ ج ] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ ب ج ] موبدی *

در عالم آرای عباسی نوشته است که چون در سنه ( ۱۰۰۲ )
هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضی ارباب
تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي
در اوفا و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت
دارد - و آن بظن غالب محتمل ایران زمین است - زایچهٔ
طالع شاهی ( که استخراج نمودند ) تربیع نحستین در خانهٔ
طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدین محمد منجم تدریری
( که دران فن سرآمد وقت بود ) در دفع آن تدبیرے
بر انگیخت که در دو سه روز ( که معظم تاثیر قران است )
شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده واجب القتلی را
بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و وضع مطیع
حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید - و
بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان این رای
را صائب شمرده قرعهٔ اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد
( که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درویش خسرو قزویني بود - و
در شیوهٔ الحاد از رفقا پا پیشترک می نهاد - ) شاه خود را
از فرمان روائی خلع نموده تاج شاهی در سرش نهاد - و
در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش
کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا می آوردند - آن ملحد
بحکم

* سلطنت گر همهٔ یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال که مرکز مطرح الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو ( که اباکارش نسبت چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت ) تا آن ( که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسے ازو نشنیده بود ) بمحض اشتهار نقطویت بطاق آویختند - و میر سید احمد کاشی را ( که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند ) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و مشورے ( که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود ) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملي ( که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود ) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

(٢)
بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ ( که در صدر گذشت ) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ماجرا کشی ایران باشد و انتساب شاعري بدو در نسخهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وي بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت مير در درگاه اکبری درست نشسته هر روز تقرب و اعتدار اختصاص می یافت - چون در سال سی ام سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه ميرزا محمد حکیم برادر علاتي عرش آشیاني ( که بمرزداني کابل سر خود سري مي افراست ) باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت میر بمنصب امینی و صدارت آن صوبه سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوري دکن و بهار شد و بعهار خدمت آنجا بلند پایگی گرفت - خدمتگی و امینی و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان ( که پرگنه ایست متصل لکهنو ) نزول مقرري او بود - در محاصرهٔ اسر خاندیس از (۲) محال جاگیر برکات بادشاهي ستافده مورد تحسین شد - گویند آخرها بپایهٔ سه هزاري بر آمده بود که کارکنان قضا طومار امالش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون گشت - گویند (۳) دهر و سورشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و سشماهه علوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

محبي نماند که بقطویه ( که امثا و محمودیه نیز نامند )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ ج ] گشته •

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان دیهیست از گیلان - او در سنه ( ۸۰۰ ) هشتصد هجری ظهور نموده - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - (۲)
گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یَبْعَثَکَ مَقَامًا مَحْمُودًا ازان آگهی دهد - و او از نقطهٔ خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر بپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان اَللّٰهُ اَللّٰه بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوي اکثرے ازین سردمه ضالّه را بقتل (۳)
آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے ( که دل بهاد بوطن بودند ) در اخفا و استتار کوشیدند *

## * میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ ج ] نمود - (۳) نسخهٔ [ ج ] آورده *

عادل شاه میرزای بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گردید - و چون وکالت
نظام شاه بشاه قلی صلابت خان چرکس باز گردید شده
مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
شد - و دران باخت و باخت دامے بشجاعت و مردانگی
بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مراجی گوشه نشین
گشت و آمیزش بنامه نویسی قرار یافت) صلابت خان در
امور سلطنت استقلالی تمام گرفت - میان او و میر غبار
خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران
برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشی و جمشید خان
شیرازی و دیگر جاگیرداران برار در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و
نود و دو بتورک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت -
صلابت خان مرتضی نظام شاه قسمے دیگر را نموده در رکاب
شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
برار افتاد - میر براوان مال و اسباب از دست داده یارای
بودن آن دیار هم نماند - با همراهان رجوع بعرش آشیانی
آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاری و جاگیر آباد
سرافرازی یافت - و در یورش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان
مراد مصدر تردداتی گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
و آشتی مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساختہ

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی همان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنادر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [ که اران گریوه در دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور است و اران بار ( که این دیار در قلمرو پادشاهی اورود ) سران سپاه دست چیرگی بران نیافتند ] بافسونسرائی خود درگرفت - و بحسن تدبیر لختی داستان بیم و امید درخواند - وجیه الدین و بسواس رای خارسان ار کم آذرقی پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) فرار و همت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس اران میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد ار کشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخت - و در پاداش نکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و بدلخواه آنان جاگیر کام دل درگرفت #

## # معصوم خان کابلي #

ار سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در ... آشیانی بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاسی داشت - بشجاعت
و کارکردگی نام بر آورد - چون خواجه حسن نقشبندي
( که راتق و فاتق مهمات میرزا بود ) از غبار خاطري ( که
دنیا پرستان را باندک توهمی میرسد ) در استیصال وی
شد از اقامت بیمی در سال بیستم بدرگاه عرش آسیانی
پناه آورد - و بمنصب پانصدی اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ
بهار دستوري یافت - دران دیار با کالاپهار ( که از امرای کبار
افاغنه بود - و بجلادت و مردانگی اشتهار داشت ) کارزار
نموده غالب آمد و زخمی چند بر داشت - در جلدوی آن
بمنصب هزاري لوای کامیابي افراخت - و در سال بیست
و چهارم از تیسه در تیولش مقرر شد - اما ( چون امرای
آن نواح از سخت گیریهاي منصدیان پادشاهي در اجرای
آئین داغ تاب آشوب عصیان بر انگیختند ) معصوم خان
از ناسپاسی و تباه سري پیش آهنگ آنها گردیده علم
شورش بر افراشت - و کار بجائی رسانید ( که بمعصوم عاصي
ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب ربا شد
بنگاله رویه ساخته با قاقشالان و باغیان آن دیار پیوست
و بهمدستي مجموعی مظفر خان حاکم آن ولایت را در تانده
محاصره نمود - او با وصف لیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخهٔ [ ب ] باندک توهم بهم مي رسد • (۳) نسخهٔ [ ب ] از •

زر دوستي و حال پرسئی به معصوم خان دست هزار اسرفی فرستاده بپاسداری عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سواسیمگی قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (ح) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن ( که بیشتر اموال در دست او باشد ) حوالهٔ بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [ که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده ( به پای پیکار به زری گریز) استاده بود ] رسیده گرم خوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصیء تباه اندیش را به نیستی سرا فرستد - نوعهای ناگهانیء محل بدان طرف رو آوردند - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهای عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غرّای مشهدي را [ که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیبانی ( که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود ) گفته باشد ] ضرب دادند # 　　　* بیت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

* وارث ملک است محمد حکیم *

---

(ح) نسخهٔ [ ج ] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني ( که درین فرصت در ولایت اودیسه چیره دستي یافته بود از بنگاله نیز در تصرف آورده بود ) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان ( که قاقشالان باو مالحالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت درگزاردند ) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتارکي شورش امرا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا (۲) گشته معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزي مالشے یافته بناکامي بر مي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا (۳) شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید مظفر خان ( که بشمشیر رایي نامے بر آورده بار بهادر خود را نامیده بود ) تورانے سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] زرخریدهٔ •

و بعهده نکوئی یافت - و در عهد خلد مکانی بتهانه داری
غزنین سر عزت بر افراخته در درر فردوس آشیانی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد .
سال دوازدهم رخت از سه پنجی سرا بر بست - پسرش
قباد بمنصب پانصدی سه صد سوار رسیده *

## * میرزا مظفر حسین صفوی *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل
صفویست - چون در ( ۹۶۵ ) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ
قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوی در آمد آن الکه را با
زمین داور و گرم سیر تا آب هیرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان
حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بدین ترتیب
عم بزرگوار گذرانیده در ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار زمان
فرمانروائی شاه اسمعیل ثانی در گذشت - شاه ( که از
جانب او متوهم و وسوسه ناک بود ) قتل بنی اعمام ( که
مرکوز خاطر داشت ) از قوة بفعل نمی آورد - پس از
فوتش همت بجانستانی خویشان گماشت - از پنج پسر
سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا ( که بایران رفته بود )
دران واقعه مقتول گشت - و بجان گرائی چهار برادر دیگر
شاه قلی سلطان را ( که حاکم قندهار کرده بود ) مامور (۳)

(۲) نسخهٔ [ ح ] هیرمند - (۳) نسخهٔ [ ب ] نامزد .

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن بار و بود هستیِ این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که بانگِ آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید -

چون نوبت دارائیِ ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را ( که وکیل سلطان حسین میرزا بود ) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامے از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معنی مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعے از اتصال ایماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و بار (۲) بعد از سه سال میرزا در پیِ جان شکریِ حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات ( که درمیانهٔ هزارجات است ) فرستاد - و محمد بیگ را ( که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ باز ] نیست *

بهادر بود) با پانصد کس (۲) بپاسبانی تعین کرد - میرزا با وی در ساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدالے (که فیمابین او و میرزا واقع گشت) مدابجی شده بحمزه بیگ آشتی داده در مهمند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود) حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی (۳) کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه محمد بیگ عذر خواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز فرصت جسته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت - اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنی نبود - و چون

(۲) نسخهٔ [ ب ] سوار - (۳) نسخهٔ [ ب ] شیبانی *

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومکی و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگی آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تعویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود - ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایرانی و تورانی رسمی ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده ربهار ولایت موروثی را بدست (۲) چغتا ندهند - میرزا محمول بر خدع داشت - درین وقت قرا بیگ کورجائي ( که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد (۳) مظفر حسین گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیانی منصب قراش بیگي یافته ) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ (۴) دولتخواهي در آمده چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پورش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه شاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته قلعه را (۵) متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشیاع بیرون آمد و با آن ( که سران و معتبران قزلباش مانده بودند )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خدعه - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ ب ] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ ا ] و چون •

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بدرون در آمده یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه درانده با او غدر خواهی نماید - شاه بیگ خان ( که مرد کهنه سپاهی کاردان بود ) مهمی را ( که بآسانی ساخته ) در عقدهٔ دشواري بینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با (۲) هزار قزلباش ( چون سه میرزا رسید ) میرزا خانی بیگ و سنجر (۳) فرید بخشی باستقبال تعین شده (۴) و از سه کروهی میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیانی میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (۵) ( که افزون از قندهار است ) سرفراز ساخت - لیکن میرزا ( که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله با وهم بود ) از بی آسانی و بی پروائي کارها نه

---

... در نسخه ... لفظ [ با ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ح ] هزار سوار [ ب ] گشده - (۵) نسخهٔ [ ح ] سنبهل •

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخے
بازرگان داد خواه آمدند - پذیرایي سودمند نیامد - آخرکار
از داد دهی دل تنگ گشته (۲) رخصت حجاز خواست - پذیرش
یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسمه سري بر نشست -
عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالیِ منصب و اقطاع
بر نواختند - و در سال چهل و دوم بار مردم میرزا دست
ستمگري برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت -
میرزا زادهٔ حجاز گشته از نخستین منزل دارگردیده ملازمت
نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها ازو به پادشاه
رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز حقیقت بر می گشت -
گویند میرزا از ناسازیِ روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند
نبود - از ساده لوحی گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت
حجاز - از غم و غصه بامراض جسمانی گرفتار شده در سنه
( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در
سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان
خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن
عفت سرشت ( که مشهور به قندهاري محل بود ) در سنه
(۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیزبانو بیگم بوجود
آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] از دوئي دلتنگ گشته ●

اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در (۲)
ترجمهٔ پسرش میرزا بودر ترقیم یافته *

## * میرزا جانی بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد سنکل (۳) بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر (۴)
در آویزهٔ نقتمش (۵) خان مردانه جان در افشاند صاحبقرانی در
خرد سالی او را در نواخته بپایهٔ ترخانی بر آورد - بچهار
پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان می رسد -
سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را درجے
کی مکین برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی
را از هیچ جا چاؤشان بار بداشتے - و تا نه گناه ازو و
فرزندان او بپرسیدے - چنگیز خان قشلیق (۶) و بابا را
بپاداش آن ( که از غنیم آگهی داده بودند ) بدان پایه
نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از
یغمای او ساهنشاهی بخش ببر بار گذاشتند - و برخے ترخان
را بهشت چیز سربلند گردانند (۷) طبل [۱] و تومان توغ [۲] و نقاره [۳]
و دو کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ [۴]

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] جدا ترقیم یافته - (۳) در [ بعضی نسخه ] شکل - و در [ دیگرے ] سنکل بیگ - (۴) در [ بعضی نسخه ] ایکوتمر - و در [ دیگرے ] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ ج ] نقتمش و در [ بعضی نسخه ] تقمش - (۶) در [ بعضی نسخه ] قشلق و بابا - (۷) نسخهٔ [ ب ] گردانید *

قور او نیز بردارند - ( آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر روی دست نگیرد ) . شکارگاه نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ الوس خود باشد - در هر دیوان امرا از هر دو سو کمان وار دورتر نشینند *

چون توغلقتمور[۲] امیر لولاچی[۳] را بدین نوازش بر نواخت داد و هشت تا هزاري نیز برای او بازگردانید - و از فرزندان او تا نه شکم بازخواست نباشد - و چون گناه از نه درگذرد نه بازپرس در آید - و در پاداش خون بر اسپ نقرهٔ دو ساله بر نشانند - به پای اسپ سفید نمد اندازند - گذارش او را یکی از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از سران ارکیوت بدو بازرساند - سپس شهرگ او را بگشایند - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور در آورده بسوگواري بر نشینند - خضر[۴] خواجه میر خدا داد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر بر افزود - روز توي ( که همگی بزرگان پیاده باشند و یک یساول فرمانروا سوارهٔ مردم را بنهی بردارد ) همچنان ازو نیز سواري هنگامه بیاراید - و

---

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] تغلق تیمور - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] بولاچي و در [ بعض نسخه ] دولاچي [ بغیر نقطهٔ حرف اول و خامس ] - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] بر نشیند *

چنانچه دران بزم ساده‌کامی (۲) به راستای کارگذار یکی پیالهٔ قمص (۳) داشته از دست چپ آن بدر شاعرے بدین‌سان دارد - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا به گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا نشایستگی پیوندے ندارد - و اگر درزگان دوربین به آزمون فرا گرفته باشند ( که ازو نکوهیده (۴) کارے سر بر زده و برای سزاواری چنین حکم رفته باشد ) لختی گنجائي دارد لکن آنکه از نه سکم بازپرس نبود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلی بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگی برآمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان (۵) اوزبک پیش او می‌بود - چون بسلطنت رسید از ثبه رائی خداوند را با پنج پسر ازهم گذرانید - شمس میرزا عیسی سشماهه بود - الوس ارغون از بے فری ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمدد ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شادي - (۳) در[ بعضے نسخه ] خمر و در[ دیگرے ] قمر
(۴) نسخهٔ [ ج ] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در[ بعضے نسخهٔ ]
شیبک خان *

بیگ ارغون ( که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین
میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار
باقطاع داشت ) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به
بدگوهري از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنون
باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان ( که روزگار
میرزا سپري شد ) هردو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا
سریر آراستند - پراگندگي بخراسان راه یافت - شیبک (۲) خان
تاویزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ
مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه
( ۸۹۰ ) هشت صد و نود قلعهٔ سیوي از تصرف حاکم
جدوه جام نظام الدین مشهور به جام ننداء بر آورد - در
سوالف ایام حکومت سنده بطایفهٔ سومره تعلق داشت - بعد
از انقضای پانصد سال ( که سي و شش تن فرمانروائي
کردند ) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از
الوس جانوں منتقل شد - خود را جمشیدي نژاد شمرند -
و هر یکے خود را جام نامد - بسلاطین دهلي باج گذاره -
گاهے تمرد مي ورزیدند (۳) - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان
یان دقه سه بار لشکر بسنده کشیده (۴) او را بدهلي آورد - و

(۲) نسخهٔ [ ا ] شیباک خان - (۳) نسخهٔ [ ب ] مي ورزد - (۴) نسخهٔ [ ج ] سه بار لشکر کشیده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک دلی از پیشانی او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلی ضعف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشی کردند - اما چون ناصر شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآسانی دستے درازساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام ننذا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین ( که از خویشان او بود ) بدعوی ملک گرد دوئی برخاست - دومین باعانت سلطان مظفر گجراتی غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجی گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگی چیرگی یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر مقدور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته بهته را مع مضافات بدست آورد - خرابیِ سنده تاریخ (۲) است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفی و شرح کافیه و شرح مطالع اروست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

---

( ۲ ) یعني سنه نهصد و سي و دو -

(۲)
و چون در ( ۹۳۰ ) نهصد و سي رخت هستی بر بست پور او میرزا شاه حسین جانشین شد - قلعهٔ بهکر را ( که بر پشتهٔ میان دریای پنجاب واقع شده ) از سر نو درست کرده عمارات عالی ساخت - و عزیمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجاة درگذشت - پور او سلطان حسین جانشین گشت - میرزا شاه حسن محاصره کرده در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سی و دو بدست آورده حاکمی از طرف خود تعین نمود - جنت آشیانی در زمان ناکامی بسر وقت او رسیدند - چندے بلطائف الحیل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [ که ناصر میرزا را ( که عم پادشاه می‌شد ) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت ] بمنازعه در آمد - ناچار جنت آشیانی روانهٔ عراق شد - با ناصر میرزا هم ایفا نمود - گویند حرارتے باو عارض شده بود که بدون بستکی ( که میان دریا می باشد ) آرام نداشت - ازین جهت کشتی سواره پیوسته شش ماه پایان آب شدے و شش ماه بالا رویه شتافتے - دران هنگام ( که بهکر رویه رفته بود ) برخے ناموران ارغون ازو بر گشته میرزا عیسی بن عبد العلی را ( که جد سوم میرزا ست - و بپشین زمان بزرگی الوس در بیاگان او بود ) بسري بر داشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست ●

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتی گونهٔ رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقی و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقی برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد[2] - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائے بر مزاج[3] قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود جلانده فرو شد - ازعونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه نشست و دیوانه وش بود) نام سری نهادند - و کار ملک بتعلق او میرزا جانی بیگ گردید *

هنگامے (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیانی گشت) با قرب و جوار[4] میرزا بملازمت نرسید - آخر سال سي و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] سودائی مزاج و نسخهٔ [ ب ] سودا در مزاج - (۴) نسخهٔ [ ا ] قرب جوار *

مراجعت نمائش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول
داشت - راه نزدیک عربین و بگش گذاشته دادبیشهٔ
سو نواحی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته ورودی نهضة بار نمودند - سپه سالار بتسخیر
سنده اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فراوان
صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده
جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري
بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتی گرائید - و در سال
سی و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري درفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بمنصب
سه هزاري و تیولداري صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و
سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه
می آیند - از ملک روندگی کشتی بانان و خدمت گذاران بار
مانده اند - خودها بدست و دندان می کشند - عرش آشیانی
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده
بر نواخته بجز لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق
پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا
بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و سماسائی و آهستگی از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن سفتهٔ بادهٔ شده - اما باهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسدان خود بودے - از می وروی رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر درگذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهی نشسته بود که در همان ایام درگذشت - طبع موزون داشت - حلمی تخلص می کرد - ازوست * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گوهری چرخ بین که با من بگذاشت *
* کالای غمے که ریب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کیچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو ( از توابع بهکر ) تا بیکانیر سصت - شرقی گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربی کیچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سی دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - بخشت برهمن آباد پای تخت بود - الحال تهته و دبیل آنرا گویند - بخوش آب و هوائي و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر جاده سراب و نغمه مهیا - پرستش بتا از پیر و جوان زنگدن مقصور - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند ( که صاحب ولایت آن ولایت است ) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار ( و این را رام کر نامند ) سیوستان انجامد - و آنجا را لکهی نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتی (٢) گویند - بیست هزار جاده دارد - ازینجا شهر گردیده بر جانب - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه تهمردي (٣) را نگاه سه‌صد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند ( نطهري زبان زد روزگار ) هزار کس - گزین اسپ ازینجا در آید - دیگر کوهے ست ( که یک

(٢) نسخهٔ [ ج ] کلماني - (٣) نسخهٔ [ ج ] تهمروی *

سر او پیوسته بکیچ دیگر بمردم کلمانی ) آنرا کاره گویند - چهار (٢)
هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا بهته شمال رویه
کوههای بلند خارا و اندران الوس بلوچ کروها گروه - در
جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای زنگ از اقسام دی
و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم
سود و چاریچه و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین (٣)
نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه
انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزه خوب بهم
رسد - و گل فراوان - سالی بسیار و گزین - کان نمک
و آهن دور جزرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمی
است از ماهی ( که پلوه گویند ) به نیکوئی و خوش مزگی
کم همتا - این ولایت علیحده اسب - سیوم حصه از
کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید -
جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد
و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست
خدایار خان لتی ست - از مدتی صوبه ته با سرکار
سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهی گرفته بود -
پس ازان ( که مملکت آنطرف دریای سنده بشهنشاه زمان

(٢) نسخه [ ح ] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلمانی آنرا الخ - (٣) نسخه [ ح ] چارنچه *

نادر شاه برطبق عهد نامه متعلق گشت ) حکومت آنجا از جانب شاهی هم بحال مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است ( که آنرا ڈاین گویند ) - او آدمے ست بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دراں هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمی برباید - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و دریں ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره با امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازد - طبق وارے پهن شود - با هم پدشگان بخش کرده بخورد - و پیمانهٔ زندگیِ آن بیخود لبریز گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن انار دانه آسا را بر آرند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهی پذیرد - و بیشتر زناں باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چوں خواهند که ازیں روش در آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه تو زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون برخوانند - دریں هنگام اورا دیهره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا می باشد و نه دیده وری از آن

خان‌گرا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چارے بدرستی نشد *

## * میرزا یوسف خان رضوی *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیانی شرف ترقئ و بزرگ اعتبارے بہم رسانید - و سال سی ام بمنصب دو ہزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شہباز خان از بہار به بنگاله شتافت میرزا از اودهه بپاسبانی آن دیار نامزد گردید - در سال سی و دوم سنه ( ٩٩٥ ) نہصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالدۀ آنجا بستوه در سده استعفا نوشت میرزا بفرمانروائی آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلہای مردم بدست آورد - و شمس چک را ( که دعوی ریاست آن دیار داشت ) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سی و چہارم سنه ( ٩٩٧ ) نہصد و نود و هفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر ( که مثل آن سیرگاه (٢) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند ) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنی بالا و پائین رویۀ آب بہت رفته ربع بگیرند - دران مرزبوم هر لحمت زمینے را پته خوانند - و آن یک

(٢) نسخۀ [ ح ] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بیگهه و یک بسوه است به الهی گز - کشمیریان دو نیم پته و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از قرار سه توده عدس درگذارند - و بشمارهٔ آن هر دیه را چند خروار شالی اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبرشاهي است - و چندے را بترک برشمرند - و آن هشت سیر است - در ربیع از یک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانبانی باشد - این وقت منشیان حرص کارنده گشته تفاوتها برآوردند - لیکن از ادراک زمینداران که راستی بر روي روز نیفتد - و بزرگر بیشتر سپاهی - و تماشا دوستی و بے پروائی کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزوني درهمردگیِ کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نیافت - بر بیست لک خروار سالي دو لک افزوده هر خروارے را بشرح شانزده دام به میرزا یوسف خان تن نمودند *

و در سال سی و ششم کما اتّفق یکے از متصدیان میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان برگزارد که خروار به پانزده افزودگي دارد - و هریک بیست و هشت دام - چون از میرزا استفسار رفت این جمع افزونی قبول نکرد - بنابرین قاضی نور الله و قاضی علی به وارسي تعین شدند - مردم میرزا از خباثت وري لباه سگالی پیش گرفتند - قاضي

نور الله بر گشته بعرض رسانند - حسن بیگ شیخ عمری را بپاوری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغوای برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتی گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان ادج گرا گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ پا نیم جانے بدر برد - گویند ( چون یادگار کل خیال سري بسر آورد - و مهرکن را طلبید که نگیں بنام او درست نماید ) وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت برخواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ میرزا ] نیست •

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خوانده - گفت نه - پس این مدت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز نقوش آسیابی این شورش آگهی نرسیده بود ( چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند ) سال سی و هفتم سنه ( ١٠٠٠ ) هزار هجري بعتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري بار میداشتند [ و برخے بر آنکه پادشاهے را ( که از هرسو یک ساله راه قلمرو باشد ) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست ] پادشاه در عین بارش جریده راهی گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار کل در کشمیر نعي وزریده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے ( که از دریاي راوي می گذشت ) فرمود این شعر در بارهٔ کیست * بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهی *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلاّ *

و چند مرلے پی سپر بکران عزیمت نگشته بود که فساد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانیے دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشی بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم بدر بر راندند - و میرزا یوسف خان حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - اما ( چون میرزا لشکري پسرش بر داعیهٔ

آن باعی واقف گشته عیال و اطفال را (۲) بارادهٔ لاهور بر آورده بود ) . آن بد سگال هم ز ردائی شدن میرزا شوده (؟) ره و رادش زود گسیل کرد - و سمت خط آدروی میرزا گردیده رهائی یافت - و یادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهی سمارے را زرانهٔ گریوه ساخته در استواری آن کوشش نمود - نهادران کمدآور بکمتر آویزه مخالفان را برداشته بدان مملکت در آمدند - یادگار از سری نگر ( که دار الملک کشمیر است ) بر آمده به هیراپور شتافت - جوقی از نوکران میرزا ( که در کمین بودند ) نیم شب رسیدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوی او فرو ریختند - و دست غارت بر گشادند - او هراسیده از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز یوسف پرستار دیگرے همراهی نگزید - او را به آوردن اسپ فرستاد (۳) - مردم ( که از نا پیدائیش حیرت داشتند یوسف را در شکنجه کشیدند - آخر الامر برهنمونی او گرفتار آمد - و فرش او را از بار سر سبک گردانیدند *

# قطعه #

* سر کشد با سرو در بستان کدو *

* یعنی این سر بر کشیدن سبزی ست *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ح ] لفظ [ را ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ح ] جز یوسف پرستارے دیگر *

* آسمان داده که از سرو و کدر *

* خود کدامین سر سرای سروري ست *

گویند روزے ( که بشورش این دوزمایه آگهی رسید چون مادرش بقره نام بدکاري در لولیان همتا نداشت ) عرض آشنای این بیت برخواندند * 　　* بیت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یمانی *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نابرجام و برآمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان برگذاردند از دو ماه تا سه ماه بسرا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمی کشد - چنانچه همگی پنجاه و یک روز بود - و همان روز ( که فرو شد ) ستارهٔ یمانی (٢) برآمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان ولایت را بجمعی ( که اوزده بودند ) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین خافی (٣) را با سه هزر سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سی و نهم میرزا بدارعگی توپ خانه سر بر افراخت - و درهمین سال سنه ( ١٠٠٢ ) هزار و دو هجري

(٢) نسخهٔ [ ج ] یماني ستارهٔ - (٣) در [ بعضی نسخه ] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از بعد قلیچ خان بفوجداری جونپور دستوری یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر بی گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروی در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد امتیاز اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور دراز شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامی شیخ ابو الفضل در بست و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و ترده بکار برد - و چون همواره دل افسردگی از دکن گزارش می‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت - و چون بازگشت رایات پادشاهی باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از دوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهی دستوری یافت - و در همین سال ( که سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجری بود ) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوی بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعیین کرد - میرزا در جمادی الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

(۲) نسخهٔ [ ج ] جمادی الاخری *

داشت - اکثر پیادہ‌های روهیله نوکر می گرفت - درماهه ماه تمام میداد - هرگاه افادہ می کرد یکماهه و نیم ماهه می گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کردہ میداد • پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته ) - دیگرے میرزا عوض ( که نثر را خوب می نوشت ) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کردہ - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون ( که با برادر می گذرانید ) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندرہ یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار کام اندوز گردیدہ - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

## * مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر زادہ بهگوانداس است - در سال هفدهم ( که عرش‌آشیاني (۲) به تعاقب ابراهیم حسین میرزا ایلغار نمودہ متصل قصبۀ سرنال (۳) از مضافات صوبۀ احمد نگر جنگ رو داد ) از ملازم رکاب پادشاهي بود - و بدولت خدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام ( که دوچے لسرداري میرزا ساشرح دقهے‌در

---

( ۲ ) در [ بعضي نسخه ] بهگوانداس - ( ۳ ) در [ بعضي نسخه ] سرنال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد )
مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
سال سي و یکم ( چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد )
مشار الیه بر طبق حکم پادشاهی فوج پدر را همراه گرفته از
تهانهٔ لنگر ( که تعلق بوی داشت ) خود را به علي مسجد
( که کنور مان سنگهه درانجا بود ) رسانید - تا سال چهلم
اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش
ستر سال (۲) در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالي
منصب مزبور کامیابی اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار
مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله ( که سر بے مغز بطغیان
بر داشته بود ) تعین یافت - و سال سیوم ( که دکن مخیم
سرادق اقبال شد ) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ
نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد ( چون در منقل
چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگی فرو ریختند ) او بجلادت
با دو پسر بهیم سنگهه و اندر سنگهه داد مردانگی داده جان
فدای کار ولی نعمت ساخت - پسر دیگرش اگرسین بمنصب
درخور سرفرازي پذیرفت *

---

( ۲ ) در [ بعضے ] چتر سال •

## * میر حسام الدین *

اصل گوهر اصالتش از معدن بدخشان و مولد و منشایش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضی نظام بدخشی مشهور ( که در عهد عرش‌آشیانی بدرجهٔ امارت ترقی نموده ) بخطاب قاضی خان سرافرازی یافته - و پس ازان ( که در معارک هیجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمایان گردید ) بخطاب غازی خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجای خویش رقم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز از اکتساب علوم رسمی بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا صرف اعتبار افراخته - گویند هزاری اکبری بود - و همشیرهٔ علامی فهامی شیخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام ( که بتعیناتی دکن شتافت ) سار صحبتش با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترانهٔ مصاحبتش پر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بیداری گرائید - و دولت پاینده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهی محبت در ربود - در ریعان جوانی سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر بر زده بخانخانان وا گذارد - که چنین سگرف خواهش سراپای دل گرفته - به آسانی دست از من بر نخواهند داشت - مگر در دیوانگی زنم ( که شاید مرا بمن وا گذارند ) - بعد ازان بدهلی رفته برسر

مزار سلطان المشائخ بقیهٔ عمر می گذرانم (۲) - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته باعزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلی می نمودند - بجواب نمی پرداخت - چون از عریضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسید به انزوای دهلي مأذون گردید - روخه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرویشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی بسر برد - و دوازده هزار روپیه خرج خانقاهش هرسال از جانب خانخانان مي رسید - بعد از اختیار درویشی هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

## * مخصوص خان *

برادر خرد سعید خان (۳) چغته است - در ایامی ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] میگذارم - (۳) نسخهٔ [ ب ] برادر خواجه سعید خان *

عرش آشیانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد ) سعید خان را ( که صوبه دار ملتان بود ) بدان ناحیه رخصت کرده او را همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز خان بمهم گکهری تعین گردید - و چون در سال بیست و ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل بنابر تنبیه ساختن میرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [ که پادشاه خود بکابل رفته عفو جرائم میرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب جلال آباد ( که لشکر کلان درانجا بود ) متوجه گردید ] خان مذکور را همراه گرفت - و در مهم اودیسه ( که بسرداری راجه مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد ) مصدر نردداب شایان گردید - پیشتر همراه شاهزادهٔ سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و سهم (۲) همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاری سرباندي یافت - در اوائل عهد جنت مکانی زنده بود - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام ( که پدر ازو گران‌خاطر بود ) پس از جلوس جنت مکانی ( چون سعید خان برادر کلانش برای منصب او عرض کرد (۳) ) پادشاه در جواب فرمود هرگاه پدر از کسی ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الٰهی و مرحمت پادشاهی تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ ( ب ) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ ( ب ) عرضي کرد •

## * مير معصوم بهكري *

نامي نحاص - نياكانش از سادات ترمد اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختيار کرده - آبای او توليت مقبرهٔ بابا شير قلندر را ( که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده ) بشرکت بعضی سادات ديگر داشتند - پدرش مير سيد صفائی (٢) نام داشت - بدان جهت مير را سيد صفائی گويند - به بهکر آمده بازار و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاده توطن گرديد - و به سادات کهابرت ميرستان (٣) نسبت نمود - مير معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - مير پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن ککري ( که از توابع بهکر است ) بتحصيل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حسيه آشنا گشت - چون بشکار نهايت مولع بود اکثر اوقاتش بتصيد می گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعيت آبان احوالش انداخت - پا پياده عازم گجرات گرديد - شيخ اسحق فاروقی بهکري ( که در سرکار خواجه نظام الدين احمد هروي ديوان آن ديار صاحب اختيار بوده ) بخاطر قدم معرفت ( که در وطن يکجا بکسب علوم می پرداختند ) مير را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ايام تاليف طبقات اکبري

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] مير سيد صفای - (٣) نسخهٔ [ ج ] و بسادات کهابرت نسبت نمود *

درمیان بود - صحبت میر ( که در تاریخ دانی یگانهٔ روزگار بود )
در گرفت - چنانچه خواجه هم (۲) اشعارے بمصاحبت و همدمی
میر دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدین
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز
گرفت - و بمرور ایام نامے بشجاعت و مردانگی بر آورده
در خدمت عرش آشیانی بدولت روشناسی اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهی اوج پیمای عزت بود -
و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجابت
ایران مامور گردید - و بفرط فراست و کاردانی مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ایران دیار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکانی
بعنوان امین الملکی (۳) به بهکر رفته بود که ودیعت حیات
سپرد - گویند بمنصب هزار اکبري رسیده بود - شعر را خوب
می گفت - این بیت ازوست # # بیت #

# چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی #
# بتو شرح حال گویم بزبان بیزباني #

دیوان نامی مثنوی معدن الافکار در جواب مخزن الاسرار تاریخ
هنده و مختصرے در طب ( که بمفردات معصومی موسوم است )
تالیف اوست - و کتابه نویس خوشخط بالادست بود - از هند

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ هم ] نیست - (۳) نه بهکر رفته ودیعت الخ #

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته خصوص در بلدهٔ سکهر ( که مسقط الراس اوست ) - و درمیان دریای پنجاب ( که گرد بهکر است ) عمارتے ستناسر نام بنا نهاده که از نوادر روی زمین است - گذشت دریایی تاریخ (۲)
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳)
را بجائے رسانده که با مردم اطراف بهکر سوغات از هندوستان می فرستاد - و به اکابر و اصاغر مصاحبه و مشاهره و مداومه و مصلاته و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها ( که بوطن رفت ) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهے مردم آنجا متأذی گشتند - گویند آبادکار بنوعے بود ( که بقید می کرد که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند - پسرش میر بزرگ است - در مترات سلطان خسرو او را مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این هم رویق سلطان بود - او انکار کرد - حضرت مکانی پرسید پس درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من است که سب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجري - (۳) نسخهٔ [ ا ] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروری اموال پدرش باو بخشیده بود -
در بخشیگری قندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را ( که
(۲)
به سی چهل لک روپیه بود ) باسراف خرج کرده دماغی
بهم رسانید که سر تواضع بکسے فرود نمی آورد ) - و با هیچ
صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه
داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش میدوشت -
اما باقسام معذرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در مابدو
ترکاب جنت مکانی رسیده تعین دکن گردید - مدتے درانجا
گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمی کرد
ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باملاک
و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار
و چهل و چهار در گذشت - اولادش ماندند - پارهٔ ازانها
بلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

## * میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والیِ بدخشان است -
بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت -
چون بسن شعور رسید ازانجا [ که مابین والدهٔ میرزا محترم
خانم و جدهٔ مکرمه خرم بیگم ( که میرزا سلیمان باختیار او
بود ) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود ] بخرفهای خانه برانداز

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] که سي لک روپیه - و نسخهٔ [ ج ] که سي چهل لک روپیه ه

بدخشیان بے حقیقت تا حد ورکش شده در مقام مدارعت درآمد - و کار بجائی رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن احوال او تحریر یافت - و ازان بار ( که میرزا سلیمان بهند آمده رخصت حجاز گرفت ) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجار براه عراق معاودت کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و بتفویض ولایتي ( که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان آشتی قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے میما بین گرد دوئی بر می خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود رود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست می یافت - بعد فوتش میرزا بخود بینی و خود کامي افتاد - حال سپاه پراگندگی گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند - عبد الله خان والی توران ( که وقت جو بود ) این خبرها شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند - ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثی گفته بهزار بسواري بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساری سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابدان شکست خورده -
میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان
ظاهر شد که والیِ توران در کولاب استقلال یافت - میرزا بحال
تباهتر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان ( که بهمین
عزم از کابل برآمده بود ) در چار سدهٔ براه سپری افتادند -
درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران
سراسیمگی پای اسپ میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین
آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید -
آن هم صحرائی شد - یکے از همراهان میرزا سلیمان را بر
اسپ خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران
گریز پا برآمده تیر پویکی بکار بردند - درین راه حسن
پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون
میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائی ها بدر آمد پسر جدا
شده پیوست - کنور مانسنگهه در حوالیِ دریای سندهٔ و راجه
بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال سی و
نهم در دار الخلافة شاهزادهٔ دانیال استقبال نمودهٔ بملازمت
آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک
لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه
راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت
گردید - سال سی و هشتم آخر صفر ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم

عرش آشیانی شکر النسا بیگم (۲) دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاری بلند پایه ساخته بااتالیقی سلطان مراد - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شد *

چون شهباز خان از احمدنگر برخاسته بمالوه آمد ارجمند و گزین خانهای آن دولت از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور بزار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهی بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن ( که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوری صف آرا بود ) به پیکار در آویخته آویزش سخت نمود - راجه علی خان (۳) مرزبان خاندیس ( که سردار جرانغار عساکر پادشاهی بود ) با اختیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار در برابر اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری حضور طلب

(۲) [ بعض نسخه ] شکر النسا بیگم - (۳) نسخه [ ج ] راجي علي خان *

سلطان علی مکتوب عم خود مباحثه نمود - الغرض میانهٔ او و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ خود می نویسد ( که اگرچه در عالم بے حقیقتی ترے از بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندي نمیدانست - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلی دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا سلطان از خرد سالی در خدمت جنت مکانی تربیت یافته بود - می خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زبان بیمار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانهٔ او رفته زنان را بمجلس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوري در عهد جنت مکانی بخشی دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا محل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بمسواره می‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

## * میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم ( صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام ) میرسد - هرچند مولد و منشای سند بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سند مرید عبد الله یمنی شافعی ست بعضے او را شافعي مذهب پنداردند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *<br>
* ای بیخبران چه کیش دارم *

پسر زاده صدر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر نطابق غیاث الدین باید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد #

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالی شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز (۲) تقدیم فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برآنند که در دکن وفا کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله بدر بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمنی در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشینی ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر د در ا[illegible]

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز #

نیز تمیز یار گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در امور وکالت شاهی علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثانی ( که بتقوی و پرهیزگاری مرجع خلائق بود - و اوقاتش باشغال مذہبی مصروف ) شاه طهماسپ صفوی همشیرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و او در همدان برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر چهل لک روپیه بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پری پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد اکرام و اجلال شاهی گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فائز گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان سلسلهٔ شاه نعمت الله ولی مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت می‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان می شد - و چون مزاج میر خلیل از واقعه طلبی و شورش اندازی نبود در سال سوم جلوس شاه عباس ماضی سنه ( ۹۹۸ ) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولی خان قورچی باشی حاکم کرمان و یزد را ( که مرد متحمل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش می شد ) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار در افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالی یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ (۲) اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل (۳) نگاه داشت - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش عذر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترخمان باز یافت نمود - اما در اعزاز و احترام میر خلیل الله ( که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود ) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را ( که دختر میر میران بود ) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان ( که نشئهٔ پر زور کامروائی از جا رفته سر خود سری در افراخت ) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش ( که سوهر دختر شاه طهماسپ بود ) در اصفهان باجل طبیعی در گذشت -

(۲) نسخهٔ [ ا ] دفع - (۳) نسخهٔ [ ج ] نگاه میداشت ه

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی
نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
آورد در باغ گلشن ( که مقام و مسکن میر خلیل الله است )
نزول فرمود - حرم محترمش ( که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسپ بود ) بلوازم مهمانداری پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد بدو ارزانی
داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بنابر جهتی مورد عتاب
شاهی گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالی و بی سرانجامی
رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیری ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزدهم هجری به دار السلطنة
لاهور بآستانبوس جنت مکانی شرف اندوز گشت - و منصب
هزاری دو صد سوار و بتنخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روپیه برسم مدد خرج چهرهٔ کامیابی برافروخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
به صالحه بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
و دو پسرش میر عبد الهادی و میر خلیل الله ( که بنابر
صغر سن در ولایت مانده بودند ) جنت مکانی از فرط
تفضل و مهربانی بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احوال آنها ( که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند ) بزبان خامه گزارش یافته - عمر طهیرالدین از ملازم پیشگی استعفا خواسته بوسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلی حضرت از قدر شناسی هژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می گردانید - پسرش میر نعمت الله بمنصب هزاری سراوراری یافت - در سال بیست و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوی نبیرهٔ میرزا رستم قندهاری ( که بفوجداری جونپور سراوراري یافت ) بنیابت مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیری بخطاب خانی و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو می بود *

## * محمد قلی ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - ابتدا بتعیناتی صوبهٔ بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در میان باغیان بنگاله از انتظام برافتاد از چندے با اهل بغي هم پائی کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سی ام همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در مهم افاغنه مصدر تردداث نمایان گردید - سال سی و سوم ( که پاسبانی کابل به قلیچ خان دار گردید ) کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم ( که

پادشاه بحضوري ديار بهضمت فرمود ) بعضے از مردم کشمير
(۲)
ایباچک پور حسین را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگیختند -
علی قلی پسر نامبرده با جمعے آویزش نموده چهرۀ فیروزي
برافروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدي
ذات و سه صد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال
چهل و هشتم ( چون علی رای زمیندار تبت خرد پا از
حد ادب بیرون نهاده بحوالیِ کشمیر آمد ) مشار الیه با
جمعیت خود بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رعب
بے جنگ عرصۀ فرار پیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیج
خان از لاهور بر طبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائیے
( که گذر سوار میسر بود ) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبري در مالش الدر زمیندار مرو و نکده
ایبا چک، پاي همت افشرده با آن ( که مخالفان به پناه
گریوها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار می‌کردند ) بر
کوه بر آمد - و هنگامۀ مخالفان را پراگنده ساخت - سال
دوم جهانگیري از حکومت کشمیر معزول شد - پایان
احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسیده #

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] ایباچک پور حسین چک •

## * مهتر خان *

انیس نام غلام خدمت آشیانی هست از کره مانکپور باشهري آمده بخدمت درآنی خادمان محل بسر می برد - در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزانه داری شرف امتداد داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش‌آشیانی قلعهٔ رنتهنبور مسخر اولیای دولت گردید سپرد او شد - و سال بیست و یکم ( که کنور مانسنگه جهت تنبیه رانا پرتاب زمیندار ممیوار تعین گردید ) نام مهتر خان نیز داخل همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موی الیه چنداول فوج طرح موج بود - پیشتر بکومک امرای دیار شرقی مامور بوده مصدر نیکو خدمتی گشت - و پس از چندی او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۷ ) هزار و هفده هجري از دار فنا بسر منزل بقا پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - سادهٔ لوحی او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بیرون شهر ورود آمده بود - ستران آنها درددان بردند - چون این معنی بسمع خان مشار الیه رسید دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من یافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسی پرسید که چه یافتید -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده
بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین
کنج خانه خاک اندازي نمائيد - فردا اگر شدرها ظاهر
نشد مورد عتاب خواهيد شد - با سادگی نیک ذاتی فراهم
داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و
مردانگی خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت
این قوم بسیار می کرد - پسرش موسی خان در عهد جهانگیري
منصب پانصدي ذات و یکصد و سی سوار داشت - ابوطالب
نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچیٔ صوبهٔ بنگاله بود -
گویند روزی قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزی بر دربار ابوطالب
آمده بتقریبی گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است -
چون ابتدا قاسم خان خزانچیٔ آن صوبه بود ازین حرف
سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابوطالب گفتند
که این حرف چرا گفتی - نمیدانی که سابق نواب هم این
تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که
به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز
بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از
آثار جد شما مهتر خان است *

## * ميرزا عازي بيگ *

پسر میرزا جانی بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدی دخلها در شعرش می کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدی نیز معذرتے نویسانید - شاید که[(۲)] معاودت نماید - معمور در جواب اعزه نوشت ٭ قطعه ٭

٭ آن خیمه که در خدنگ دو کرکس باشد ٭
٭ حیف است که لوث دامن کس باشد ٭
٭ خر را طلب ساغ زیادت طلبی ست ٭
٭ با یک سر خر دو گوش خر بس باشد ٭

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - زر و سیم درین کار می گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هر جا بهم رسانیده می‌آوردند - بار دوم او نمی دید - ازین بود که مدتها در شهر ٹهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب می نمود ٭

## ٭ میران صدر جهان پهانی ٭

پهانی دهے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیانی بوساطت شیخ عبد النبی صدر امنای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والئ توران به بادشاه در نوشت که

(۲) نسخهٔ [ ح ] که شاید ٭

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که در الهند شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سی و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچی‌گری روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قیل ان الاله ذو ولد *
* قیل ان الرسول قد کهنا *
* ما نجا الله و الرسول معا *
* من لسان الوری فکیف انا *

میران در سال سی و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سی و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائی بود - میر صدرجهان مفتی و میر عبدالحی میر عدل هردو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـــاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقی کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکانی در ایام شاهزادگی نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

می خواند سید بطور خلیفه می بود - شاهزاده بسیار دوست میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما میرسد قرض دمهٔ شما ادا میکنم - یا هر منصب که میخواهید می دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - از ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاری در خواست - خدمت مکانی بمنصب مذکور بر نواخته با بخالی صدارت در قرب و اعتبارش افزود - و فتوح بخاکدرش تنخواه گردید - سید مجلس نافع الخالی بود - در صدارت زمان جنت مکانی چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود که آنچه عرش آشیانی در مدت پنجاه سال بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند هشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته در بستر ضعف افتاده - همین که بحضور پادشاه می آمد بسیری جسپ جاه دیر در می استاد - و بے استعانت غیر براه رفته آمد و رفت می کرد * فرد *

* نشستن گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *
* لیک پیش پادشاه استاده تا بے عصا *

در سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد - گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادیٔ حال لب باشعار

طبیعتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب - و باطنش بعقاید و شیطنت ورزیده بوده ) بمیرزای مذکور پیوست - چندے بگذشته بود از خیال دماغی ( که داشت ) دست آشوب بتاک پادشاهی دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد بدنامی و طغیان کرد - تا آنکه بشومیٔ او میرزا چنین بلائی دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهی در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض احتیاج را می نوشتند *

در سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دوم هجري هنگامی ( که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت ) ملا مصطفی را ( که از مشاهیر علمای جونپور بود ) بنسبت استادئ میرزا طلب حضور کرده می خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد ٹهته ( که نسبت آخوندئ آصف خان شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود ) با ملا بمباحثهٔ علمی در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بدماغ علمش وا رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلی معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

(۲) نسخهٔ [ ج ] اشوحي - (۳) در [ بعضی نسخه ] آصف خان *

خلال دل آمتی بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حقیقتی نداشت - پارچهٔ گوشتی کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستی صدای تازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمی آسود - خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بیارند - و بعد ازان ( که قبر را وا می کرد ) (۲) آن مظلوم را مرده می یافت - در کوچه و بازار بر دوش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمی رسید - دران وقتی ( که پدرش صوبه دار لاهور بود ) گاهیکه می شنید بخانهٔ هندوئی عروسی ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته می آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میبردند با آن همه علم و تقوی ( که خود را مجتهد وقت می دانست ) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما دست قرابت درست می کرده باشند - و چون میرزا چین قلیچ بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوری را گرفته بحضور آوردند - مدتے محبوس بود - آخر رهائی یافته یومیه مقرر شد - به پای درسن اکبرآباد بکنار جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بهوال بود - بتلخی زندگانی می نمود - و مکافات اعمال رسنت

---

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] قبر وا میکرد •

بود می کشاد - تا در گذشت - از پسر و قرابتیان قلیچ محمد خان مثل میرزا چین قلیچ و قایم الله (۲) و بالجو قلیچ و دیرم قلیچ و خان قلیچ - بیشترے در حین حال مناصب داشتند - در گذشتند ٭

## ٭ میرزا فریدون خان برلاس ٭

پسر میرزا محمد قلی خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده بمنصب مناسب هزاری یافت - سال سی و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحیم بمهم تهته دستوری پذیرفته مصدر ترددات شایان گشته - چون ملک تهته کشایش یافت سال سی و هشتم بایماي سرگروه همراه جانی بیگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسیده - پس ازان که تخت سلطنت بجلوس جهانگیري زیب و زینت پذیرفت ) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگیر یافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گردید - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و یکهزار و سیصد سوار و بهتر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعیناتی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه شتافته - و پستر برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علی (۳)

(۲) نسخهٔ [ ج ] بالو قلیچ - (۳) در [ بعضی نسخه ] مهر علي برلاس ٭

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانند *

## * محتشم خان شيخ قاسم فتحپوري *

برادر اسلام خان شيخ علاء الدين - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري پانصد سوار مائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - موجب با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل اران ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم رخهٔ عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معنی بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افگند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

## * ميرزا علي بيگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشياني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگي با

سري و سرداري بکار می برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتی برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم در مهکر بنگاه ساخت - آژدر خان و عین خان با دیگر دکنیان بشورش آرائي برخاستند - صادق خان گزین فوجی بسرکردگی میرزا تعین نمود - او ناگهانی بر اُردوي آنها ریخته برشکست - و مراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاره بدست آورد - ازین چیره دستی خداوند خان و غیره امرای نظام شاهیه با ده هزار سوار پسیچ پیکار در سرگرفتند - صادق محمد خان بهراولی میرزا علی بیگ هشت کروهی پتهري (۲) بر ساحل گنگ درآویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگي بجا آورده خداوند خان را ( که با پنج هزار سوار بدو آویخته بود ) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ راهوتره از مضافات دولت آباد را (۳) بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت - و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن ( که باستان شهری است بر ساحل گوداوري ) گشوده گشت - و در آخر این سال قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و این هردو قلعه از کم آبی مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

---

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پاتهري - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ را ] نیست •

آویزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در کشایش قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در سال چهل و ششم (۲) عرش آشیانی در جلدوی حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاري سر امراري یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتحولداري صوبهٔ اودهه شتافت - و هنگامے ( که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید ) بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنبو را ( که درون محوطه است ) دیده در بغل گرفت و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه می داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے (۳) فضلا و صلحا دوست بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او بسیار بتزک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیرینی در مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ ج ] بسیار *

## * مير جمال الدين انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسی بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسینی میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابو تراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسب صفوي اولش به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقصی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بنی اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده بصبیه هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیانی رسیده سال سی ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیانی میرزا را با سار خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود باکبره (۳) رسانیده - پیشکشی ( که تا این زمان بدین خوبی از دکن

(۲) نسخه [ ۱ - ح ] الرشي - (۳) نسخه [ ح ] رسیده •

نیامده بود ) از نظر پادشاهی گذرانده - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامی ( که سلطان خسرو از اکهاڑه بغی ورزید ) میر بانظام دستوري یافت که آنچه از ملک بمرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردي و تیره بختی راضی نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشي ( که مدار علیه مهمات او شده بود ) بحضور خدمت مکانی زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها زودتر بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو ( که بمصالحت (۲) آمده ) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - میر رنگ زرد باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت ( که گوش بر سخن این مضرل دارند ) او میداند که مرا می کشند - جمعی دیگر را هم بجانب خود می کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتی ( که سزاوار باشم ) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله بلند نامی یافت - میر حیدر معمائی ( که خود در نشاپور

(۲) نسخهٔ [ ج ] آمده بود -

مرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشانده (۲) - و یاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظر فریب زینت افزوده بود ) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگی داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري ( که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است ) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب معانی سعی بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصوبهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقی کرد - و در عین جوانی در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

## * میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقی بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشینی او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ ح ] نشانده *

میرسید - اما حکومت سنگهه ( که پسر کلان راجهٔ مرقوم بود ) اورا پادشاه بنابر توجه ( که بحال بهادر سنگهه داشت ) بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار در نواخته کلان آن قوم بار تحلق گرفت - سال دهم بار دوطن مرخص گردید - سال یاردهم بعنایت طرهٔ کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاری ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شاردهم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سی هجری گرفتار چنگ اجل گردید - تا آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زادهٔ هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیدهٔ نیک ذات بود #

## * میر فضل الله بخاری *

از سادات بخاراست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکانی مرتقی بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئیان جهانگیری صاحب ثروت و جمعیت گشته تقرب و اعتبار پادشاهی اختصاص گرفت - و شوقی بعلم صناعت بهم رسانیده - و هوای کیمیاگری در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوس شده و حوبای این امر شگرف دید کرد و گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمری بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره می ساخت - و در خانهٔ خود سکه می زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کم و حدسے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسی هم بنصب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستی بربست - معهذا در ضمن این دست کارها بعضی اعمال عریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعی راست می نمود که یکدانهٔ برنجی ازان ده حصه اشتها و باه می افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد نوازش خان بخشی ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده می پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت مومن الله بنابر وجهی از ملازمت شاهی باز ماند - پس بفوجداری و تیولداری هرکاون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد فوج گران

کشدن قلعهٔ گلکنده را ( که پای تخت سلاطین تلنگ است )
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبی متعین بود -
پس ازان ( که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والی مزبور به سلطان محمد بخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد ) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
سنگر و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورکی بدو
رسید - کارش باتمام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهی بود دریفولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سوگ آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهی گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشی منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتی بقلعه داری چاندور (٢) و سنگمنیر (٣) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
( که از بطن صبیهٔ نجابت خان بودند ) میر نور الله سید

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] جاندور - (٣) نسخهٔ [ ج ] سنگمیر ‌.

فور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری ایهالپور و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصبے قابل صاحب اسباب و اقبال (٢) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمی منصب معاتب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - چنانچه هنگامے ( که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اداس گذشته بخاندیس آمد ) خان جهان بهادر ( که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود ) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان عمران پدر امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسر زادها (٣) بسیار داشت - پرگنهٔ بدر (٤) سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - او

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] اقبال - (٣) نسخهٔ [ ح ] دیگر پسر زادها - (٤) نسخهٔ [ ا - ح ] بیر •

مبادیِ عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد - آنها نیز بنالان و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کهی مانده بود بطور آحاد الناس بسر می برد *

## * معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والدهٔ اش مرضعهٔ جنت مکانی بود - اواخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاری فائز شده - پس ازان ( که مسند خلافت بجلوس جنت مکانی زینت پذیرفت ) باضافهٔ هزاری و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار رایت بلند پایگی برافراشت - پس تر بصوبه داری دهلی بر قرار امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیهٔ و عطای علم کام دل برگرفته - مدتها در صوبه داری خسرو در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته نردن بلنج نمود - و بریجهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد - و چون دران ایام عمر او پای در زاویهٔ عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت - آخر بنا مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داری بنگاله

و بعد خانه زاد خان داو تعویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتی سوراه باستقبال در آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را رمانے در کنار بار دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از سورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید * ١

## * محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشي سرکار شاهی شده از عمدهای دولت آن عالی جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تعویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد پیوستند راجه ( که از بد نهادي و شوره پشتی همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمی بست ) از گریزمکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشی نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآسانی گشوده

آید - ناگزیر محمد تقی طلب حضور گشت - و بهتر بوجه‌داری مالوه و حراست حصار ماندو ( که در تیول شاهزاده بود ) سرافرازي یافت - و در هنگامی ( که شاهزاده از راه تلنگ ناوتیمه (۳) در آمد ) احمد بیگ خان نائب صوبه داری (۲) آنجا در حور سر پیچگی ملازمان شاهی نوادائي در خود ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ ناگزیر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثی [ که جذاب شاهی را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیویگانون (۴) ( که بالای کتل روهن کهره است ) معسکر گردید ] بترغیب و تحریک ملک عنبر حبشی ( که از جانب او یاقوت خان حبشی در حوالي برهانپور اقامت ورزیده بتاخت و تاراج اطراف می پرداخت ) شاهزاده بدر عبدالله خان را با شاه قلي خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالی است بتحمل که بتگ تگ پا بدست آوند *

چون راو رتن هادا جارس آنجا باستحکام برج و بارهٔ شهر پرداخته در لوازم کار آگهي دقیقهٔ مهمل نمی گذاشت اینها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان ( که لعل

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] تلنگانه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] نائب صوبه دار - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] دیولگانون *

باغ برهانپور مخیم شاهی گشت هردو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و بکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالی نشسته منادي گردانید که دور دور شاهجهان جاري شد #

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمعی کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلی خان ( که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند ) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند ( و امید کمک منقطع بود ) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک اندا خته متحصن گردید - گویند عبد الله خان بعاق صریح مي ورزید - و الا اگر کمک می نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کبیدگی خاطر شاهی شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسی نشسته واژونه گردید - معامله بر انجا شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و بهار و بستن اسلام و اطراف حصار پرداخته شاه قلی خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ توس (۲) ببرهانپور رسیده درجے یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع الید ساخت - چون از پیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج برکدار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود زورے (که خواجه عبد الخالق خوافی را بقتل آورد) آن جوان (۳) جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید #

## * ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشی و فقر می گذرانید - حالی از کمال معنوي و حق آگهي بود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادئ جوانی در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلی و نقلي خاطرنشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمی به پیرایهٔ ثقاهت و دینداري و زیور صلاح و پرهیزگاري متحلی بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ ج ] پولس - (۳) نسخهٔ [ ج ] جان #

افاده درزی طلبه کار نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب درآمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال باشد یمن الدوله آصف جاهی ( که شاگرد رشید ملا ست ) اتفاق افتاد - و باستادیِ آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان خدمت مکانی قرب و امتیاز ما فوق حاصل شده و فرقهای سترگ پیش آمده خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامرانی درآمدند - و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خانی و ترخانی یافتند - آصف جاهی ( چنانچه اکتساب فضائل صوری را از یمن انفاس آن بزرگ می دانست سگرویِ اقبال و مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته ) در احترام و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد برآمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگی املاک و باغات و تمامیِ منزل و محلات ازعودیه و ترخانیه را ( که سلاطین تهته بودند ) از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهی مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا و افتا و احتساب بمرادداران ملا تعویض یافت - و آنها بذاتر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی ( که بشاه بیگ خان صوبه داری تتهه مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان معارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود ( که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند ) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا (۲) چوب خواهیم کند - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر زود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش در آمده بنابر آسنائی صوری و معنوی نقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثری بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چانده منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف (۳) خان از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواهم کند - (۳) در [ بعضی نسخه ] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته ( با آنکه ملا دریں قضایا هیچ دخلے نداشت ) بے حرم و حیات به تیغ ستم شهید یافت (۲) - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان بود (۳) - انهاوا وقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایۂ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهی را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد می کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

## * محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرۂ اعیان امارت بشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایۂ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامی تا سال چهلم الهی زیاده از پانصدی نشمرده - اما در

---

(۲) نسخۂ [ ب ] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [ بعضے نسخه ] آصف جاهي *

عهد حضرت مکانی بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید سان و سوکت نامورى اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیری بسه کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوی و خواجه ابو الحسن تربتی و محمد خان نیازی - او گفت زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزینم - در مبادی حال بهمراهی سپهدار خان کتبو در دکن کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ (۲) دهمپوار نامے بشجاعت و راه مردی بر آورد - گویند شهباز خان بپاس همان موافقت و جنس آورده او یک لک روپیه سالے از جانب خود تواضع می کرد - و در مهم تهته کومکی خانخانان بود *

(۳)

چون در سال ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری میرزا جانی بیگ حاکم سنده از قلعهٔ ( که دران محصور بود ) بیرون شده سهوستان رزیه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزی دست در یارد - خانخانان جمعے را ( که محمد خان نیازی ازانها بود ) بدان سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتیها پیوستند جوقے را اندیشهٔ آنکه لکهی استوار کرده انتظار کمک برند - به تحریک راد مردان آویزش قرار یافت - بهرداری محمد خان نیازی از لکهی گذشته با مخالف

(۲) نسخهٔ [ ح ] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ ح ] هزارم *

جنگ در پیوست - عدم جرانغار و برانغار (۲) عساکر (۳) بادشاهی را
با هراول از جا برداشته از چیره دستی شکست نزدیک بود -
محمد خان با فوج قول (۴) رسیده بمحض [ورود] درساخت تا [ که
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه بادشاهی از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا خان در عین کارزار چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - کوتاه ازان زر جانجانان را
بر سری و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
جنت مکانی در جنگ کهرکی ( که از کارزارهای مشهور دکن (۵)
است ) جانجانان عنان اختیار سپاه فوج خاص سر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشی ( که هر دو از عمده سپاهیان
و کار بودند ) داد - درآن روز محمد خان طرفه جنسی ترددے
بکار برد - نالهٔ آب ( که درآن میدان واقع شده ) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر تا خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیر جلوی
نماید - ملک عنبر با آن همه سار و سرانجامی (۶) که دشمن
هرگاه می خواست از طرفے سر برآرد - زرس آتش و تفنگ
دود از نهاد آنها بر می آورد - تا کرده ملک عنبر بشارت را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برانغار و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ ب ] عسکر - (۴) نسخهٔ
[ ا - ب ] قول - (۵) نسخهٔ [ ج ] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)
نسخهٔ [ ج ] سرانجام •

بکشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن اختصاص درمود محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته مساعي جمیله بکار برد - الحق محمد خان امیر متین بے ترکرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات شبانروزي ( که قرار داده بود ) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق بازراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب اصحاب آگهیِ تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تکلف می کرد - و چوکي مختص براي طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها می مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ ا ] آورد - (۳) نسخه [ ب - ح ] شبانروزي *

نمی ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - نمود اولیا محمد خان تاریخ است *
(۲)

چون در دکن بسیار گذرانید و پرگنهٔ آستی برار ( که آنطرف دریای وردہ است ) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار دادہ بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغ طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغ دارد و از ده ده یک ده خراب - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدے داشته باشد *

## * مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعی ست از نجف اشرف - نیاگان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیانی جولانی عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاہ بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه ( که ناظم آنجا بود )
(۳)

( ۲ ) یعنی سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [ محمد خان اولیا نمود ] واقع شده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیسودیه دستوری یافت و کار آن ولایت را از ناشناسی به تدابیر خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهانی را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سری به اله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیرپور آتیرسے بسرا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش در فیل داشتند - و یکی را بر گماشته بودند که هنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جای گزند رهائی یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسروانی نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از بعنایی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهی گشته به بخشیگری بنگاله سر افرازی یافته بود جناب شاهی از جانب میر سر گرانی و نخدرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائی

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ ح ] آتیرش *

از کمال بندہ نوازي بصفح جرائمش در نواخته بتعالي منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مطفر خان نامور گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگری دوم فرساخت - دریں کار منبر نامی بنیکی و بزرگی بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهی در آمده میرزا رستم صفوي به ایالت آنجا
(٢)
معین گشت مطفر خان بخدمت بخشیص جمع دامنی آن عوده
(٣)
مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله دانی از قرار
(٤)
هست و بود جمعی معین نموده بجاگیر میرزا و متعینهٔ او
(٥)
تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکانی اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصی و نا دولت خواهی خانجهان لودي ناظم دکن از حضیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثانی از گجرات در سر ماندو ( که خرابه و بیشتر محل خانجهان
(٦)
درانجا بودند ) می آید - خان جهان فرزندان خویش را با
(٧)
سکندر دوتانی در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای

(٢) نسخهٔ [ ج ] در آمد و میرزا الخ - (٣) نسخهٔ [ ب ] جمعبندي - (٤) نسخهٔ [ ب ] معامله فهمي - (٥) نسخهٔ [ ج ] فرموده - (٦) نسخهٔ [ ج ] بوده - (٧) در [ بعضی نسخه ] دوماني و [ در دیگرے ] دوتاني •

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زینت پذیرفت حکومت مالوه از تغیر مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفویض یافت - و اصلا پرتو التفات خسروانی بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشکر دعا گردید - بعد مدتے باجل موعود رخت هستی بر بست *

## * مقرب خان شیخ حسن معروف به حسو *

پسر شیخ پهنیا (۲) ولد شیخ حسن پانی پتی - مشهور است که در ملازمت عرش آشیانی بخدمت طبابت خاصه جراحی ( که دران فن بے نظیر روزگار بود ) قیام می نمود - معالجۀ خیلی از غرایب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نیز درین صنعت عدیل و سهیم نداشت - با پدر در دست کاریها شریک و با معالجات دست یار بود - در سال چهل و یکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار در تماشای آویزۀ آهوان آهوئے بجانب پادشاه دویده شاخ بند گرداند - خراشے به بیضه رسید - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سختی سورسے در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکیم مصري و حکیم علي بار گردید اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد - آن این پدر و پسر طرفه نیک اندیشیها بجا آوردند - شیخ

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهنیا و در [ دیگرے ] بینا *

خسرو از معرفش در خدمت خدمت مکانی دربست یافته شرف
پرستاریها بتقدیم رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت (۲)
که مثل خسرو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام
شاهزادگی هرچند شاهزاده مبالغه می کرد چارے از سرکار
شاهی نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد (۳)
اول کسے را ( که بمنصب امتیاز بخشید ) او بود - و بطور
درین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب
پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ
پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کار هر
مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسی
وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [ مثل سورت و
کنبایت (۴) ( که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است )
بنادر دارد ] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاریِ ملک و
سرداریِ سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده
شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار
و بیست و هفت به صاحب صوبگیِ ولایت بهار اختصاص
یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار
گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ ح ] منصب شاهزاده - (۴)
نسخهٔ [ ح ] کنبهایت *

و پس ازان به بخشیگری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای
سروری می افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهانی بنادر
پدری او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه ( که وطن
اوست - و پیوسته در تیولش بود ) مرحمت فرمودند که
بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتی
کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان ( که پیری
شد ) با هزار سهیلی ( که کارخانه دار هم آنها بودند ) در
کمال خرمی و بی غمی می گذرانید - گویند دولتمندی با همه
استغنا و کثرت باه بکمال شگفتگی و بی فکری دران وقت
دیگری نبود - چون بتولیت روضهٔ شاه شرف پانی پتی بدو
تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده در عمر نود
سالگی در وطن خویش بموطن اصلی شتافت ؛

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلی که
به خوش آب و هوائی و سایهٔ تنگی زمین شهرت تمام دارد -
درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغی یکصد و چهل
بیگه را دیوار پخته کشید - و حوضی بذراع دو صد و
بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد
سیر هر دو نشاند - گویند نهال پخته آنجا سبز شد - و
انبهٔ خوب هرجا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده
کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبهٔ

کراده الله هیچ جا نمی رسد - رزق الله بهرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدی رسید - در جوانی بطلبات مهارتے وافی داشت - در زمان عالمگیری بخطاب خانی و افزایش منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت - مسیحای کیرانوی سعد الله نام پسر خوانده مقرب خان است که در شاعري شهرة کرده - و قصهٔ سیتا زن رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازان جاست * مثنوي *

* چو آب انداخت در ورق آن امت مست *
* بدستش آب هم صدرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بررد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دریا *

## * مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخویشی میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید - و در جوانی درگذشت - میر حسام الدین همشیرة (۲) احمد بیگ خان برادر زادهٔ (۳) ابراهیم خان فتح جنگ بعقد

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] همشیر زادهٔ - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم *

ازدواج آورد - و بدان وسیلهٔ جلیله اوج پیمای عزت و اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداري و استرضای آن عفیفه می کوشید - هرگاه در نوروز و اعیاد دیگر بدولت سرای پادشاهی می رفت مقدور قدرت نداشت که بی اجازت بمحل در آید - در عهد جهانگیري بصیانت و حراست حصار استوار آسیر ( که در متانت و ارتفاع و آنچه شایستهٔ قلعگی بود بی همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است ) می پرداخت *

و چون شاهزادهٔ والی عهد شاه جهان بسبک عنانیِ تعاقب گران عساکر پادشاهی اقامت ماندو از مقتضیات (۲) وقت ندیده دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعی را بمحافظت گذر و حبس سواین برگماشته نزدیک قلعهٔ مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشوری مشتمل بر ترهیب و تخویف بنام میر فرستاد - و میر اعتماد خانه زادي و نام آوري پدر و استحسان عقیدت و عاقبت بینی در کار خداوند مجازي را بنظر نیاورده با آنکه سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود ( که در قلاع دیگر عشر عشیر آن نباشد ) و صعوبت گذر بمرتبهٔ ( که زالی سر راه برستم تواند گرفت ) بمجرد وصول منشور شاهی

(۲) نسخهٔ [ ب ] مقتضاي *

درمنصوبی عزیمت ( که در طالع او مودع دست مشیت بود ) بے مضایقه قلعه را باشرفا سپرده خود با زن و درزند درزند آمده ادراک ملازمت شاهی نمود - شاهزاده در تجلیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون دریافت - پس از سوز آرائی و فرمان روائی اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد در تنخواه بنای سیر خواجه ( که در اثنای راه تتهه رهگرای ملک بقا
(۲)
گشت ) بصوبه داری آن ولایت سرافراز کردند *

(۳)
چون مالک هنگامه نیرنگ کامیابی ارباب سعادت است خوب جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه (۱۰۳۹) یکهزار و سی و نه هجری بار سفر دائمی بربست - از پسرانش مهر همصام الدوله ریاست بهم رساندند - و در سال بیست و یکم بدیوانی شاهزاده شجاع وائر کردند - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بخراست صوبهٔ اڑیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و آخر همین سال درگذشت *

## * مصطفی بیگ ترکمان خان :

از امرای ... ... مکانی ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شیر خواجه - (۳) نسخهٔ [ ب ] مقصد *

دو هزاری هزار و چهار صد سوار مرتقی گشته - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زین نقره لوای مباهات افراشت - و سال سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر بعنایات یساق دکن گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قیام داشت) او به تهانه داری ظفرنگر معین بود - چون مردم بسیار از تابینان منصب‌داران متعددهٔ این مهم با کاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمی‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد بامردهٔ این کدمت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجے تعین نمود که غله و مردم را آورده برسد - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت حق پیوست - حسن قلی پسر او بمنصب هشت صدی سه‌صد سوار سرافرازی داشت - و علی قلی برادر او بمنصب سه‌صدی چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع[(۲)] پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلیحضرت در فنا را گذاشت *

## * مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلی ست - اینها از سادات صحیح النسب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسی الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیانی کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر بوده نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالی در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوری با جمعی کثیر ( که شهر و صحرا در گرفته بودند ) ملازمت شاهزاده نمود ( و هرگاه می آمد خاص و عام از مردم او پر می شد ) این امر بر مزاج شاهی شاق آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام می رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از دیم شب بخانهٔ راجه ( که مست و بے خود در راوتی خوابیده بود ) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را خبر نمود که شاهزاده پیغام مخفی گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] او چینیه [ ح ] او جنیه *

خود برادری درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و بمردم گفت که کسے برود که باز جواب می‌آرم - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راخه را یغمائی سازند - مردم او آگهی یافته منتشر و بهات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه دیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیری بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته بود (۲) و از تهانه‌بندی بیرون کوه وا پرداخته می خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمراهی شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوران بصوبه داری کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله ( که عداوت و خصومت دلی بآنها داشت ) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمی نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهی را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم بتجوای نور جهان بیگم میان جنت مکانی و پادشاهزاده ولی عهد شاه جهان غبار کدورت

---

(۲) نسخه [ ا - ب ] نپذیرفته *

بر خاست و نزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند - هرچند ابتدا بتوجهی ( که از جانب بیگم داشت ) دل در نداد - اما پس از طمانیت خاطر بحضور رسید - چون عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهی بفوج شاهی پیوست جنت مکانی از بدگمانی آصف خان را ( که سر فوج بود ) با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - شکست شورشی در لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهي نموده - بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته بساط محاربت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که اسباب تعالی بیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده ( که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود ) بترغیب و تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان ( که سلطان پرویز از آله آباد برکاب رسید ) مهابت خان باتفاق دیگر واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را بران داشت که با احمدنگر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان بر سر شاهزاده تعیین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

(۲) نسخهٔ [ ح ] ببرهانپور آمده ازانجا *

و ارادتها دواہ تلنگانہ عازم بنگالہ گردید - مہابت خان بہمراہی سلطان پرویز ببرهانپور آمده دقیقهٔ مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهٰ‌آباد شوند - که اگر صوبه‌دار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بتدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگی و دولت‌خواهی پادشاهی در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهی منتظم ساخته در دیوگانون (۲) ملاقات می نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوری ( که همواره با او عناد و جدال داشت ) ملا محمد لاری وکیل السلطنه خود را با پنجهزار سوار کمکی کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهی بوده در کارها جهد بی‌فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاری را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طی کرده بصوبهٔ الهٰ‌آباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمی دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخهٔ [ ح ] دیولگانون *

راجه بهیم ( که از رفقای شاهی بود ) واقع شد آنچه شد - و چون کار بآخر رسید عبد الله خان زخمی بسماجت تمام جلو شاهی گرفته از معرکه برآورد *

اتفاقاً در دکن ملک عنبر بسبب یکجهتی عادل شاهیه با عساکر پادشاهی متوهم گشته از قصبهٔ کهرکی با نظام الملک برآمد - و بقبضهار عمال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولایت قطب الملک کشید - و مقرری هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو سرگرفت - و بیخبر در بلدهٔ بدر ریخته تاراج نموده بر سر بیجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته بمرغان بطلب ملا محمد لاری فرستاد - و بمهابت خان نوشت که درین وقت مردم پادشاهی بنز کومک نمایند - مهابت خان ( که متوجه آنجا بود ) به سربلند رای برنگاشت که لشکر خان را با جادو رای و اوداجی رام با جمیع امرای بالاگهات تعین نماید - ملک عنبر ازین قضیه آگاهی یافته هرچند صعیف نالی کرد که من هم غلام پادشاهی‌ام تقصیرے سرنزده که شما بر من کمر بسته اید - مرا با مدعی من وا گذارید - کسی نشنید - ناچار بکارزار پیوست - از قضا ملا محمد کشته شد - و جادو رای و اوداجی رام دست بکار نبرده بدر زدند - بیست و پنج نفر از سران عادل شاهیه و از لشکر پادشاهی سوای جانسپر خان قلعه‌دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بدر ( که با تنی چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند ) چهل و دو منصبدار با لشکرخان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند #

(۲)
عنبر فتح کرد تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر ( که ربطی بسخن نداشت ) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طرفه هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهی ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشی برهانپور را محاصره کرد - از شیوع این هرج و مرج دکن بر طبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسید فدائی خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داری بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین فصل و وصل راضی نمی شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را ( که با حال به نیابت پدر بنظم کابل می پرداخت ) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

(۲) یعنی سنه هزار و سي و چهار ه

خان بعداوتے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدی تعین کرد که او را زود بحضور بدارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان با سرای دهاری بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضی منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسی رفاقت نکند - مهابت خان گفت منصبداران حضور در کنکاش غلط کرده اند - سلطان ( خواهند سنید که ) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتهنبور رسید سروغ به نگهداشت نمود - و رانا بدر یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمده مرا آگهی ست - من مردم - تو خوب محل بخواهی زد - (۲) با شش هزار سوار ( که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود ) روانه شد *

در هنگامے ( که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند ) آمدنش بعرض رسید - پیغام شد (۳) که تا ادای مطالبهٔ پادشاهی و جواب جاگیرداران بنگاله ( که ازانها متصرف گشته ) بنماید ملازمت میسر نیست - و سنید که آصف خان برای قید او فکرے درانگیخته که کدار بهت زورے ( که مدار

(۲) نسخهٔ [ ج ] بخواهی زد ؟ (۳) نسخهٔ [ ج ] معلوم شد *

سوں ) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکی همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آمد پادشاه دستش گرفته بکشتی نشانده همراه بردند - و پل را شکستند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد کتهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید فیلانے (که درین مدت بدست آوردید)[۲] داخل سرکار کنند - مهابت خان چند فیل خاصی نگاه داشته باقی حواله کرد - کتهت خان گفت که خان خو[۳] برای کدام روز می گذارید کشتی حیات شما تباهی شده - اگر بعزان زنده بمانند محتاج بان خوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده گفت[۴] که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را من خواهم گذرانید - الحال رو برویید که این راجپوتان گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از سر اعدا خان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگی داده عهد و پیمان موکد ساخت *

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهی شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] آوردند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خانچو - (۴) نسخهٔ [ ج ] گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال عجلت و بے پروائی منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبی بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و دارابخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال بار شکسته بدولت خانهٔ پادشاهی سر زده رسید - و در دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عذاب آصف خان رهائی ممکن نیست مرگ بے چنان خسارت کشیدم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کورنش یعنی معروض این چه بے ادبی ست - او گفت که هرگاه زن و دختر ملاّے را قسمت می کردند بوالستی حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانی وی زد که قشقه وار زخم شده خون روان گشت[2] - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشی بترکی گفت که وقت حوصله آزمائی ست - پس از[3] آن مهابت خان عرض کرد که اسپے برخاسته سواری شکار ملازم دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شد - (۳) نسخهٔ [ ح ] سواریٔ شکار •

کهیت خان ماده فیل سواری خاصه ( که خود بجای مهارت و پرورش در حواشی بود ) پیش آورد - مهابت خان گفت خان خدو همان زور است که پسران من محتاج بیان خوار شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بیدریغ ساختند - و از عوض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بالا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را بار سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - (۲)
ندامت و افسوس از بے خبری خود می کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند زر درم بے سگرف پژوهشے از معبر و گذر راهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت درک فوج درهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هرکدام بطرفے افتاده بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک ( که در تحویلش بود ) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] افسوسے = (۳) در] نسخهٔ ا ج ] لفظ [ را ] نیست ه

مهابت خان خود بانگ روته عهد و سوگند آصف خان را با ابوطالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد - و مهمات ملکی و مالی پیش خود گرفته صاحب معامله را بیرے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده هیچ کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطۀ کابل مهبط رایات پادشاهی گردید بازار خانه مکانی جمعے از احدیان را با راجپوتیه در سر چراگاه کهتاوئیه واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - اینها دیانت مجموعی در دائرۀ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان ورقۀ صلابت نزوه بسیارے را عمدهای آن طائفه بقتل رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاه‌های اطراف و جوانب ستافته بود معه بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بعروجت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداری ورزید - برگشته به پناه پادشاهی خزید - (۲) هرچند خاص مکانی باطهای آن دائره کوتوال را تعدی فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احدیان را بوی گرانید - (۳) لیکن آن همه رعب و بساط او نماند - و او نیز بوهم نجود راه داده ایام بسر می برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالیٔ رهتاس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] پادشاه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] بوی گرانید - آن رعب الخ *

هوشدار خان خواجه سرای نور جهان بیگم دو هزار سوار تعرفیود؟
بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - بتقریب مصلای فوج
درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و
جبه پوش شوند #

چون کنار دریای بهت ( که سر آغاز استقلال او بود )
منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مصلای فوج بیگم قرار
یافته - شما پیش شتابید که مبادا در قلقچیان گفتگوئی واقع شود
و نزاع و پرخاش انجامد - او از علتهٔ واهمه یک منزل پیشتر
رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بتصور تسلط
مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باحمدنگر رسیده
و چون فراهم آمدن مردم ( که مطلوب خاطر شاهی بود ) اتفاق
نیفتاد عازم تتهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم
شد که بتعاقب شاهزاده شاهجهان ( که از دکن بمالوه و ازانجا
باجمیر شده ) از راه جیسلمیر عزیمت تتهه نموده گام سرعت
بر دارد - مهابت خان آصف خان را بخهی و قسم وا گذاشته
راهی مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز ( که ظاهر
بلدهٔ تتهه مخیم سرادقات بود ) بوصول خط نور جهان
بیگم ( که از عقب موکب شاهی بتحمل که مهابت خان
باعاقبت بین از شورش مزاجی آشفته باخلاف گرامی قدر ( که

(۲) نسخهٔ [ ج ] شاهزاده شاهجهان بعهد و پیمان هیجده روز •

در خدمت جد ماجد بودند ) رساند ] معارف بدکن اصوب می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری علاوه گشت - هژدهم صفر سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سی و شش رخصت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد و شصت کروه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزول ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهی این طرف جیسلمیر جهاوُنی کرد - و پس از آوارگی او ( چون از حضور فوجی نیز بر سرش تعین شده بود اما نتوانست باو مقابل شد ) عقب بر توقف گزید - مهابت خان دل از همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد - ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت ( که دست از رفاقتش بر نمی داشتند ) بملک بهیلان ( که مابین گجرات و مملکت رانا ست ) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [ که دران ایام در طلب التماس نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر ( که بگواری آب و هوا و عمارات امتیاز داشت ( رفته طرح اقامت انداخته بود ] نمود - و (۲) حسب الطلب شاهی نشست و یکم صفر سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت از راه راج پیپله و نکانه بحدود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] واو [ نیست ] •

در همین ایام واقعهٔ ناگزیر حضرت مکانی بمیان آمد - اعلی حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باحمدنگر رسیدند - گویند چون بزیارت روضهٔ مقدسهٔ معینیه رسیدند مهابت خان حمائل مصحف بر آجوید قدر شریف گذاشت - و عرض کرد که مراد فدوی همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلّٰه بمراد رسیدم - اگر بموجب قول بقصورات مرا عفو کنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درمیان دهند یا همین وقت رخصت کعبه فرمایند - و الّا فردا آصف خانی می رسد - فدوای (۲) خون من خواهد بود - صاحب قران ثانی تشفیٔ خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند - و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان ( که بنایبی صوبه دار مالوه شده بود ) به نیابت او مقرر گشت - و در سال دوم ( که رایات پادشاهی به تعاقب خان جهان لودي عزیمت دکن نمود ) مهابت خان بصاحب صوبگی دار الملک دهلي نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان مجددا بصوبه داری دکن دستوري یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و فدوای خون من خواهد داد *

گویند دران سی چهل سال ( که صوبه داران بدکن می آمدند
تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت علف تنگ (۲)
آمده بر می گشتند - هیچ کس بفکر آن نمی افتاد - اول
بندوبستے ( که مهابت خان درین صوبه داري کرد ) آن بود
که بنجارهای هندوستان را بنقد و اسپ و خلعت مستمال
ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره باگره و گجرات
بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که زنبه را
به سعر گران باشد یا ارزان بگذرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ
دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعی
بر بست فتح خان امرای نظام شاهی را با خود در
مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه
آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک
بندهای پادشاهی منسلک می گردم - مهابت خان برحناح
استعجال خان زمان را با فوجی بمنقلا روانه کرده خود بیر
بیست و نهم جمادی الآخره سال ششم از برهانپور راهی
شد - خان زمان از کنل کهرکی فرود آمده با ساهو و
رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد
بسیار با شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] تنگ آمده *

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افگندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان ( که به ظفرنگر اقامت داشت ) ناچار صلح شعبان از کهرکی گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسیم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار ( که کوهی ست رفیع و کاغذی وارهٔ سران آنان ) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نیروی سهامت و پردلی خان زمان و به بهادری و جدکاری خان دوران بر کهی و رسد تا ساهو و رندوله خان و بهلول خان بیجاپوری نبردهای مردانه و چپقلشهای گردانه رو می داد - ظفر و فیروزی هر مرتبه نصیب بهادران پادشاهی میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت ( که اکثری (۳) بگوشت حیوانات مرده سد رمق می کردند ) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهی حدیث خان عم رندوله خان و نوجی عادل ساهیه ( که در قلعه بودند ) امان طلبیده سی پهلوی بکمند فرود آمدند - و خانخانان را دیده راه نجات‌پور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد
خود را بکالاکوت فرستاد - و مراری پندت ( که راتق و فاتق
سلطنت بیجاپور بود ) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در
ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان ( که در کاغذی واره
بود ) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشی بر سر خان خانان
رسید - جنگی عظیم و نبرد قوی رو داد - مخالف
عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در
اثنای گریز یاقوت خان حبشی کشته شد - و درین وقت
عجیب زد و خوردے بمیان آمد - گویند در دکن چنین
جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین
فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیرحاجی مهاکوت
رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهی یافته پیغام
فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام
که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف
کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستی فروغی دارد
پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک
برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهورمندان جان سپار
بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید
شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس عفو جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به در آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار برداری فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال ( ۱۰۴۲ ) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ زمینهٔ ملک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *

* بود قلعــهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - بواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوی در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک ( که خورد سال بود ) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون نظر بکر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهی ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردی به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نوبت او که نقارهٔ کوچ می شد و مهابت خان سواره می ایستاد

(۲) یعنی سنه یکهزار و چهل و دو *

قلعه خان مذکور در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی

بهر صورت بے وجہے پسندیدہ مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد

در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او

از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که درین مهم چه قدر

زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان

بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال

است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را

پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکی

شاهزادها نمود که بعدروی فوج تازه بتسخیر بیجاپور نماید -

اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمی خلف سلطنت را

رخصت کردند - سپه سالار بتسخیر قلعهٔ پرینده را ( که از

قلاع حصینهٔ زمانهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف

عادلشاهیه در آمده بود ) نصب العین همت ساخته جانرمان را

پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها

پرداخته هر روز آدیز و ستیز می شد - چون مهابت خان با

شاهزاده بسه کروهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو

با جمعی از نظام الملکیه نمودار شده گاهی بر کمی و گاهی

در مورچال جنگ می انداختند - روزے در کمی ( که نوبت

خانجهان بود ) راجپوتیه امجرد نمود مخالف تیر جلوی

کوده پیش رفتند - هرچند مهابت خان طلبید که پستر آئیده از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد می کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق - و ناخوشی بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائی بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود می پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهی رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع بندکاری کرد - ازان آتشے بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگئ فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفے هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو عالب نامی ( که نجابش از قبل عادل

شاه آمده ) هر دو برخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ حال منطبع نمی شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معهذا برشگال در سر رسید - امرا بزعم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد •

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بر دارد باقی را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتاب نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان ( که روز جنگ کہی خود را بیجا نگشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهگندر ( که ناسور خاصی ست - و دیرین رفیق او بود ) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور
دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلاً پرهیز
نمی کرد - می گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین
مرض جان بر نبستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت
تسخیر پرینده از شهر برهانپور برآمده بر موهن باله ڈیره
کرد تا بر صفحهٔ ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار
پادشاهی مساهله ننمود - و همگی چهار هزار اشرفی بدرون
و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت -
و بخانم اهلیهٔ خود ( که بعد از مادر خان زمان بعقد
آورده بود ) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من
است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف
عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده
گفت که باعانت شما دامے بر آوردم - آنچه بود طومار
کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من
متصدیان پادشاهی ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر
محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلی برده زیر قدمگاه شاه
مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت
بسرکار والا رسانند - در سنه ( ۱۰۴۴ ) یکهزار و چهل و چهار
بساط زندگانی در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپه سالار رفته
هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصایت او از برهانپور تا دهلی بدستور
زندگی آداب مجرا و سلام بجا می آوردند - اعلی حضرت سوای
میان همه را ایجمران بخشیدند - گویند نقد کم داشت.
کرر روپیه سالی مداخل بود - همه را خرج می کرد (۲) - صاحب
همت بود - روزے گفت که خان جهان لودی بخشش
نداشت - یکی گفت در سرکار او بروبخ نبود گفت این
چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا
کند و صرف نماید - لیکن پوشاک جامهٔ از همگی به پنج
روپیه نمی کشید - طعام هم کم داشته - چون بعلل
شوقش بسیار بود نرخ کمود و جزیرهٔ ولایتی بدورن آنها
می داد - و اصلا بتکلف آسا نبود - نوبت در سواری
نمی نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا می شد - از علم
بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتی بود - اما احوال
و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیعهٔ
صحبت ایرانی بود - می گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت آخرها مذهب امامیه
اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر
ثمینه کنده در گلوی خود می بست - و روزه و نماز مقید
نبود - سفاکی و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] همه خرج میکرد *

پادشاهي وقت و حزم‌ئ بسیار مي کرد - و بکارهای خود بیتبر مختص بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمی آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازوست

* فرد *

* تنگ دلم بود که بهشت آرزو کند *
* دوزخ نصیب من بود و آرزو نماند *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت ( که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود ) و میرزا گرشاسپ ( که داماد الله وردي خان شد ) و میرزا بهرور و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقي نکرده بدیار خاموشان منزل گزیدند *

## * مختار خان سبزواري *

سید محمد نام از سادات بني مختار است که از خیار ذریت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب این سادات عالی درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج منتهی مي شود - نقابت مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر این خاندان علیّه مفوض بود - امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [ که نسبه واسطه بامیر شمس الدین علی ماضي ( که آخر نقبای زمان شاه

(۲)
عباس بود ) میرسید ] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث ( که از اکابر متاخرین این سلسله است ) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را جریدهٔ ملکی خود ساخت - هنگامے ( که عبد الله خان اوزبک والیِ توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت ) رؤسا و اهالیِ خراسان هر یه رقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین ( که در سبزوار دروکش نموده ) به ایلی نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود

* بیت *

* درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد *

* نهال دشمنی برکن که رنج بے شمار آرد *

میر اعلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت •

* بیت *

* چو مهمان خراباتی بعزت باش با رندان *

* که درد سر کشي جانان گر این مستی خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسپ

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ح ] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ ح ] رقم نموده •

صفوي دارای ایران گردید - میر را بخطاب سلطانی در نواحتهٔ صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ارثه باقطاعش تعویض فرمود - و سید واصل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین صدر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [ چون آستانهٔ بلخ ( که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است ) ظاهر شد ] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان ( که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید ) از انجا بر آمده بهند بار عزیمت گشود - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند (۲) #

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکانی بخطاب مختار خان و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار پایهٔ افتخار بر تر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلی می پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به فوجداری سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه ( که پیوسته بسرحد بنگاله است ) تعین گشت - و مدتها دران الکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اجدنیه (۳)

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ ج ] اجینیه •

( که از زمینداران معتبر پیشهٔ آن ولایت بود ) راهی گردید -
و مختار خان را بدارائی فوج برگزید - چون قلعهٔ بهوجپور
حاکم نشان آن سر زمان ( که آن بومی سوزش گرا درانجا
متحصن بود ) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
هوای خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا
در همین آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
( که مقدمهٔ لشکر بود ) محاذی دروازه ملجار خود نموده
لوازم سعی دلاورانه بکار برد - و زیاده بر یک ساعت زور بکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار خوبان درآمد - و پس از
انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري اعتبار
( که متعهد ضبط تیولش بود ) هنگام تقدیم محاسبه شمشیر
کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهری بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حصار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور بدر بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند بار خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل باز داشت بسته - و بار محال طلبی می کرد - هرچند
او ضعف بالنها نمود رحمی نا کرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون بر خاست که درون رود سد راه کردید - و بهمین
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قمر خواجگی حاجی محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحریر یافته *

## * میر محمد امین میر جملهٔ شهرستانی *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر کلانش میر جلال الدین حسین جلائی تخلص ( که فاضل مستعد بود ) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوی گشته بمنصب صدارت ( که از اعاظم مناصب ایران است ) امتیاز یافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او میرزا رضی پسر میرزا تقی بجای عم خود بدان رتبهٔ گرامی فائز گردید - و از وفور قابلیت و طالع مندی بمصاهرت شاهی بلند فرتبگی یافت - و برسد کاردانی تولیت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالی جاه بر حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و منصب مهر داری توقیعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و شش بساط هستی در نوردید - صدارت ایران به پسرش صدر الدین محمد ( که دختر زادهٔ شاه و طفل رضیع بود ) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نیز مستقلاً بامر صدارت می پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه ( ۱۰۱۳ ) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب
شاه والی تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخر الدین سماکی
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالی داشت - و در ایران
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قیام
می نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثانی تاب توقف نیاورده بدکن
آمد - و بعد از اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلی قطب شاه گشته منصب پیشوائی و وکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددکاری بخت و بوافق اقبال در مزاج محمد قلی
( که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکی و مالي
نمي پرداخت ) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگی
بر نواخته همگی حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت - و
پس ازو ( که پسر نداشت ) دولت حکومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رسادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اسباب میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر (۲)
نراه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادرزادهٔ
او مي شد ) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
بعزت و آبرو روزگار بسر برد (۳) - اما میر مي خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نعایسے ( که درین
مدت فراهم آورده ) برگیرد - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان حضرت مکاني التجا آورد - جمعے
از تصور فهمیدگي احوال او چارچه باید دریافته بخدمت
حضرت مکانی یکے را به صد معروض داشتند - آن پادشاه
عالي جاه فرمانے بخط خاص خود بطلب میر درنوشت -
او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ )
هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدي دویست سوار و خدمت عرض مکرر
سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني
سرکار والا سر برافراخت *

چون دولت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدے بوسیلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ ب ] بسر مي برد *

دیرین بندگی بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگری بر آمده بافزایش هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ کامیابی برافروخت - و دهم ربیع الآخر سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستی بر بست - میر اگرچه در سیادت و سرادت بسبب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار پسندیده نصیبهٔ نداشت - بسیار تنک مزاج و بدخو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلیٰ حضرت تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی ست - چه مردم آنجا بدرستی و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم ( که اعلیٰ حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت ) بنابر امساک باران گرانی و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کس نمی خرید - و سیرے بر غیرے می فروختند - نمی آوردند - متصدیان مهمات پادشاهی و عمدها بحکم والا آش پزخانها ( که بلنگر زبان زد روزگار است ) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که کرم

مر حملی بیهمتی اما این طعن و سرزنش صریح ناشی از سوء باطن است - و الّا این امر بتکلف هم مورد تحسین و محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ایران است - * بیت *

* اصفهـان بیمهٔ جهـان گفتند *

* نامـهٔ وصف اصفهـان گفتنـد *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخی بجهت طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه می‌خواندند - چه بنی اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم می گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهرے طرح انداخته به یهودیه موسوم ساختند - و برخے بنای آنرا به اصفهان بن هام نسبت دهند - حوقے از ابنیهٔ اسکندر بر شمرند - این برید گویند اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدی گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنین سپاه و سپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ بسیار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علی بن حمزه گفته - و الف و نون برای نسبت است - انتہی کلام الرشیدی - و اصفهان معرب اسپاهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوسک و حوباره و دست - چون کیقداد آن را
پای تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یک
موسوم بکوچه گردید - زنده رود ( که به زاینده رود شهرت
دارد - و گویند از آن هزار نهر جدا شده ) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضی در ایام فرمانروائی خود دار السلطنه
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادی و معموری آن بلده همت گماشت که مزیدے
بران متصور نیست - و با انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابی بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالات ظاهر و باطن بسیار ازان مکان برخاسته
اند - پیشتر مردم آنجا شافعی مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر درشت و بد خو می باشند - و گفته اند
که اصفهانی خالی از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آورده اند که می گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست
می یابم - در حق این شهر و اهل شهر حرفے خنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الا آنکه *

* اصفهـــادی درو نمی بایـــد *

## * مجلدار خان *

پسر مجلدار خان چرکس است - در دولت نظام شاهیه بمرتبهٔ قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار گذرانیده بود به دکنی شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده پایهٔ بسرداری و سرفوجی بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیانی هنگامی ( که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت ) او درهنموئی بخت بیدار از قصبهٔ دیالی (۲) ( که دریولا مشهور به بخت آباد و مضاف سرکار کالنه است ) بسپه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پیش شما می رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور نداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهی و دولت سگالی او بر همگنان گزارش نمود ( که چون بنده و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بیجاپوری در بیجاپور است ) اگر ترکتاری نموده عنان دستبردے نماید به ازین دستاویزے برای ظهور عنایات پادشاهی نخواهد بود - مجلدار خان بیاوری روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآبادی باعث نشست نقش مرادے چند می گردد دران نزدیکی زن

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] نتالي [ و در بعضے نسخه ] بيتالي •

و دختر ساهو ( که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا
آمده بودند (۲) ) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک
و پنجاه هزار هون با دیگر اسباب و اجناس بوجهلهٔ مذکور
و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس زمیندار جالنه حال
بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته
عیال ساهو را در رفق نوشته بهمه سال ایشعور دیگ قلعه دار
کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال
هشتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس
اندوخت - و بمنصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و
عطای (۳) بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه سر
بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او
مقرر گشت *

و چون مشارالیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت
امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره سر عزت
بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر
مخلص خان سرفراز شده رخصت تعلقه یافت - و پیشتر
در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهی
می پرداخت - با آنکه از قوه چندان نبود از رشک ... در
ولایت دکن رفت و شورشی نهضه عزم کرد - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطیاتی *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشی ( که پدرش نیز از امرای نظام شاهیه بود ) داد *

## * مرشد قلي خان ترکمان معروف *
## * بمروت خان *

در عهد جهانگیري از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدی دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و در سال سیوم فردوس آشیاني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بیگی اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کارطلبی او پرتو ظهور داد ( ازانجا که در خدمت میر تزکی مرتبهٔ سنجی و پایه شناسی منظور می باشد - و خلیل الله خان میر تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضی پادشاهي نمي کرد ) در سال ششم آن کار نیز بمروت خان ضمیمهٔ خدمت سابق گشته بافزونی پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلی خان ( که للهٔ شاه عباس ماضي بود ) نوازش یافت - و هنگامی ( که رایات پادشاهی از آگره بصوب دولت آباد ارتفاع یافت　　* ع *

* بپادشاه جهان این سفر مبارک باد *

اواں سال آگهی بخشد ) از مرل روپباس فوجداری متهرا و مهاس و مالش شقاوت کیشان آن مرز دوم شورش لزوم بخان

( ۲ ) یعنی سنه هزار و چهل و پنج هجري ‌•

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونی جمعیت باگزیر ضبط آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سهصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و مرحمت علم عز امتیاز اندوخت - و پس ازان ( که نقش عملداري او دران بوم ملله خبر درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند ) مورد تفضل پادشاهی شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهی گردید -

و در سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري در اثنای تاخت ترپلی از مواضع متمردان ( که همگي سوزش گریبان آنجا در پناه دیوار نسبت آتش افروز هنگامهٔ کس نوزیي بودند ) بزخم تفنگ نقد زندگی در باخت - تسکه در فوجداري متهرا بدد و اسدري بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره ( که هریک در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقت می برد ) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر ( که محاذي متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند ) در شب هشتم از ماه ساون ( که باعتبار میلادگاه آنرا جنم استمی خوانند ) عریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده و دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگئ حسن بوده گشت (۲)

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست ٭

و واگشت مي‌نمود - رے دید ( که بجمال رشک ماه بود )
مثل گرگے ( که در رمه در آید ) او را بر داشته روان شد -
چون مردمش کشتی در کنار آب مهیا داشته بودند بران
نشسته راه اکبر آباد گرفت - همون اصلا اظهار نکردند که دختر
که بود - احوال مرشد قلی خان شاملو (۲) لله استاجلو خالی
از غرائب نیست - مجملی بر زبان قلم می گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلی خان
شاملو حاکم هرات و امیر الامرای خراسان متکفل للگیِ عباس
میرزا ( که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان
داشت ) گردید - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزادهٔ
مذکور بفرمانروائیِ ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او
کار قزلباش به بےضبطی کشید - و ملک محل حوادث و فتن
گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با
خود متفق ساخته در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه عباس
میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد
قلی خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته
عهد و پیمان یکجهتی استوار نمود - اما مرتضی قلی خان دربناک
حاکم مشهد مقدس ( که خود را همسر علی قلي خان و
بیگلربیگیِ نصف خراسان می گرفت ) یکتائی بورزیده در

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کارسکی افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علی قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس بعذر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان ( که بزرگ زادهٔ آنها بود ) نامزد کرد - و حضور او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان ( که بتفاریق مردم او جمع آمدند ) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته ( که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون تواند آمد ) بدست نیست بعهدهٔ من وا گذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر رفت - و مرشد قلي خان در مشهد مقدس متولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را بنرمی و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انحای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پسدر بعلی قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد ( که بوعده ملک گیری کرده خان را با جناب شاهی بجانب مشهد مقدس بیارد ) با مراسم خدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بنا مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستی فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمنی سر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعادت در آمده
(۲)
خدمانه آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائی رسید که علی قلی خان شاه را برداشته فوج بمشهد کشید - مرشد قلی خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسهٔ بوشنگ برابر هم فرود آمدند - علی قلی خان بهیچ وجه سر بمصالحه نخسته عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعتی تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلی خان با معدودے در جائے ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهی افتاد - ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [ ا ] حرف [ واو ] نیست •

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار دانش اقبال را
بدست آورد - و بهمان مردم کمی (۲) بر اعادي حمله برده
شکست فاحش داد - پس ازان ( که علی قلی خان از
تعاقب آن گروه باز آمد ) از لشکر قول و علامت چتر شاهی
اثرے ندید - منحیر گشته در کمال یاس و ناکامی راة
هرات پیش گرفت - مرشد قلی خان با سعادت ابدي توامان
گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاة شادمانیش در تارک گردون
سائید - و بعلی قلی خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود
چاکرانه نوشته گلة مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را
باقتضای سرنوشت آسمانی حوالة نمود *

بالجملة مرشد قلی خان اسباب سلطنت شاة عباس را
ترتیب دادة خود من حیث الاستقلال در مسند وکالت و للکي
تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي
در گرفته بود بدار السلطنة قزوین ( که مقر خلافت شاهان صفویه
بود ) خالی شنیدة مرشد قلی خان شاهزادة را بر داشته
بسرعت هرچه تمامتر از راة دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان
طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و
چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بندة رسید از
متحیدة و اواسط الناس با اعیان و روسای دربار (۳) ( که همه جانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ ج ] با *

کوچ در قرین داشتند ) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امرای عمده ( که راتق و فاتق سلطنت بودند ) بعزل عباس مصلحت از دست داده قرار رفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون تا آن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده ( که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت مطلبید ) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي بر آورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را ( که رکن رکین سلطنت بودند ) بتیغ (۲) کشیده بتقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [ که هرکه از شجعان روزگار و یلند همتان نامدار در اعلای لوای دولت پادشاهي (۳) و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالي سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز گردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقي دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي نخورده - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ ا ] شاهي *

و حقوق بعقوق سر بر می آرد - و آخر الامر سر در سر آن می دارند ( شاید وجهش آنست که سلاطین ذوي الاقتدار دور اندیش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظیمه انقای او را منافیء مصلحت خود تصور نموده بتضییع او می کوشند ) اگرچه ظاهر آنست ( که بیشتر امرچه محتول خدمت عروسی و کار آرائی ست ) بقدر صدور نخوت رعونتی راه می یابد و آنرا غیرت سلطنت بر نمی‌تابد ] چون پایهٔ قدر و منزلت مرشد قلی خان بایوان کیوان رسید و رتق و فتق امور کلی و جزئیء سلطنت بدو بار گردید آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ همسران و همچشمانش اشتعال یافت - چون شاه ( که نشو و نما در طائفه شاملو یافته بود و للگیء مرشد قلی خان و درمیانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درین وقت شاملوئی که می کرد نیز نا دلخواه بود ) در سال دوم جلوس جون سنهٔ ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت هجري هنگامے ( که جانب خراسان برآمده بود ) بجمعے اشاره نمود که ناگاه بیشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

## * مخلص خان *

برادر کلان الله وردي خان مشهور است - در مبادیء حال ملازم سلطان پرویز بود - از رشادت و کاردانی بپایهٔ دیوانی

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] درمیان *

شاهزاده درآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه ( که در تیول
سلطان مقرر بود ) می پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیري
( چون شاهزاده ولی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم
خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه
بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد ) مخلص خان را
پای همت از جا رفته تا آن ( که الهٰ‌یار خان (۲) پسر افتخار خان
و شیر خان افغان کمکي بودند ) توفیق یاري نکرد که حصار
پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن عساکر پادشاهی
نگهدارد - بجانب الهٰ‌آباد شتافت - و پس ازان در ملازمان
خدمت مکانی انتظام یافته تقرب و اعتبار وافر گردید - در هنگامهٔ
شهریار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراولی یمین الدوله
بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات
و سوار و عنایت علم سر برافراخته بفوجداری نوزر (۳) دستوري
یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابي
اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهی
گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داری
تلنگانه ( که دران وقت عبارت از باندیر وغیره محالات
صوبهٔ محمدآباد بود ) سربلند گردیده بدان صوب مرخص
گشت (۴) - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند سرای حمیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نوبار - (۴) نسخهٔ [ج] شد •

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامی آزاد کرد #

پسرش میرزا لشکري ( که علامهٔ روزگار بود - و در بے مزه گوئی و هرزه خائی مشهور ) به پشت گرمی التفات مهابت خان در درگاه پادشاهی دولت رو شناسی اندوخت (۲) - گویند اول باعث کار شکنی خانجهان لودی آن بو الفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام باحسن خان و عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگی نمود - آنها بر در نشدند زدند - او گفت مردانگی شما فردا ظاهر خواهد شد که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کرور روپیه می گیرند - چون شب چوکی خان جهان بود پسران به نزد خانه آمده بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام درلتش بانتها رسیده بود اینحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمه‌های او گردیده خانه نشین شد - اسلام خان بحکم پادشاهی آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف میرزا لشکری گل کرد - اعلی حضرت او را مقید و مسلسل بقلعهٔ گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائي یافته در دیار غربت می زیست - تا باجل طبعی درگذشت - و پسر دیگرش زوالي بیگ که تا سال بیستم اعلی حضرت بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار سرفراز بود #

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] روشناس •

## * معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان وارد شد بدستیاری بخت بیدار بدولت روشناسی جنت مکانی فائز گشت - و در سال سوم بخطاب معتمد خان سرافرازي یافت - در حق او ظرفای معاینهٔ آن وقت این بیت گفتند

* بیت *

* بدور شاه جهانگیر خانی ارزان شد *

* سریفه دانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشیگری احدیان داشت - در سال نهم سلیمان بیگ فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان ( که بمهم رانا مامور بود ) فوت کرد - و معتمد خان به بخشیگری عساکر شاهی تعین گشت - و در سال یازدهم ( چون شاهزاده بتسخیر مملکت دکن دستوري یافت ) معتمد خان بار بخشیگری فوج اختیار گرفت - و در هنگامے ( که جنت مکانی مرتبهٔ اول بگلگشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکوز خاطر مقدس سیر بهار آن دیار بود ) ازانجا ( که درین موسم کتل پیر پنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه محال ) براه پکهلی و دمتور (۲) بهضت اتفاق افتاد - و در رودخانهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] پکلي و دهمتور *

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۹ ) هزار و بیست و نهم هجري آراستگی یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه در کنار بهت است و از دو جانب کوه بالا دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده ( که مرور بصعوبت میسر می‌آید ) لهذا میراهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهی کسی را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق ( چون سواری حضرت مکانی متصل خیمهٔ او رسید ) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهی بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آسیب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگی بسر بردند - پادشاه لباسے ( که در بر داشت ) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرفراز را تاج تزیین رسانند - غریب‌تر آنکه با وصف خریدگي ( که لازمهٔ سفر کشمیر است ) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچی خانه و اسباب و آلات ضروري ( که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد ) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبی نشد - و چندان سلاّن کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه قدر و برکت بوده که در
قليل منصبي‌های چنين هنگام (۲) اين همه اسباب و سامان بود که
بنگاه و بيشتر از عهدهٔ مهمانداری پادشاه هندوستان بر آمد -
در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض
مکرر چهرهٔ کاميابی افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده
شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و مزيد
قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام
خان به بخشيگری دوم سر بر افراخت - و در سال دهم از
انتقال مير جمله بتفويض خدمت والای مير بخشيگري و
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند مرتبه
گرديد - و در همين سال باغيست سيو رام کور برادر زادهٔ راجه
بتهل داس (۳) بالتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت -
معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در
سال سيزدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نهم هجري از
سپنجي سرا درگذشت - اگرچه در تاريخ دانی شهرتے داشت
اما از اقبالنامهٔ جهانگيري ( که بعبارت سلیس و مربوط
نوشتهٔ کلک اعجاز طراز اوست ) معلوم میشود که سليقهٔ تاريخ
نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسی اصلا بجزئيات
ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ ج ] قليل منصبئ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ ب ] بيتهل داسه

بصوبداری قندهار تحریر کنند - دو سه کام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ
هشتصدی دو صد سوار رسیده بتعینات بخشیگری گجرات و
کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفدهم جلوس عالمگیری در بنگاله
فوت نموده - محمد اشرف (۲) برادر محمد خان در تیولداری اکبرآباد
عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف‌آباد اساس
نهاده - و باغی بطرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا
بر دروازه بخط کتابه کنده - (۳) بوستان دوستان - دران باغ
مصروف بود تا بسرای جاودان بقا شتافت *

## ۳ میرزا رستم صفوی *

برادر خورد میرزا مظفر حسین قندهاری ست - در احوال
او گذشت که سلطان محمد خدابنده دارای ایران قندهار را
به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو
برادر خوردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود -
چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش
میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک
محمود ( که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه
اسمعیل ثانی بران ولایت استقلال یافت ) بر آورده به الکهٔ
خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] برادرش محمد اشرف در تیولداری - (۳) یعنی سنهٔ هزار
و چهل هجری *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله در قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لگدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سرداری مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگی و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست در میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر ( که مظفر حسین بود ) دست چیرگی برگشاده زمین داور بدز برگرفت - رستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - روزی بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکی از حرام نمکان

( به مناسب آن معامله سر داد ) در گذشت - اگرچه ميرزا
بسيارت را بتاج انتقام كذرانيد اما ( چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه نديد - و آوازهٔ آمد آمد حدود هندوستان بگردش
آن ديار بے حقيقتی ديگر مي آورد ) بشريف خان اتكه
حاكم غزنين بدستاي دلتان در خواسته آهنگ بندگی پادشاهي
وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال يافت - سال
سي و هشتم اكبري سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و يک ميرزا بكنار آب
چناب رسيد - سرا پرده و بارگاه و قاليها و ديگر رخت فراش‌خانه
مصحوب فرا بيگ تركمان از سركار پادشاهي فرستادند - و
متصل آن كمر خنجر مرصع بدست حكيم الملک ارسال
يافت - چون نزدیک رسيد شريف خان و آصف خان و شاه بيگ
خان و برخی امرا باستقبال دستوري يافتند - بچهار كروهي
لاهور زرين خيمه درآ خانخانان و زين خان كوكه پذيره
گشته با مظفر ميرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ
حيدر ابراهيم و با چهار صد تركمان دولت ملازمت دريافت -
چون قاليف برادر كلانش منظور بود بمنصب والاى پنجهزاري
و انعام يک كرور تنكهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسيارے
پرگنات بلوچستان ( كه افزون از قندهار است ) بر نواختند - و
پس از چندے بعنايت علم و نقاره اعتبار برافروختند - ميرزا

---

( ۲ ) در [ نسخهٔ - ح ] لفظ [ اكبري ] نيست ٭

ابو سعید ( که در قندهار مانده بود ) بعد رسیده بنوکری پادشاهی امتیاز یافت +

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال برگذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان سو دستوری یافت - ( ۲ ) بهادر وجهی از سرهند برگردانیدند - چون راجه باسو و برخی دوم نشینان شمالی کوهسار سر از فرمان‌پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحی در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بیاوری همراه دادند - میان میرزا و خان مرزور باساری افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده بخوت درستی پیش گرفت - پادشاه حکمت شکیهه پور راجه مانسکهه را بامرد فرموده میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالی بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت +

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزی بستوه آمد و به گوهران سر بعصیان بر داشتند شاهزاده سلطان دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور توجه تازه بهر کردگی میرزا و یک لک اشرفی رواده کرد - ازان باز میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود میرزا مراد خواستگاری نموده بحسن یاوری آن سپه سالار مدحی در قصیدهٔ بمرزی ( که الحال به طعرنگر زبان زد است )

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنهٔ ( ۱۰۲۱ ) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازی ترخان بحکومت تتهه و عنایت دولک روپیه برسم مدد خرج سرافرازی یافت - چون مکانی بصایع ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در زمانه ساختن ارغونیه ( که از چند سال آن دیار بآنها متعلق است ) با خسرو خان چرکس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله ( که هیچ‌وقت غدرے اندیشند ) ناکدن رفت - و میر عبد الرزاق معموری بهمراهی نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او بحواله دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا بهر طریق پیش گرفت ( که منافی آئین مروت و مردمی بود ) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهی همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ انی رای سنگهه دلن شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے حسن مکانی نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند نیوگانی دادند - پس ازان بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی الہ آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

---

۱ [ ج ] که از صد سال - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] دلپن *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل اله آباد آنطرف آب گنگ معسكر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذكور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند زمی خان مير آتش شاهي تعهد مي‌نمود كه در اندك فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبد الله خان اضطراب بيجا نموده باز [(۲)] بجهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود كه آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يكم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حكومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ كبر سن شده از حركت باز داشت از تكاليف نوكري معاف فرموده به سالانهٔ يك لك و بيست [(۳)] هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن كتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

تاريخ [(۴)] است - و در عمر هفتاد [(۵)] و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ بيجا ] نيست - (۳) نسخهٔ [ ب ] يك لك و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ ح ] هشتاد و دو -

سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که تا ما مثل سایر
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرمودند *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در سرکار ناشتهٔ پور
رای سال درباری بدرجهٔ نشست - همراهان میرزا در گرفتند -
برجے راجپوت بآویزه بر خاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهی
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیانی
در مردمی و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
خدائی تخلص میکرد - ازوست *　　* قطعه *

* هر چند دلم بساط ایمانی را *
* کم باخته ام نرد خدائی را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساخته ام *
* بر طاق نهاده ام مسلمانی را *

و هزل میرزا نرده بود - میگاهے [ که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا ( که باهم نفاق و عداوت بوده ) از قندهار می آمد ]
این رباعی گفت *

* رباعی *

* آن کور که در راه حسد پامال است *
* بحال بگویمش خر دجال است *
* گویند ز ایران حکمی می آید *
* ای باد سموم وقت استقبال است *

این قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زین پیشتر بود ای عزیزان *
* ذکر چون جرهٔ بازے تیز چنگی *
* بهر صیدے که می افگندم او را *
* بمی دادے مثالی و درنگے *
* کنون پریده است آن باز و مانده *
* بدستم طعمهٔ و جفت رنگے *

احوال پسران میرزا ( که هریک صاحب نام و نشان بود ) بجای خود مثبت است - برادرانش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا هر دو در سنهٔ ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج باجل طبیعی درگذشتند *

## * موسوی خان صدر *

گویند از سادات مشهد مقدس است - و با سید یوسف خان رضوی قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیری به روشناسی

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدارخانه سربلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب دو هزاری پانصد سوار مرتقی شد - پس از فوت جهانگیری (۲) چون با یمین الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی ( که سعادت بار اندوخت ) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هشت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هشتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او ( چنانکه باید ) عهده برای تعلقهٔ مامورة نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازی یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود ٭

## ٭ مبارز خان روهله ٭

در عهد جهانگیری به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه با صوبه‌داری لشکر خان مدادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک بدر محمد خان والی بلخ ( که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالی عزیزپور اتفاق افتاد ) خان مزبور هراول فوج فیروزی بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جانسپاری بظهور رسانید - پسر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگی و بهادری کارنامها برساخت - خصوص روزے [ که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکی ( که پنج کروهی دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است ) می شد ] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را عاول بقول زدند - سردار بنوکار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بدر داوتند - و بقصد بلای بچنداول در آویختند - از جانبے بهادر جي پسر جادو رای چون اثر صاعقه زیر داخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبے مبارز خان ( که او نیز در چنداولی بود ) خود را رسانیده از مقراض دران تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائی در تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و چون آن خاکساران باد پیما را ( که دست قضا گرد نخوست و ادبار بر سراپای آنها ریخته بود ) با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیختند *

پس از فوت مهابت خان خانخانان ( چون صوبه داری دکن در سال هشتم بر حصه شده بالاگهات بخان زمان و

پایان گهاٹ (۲) بدان دوران تعویض یافت ) کمکیان عمدهٔ نیز بعزلی شدند - و سایر متعدده برفاقت یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهی داشت و باب آن ملک (۴) و مصالح جنگ آنجا دانسته بار کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداري دیبال پور جانه در سرش فرود آمده رخت هستی بر بست - به بزرگی و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بدوره و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیبه ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پائین گهاٹ - (۳) نسخهٔ [ ج ] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ ب ] باب الملك *

## * مہیس داس راتھور *

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی الیه ابتدا در نوکری مہابت خان خانخانان نامے برآورده مردمي در آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب ( که به پشت گرمی افواج متعدده جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود ) شتافت - و سال نهم با خان دوران بمحاصرهٔ نادیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامراني افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بعد از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقارهٔ بلند آوازه گشت ٭

و چون ( پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آوارهٔ شدن ندر محمد خان والیٔ آنجا ) بهادر خان و اصالت خان با جمعے

(۲)
بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طلبی بی اجازت شاهزاده همراهی آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری رخت هستی بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهی پس تخت پهلوی شمشیر ( که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز می بود ) می ایستاد - و وقت سواری بفاصلهٔ دو برابر آن می آمد - پسر کلانش رتن ( که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
(۳)
مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوری یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ب ] بفور - (۳) نسخهٔ [ ب ] آستانبوسی ٭

تعین شد - و سال بیست و هشتم با علامی سعد الله خان بانهدام چتور راهی گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب دکن علم عزیمت برافراشت - و در جنگ عادل خانیه مراسم جانفشانی بتقدیم رسانیده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مرتقی گشت - پس ازان همراه شاهزاده حضرت شاهجهه در جنگی ( که متصل اوجین رو داد ) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دلیري و دلاوري داده ته تیغ مبارزان فوج عالمگیري در آمده (۲) *

## * میر سید جلال صدر *

خلف الصدق میر سید محمد بخاری رضوي ست که به پنج واسطه بشاه عالم ( که در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است ) مي رسد - او بیستم جمادي الآخرہ سنهٔ ( ۸۱۷ ) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد و هشتاد ( ۸۸۰ ) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم یافته - او نبیرهٔ سید جلال مخدوم جهانیان است - بنابر مخالفت حاکم ارچه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود دمار زمان سلطان محمود ( که بدو واسطه پور سلطان مظفر الی گجرات است ) بدان دیار آمده در قصبهٔ نهروا سه کرهی

(۲) نسخهٔ [ ب ] در آمد - (۳) نسخهٔ [ ج ] شده •

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ ( ۸۵۷ ) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بسجادهٔ نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی ( که حضرت مکانی از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) برافراخت ) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جامل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگی در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهانی رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگی داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رهنمی ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائی تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ ب ] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * * رباعی *

* در صحبت و کدر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *
* میرم بعیاز و یار دلبر بکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

عید پانزدهم جمادی الآخره سنهٔ ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجری ولادت یافت - وارث رسول تاریخ (۲) است - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامی‌قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے در سلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو هجری سال پانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاری و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے جرئی موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم ( که اصلا استحقاق نداشتند ) مقرر شده - و

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے بادشاہان جعالی اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که با تحقیق و تدقیق اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکری این قسم دنبها را ( که متدی از دفعهٔ ذرات خود و اداے حقوق آقا ست ) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلاق محض بدنامی بمیر عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدنامان بیگم صاحبه آتشے در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر بامدادهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار هر ادرار گردید - اگر اجلش می گذاشت ترقیی عظیم می‌کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری در حوالی بساط هستی در پیچید *

گویند ملا محمد صوفی مازندرانی مشهور در حوالی از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانده بعلم او می نمود - شعر ملا خالی از لطف نیست - این بیت از ساقی‌نامهٔ اوست * * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

ملا بياضے ترتيب داده (موسوم به منتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت *

* رباعي *

(۲)
* اي شاه نه نعمت و نه نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يك دو گز زمين مي ماند *
* صنـــدوق خـــود و كاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

(۳)
بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند - اول مسمى بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان بسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ے (۳) نسخهٔ [ ب ] ماندند *

# ٭ محمد زمان طهرانی ٭

از منصب داران عهد جنت مکانی ست - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سامهت بود - پس ازان ( که دایهم سلطنت بجلوس فردوس آشیانی رونق یافت ) از سال اول به بحالی منصب دو هزاری هزار سوار ( که از سابق داشت ) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامروائی اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان ( که از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود ) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آسام ( که باغوای بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) برداخته مصدر انواع سرکشی گردیده بودند ) همراه میر زین الدین علی برادر اسلام خان ( که مخاطب به سیادت خان گشته ) ترددات نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و ددویت را در زمین رزر افگند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابینانش مساوی ذات گردید - و چون درین سال از کبیده بپادشاهزاده محمد شجاع (۳)

---

(۲) در [ بعضی نسخهٔ ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ ب ] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و
ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول
شده بدارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر ( که برای بند و بست بلخ وغیره
شتافته بود ) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان
نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او
حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید -
پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

## * مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیانی
بحالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت
بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سوم
پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجی ( که سرگروه آن
شایسته خان بود ) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش
خان جهان لودي ( که از دکن بر آمده جانب مالوه راهی
گردیده بود ) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ
وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار
شده از اسپ فرود آمد - در ابتدای زد و خورد مادهو سنگهه
( که هراول سید مظفر خان بود ) برچهٔ بوی زد - و بدین
حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموری اندوخت - و چون در همان سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را بافزونی پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوته که الآنهم در حاکم متعلقان بخشیدند - سال سیوم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهی گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن بتعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن ( که سورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر امینان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد ) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزی ( که دیکدام عم بهادر خان روهله زد و خورد نموده زخمی در میدان افتاد ) مادهو سنگه از یمین دیکدام جلو انداخته برخی ازان گروه طغیان سرشت را بدایرهٔ قتال کالای هستی بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت ( که در جوهر ساختن عیال خود بودند ) دویده چندین کس را بر خاک هلاک انداختند - پس از رسیدن حضور مشارالیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصد

(۲) نسخه [ ج ] چانده - (۳) نسخه [ ب ] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم ( چون دلهٔ برهانپور بورود رایات فیروزی رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس مقرر شد ) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوری یافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش ( که بنیابت کابل معین شده بود ) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم ( که نعمت بار اندوخت ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل ( که بتسخیر بدخشان مامور بود ) رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش بعلم شتافته ( چون سلطان مرزبوم تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید ) مشار الیه بتقدیم خدمات پرداخته چندے بمحافظت قلعهٔ بلخ مامور بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت نمود ( پس از وصول بکابل ) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بربست - مکان سنگهه هادا پسر اوست که احوالش جداگانه بسطر پذیرفته *

## * میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست بسدا ً (۲) - خواجه از دیربار در کابل طرح حکومت انداخته روزگار می گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالی را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل ( که هنوز بسن تمیز نرسیده بود ) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستی اسباب دستی ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد ( پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود ) جمعی ( که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقی قاقشال بودند ) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] آبای خواجه از دیربار در کابل طرح حکومت انداخته روزگار مي گذرانیدند •

سلیمان ازین آگهی یافته بار متوجه کابل شد - میرزا قلعه را بباقی قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گردید - امرای اتکه خیل با تیولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهی همراهی میرزا گزیده بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشیانی میر محمد خان اتکه بسربراهی مهام کابل اشتغال ورزید - میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود بخیب النسا بیگم را (۲) ( که سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالی آورده بود ) بے استصواب عرش آشیانی و بے استفسار از میر محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه ( چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت ) مهمات در خانهٔ میرزا را (۳) از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و اموری ( که باو مناسب نبود ) میساخت - و از میر محمد خان اصلا حسابے بر نمیداشت - خان مذکور از حدت طبع تاب نیاورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه من حیث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بخزرسی و سخت گیری دکان خود آرائی درگشاد - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهی هیچ

(۲) نسخهٔ [ ب ] فخرالنسا بیگم - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ را ] نیست •

کس در کابل نیست در سال یازدهم الٰهی سنهٔ ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سوم هجری بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت ولی نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ ( که دوازده کروهی کابل است ) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان ( که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد ) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان به بلخ برده استدعای کمک نماید - باقی قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیانی رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده به بلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت * 　　* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای خمس زین بتر چه خواهم شد *

تفصیل این و عرض ازین ظاهر نمی شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت می پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبری مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف داعیهٔ بنگاله دارادهٔ شورش
(۲)
بلاهور رسیده از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی راه کابل برگرفت
و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود
هجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و
جواب عذر خواهیٔ میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ
راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکی از
(۳)
فرزندان را مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر
بآین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سر زمین
فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هرچند
خواست که همشیره بدرگاه رفته پورش نماید خواجه پذیرای
آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید -
(۴)
و شاید در همین ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن
عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان
که رسادت و کار طلبیها داشت - چون با روشنائی خود را
(۵)
همایون پور میرزا سلیمان وا نموده در کوهسار بدخشان سر
(۶)
سروری بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم آلهی
با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ را ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ح ] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ ب ] کوهستان - (۶) نسخهٔ
[ ب ] سرداری ٭

آمد - و آن بد گوهر در آویزه درو سد - مشار الیه مقرر و زر و سیم تمام عرش آسمانی بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسروانی گردید - عرش آشیانی بلاقی بیگم دختر شاهزاده دانیال را بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و در جشن جلوس اعلی حضرت بادشاه بانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداری سرکار ماندو می پرداخت - در سال بیست و دوم (۲) سنهٔ ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ اهل مصاف ارحیں بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقي نکرد - خالی از حمق طبع نبود - پسرش میرزا ابو المعالی میرزا خان جدا مذکور است *

## * مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادی حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکانی منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب
هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم
بدیوانی و بخشیگری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافهٔ
اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم (۳) سرزمین بندیله
مطرح الویهٔ پادشاهی گشت و او باستخلاص قلعهٔ دهامونی
( که از قلاع استوار حصار برگشته روزگار بوده ) و بتفحص
دفائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای
افواج قاهره ( که برأي العين مشاهده نموده بودند ) همت
بای داده زینهاری گشتند - و چنین حصارے را ( که باسباب
و آلات قلعه داري استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
درمیان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده ) بے ارتکاب
پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح
بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی دهامونی و
(۴) دتیه بدست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از بار
گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار ( که
بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است ) در
اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

(۲) نسخهٔ [ ب ] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] سال هشتم
( که سرزمین بندیله مطرح الویهٔ پادشاهی گشت ) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ ج ] دیته و در [ بعض نسخهٔ ] دتیه ●

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور ( که از
نا عاقبت اندیشی در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف
نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود ) رخصت یافت -
خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت
ساخته در سال نهم با اسامی نوادر پیشکش و فیلی ( که درین
کامل نوع خود بود موسوم بگجراج ) معاودت نموده تارک
اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی
چهرهٔ کامیابی افروخت - و در آغاز سال یازدهم سنهٔ ( ۱۰۵۱ )
هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار
و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي
دستوري یافت - و سال هجدهم سنهٔ آن از تغیر اعظم
خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن سامان سنده
دادهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
بلند مرتبه گشت *

## کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل در
صحیفهٔ روزگار مرتسم گردد - سیما امرجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲)
( که همواره می خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار
بیارایند ) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [ ا ] دو الاقتدار *

(۲)
از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد
پژوهش بسیار قطعهٔ زمینی ( که در ظاهر دار الملک دهلی
میان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود ) بر گزیدند - بنست
و نهم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ ( ۱۰۴۸ ) هزار و
چهل و هشت هجری مطابق طرحی ( که در پیشگاه خلافت
(۳)
مقرر گشته ) بسرکاری عزت خان برادر زادهٔ عبدالله خان
فیروز جنگ ( که نظم صوبهٔ دهلی بدو مفوض بود ) رنگ
ریخته بتعمیر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور
اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه
هر جا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و
معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول
کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیأ لختی مصالح
شده بود که عزت خان بصوبه داری تتهه نوازش یافت -
و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات روضه
به الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز
بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته
(۴)
بگذشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت
و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان ( که بوالا خدمت میر سامانی

(۲) نسخهٔ [ ب ] بعد از - (۳) نسخهٔ [ ب ] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ ج ] عمارات ه

قدام می نمود ) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با سایر ابنیهٔ فردوس آئین [ که در هر گوشهٔ آن حورنقے و سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنے و عدنے - و بے تکلف و اغراق نگارخانهٔ چین است - اما آن نقش پذیر و این نگار پسین * 　　* بیت *

* درو آن قدر نادره صنعت نگار *

* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از عجائب دانیهای امر خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود دریندولا بر روی کار آمد * 　　* بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است ] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند (۲)
روز صورت حسن انجام گرفت *

قلعهٔ رفیعه ( که مثمن بغدادي ست ) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام متیم پور برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هشت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوای ضلع شرقی (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است ) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل تا سقف سمدن و امتیاز محل تا آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت ( که بجهت کارخانجات پادشاهی ساخته شده ) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجی در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحی پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سی کروه پادشاهی آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون ( که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت ) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالیٔ ایام و توادر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند . و در عهد عرش آشیانی شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلی برای افزونیٔ زراعت و آبادیٔ محال بدول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهابیه

نهر موسوم گردانید - چون ذکار از سپری شد بترمیم و
تعمیر آن بپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند -
دریدولا ( که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف
گشت ) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون
( که مبدأ و منتهای آنست ) مرمت کنند - و از سفیدون
تا قلعه ( که مسافت آن بدر سی کروه پادشاهی ست ) نهرے
تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نهر بهشت مسمی شد - و
نشیمنها بحوضهای دلپذیر و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر
بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه ( ۱۰۵۸ ) هزار
و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم ( که برای
نزول پادشاهی مختار اهل تنجیم بود ) به تهیأ اسباب جشن
و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامیِ منازل خاصه را
بگوناگون نفائس فرش ( که در کشمیر و لاهور از پشم شال
برای هر نشیمنے بمناسبت و لطافت بر روی کار آورده بودند )
برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزی و
به یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زربفت کار هنرمندان
بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنے اورنگ مرصع
و طلائیِ مینا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هر جا
مسندے والا گسترده گاو تکیه‌ها با علاقهای لآلیِ متلالی گذاشته
مسند پوستهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان بدیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش حجره که بمحجر طلا زر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ زرین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر ملک نظیر ( که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است ) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با اساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه ( که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پردله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع و تیرهای مرصع که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان نثار رفته ) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زردوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و مخمل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتی و مسلسلهای کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهاي اطراف شامیانهاي مخمل

(۲) نسخهٔ [ ح ] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ مرصع ] نیست - (۴) نسخهٔ [ ح ] بامسلسلهای *

در وسعت نمرغه های شیمیں بر افراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگیں گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور ( که در رفعت و وسعت بآسمان برابری دارد ) بحکم عالی در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا باتمام - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد درعهٔ پادشاهی و عرض چهل و پنج در چهار ستون نقره ( که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو ) برپا می شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه می نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّثقیل در مدت یک ماه بر افرازند و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است ٥

بالجمله چنین بارگاهی ( که با فلک همسری نماید ) گاهی افراخته نشده - و چنین مکانی ( که نمونهٔ فردوس برین باشد ) بایں زیب و زینت آراسته نگشته[۲] - از روز وصول فیض موصول پادشاهی بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز می گشتند[۳] - و گروهی بفزونی مناصب و نوازش خطاب و جمعی بمرحمت نقد و اسپ و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] بایں زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند*

یحیی کاشی تاریخ اختتام این بنای عالی چنین (۲) یافته (۳) ٭

٭ مصرع ٭

٭ شد شاهجهان‌آباد از شاه جهان آباد ٭

و هزار روپیه صله در گرفت ٭

مکرمت خان را بجایزهٔ اتمام این عمارات (۴) هزاری ذات و سوار در منصبش افزوده - از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و در سال بیست و سوم مطابق سنهٔ ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری در شاهجهان‌آباد مکرمت خان رخت زندگانی دربست - مشارالیه بتمول و زرداری شهرت تمام داشت - مشهور است که روزے فردوس آشیانی (۵) فرمود که بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهای مثمن و مسقف آنجا ( که طرح برگزیدهٔ طبیعت بود ) ترتیب نگرفت - و بدان نمط ( که پسند خاطر بود ) این شهر صورت نیافت - و درین باب تعرض گونهٔ به مکرمت خان کردند - ازان روز مکرمت خان گفتے که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند آنچه خرج شده داخل خزانه می نمایم - پسرے داشت محمد لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

(۲) یعنی سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجری - (۳) نسخهٔ [ ا ] یافت - (۴) نسخهٔ [ ج ] عمارت - (۵) نسخهٔ [ ب ] فرموده ٭

فوجداري ميان دوآب مامور گرديد - و روح الله درانجا رادهٔ از منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ بهرام دتقريب سخن بگزارش چگونگي قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بيان اين شهر و دهاي قدم بير حوالي ميكرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسيس پذيرفت جانب راست و چپ آن در ادار دريا سائر شاهزادهاے عالي شان و امراي عظمت نشان بعمارات وسيع و بديع و نشيمنهاي دل نشين چندان پرداختند [ كه از ابنيهٔ عاليه ( كه بيست لک روپيه صرف آن شده باشد ) و آنچه از آحاد ناس تا اكابر و اعالي در خور مراتب احوال و دولت كثرت و قلت اموال موافق خواهش و سليقهٔ خود طرح ريخته اند ( و از حدر احصا بيرون است ) معمورهٔ عظيمي و سواد اعظمي ست ] كه سياحان جهانگرد بلدے باين پايهٔ نسبت (۲) و وسعت و بدين مايهٔ جمعيت و جامعيت در هيچ اقليمي (۳) نشان ندهند * بيت *

* تعالى الله اگر مصر است و گر شام *

* بود يک گوشهٔ اين محشر عام *

مدينة السلام بغداد ( كه پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفاي عباسيه بود ) دوره از طرفين دجله دو فرسخ است كه

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] انحصار - (۳) نسخهٔ [ ح ] اقليم *

سش کروه رسمی باشد - و محیط این شهر عظمت‌بهر پنج
ورسع پانزده کروه رسمی ست - و چون حصار شهر نو ( که
از سنگ و گل کشیده بودند ) بوفور باران جا بجا ریخته
در سال بیست و ششم سورے از سنگ و صاروج در کمال
متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سی ام بطول
شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بلست
و هفت برج و یازده دروازه ( که دو کلان بعرض چهار و
ارتفاع با شرفات نه ذراع است ) بصرف چهار لک روپیه
صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول
یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و
شصت حجره و ایوانهای بهایت مطبوع و دلپسند ( که بحکم
معلی سکان بلده آنرا ساخته اند ) - از آغاز بازار ( که متصل
اصطبل پادشاهی ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع
از دیوار قلعه اساس یافته ) تا چوک هشتاد در هشتاد -
کوتوالی چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک
دیگر صد در صد بطرز مثمن بغدادی - بازارے ست بهمین
قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سرای دو سقفهٔ
رفیع اساس بیگم صاحب ( که یک درش جانب بازار و دیگر
بطرف باغ ) موسوم به صاحب‌آباد ( که حقیقةً سه باغ است )

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع و یکی از ان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلی‌حضرت بآن ماثر در آن مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور جمایت سمت بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکه زمان صورت انجام یافته - و ازین سرای بچوک تا سرای بچوک کوتوالی منزل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبرآباد بطول هزار و پنجاه بعرض سی ذراع در نهایت پاکیزگی بجوی در وسط هفت صد و هشتاد بهشت حجره و ایوان آراسته - در اعاظم بازار محاذی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدی عالی بنیان اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر ( که موسوم بمسجد جهان نما ست ) در کمال زیبایی بمتانت و نزاهت
(۲)
فراخی ساحت بر کوهچهٔ جانب جنوبی قلعه بمسافهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصت هجري اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و فاضل الله خان زینت افزای جهانا خاک گردید #　　# ع #

* قطعهٔ حاجات امد مسجد شاه جهان *

(۳)
تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر ( که قریب صد سال گذشته ) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ ب ] فراخی ساحت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت *

طرح امکنهٔ دل فریب و طراحی حدائق طراوت افزا بجائے رسانیده اند ( که ادهم تیز گام خیال در ممالک بیان آن بلنگی می گراید ) خانهٔ بپای چوبین چگونه آن راه تواند پیمود - خصوص مساجدے که در چوک سعد الله خان و چوک معروف به چاندنی چوک ( که معمار همت عالیهٔ فخر خان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده ) - کاسهٔ گنبدهای هریک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال درخشانی گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم ملک را خیره می سازد - و ازین جهت ( که از مدتے ممتد رایات ظل اللهی سایه گستر این مصر جامع است ) بکثرت انفس و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معموره ایست هر چهار ربع او مسکون - و از سببهای اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقلیم هر کوچه و برزنش کشوریست بامتعهٔ اقالیم سبعه مشحون - هر جاده مالامال هرچه در خور مدن و ناگزیر امصار است - و در هر دوکانش نموور نفایس و نوادر هر دیار صد کاروان بار - ازین است که در فترت نادر شاهی طرفه چشم زخمے باین شهر رسید - و در طرفة العین بصورت اصلی بار گردید - بل همه چیزش از اول بهتر و زور افزون است - و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون - صنایع پرداري و نزاکت کاریها را زور بازار است - و طرب انگیزي

و نزم‌طرازي‌ها با دلها سروکار - چون پای خامهٔ نررودار در مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است باین بیتی از مرزعی کشمیري ( که در تعریف این شهر گفته ) اکتفا می نماید *

\+ بیت +

* جهان را گر نه از خون یاد باشد *

* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلی قدیم ( که از مهین و دیرین شهرهای هند است ) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سی و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند اما از سوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوکرهی گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را می ستاید *

* بیت *

* ری دهلی و ری بتان ساده *

* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیانی درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پسر پسرش سلطان محمد شهرے نو و مدارل دلگشا در روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر برافراشت جهان نما نام *

چون نوبت بحضرت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے برآراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه ( که بر ساحل دریای ستلج است ) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواری تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سي - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بحدر آباد صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و ( چون درین صوبه دیگر رودها فراوان ) لحتی شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و روینج و نمکار درو - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاري جانور و فیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار و دویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و سارده لک و پکرسوده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیانی

بدو میگرانند - چون اعلی حضرت باحداث شاه‌جهان‌آباد موسوم
بدار الخلافه گردانند محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سی و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم ( که بهترین بلاد هندوستان است )
شش فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و دو دیگر ابان و بهمن اگرچه
سرد است لیکن نه بمدار - و این فصل موسم خوبهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
تابستان از غرهٔ اسفندار تا آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردین نیز معتدل
است - درین دو ماه سواری و قطره می توان کرد -
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت برون نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - اول تیر
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بعان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ آخر ] نیست - (۴) نسخهٔ [ ج ] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام بلز ایام خوبیهاے هندوستان است -
و در شهریور اگرچه باران می بارد اما به بمرتبهٔ ماه گذشته -
مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بتحریف
و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم
می گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرمتگی در هوا نمی باشد - و در برسات
روزے ( که باران نشود و نسیم نوزد ) هوا گرفته می شود -
این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

## * میرزا حسن صفوي *

پسر سوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکانی
بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سر افرازي داشت -
پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالی قدر خویش از
صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس جلادت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعهداری صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها
با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت ادهلاک
داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده زری
عقیدت بتقدیل سدهٔ جهانبانی مي‌افروخت - و بار بدستوری
معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار نامد در می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور بداله مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خوردش نامزد او گشت - و مصدوق صف شکن بسزش بقارة مرحمت شد - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار افراخته درد پدر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده سرف استلام خلافت دریافت - و پدر و پسر کومکی بنگاله شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق صوبهٔ مذکور معتبر گشت - و باضافهٔ هزار سوار ممتاز اندوخت - و در سال بیست و سوم آخر سنهٔ ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجري ره نورد عقبی گردید - مشار الیه خطاب خانی قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر بخدمت تهانه داري و فوجداری حصر ولایت بنگاله چندے بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سوم هجري سال پنجم عالمگیري روزکار حیاتش بسر آمد - دختر میرزا میران یزدي همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافی ( که برادر

علائی خلیل الله خان است ) در خانهٔ او بود - خلف او سیف الدین صفوی باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموری گرفت - و بنابر جهتی از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم بحالی منصب کامران گردید - و خطاب خانی بنام خود یافت *

# * مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پهانیست - از بطن برهمن زنی بوده ( که میران کمال شیفتگی بدو داشت ) - ازین جهت این پسر را بنهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد - و در حین حیات خود بروشناسی پادشاهی و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میر حسام الدین انجو سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی ( که نظم صوبهٔ دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت ) خان مشار الله نیز کومکی گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان ( که حصون تسعهٔ دولت آباد بنیروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه
هجري گشایش یافت ) سپه سالار خواست یکے از سران فوج
را با برخے از بندهای اخلاص شعار بنگراست قلعه گذاشته
خود به برهانپور شتابد - ازان جهت ( که مدتے در محاصرهٔ
قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و مدم و سام از کارزار
بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز
نمانده ) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر برتافت - و
مشهور است که ( چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت
بود ) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سبد
نامبداع چندن اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو
نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ
پذیراے آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملی بکار برده
سید مرتضی خان را (۱) جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در
قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت ؁- در همان چند روز
فرمان بنام خان دوران رسید که ( چون او بیش از همه
تعب و صعوبت کشیده )[۵] قلعه را بمرتضی خان سپرده خود
بمالوه ( که صوبه داري آن باو متعلق بود ) رفته چندے
بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے ( که
از خزانهٔ عامره با خود داشت ) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

(۲)
داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تهانه‌داری دلمو سرافرازي داشته بمالش متمردان آن ناحیه از پیش و عذر آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو ست جمعیت کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در حسن و بستن طایفهٔ بهس کوتاهی ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بهسواره و لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبهٔ پیری و ضعف قوي طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت نمی توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب بار داشته بیست لک دام بطریق سالیانه از پرگنهٔ پهاسی وطنش ( که یک کرور دام جمع دارد ) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر کدام از عبد المقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب و دیگر بنابر او را فراخور حال بمنصب سرنواخته هشتاد لک دام بتمهٔ این پرگنه را در تیول آنها مقرر کرد - پس ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده داخل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری خیرآباد رسیده *

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] دلمؤ *

## * معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوحانی داد جانفشانی و خان سپاهی داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر بلاسها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازی سهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونی بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولی عهد شاهجهان بربست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهی گردیده اقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف بست زماعت شاهی بدر افتخار دست *

چون شاهزاده بحسین رای بالاخ مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت ( که از عمدهای دولت شاهی بودند ) بهوش افزائی و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوری تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه والئ آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او ( چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت ) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برداری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامی بدوصد و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسئ انجمن حضور و استحسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در
ایام ناکامی شاهزاده ( که از بی مهری روزگار غیر از قطع
منازل سود سفر بنظر نمی آمد ) او از اخلاص وافی و
صفای صافی ( که سر آمد شمائل رضیه است ) پرستاری و
هوا داری خداوند مجازی را سرمایهٔ بهبود دانسته بهیچ رخنه
از رکاب شاهی جدائی نگزید - تا آنکه زمانهٔ نیرنگ ساز
بمعاملهٔ یک دست و گشاد مژه چمن دیگر طرح ریخت - و
بهار دولت شاهی گل کرد - در سنهٔ ( ۱۰۳۷ ) هزار
و سی و هفت هجری جنت مکانی در گذشت - و الویهٔ
شاهی از خطهٔ دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب
کانکریه ( که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است )
پرتو نزول افگند - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر
رسید تونور تفویض یافت - و ازانجا که هنوز وصول بدار
تعلقه به واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را
تاریخ ب چهار هزاری دو هزار سوار برنواخته با جمعی دیگر
احمدآباد گذاشتند - و در سال دوم فوجداری احمدنگر
پدرش بر افراخت - پس ازان به صوبه داری مالوه متعین
است - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت
عیال ان خاندوران گردید - و او بفوجداری اطراف دار الخلافه
خان ور شد - و در همین سال مکرر بالش باقر خان نجم ثانی

ناظم اودیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به نصاحب صوبگی اودیسه بلند پایه گردید *

از غرائب روداد آنکه گویند باقر خان کارهائے چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای (۲) هر یکے موجب رسوائی بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیهکه و دیسپاندیه و معدم فراهم آورده بهرکه گمان سرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکے ازان آشوب خان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دربهولا بتحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان ( که بتحشیگری آن صوبه یافته همراه بود ) روزے ( که از الهآباد در کشتی نشسته می رفتند ) میرزا احمد نقریبے از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و بهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستی چنان شمشیر بصویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و افشای هریکے الخ *

حركت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار تمام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهی ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بدادن دهي و مطیع نواري و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد بار در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام در گذشت ببندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از غرض راه عطف عنان کرده بجانب امور رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال ( ۱۰۶۱ ) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحي جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

## * میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرکس ( که وکیل مستقل آن سلسله بود ) میرزا

غازي را جانشين پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را نیابت گاه زندان در نشاند - او بقلاوزي بخت و رهنمونی اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیري استظلال عاطفت نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته بتعیناتِ دکن فرمود - و چون میرزا غازي در حکومت قندهار درگذشت خسرو خان عبد العلي نامی را ازان سلسله در مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایهٔ حکم رانی اندیشید - جنت مکانی بتوهم آن ( که مبادا عبد العلی به دستان سرائی خسرو خان ریشهٔ استقلال دران سر زمین فرو برد ) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمی فرمود - و چون او همه سای آستان خلافت گردید بعرض برخی حسّاد [ که میرزا از دیربار در آرزوی ملک موروثی نعل در آتش است - اگر دریغولا مستقل شده بحاکم کچ و مکران و هرمز ( که قریب واقع شده اند ) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نماید مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید ] پادشاه بد گمان شده میرزا رستم قندهاري را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و بسعي او رگ و ریشهٔ ترخانیه ازان ولایت بر کنده گشت - و میرزا عیسی بجاگیرداری دهن پور گجرات سر بر افراخته تعین آن صوبه گردید - دران هنگام ( که اعلی حضرت از خوالی تلنگ بجانب بنگاله و بهار رفت و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود ) میرزا بداوری طالع از نقد و جنس واسپ و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهی ارسال داشته بخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت #

پس از ارتحال جنت مکانی در اثنای توجه رایات فردوس آشیانی از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائی بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک تهته کامروای ملک خود گردید لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان روائی حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقی خان تفویض یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداري متهرا و آن نواحی مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداري ایلچپور رخصت یافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب والای پنجهزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه در نواحته بفوجداري سرکار سورتهه مباهی گردید - در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت - و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله ( که بمنصب دو هزاری هزار سوار سر افراري داشت ) مقرر گشت - و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بایالت جوناگده ( که حاکم نشین ولایت

سوانهٔ است ) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم خراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش معوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سامهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعی سقوط نداشته - باه هم خواداده داشت - و بسیار عیش دوست و سفینهٔ منکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بتشریف در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح ( که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده ) بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبی درخور سر افرازي یافتند *

## * محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بشاهزادهای ولی عهد تعلق می‌کرد [ چنانچه در عهد فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

تجویز شده بود ] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بصوبه‌داری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است ، کار کلان قضا
بادبی وسیلهٔ جامی را بکام می زیزند دران ایام [ که جراحات
بیگم صاحب ( که بنابر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
بدون اطلاع سوخته بود ، پس از معالجهٔ بسیار اطبای رفت )
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد ] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور
میداند - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
بیشتر بر طبق حکم ارا آورد - ، مرهم او بفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را ده مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا سر نواخت - و مشار الیه ( که
واسطهٔ این امر بود ) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خانی ماموری اندوخت - سال بیست و ششم ( چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت )
او بنیابت حکومت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام
مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجری پیمانهٔ
زندگی او بر آمود *

## * مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز جلوس اعلی (۲) حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر در افراخته مرخص گردید - و چون سال سیم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهی گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه و تسخیر بقیهٔ قلاع نظام (۳) شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران بصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی سهامت و پردلی سردار با وفار قلعهٔ اودگیر ( که از قلاع حصینهٔ زمینهٔ (۴) بالاگهات دکن است و درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر ) هشتم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۰۴۶ ) هزار و چهل و شش هجری در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهی درآمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت و مردمی بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ ج ] عادلشاه - (۴) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان زمان (۲) گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے ( که اندرون قلعه واقع شده ) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تعویض آن بمعل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور بنر بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئی کوتاهی نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آسانی و فراغت دوستی بودن آن نیافت ( که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه رساند (۳) ) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سی ام حسب الالتماس

---

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری - (۳) نسخهٔ [ ۱ ] برسانده *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگی داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

## * میر شمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتے تارک دنیا بوده - و سیاحت میکرد - پس ازان ملازم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نواحی سورت ورود نمود) او بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پترده مضاف گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری نیز قامت قابلیت آراست - سال بیست و یکم بفوجداری و تیولداری پتن متعلق گجرات بجای اعظم‌خان دار ور گردید - سال بیست و هشتم بار به تهانه داری و جاگیرداری پترده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجری لباس هستی را برکند *

# * مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهی پیشه بود - بکاردانی و معامله فهمی امتیاز داشت - ابتدا نوکر علی مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را بتسلیم اولیای پادشاهی نموده ببندگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلی (۲) خان از یاوری طالع بدولت روشناس وایر گشته منظور نظر التفات خسروانه گردیده - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی بفوجداری دامن کوه کانگره از تغیر نجابت خان فرق امتیاز برافراخت - و چون صاحب صوبگی و سوداری بلخ و بدخشان بنامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او بتحشیگری فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر خان نثار خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و چهارم بتحشیگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابی اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوری یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رسادت و کاردانی

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ خان ] نیست *

خود را بر زمین زور آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدی و خطاب خانی چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [ که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را ( که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیاورده طبل خود کامی و خود آرائی می نواخت - و از امور سلطنت حرفی به اعلی حضرت نماند ) کوتاه سازد ] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افگند - و در کمتر فرصتی لشکر نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهی ( که دران صوبه بودند ) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت در خط بندگی و همراهی گذاشت - مرشد قلی خان ( که آثار ارادت و جانفشانی از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهی بتقدیم می رسانید ) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان ( که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت ) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهی مدارج عزت پیمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سوار سواری یافت - و چون رایات پادشاهی دهم رجب سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری بگذر اکبرپور از آب نربده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائی ( که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است ) با مهاراجه جسونت ( که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پای اقامت در نواحی اجین افشرده بود ) افتاد راجپوتان مشهور مثل مکند سنگهه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهاله و ارجن گور ( که از رؤسای آن قوم جلادت کیش بودند ) دست تعلق از جان برداشته حلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [ که اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادری مرشد قلی خان ( که از سرداران راسخ العقیدة و صاحب سیف و قلم بود ) قرار یافته ] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان ( که مقدمة الجیش هراول بود ) با آنکه بوجهی درخور کثرت و هجوم مخالفان نداشت پای ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بی شمار ( که منتهای مرتبهٔ سپاهگری و جانفشانی بود ) مردانه نقد جان نثار نمود - و بادای حق اخلاص سرخروئی اندوخت #

مشار الیه با وصف خوش دهادری و پیشهٔ سپاه گری عهده متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسی (۲) پیرایهٔ حالش بود - در دیوانی دکن باسدمالت و رفاهیت رعایا کوشیده در بودن بیشتر آبادی ملک همت گماشت - و از کار شناسی و خبرسی تقسیم اراضی نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستور العملی قرار داد - گویند از روی احتیاط (که مبادا حیف و میلی بکار رود) بسا اوقات خود طناب جریب بدست گرفته زمین را پیمایش می کرد - از حسن نیت او بود که عمر جاوید یافت - یعنی نامش بسبب این دستور العمل تا انقضای اعوام و شهور بسیار (۳) در صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک وسیعة المسالک بیشتر حاصل زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت اراضی بجریب و تعیین زمینها و تقسیم اجناس حبوب و بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و جفت گاو می توانست و هر جنسی که می خواست بر سر قلبه قلیلی باختلاف بلاد . پرگنات بحاکم می داد - بازپرس کمیت و کیفیت نمی شد - و پس ازان [ این ولایت بدورگار ممتد بعروج کشیهای متوالیهٔ سلاطین هندوستان

(۲) نسخهٔ [ ج ] خدا پرستی (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ بسیار ] نیست *

پی سپر گردید - و رعایا از دام معل و معاملت نو درسان و ابران گشده برک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط چندین ساله سرباري گردد - و ویرانی بمرتبهٔ انجامید ( که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرور دام از اصل صورة جاددیس تخفیف دادند ) بحالت اصلی نگرائید با آنکه دولت بمرسد قلی خان رسید (۲) ] خان مذکور از کار طلبی و دوست پژوهی به رای صواب اندیش خود دستور العمل راجه تودرمل را ( که از زمان عرش آشیانی احداث یافته در هندوستان مروج گردیده ) بعارگی دران صوبه بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین نمود که اراضی اکثر پرگنات را (۳) به پیمایش در آوردند ( که آنرا رقبه خوانند ) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله ( که بکار قلبه رانی نمی آمد ) نمود - و هر دیه ( که مقدم نداشت و وارثان از از صدمات حوادث مفقود الاثر بودند ) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی از سرکار داد ( که آنرا تقاوي گویند ) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ ج ] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ را ] نیست *

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سررشته (۲) ( که معمول زمان قدیم بدر بود ) - دوم تقسیم غله ( که آنرا تبائی نامند ) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسغول مختلف است نظر بر خرج آب کشی و ایام تداری آن - از نیم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقی بر عهدت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهی بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذور نظر بر نرخ و چندی و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد فی بیگهه چیزے (۳) معین نمود که بعد جریب آنرا باریافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن ( که آنوقت همین قدر ازین دیار مخصوصهٔ تصرف پادشاهی در آمده بود ) به دهارهٔ مرشد قلی خان شهرت دارد #

پسرش علی بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علی بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سررشته - (۳) نسخهٔ [ ب ] کرده ٥

سی و دوم بوقایع نگاری کچهری دیوان اعلی سرفراز گردید -
وقت مرحمت خانی و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسند
که بر نام خانی می خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
(۲)
بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلی خانی اختیار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر مردان علی ( کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ ) نادِ نادان
بگویند که علي گذاشته قلي میشود - فضل علی خان بهتر
است - و پس ازان بدیوانی شاهزاده محمد معزالدین ( که
از زندان تادیب رستگاري یافته بود ) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت بدیوانی صوبهٔ ملتان امتیاز
یافت - زبانی یکی از رفقای خان مذکور ( که خالی از
اعتماد نبود ) مسموع افتاد که چون از دکن بصاحب ملتان
(۳)
رخصت یافت بچه کامدانی و سعی راه مقصود پیمودن
گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او
و همراهانش بچید - چون بلاهور پیوست بوقع کوفت سفر
(۴)
وقعهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سفر داعی و هر شام
مجلسی تازه می آراست - ناگهان از فلاخن حادثهٔ فلک سنگ
حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهی بنام حاکم
آن بلده اصدار یافت که فضل علی خان را طوق و زنجیر
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کارکند حکم گردید - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خان - (۳) نسخهٔ [ ا ] شفقت (۴) نسخهٔ [ ج ] روز •

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلی بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که زبر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او ( که در لاهور بضبط در آمده ) باو مسترد نمایند *

## * ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافی داشت - و از خدایت سلم بخشی وافر - در عهد جنت مکانی به رو شناسی و ناموری چهرهٔ تفرق می افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهانی بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان ( که همراه پدر بتلاش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت ) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے می نمودند - و گاهے جنگے بگریز می کردند - ازین جهت دلاوران جسارت پیش جسته ازانها بر نمی گردیدند - اتفاقاً روزے ( که در چنداولي (۲) ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ ج ] دریلچها [ کاف ] نیست *

بنام و نشان نامزد بود ) از سهل انگاری فریب بدو کرده
از قول دور افتادند - مختالف ( که در کمین فرصت بود ) بیکبار
با ده هزار سوار رسیده - بجنگ پرداختند - برخی جانه رادان
رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگی داده راه جانفشانی
سپردند - ملتفت خان با زاد بودا چندراوت ثبات قدم
بیارست ورزید - از معرکه پهلو تهی ساخت - و در سال
دهم بخدمت عرض مکرر امتیاز یافت - و در سال سیزدهم
بدیوانی صوبهٔ بنگاله دستوری یافت - و در سال نوزدهم
بخشیگری لشکرے ( که بسرداری شاهزاده مراد بخش بمهم
بلخ و بدخشان تعین یافته ) اختصاص گرفت - و در سال
بیست و دوم ( چون شاهزاده محمد اورنگ زیب با عساکر
نصرت پیرا بمهم قندهار تعین شد ) بخشیگری آن فوج بخان
مذکور مفوض گردید - و درهمین سال پدرش رخت زندگی
بربست - او در رکاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سوارداری
یافت - و در سال بیست و سوم پانصدی دیگر بر منصبش
افزوده بعین دکن گشت - دران هنگام صاحب صوبگی دکن
بشاهزاده جان متعلق بود - بنابر دیرین ربطها و وفور کاردانی
و معامله فهمی بدیوانی برهانپور مامور شد - و مشار الیه
در بندوبست آنصوبه کوشیده آثار نمود از ساحت آن زمین
برداشت - و بحسن سلوک همه را از خود راضی و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت به جهانداری دیوانی پایان گهاٹ دکن ( که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد ) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزونی پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سربلند گشت ❊

و چون مشام حس اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیری باستراع سلطنت بطاق همت بمدای موافقت در اسب پس ازان ( که بکران عزیمت شاهی از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید ) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ حسوست در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلی خان ( که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود ) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب اعظم خانی و عنایت طوع مطرح ادوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتدار برافراخت - ازانجا [ که فلک ستمگار و روزگار ناسازگار ( که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود است ) هرچه برافرازد بیندازد و بهرکه پردازد نسازد ] آن

حسرت نصیب چمنستان کامدانی هنوز از بادهٔ وزارت لبے تر نا کرده که (۲) پیمانهٔ حیاتش (۳) لبریز گشت - یعنی یک و نیم ماه سالم بگذسته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و خوش جان بجان آفرین سپرد - از فهم درست و ادراک عالی مشهور و شگفته پیشانی و متواضع بود - و حسن معاشرے داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش می گردید - و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *

* تمام عمر بفکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال هوشدار خان پسر او ( که از امراے عالمگیري ست ) جدا بتحریر آمده *

## * معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ فراست و کیاست آراستگی داشت - در عهد فردوس آشیانی به منصب پانصدی دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام می ورزید - بمددگاري طالع قوي و دستیاري سلیقهٔ درهت هر صوبه دارے ( که دران

(۲) نسخهٔ [ ج ] تازه باکرده ٠ (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ کاف ] نیست ٠

ولایت رسید ) مورد بقرب و مصاحبت خویش در واحقه باعزاز و احترام تلقی نمود - در امانت و مردمی سرآمد زرکار و در کارروائی و آشنا بروزی یکتای وقت بود - چون نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت موسی الیه از کارشناسی و دیده وری دربین خدمت و خیر خواهی خود را دل نشان شاهی ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامی ( که شاهزاده بارادهٔ انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید ) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت - و در محاربهٔ جسونت بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولی انتظام داشت - پس از انتسام بهار نصرت و فیروزی بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه ( چون سواد دو اعزاباد دهلی مشهور بشالهمار مضرب خیام عالمگیری گردید ) ازان جهت [ که اختر شناسان بجهت جلوس مسعود در سریر فرمانروائی روز جمعه غرهٔ ذی القعده سال ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری بر گزیده بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسر انجام لوازم این امر بدوی ( که معمول این دولت است ) پردازند ] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [ که درین معارک هنگامها و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائی شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان سهامت نشان از امرای شاهجهانی ( که در مرافقت ساهی چنان بار گران بر گردن گرفته بچندین امرے سترگ اقدام نماید ) دیگرے نبود تا وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار ( که بآرام گرفته بود ) از سبک سري و کم حوصلگی دست از زیادہ طلبی بر نمی داشت - و عنایات پادشاهی را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت ] خانه نشین گردید - معمور خاں ( که بحسب قدم بندگی و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهی بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتی و مصادقت می زد ) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زبانی پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ مجادله پرداخت در نگرفت - ازانجا که در پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامی سرباری شده بود دلخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان ( که پاس نمک و حفظ نورهٔ سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت )

مرارًا ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش در خاسته (۲) نراه افتاد - بخدمت خان بملاحظهٔ آن ( که مبادا کچه گل کند ) از قماش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش از را سر دروازه انداخت - هرچند مردم همت چوکی وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها ناشگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله ( که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسی علم استادی می افراشت ) چندگاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاری بدر درویشی زد - و صبیهٔ او [ که اهلیهٔ جعفر علی خان خراسانیست که ( ابتدا بدامادی خانم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکانی دیوانی بیجاپور و حیدر آباد و بدر و بخشیگری (۳) فوج خان فیروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بپریشانی انجامید ) در مبادی عهد خسرو زمان در گذشت ] تا الآن بتاغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور حال معلوم نشد -

(۲) نسخهٔ [ ب ] بر راه افتاد - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ بدر ] نیست *

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسدار است - که یکی از نبایرش صدرالدین علی خان معموری ست ( که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده ) - اما حیف که صد یکی از آن یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو متمشی می شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهی استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اوڈیسه بتجارت و سوداگری چهار در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیری به بخشیگری و واقعه نویسی سابکهیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سراوراری یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطانی معاتب شده چندے در احمدآباد گذرات گذرانید - هنگامے ( که حسین علی خان امیر الامرا بدکن می آمد بسابقهٔ معرفتے ( که پدرش با (۲) سید عبد الله خان بارهه داشت ) با آن (۳) عالی منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتّی طرفے از رفاه و جمعیت بیسته جسارت بر جسارت افزود - و بحال بناه از دکن بدار الخلافه و از آنجا

(۲) نسخهٔ [ ج ] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] بآن عالی منزلت *

بنگاله سعادت - هرچند بسعی و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائی بنکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بتو تفویض یافت او صوبه داریٔ برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان ( که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد ) خان مشار الیه بفوج زده خود را بجناب نیدر سورت انداخت - و از سرنو دستگاہے بر چید - و از بد اختری (۲) دستخوش تاراج عدم گشت - ازانجا برن راجه ساهو بردند - هرچند تلاوای راجه برداخت و سعیها کرد ( که برهم زن صلح دکن گردند ) سودمند نیفتاد - دران وقت [ که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه ( که گروهے ست از تلنگه ) انتزاع نمود ] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحی مدفون گردید - تا راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببی داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ (۳) مزاجے ندیده شد *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] وازانجا - (۳) نسخهٔ [ ج ] دیده نشد *

## * مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابی برافروخت - و بعد باضافهٔ پانصد سوار مرتقی شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار ( که در محاصرهٔ قزلباش بود ) دستوری یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدی ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادمانی در نواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سی و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه ( که تعین شده بودند در روی سلطان محمد اورنگ زیب[(۲)] بصوبهٔ مالوه تعین شده بود ) شرف دستوری پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن سنگهه[(۳)] هادا برادر خود از نوپیدائی مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

(۲) نسخهٔ [ ا ] سلطان اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ ب ] موهن سنگهه -

و در کشش و کوشش عملت نورزیده مادی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت - هر دو برادر مطابق سنهٔ ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعیناتِ دکن بود - سال نهست پنجم در گذشت - مرزبانیِ وطن بنام کشور سنگهه ( که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته ) مقرر گشت *

## * معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفیِ توپ خانهٔ پادشاهی و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیانی رسائیِ او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بادصمام کوتوالیِ لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانیدند - و سال بیست و پنجم به کوتوالیِ لاهور کامیاب گردید - پسر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بار بهم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانیِ بیوتات از تغیر رائے مکند ( که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(٢) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

نمیتوانست پرداخت ) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عرت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانی دیوان معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم ( که بسبب ضعف قوی عهده برا نمی توانست شد ) لوای اعتبار برافراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش بلندی گرائید - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت پدر گرامی قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموکر (۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد ) در اثنای زد و خورد راهبرده ( که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خانی نام آور شده بود ) مطابق سنه ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت هجری مقتول گردید *

## * مبارک خان نیازی *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان ترقی نا کرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(۲) نسخهٔ [ ب ] سموگر *

بس در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهانی خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثانی گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هشت صد سوار در تواجده بهمراهی (۲) راو رتن بصوب بلکانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران بار گردید ازانجا ( که شجاعت و بردلی ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله ) مشار الیه از کار طلبیها بموافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار برده نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عرب برافراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگی در آورد و ( چون بهمراهی (۳) خاندوران بافتتاح قلعهٔ اودگیر و ارسه مکرر مصدر کارهای سترگ گشته جدکاري و دولتخواهی او دروی رور افتاد ) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آسنی ( که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیاري همت بتعمیر آن گماشته ) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] در تواجنه شد - وبهمراهی - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] اودیسه ●

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی
اسلام خان مشهدی بتقریب برخی امور روزے سر دیوان حرفے
بتند درمیان آمد - از فرط غضب و غیرت خطری نتوانست
متحمل شد - روانهٔ حضور گردید - و پس از تقبیل سدهٔ
خلافت مشمول اعطاف (۲) خسروانی گشته در کومکیان دار الملک
کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بتهانه‌داری و
فوجداری هر دو بنگش ( که در انعام سلطان سلیمان شکوه
مقرر بود ) سرافراز گردید - چون بعد و بست آن سرزمین
( که ماوای فساد پیشگان فتنه انگیز است ) چنانچه باید
صورت نبست در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی
آن صوبه بسر می برد - و در سال دوم عالمگیری از تغیر
حسن بیگ خان بار دیگر بفوجداری بنگش (۳) مامور گشت -
تاریخ فوتش بنظر نیامد - فقیر دوست بود - بر حید مثی
بدرویشان میکرد - بعد ازو ازین سلسله کسے ترقی نکرد -
الحال در آشتی هم عدد از رسوم و اطلال نامے و نشانے
نماندہ *

## * میرزا ابو سعید *

نبیرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بیگم است - در

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] الطاف - (۳) نسخهٔ [ ج ] بنگش که در انعام سلطان سلیمان شکوه بود *

رعنائی و میرزائی شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینت و تزک و ترتیب در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداری نوعے رعایت نمودے که دریں باب هیچ کس از همسران بل برتران باو نمی رسید - و نازک مزاجی و عالی دماغی او بجائے رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار می رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمی کرد سواری موقوف می نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و سروري می افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را بنظر در (۲) نمی آورد #

چون خطش سبعه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط می کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا بخردگی و خرد سالی نا عم خود آصف جاهی برهم زده سر رشتهٔ اخلاص نا مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه امرای بزرگی و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخهٔ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [ واو ] نیست ٭

جهانگیري بحکومت تتهه فرق عزت برافراخت - و چون
نوبت فرمان روائی به اعلی حضرت رسید بنسبت ناخوشی
يمين الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سی
هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشهٔ
فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال
بیست و سیوم حسب الالتماس بیگم صاحب (۲) از پیشگاه خلافت
و جهانباني بفوجداري اجمیر و منصب دو هزاري ذات و هشت
صد سوار دو اسپه سه اسپه (۳) رخصت تعلقه یافت - چون بمرض
داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت -
در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالانه بار
دیگر در اکبرآباد منزوي گشته بقیهٔ ایام حیات را بعشرت و
بے غمی گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیري رخت بزاویهٔ
لحد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین و صحف شغفے
تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده بمجلدهٔ ترتیب داده
خلاصهٔ کوئین نام گذاشته - پسرش حمید الدین خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زیب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد
جنگ راجه جسونت ( که نخستین فتح سریر آرائی ست )
بخطاب خانه زاد خان سر افتخار برافراخت - و بعد ازان
خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(۲) نسخهٔ [ ب ] بیگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ ج ] بر دو اسپه رخصت الخ •

كرم الله بفوجداری موانکی پتن (۲) ( که بیست کروهی اورنگ آباد سرکار کنک است ) تعین گردید - و در سال بیست و دوم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

## * مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داست - پدرش میرزا عرب (۳) ( که از سادات صحیح النسب خواف است ) بهند آمد - و بملازمت حضرت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - بستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رساندن - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت بازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامی ( که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت ) بدیوانی سرکار شاهی مباهی شد - بستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار ( که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است ) اختصاص گرفت *

و چون براستی و درستی و کاردانی و معامله فهمی اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ ا ] میرزا عرب •

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصیب باضافهٔ منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک ( که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد تسخیر کرده بود و پس از آنجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد ) و برخی قلاع آن مثل کنجي (۲) کوتهه ( که از حصون معظمهٔ آن دیار است ) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت ( که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد ) مهمات آنجا احتلال داشت در سال دوم میر مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاري دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران ( که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است ) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ ( که دانشمند خان انشا کرده بود ) با موازي یک

(۲) نسخهٔ [ ح ] کنجي کوتهه •

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلی خان والی بلخ ( که هر کدام مبانی مصادقت و موالات را همواره بانهدای تحف و تنسوقات موکد می داشت ) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثانی ست که چندے بدیوانی خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علی صمد مکرم خان بهادر است - باکتساب علمی پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازیں بدیوانی سرکار عالی جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد •

## * میرک شیخ هروی *

برادر زادهٔ قاضی اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمیز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام ( که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالی و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوی نوشته - و به افتای عسکر پادشاهی چندے قیام ورزیده - و در بیستمین سال جلوس صاحب قران ثانی ازیں جهان فانی

بعالم جاودانی شتافته ) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانیده - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاوری طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب (۳) و افزونی پانصدی ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاری دو صد سوار بلند پایگی یافت - بستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال عرصهٔ پهنای هندوستان را زیر نگین فرمانروائی در آورد بیش از پیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونی پانصدی بمنصب سه هزاری سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادری اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یک هجری ودیعت حیات سپرد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] خسروانه * ( ۳ ) نسخهٔ ( ج ) بیگم صاحبه *

## (۲)
## ٭ مالوجی و پرسوجی ٭

برادران کهیلوجی بهونسله (۳) ( که از عمدهای نظام شاهیه بود . در نخستین جلوس اعلی حضرت فردوس آشیانی تخت بیدار داخل بندهای بادشاهی گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان ( که بنیابت پدر بحکومت همگی ممالک دکن از برار و خاندیس می پرداخت ) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل بنام سرالمدی او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (۴) دکن انتظام گرفته بتقدیم خدمات بادشاهی سرگرم بود - در مبادی تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهی خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولتخواهی خود دل نشین همگنان ساخت ٭

چون بمساعی جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب افتتاح آن حصن حصین ( که پای تخت نظام شاهیه بود ) هر روز آماده تر می‌گردید کهیلوجی باندیشهٔ آن ( که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت ) مانند یاقوت خان حبشی راه فرار سپرد (۵) - و در سلک

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] مالوجي - (۳) نسخهٔ [ ج ] کیلوجي - (۴) نسخهٔ [ ب ] تعیناتیات - (۵) نسخهٔ [ ج ] سپرده در سلک الخ ٭

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته نکرات با فوج پادشاهی در آویخت - جز خسارت و زیان کاری طرفی نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجی پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون مددهی او را بعزت رخصت می کنم - او ناچار زر نقد رسانده - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان ( که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهی را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهی با اولیای دولت در بست ) کهیلوجی را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري درکتاریها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهی میگذراند - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رساند *

(۲)
مالوجی و پرسوجی برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے ( که آن تفرقه انجام از نوکری پادشاهی حرمان خسته با عادل شاهیه پیوست ) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان خانهشاهی بر بستند - مهابت خان بانواع رعایت نوازش سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در [ بعضی نسخه ] مانوجي *

ولیٰ بن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دو صد بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به یمن بندگی پادشاهی صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاري و زمانه ساري در امور ملازم پیشگی کوشیدند همیع صوبه داران دکن را با خود راضی و سر عنایت داشتند - مالوجي چون خالی از اهلیت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه میداشت ( که شیرازهٔ تمام دکنیها بوده ) همه باوي یکتائی داشتند *

در سال یازدهم ( چون شاهزاده محمد اورنگ زیب فتح ولایت بگلانه پیش نهاد عزیمت ساخت ) او را با سه هزار مردم پادشاهی باتفاق محمد طاهر وزیر خان ( که از نوکران معتمد آن عالی قدر بود ) بآن صوب تعین نمود - مالوجی بآئین شایسته از کار مرجوعه وا پرداخته بکامیابی معاودت کرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندیده بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش ( چون شاه نواز خان صفوي لشکر بر سر دیوگذهه برد ) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگزیب میرزا خان ناظم برار را با هادیداد صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگذهه ( که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

می گذرانید ) تعین کرد - و مالوجي را با جمیع امرای دکن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام درکاب شاهزاده ( که نوبت دومای محاصرهٔ گلکنده بود ) رسانیده مصدر ترددات گشت - و در همان ایام بنابر برخی وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - تا آن ( که درین ایام شاهزاده از پیشگاه خلافت بتادیب عادل شاه بیجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطریق کمک تعین شده ) این هر دو برادر حسب الحکم از دکن بشاهجهان آباد رفته جبهه سای آستان شدند - و در همین سال بتیولداري ایرج بهاندیر و برخی پرگنات آن نواحي دستوري یافتند - و هنگامی ( که مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعین گشت ) آنها نیز کمکی گشته در جنگ اجین بمحافظت بنگاه راجه ( که نزدیک بجنگ گاه بود ) قیام داشتند - در عین گرمی نبرد مراد بخش ( که در برانغار موکب عالمگیري بود ) بر بنگاه ریخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجی و پرسوجي تاب مقاومت نیاورده رخ از جنگ و ستیز تافته آهنگ گریز کردند و یکسر تا اکبر آباد عنان باز پس نکشیدند - پستر در جنگ دارا شکوه با سپهر شکوه پسرش در میسره متعین گشت - و بعد فتح بادراک ملازمت عالمگیري فایز شده بمقتضای حال مشمول مراحم عام گردیدند #

اما ( چون از سابق و لاحق جلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود )
در سال سیوم هردو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم
نوکری و دیرین پرستاری آنها ( که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند ) اولین بسالیانهٔ سی هزار روپیه و
دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجی
در سال پنجم سنهٔ ( ۱۰۷۲ ) هزار و هفتاد و دو درگذشت -
هردو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز نام آنها
شهرت دارد - مالجی پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجی
داخل حصار شده - گویند پرسوجی در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداری جلگانون مضاف برار را به هشتاد
هزار روپیه خریده بود *

## * ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضی از یکتایان روزگار بود -
سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن
می ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل
دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهی ( که مستجمع دانشهای
گوناگون بود ) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر می برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ ج ] ملا علاء الدین علاءالملک تونی *

بندهای پادشاهی شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار

سرافرازي یافت *

چون شهر لاهور یکی از همراهان علی مردان خان ( که در حفر قنوات مهارتی داشت ) از نزدیکی مدبع دریای راوي ( که چهل و هشت و نیم کروه جریبی ست ) باهتمام خان مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید آب بعمارات و حدائق حوالی آن شهر نمی رسید لک روپیهٔ دیگر بارباب کار حواله شد - آنها نیز از کار ناشناسی پنجاه هزار روپیه بمرمت بکار برده کاری بظهور نیاوردند - ملا علاء الملک ( که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضی شناسا بود ) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سی کروه دیگر حفر نمود - و آب وافر بی فتور بضارت امرای دار السلطنت لاهور گردید - و در سال ساردهم بخدمت دیوانی (۲) دن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم بخدمت بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت - (۳) پس ازان بخدمت عمدهٔ خانسامانی سر برافراخت - و باضافهای متواتر کامیابی اندوخت - و چون پیش از تسخیر بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومی استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

(۲) نسخهٔ [ ح ] بخدمت دیواني قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخهٔ [ ح ] برافراخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری چهار صد سوار مباهي گشت . و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري (۲) پایهٔ اعتبار بر تر افراخت #

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري سال سی و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را ( که در ظاهر اکبرآباد واقع (۳) شده ) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختی پیغام زبانی بخلد مکان رخصت فرموده فرمانے نیز قلمی گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلی آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے منحتم نشأة خود شناسی و خدا دانی ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقةٔ زندگي در بارهٔ عطا گشت لوامع اشتیاق اوج گراست - زود بملاقات بهلی بخش شوند - فاضل خان ( که از پاک طینتي و نیک اندیشی خیر خواه

(۲) نسخهٔ [ ج ] افراشت - (۳) نسخهٔ [ ج ] واقع است •

طرفین بود ) بعد ابلاغ احکام و فرمان بوے سخنان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتے متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمدوس (۲) و رسیدن خود بحضور ارسال نمود - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضے اعیان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهاے بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام باکام کشید بجائے که کشید - و چون خلد مکان را بر دانائي و دولت خواهيِ فاضل خان اعتماد کلی بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان دانی در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم پرستاریِ حضور و سر براهيِ مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثانی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگي یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و مناشیر عالیشان ( که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد ) مفوض گردید - و بسفر باداے لختے پیغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشکاه خلافت رسیده برخی از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیانی از نظر گذرانید -

(۲) نسخهٔ [ ح ] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی ( که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهی بود ) رکهدابهه متصدی مهمات دیواني (هگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بمساعده روشی و معامله فهمی و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - پانزدهم (۲) ذیقعده سال ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامرانی رسانید - ازانجا ( که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه در سر کین است ) آن خان کمالات آئین را ( که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش (۳) زیبنده و شایان بود ) پس از تسلیم خدمات کورنش معهوده بهمرسیده در اندک فرصت استداد یافت - و ( چون اسپ عمرش از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت ستوحت را قوت مقاومت آن مرض نمانده ) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه ( که روز هفدهم وزارت بود ) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یاردهم - (۳) نسخهٔ [ ب ] قابلیت او *

گفت - نعش او بموجب وصيتش (۲) بلاهور نقل يافته در باغي ( كه جهت مدفن خود ساخته بود ) مدفون (۳) گشت - گويند روزے چند پيش از مرز بلند وزارت مي گفت كه من بوزارت مي رسم ليكن عمر وفا نمي كند - چنانچه بعد ديواني اين بيت (۴) مكرر بر زبانش گذشت * بيت *

* اميد بسته بر آمد ولے چه فائده زانك *

* اميد نيست كه عمر گذشته باز آيد *

گويند احكامي ( كه فاضل خان از روي تنجيم به اعلى حضرت و خلد مكان نوشته داد اكثر مطابق واقع بر آمد - گويند ازين مقدمه ( كه آخر سنه چهل در خواص پور بپاي عالمگير پادشاه رسيد ) نيز آگاهي داده بود - و در ملازمت هم وقعے بكسے نمي گذاشت - و هر يک را بهر پختگي و قابليت خود بنظر نمي آورد - گويند روزے اعلى حضرت بسير نهر موسوم به بهشت ( كه بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسيده بود ) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه بود - در مذكورات مكرر نَهر بفتح وسط ( چنانچه زبان زد عام است ) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت نَهر بگوئيد (۵) بسكون وسط - سعدالله خان در جواب آية خوانده -

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] وصيت او - (۳) نسخهٔ [ ج ] شد - (۴) نسخهٔ [ ح ] مكرر اين بيت - (۵) نسخهٔ [ ب ] نگويند ٭

انَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافی بمکابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادهٔ او ( که در همان ايام از ايران رسيده نزد عم خود رسيده بود ) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذکور خواهد شد #

## # مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم #
## # خان خانخانان سپه سالار #

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلکنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والي آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت (٢) در قبضهٔ اختيار او بود - تا آنکه بنيروي شهامت و کارداني ولايتي از مضافات کرناتک ( که يکصد و پنجاه کروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لک روپيه حاصل داشته ) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس (٣) مثل کنجي کوتهه و سدهوت ( که عبارت از بالاگهات کرناتک و مرحدده بندان باشد - و دريدولا حاکم نشين آن کريه است -

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] آن ملك - (٣) نسخهٔ [ ح ] کنجي کوتهه و سدهوت •

و هیچ یک از اسلاف قطب الملک را میسر نشده بود )
از کرناتکیان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق
ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسید که پنج هزار
سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت در اقران
و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمعی ( که با وی مخالف
بودند ) از روی عناد و بداندیشی در پردهٔ دولت خواهی
حرفهای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب
میر جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات
پسرش میر محمد امین [ که در حضور بود - و بمشقهٔ
دو بالای جوانی و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - د
ازین متوحش نگردید ( که بمنصب پدر او گردید ) به بی تمیزی
بخودی افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزی
سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت -
و استغراغ نموده سرداری سوء مزاج گردید ] آثار بی التفاتی
پیدائی گرفت - میر جمله ( که در پاداش چنین فتح
عظیم توقعها داشت ) از مشاهدهٔ نتایج خلاف متمنی
دل برداشتهٔ رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده
محمد اورنگ زیب ( که به صاحب صوبگی انتظام بخش دکن
بود ) بوسیل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس
آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنایت متضمن

مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و (۲) دو هزاری هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضی محمد عارف کشمیری روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغای این خبر محمد امین را با متعلقان او قید نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم در کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن ( که سلطان محمد میخواهد از راه اوڈیسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت خود بآئین نیک بگذرانید (۳) ) فرستاده - آن سادهٔ لوح غافل از نیرنگی روزگار بتهیهٔ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم

هشتم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد راهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر در آمد - درین هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را با والدهٔ او (۴) روانه ساخت - او دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعی مستور

(۲) نسخهٔ [ ب - ح ] دو هزار سوار - (۳) نسخهٔ [ ح ] نگذارید - (۴) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ او ] نیست •

نموده بود نگاداران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک
بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و
جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده ( که سه کروهی شهر است )
در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید
افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند - سلطان
محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهرپناه تعاقب هزیمت خوردگان
نمود - و روز دیگر حیدرآباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات
آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے
حمایت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش
تاراج گشت - و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس
بسیار بحیز ضبط در آمد - و امروزی اسبا بمرتبهٔ بود که
( با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز ) وقت کوچ هنوز خانها
مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا
و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیأ اسباب رزم و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز
یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه ( که سه
کروهی جریبی هست ) تعین ملچار نمود ( با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود ) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم پادشاهی چهرهٔ مردانگی بگلگونهٔ نصرت بر افروختند ‡

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاری شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعهد کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با مواری ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنهٔ سی در کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهانی با میر جمله پیمان هوا خواهی و یک جهتی موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهی مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و
نوازش علم و نقاره بمیر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و
پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان
مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی برافروخت - و
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای
دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه
نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان
الماس کلان بوزن نه تانک ( که دو صد و شانزده سرخ
باشد ) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر
فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید ( که بهای
مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت ) - و چون دشو و نما
یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات ( که موصل
بمطلوب تواند شد ) همت مقصور داشته قابو می جست که
اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی
بیجاپور درگذشت - و امرای او ( که اکثر غلام اند ) علی
نام مجهول النسب را ( که بفرزندی برداشته بود ) جانشین
او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا را کرده تسخیر
آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ
گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در
حضور گذاشته با امرای عمده ( مثل مهابتخان و راو سترسال

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو ستر سال بے رخصت
شاهزاده بر خاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت (۲)
رده بلطایف الحیل در چنین هنگامے ( که رهنے تمام بعساکر
راه یافته بود ) خود را بسلامت در آغاز سنه ( ۱۰۶۸ )
هزار و شصت و هشت
رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعی معظم خان از
اواخر سال سی و یکم باورنگ آباد
وزارت معزول گشته مشار الیه بدر مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده (۳)
باو پیغام فرستاد که اگر آن حملة الملک دریبوقت رخصت
شده برود فرین مصالح ملکی خواهد بود - او ازین امر پهلو
تهی نموده معروض داشت - که در نشأة بندگی جز انقیاد (۴)
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت دیدن
آن شاهسار فضای ثروت و مکنت فرستاده که ( چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم ) لختے مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر برود گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

(۲) نسخهٔ [ ح ] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ ح ] مخالف قانون دور اندیشی - (۴) نسخهٔ [ ح ] کرده *

در گردند ـ همین که بحلونگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد - و برخی برانند که ( چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بی جهت توقف مناسب نمی دید ) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاری چنان وا نمود که در اعلیحضرت محمول در بغداد و بی اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس زور خزا اندیشیده از قید آن سید بیچاره ( که سراسر در پاس نمک مصروف است ) (۲) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت - (۳) که از اطوار او رایحهٔ رو گردانی استشمام می شد - او را مقید گردانید - و الّا بی شایبهٔ گمان گریخته بار بدکیشان می‌پیوست *

و ( چون امتداد کسل اعلیحضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هرسرے هودائی و هرلبے بازاری گشت ) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و چون بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان ( که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت ) معظم (۴) خان را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

(۲) نسخهٔ [ ب ] زور رست و حیر - (۳) نسخهٔ [ ب - ح ] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ ب ] بار داد *

بصوبهٔ داری خاندیس مباهی و مفتخر فرمود - و در همین سال ( که از دار الخلافهٔ دهلی باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود ) معظم خان طلب (۲) حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کوه بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغی دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در عقب فیل سواری خاصه قرار یافت - و پس از بر افراختن (۳) رایت نصرت و فیروزی معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع ( که از نبردگاه قرار بر فرار داده ) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته ( که شایان سرداران والا شکوه باشد ) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر نوعی رعب افزا گشت [ که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر ( که آنرا محل عافیت خود می پنداست ) (۴) رخت سکونت انداخت ] معظم خان راه راست آنرا گذاشته (۵) طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] شاهزاده محمد - (۳) نسخهٔ [ ح ] یافته - (۴) نسخهٔ [ ب ] می داشت - (۵) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ آنرا ] نیست *

راه فرار او بر بندند - شجاع از اصغاء این خبر اکبرنگر را ( که مقر حکومت او بود ) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سر زمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله ( که مدار جنگ آن ولایت است ) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته خود باراده عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور می پیوست (۲) *

چون موسم برشکال در سر رسید قطره و نبرد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفرصت کاری در آمده شاهزاده سلطان محمد را بترویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او ( که از معظم خان بعماری بعضے مهمات نقاص خاطر بهم رسانیده بود ) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) زاکب سفینه گشته بست و هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۹۶۹ ) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهی راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمی بود مشکل میشد - معظم خان از موضع هولی ( که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود ) از وقوع این حادثه عنان

(۲) نسخهٔ [ ب ] نگاه داشت و خود الیه - (۳) نسخهٔ [ ج ] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا
بانواع نیکو تدبیرها بحصر و تدارک پرداخت - چون آنها
تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای
عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت -
شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای
برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید -
معظم خان بهراولی فتح جنگ خان رهیله و میمنهٔ اسلام خان
بدخشی و میسرهٔ فدائی خان کوکه در کنار بهاگرتی با فوجی
( که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
بلند اختر ) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران
جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر
بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشی
صوبه دار بهار ( که بکمک می‌آمد ) درنوشت که از راه
تانده شتافته متصرف شود که زن و زاد و بنه و بار شجاع
آنجاست - یقینی ست که باستماع این خبر پای او لغزش
خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان ( که از حضور
روانه شده بود ) چند روز صف آرائی (۲) موقوف نمود - درین
اثنا نوعی ( که معظم خان اندیشیده بود ) شجاع بشنیدن خبر
داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] صف آرائي را موقوف نمود •

بهاگلپور رو بسمت سولی آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند - معظم خان ( که در انتهاز این فرصت بود ) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداری میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعی باستیصال شجاع در بست - درین هنگام ( چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود ) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج ( آنچه عجالةً مقدور بود ) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائی خان روانهٔ حضور ساخت *

و ( چون نکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهی و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستی نصیب اولیای دولت بود ) معظم خان مدت یک ماه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دکاري - و در [ بعضی نسخه ] دمکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عدو از میاندی و استیصال مخالف ( که بمدافعی آب و استظهار توپخانه و سواره بدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد ) برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش وراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام (۲) انجام یافته بموسم برسکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابی در حدود بکله گهات بهمرسید - آن دولتمند قوي همت بهیئت مجموعی سوار شده بیکبار باله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت برتافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوکی میردادپور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش ( که از دست تاراجیان خود سر باقي مانده بود ) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعی شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ ( که بطنطنهٔ قرب وصول موکب بادشاهی مورد هراس گشته ) ششم رمضان آغاز سال سوم عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیرنگر

(۲) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ تمام ] نیست *

در آمده نقاره ادبار زوالهٔ رحنگ ( که اردل معمورهای عالم و مسکن کهوهٔ صلالت سام است ) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید تلی اوزبک با دوازده تن معلان و معدودے دیگر ( که همگی بچهل کس (۲) نمیکشدند ) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی حمیله ( که در مدت سارده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنان کار سترگ را انجام سایسته بخشید ) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامی یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نراین زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده تا مست (۳) کهوزه گهات حسارت ورزید - چی دهج سنگهه (۴) راجهٔ آسام ( که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری سار و سرانجام تفوق دارد ) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي در ولایت کامروپ ( که عبارت از هاجو و کواهتی و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهی بود ) فرستاده بدست آرد - چون شجاع بدل خود در مانده بود بتحدر آن قصه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنهٔ کري باري ( که

(۲) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ کس ] نیست - (۳) در بعضی [ نسخه ] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ ج ] جی دهج سنگهه *

پنجم منزلي جهانگیر نگر است ) متصرف شدند - معظم خان ( که بتعاقب شجاع بجهانگیر نگر رسید ) در صدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفهٔ باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ ( ۱۰۷۲ ) هزار و هفتاد و دو هجري بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بری پتهه[(۲)] ( که سرحد ملک پادشاهی هست ) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را ( که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود ) اختیار نمود - و هر روز جنگل در هم شکسته برحمت و مشقت تمام دران بیشه راهی گشوده بپای همت مردانه مسافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزي گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها[(۳)] همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار ( که خوش برگ و موزون گل است ) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب پیم نراین [ که خود را بدامن کوه بهوتنت ( که

(۲) نسخهٔ [ ح ] برے تپهه - و نسخهٔ [ ب ] بری تیه - (۳) نسخهٔ [ ب - ح ] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است ) کشیده بود ] تعین نمود - از نه دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای کوه برآمد - چه آن کوهستان سرد سیر ( که پیاده را بصد دشواری صعود بران متصور است ) - این ولایت سمت مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگی بهیتر بند و باهر بند ( که عبارت از درون و بیرون باشد ) هشتاد و نه پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر قوم کوچ (٢) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا ( که از نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است ) اعتبار عظیم دارد - سکه بر زر میزنند - نرایني میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام بود اسفندیار خان ولد الله یار خان مرحوم را بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از راه گهوڑه گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] قوم کوج - (٣) نسخهٔ [ ج ] سکه نور میزنند - نرایني گویند *

دو کروه از رنگا ماتی[2] گذشته ( با وصف کمال صعوبت راه )
گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در نصفهٔ آن ممالک
صعب المرور کما ینبغی لوازم[3] جهد بکار برد - فلان کوه پیکر
بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال می ساختند - و
تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تبر دستیها مینمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعنی
گلی ( که دران آدم و اسپ و فیل فرو رود ) پیش می آمدے
آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه
می انباشتند و راهے میساختند - باین عنوان زورے دو و سه
کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید ( که
کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است
بهم زن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
یافته ) آنرا بتصرف در آورد - و جمعی ( که بجنگ بواره
پیوسته بودند ) هزیمت یافته لختی غریق و جوقی دستگیر
شدند - تا آنکه به دو کروهی[4] کواهتی ( که سرحد قدیم
پادشاهی بود ) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در
نهایت رصانت واقع شده - و سه کروهی آن قلعهٔ کجلي
متصل بجنگل موسوم بکجلی بن است که فیل بسیار دران

---

(2) نسخهٔ [ ج ] رانگاپانی - (3) در نسخهٔ [ ع ] لفظ [ لوازم ] نیست -
(4) نسخهٔ [ ا - ب ] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسفار هند آمده - و بتخانهٔ گور پکها و لوبا چهاري و اسمعیل چوکي ( که از صنمکدهای (٢)
بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهی ( که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند ) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آسامي ( که درانجا فراهم آمده بود ) از بیباکی و هراس زدگي راه فرار پیمودند - و پس ازان ( که تا کواهتي که ازانجا کرگانون (٣)
دار الملک آسام یکماهه راه است ) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خاطرخواه خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ٭

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمی افگندند - و زین از پشت مراکب باز نمی گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سمله را ( که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است ) بدستیاری اقبال بجنگ و پیکار برگشود - قریب سه لک آسامي جنگجو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ دواره در پیوستند - زمانے ممتد ( که گاهی انه ق دیفتاده ). (۴)

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] دربا چهاري - (٣) نسخهٔ [ ج ] کرة گادون - (۴) دست ب ( دیفتاده بود ٭

جنگ نواره رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر
بلا شدند - قلعهٔ چمدره ( که ثانی قلعهٔ سیمله بود ) بے کارزار
مفتوح گردید - از فتوح این قضایا شکست تمام باحوال
مستولی آشام راه یافت - راجه بشتاب کوهستان کامروپ
( که از گوهاتی چهار روزه راه است - و عبور در فراز آن
بکمال دشواری ست ) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال
چهارم خطهٔ گرگانو از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و
بخطبه و سکهٔ پادشاهی رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاری تدبیر و پردلی آن سودار سپه سالار
چنین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین
و الکه های وسیع [ که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم
اشکال آن مهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران
مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده
( چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانروای اکثر سواد اعظم
هندوستان نوبتی یک لک سوار با سامان درخور بگشایش
آندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب
گمنامی فرو بوده ) اثرے ازانها ظاهر نشد ] بتسخیر اولیای
قاهره درآمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام مبلغ یک
کرور دام و عطای تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت
مابین شمال و مشرق بنگاله طولانی واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتی تا کرکاون هفتاد و پنج کروه جریبی و ازانجا تا ولایت ختن ( که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه (۲) و دار الملک راجهٔ پیگوست ( که خود را از نسل پیران ویسه میداند ) پانزده منزل متفاوت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کامروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی دشت خطا ست ( که ازو به مهاچین گذارش رود ) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب ( که اعظم آنها آب دهنک است ) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی این دریا است اُتر کول گویند - و آنچه (۳) در طرف ساحل جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت (۴) بریگ شوئی انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات ایجت - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتی مشخص ندارند - بهوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اده - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ج ] و آن •

دو قوم اند - آسامي و کلتانی - ثانی بر نخستین در جميع امور مزيت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشانی با برخی حوایج زندگانی در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنهو (۲) نام از میان شهر می گذرد - بازارے مختصر دارد که غير از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمی نشینند - چه خرید و فروخت بدان دیار متعارف نیست - سکنهٔ آنجا یک ساله اقوات ذخیره می کنند - و غیر از کرپاسے بر سر و لنگے در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهی کما هي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکی (۳) راجه است - گویند یکے از اجداد او فرمانروائے ملاٴ اعلی بود - چون بدین دیار هبوط نمود دلنشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت *

---

(۲) نسخهٔ (ب ح) دنهو - (۳) نسخهٔ [ ب ] سرکي *

بالجمله چون جانجانان آثار موسم برسکال ( که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود ) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهراپور را ( که بمسافت سه و نیم کروه از کرکانون در دامن کوهی بوده ) بارادهٔ انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ جدود و ضبط طرق و تعیین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را برگذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامدان بد نهاد ( که جا بجا مختفی بوده در انتهار فرصت بسر می بردند ) دلیری آغاز (۲) کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را (۳) مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرکانون و متهراپور جای دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و احادب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج پادشاهی گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحی تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه بار بکوهستان

(۲) نسخهٔ [ ج ] مختفی - (۳) نسخهٔ [ ب ] و چون

خزیدہ بمصالحہ و زینهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای
مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت کامروپ (۲) نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
روزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سري بفساد گراید -
یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان
معولتها رخ نماید - بلکه برخے در صدد آن شدند که ( اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادہ گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد ) مسلک خودسري سپرده به بنگاله باید شتافت -
چون سردار ازین معني آگهي یافت این الم روحاني سرباري
کوفت جسماني گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت ( تا غنیم
خیره نگردد ) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مقسم
دانست - چنانچه بوساطت دلیر خان ( که راجه بدو توسل
جسته بود ) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را یا دختر (۳)
راجهٔ پیام ( که با او قرابتے دارد ) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
فیل بجهت دلیر خان (۴) بفرستد - و در عرض یک سال

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] ناموپ - (۳) نسخهٔ [ ب ] با دختر - (۴) نسخهٔ [ ج ] برای دلیر خان ●

ده لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمده‌های او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت درنگ ( که یکطرفش بکواهتی پیوسته ) از آتر کول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی ( که بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود ) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلی کوچ کرده قصبهٔ کواهتی را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش بیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار ( که باز بران دیار مستولی شده بود ) تعین کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری در دو کروهی خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بل تلی - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ ج ] لفظ ( شهر ) نیست •

میر جمله امیرے عظیم الشان و دوئیدے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امرای قریب العهد خود بوضع متین و فرط وقار و رای دور بین و دانش رسا و پر دلی و شجاعت فطری و کارطلبی های بجا یکتا و (۲) بے نظیر بود - در کشور کشائی و مهم سربراهی هیچ کس باو نمي رسید - چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بسیار گذاشته که تا الآن احیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد تالاب و باغ و حویلی شهرتے (۳) باسم او دارد *

## * میرزا نوذر صفوي *

خلف میرزا حیدر ( که دومین پسر میرزا مظفر حسین قندهاري ست ) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه اکبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسیده بود - چون سریر فرمانروائی هندوستان به وجود زیننده نمود صاحب قران ثانی زیب و زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین سپنجي سرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستیاري طالع

(۲) نسخهٔ ( ج ) و کار طلبیها یکتا و بے نظیر بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسروانی گشته در سال هفدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سربلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بيگي مباهات اندوخت - و در همين سال پانصدي ديگر يافته بپايهٔ سه هزاري مرتقی گشت - ازآنجا که عنايت بهانه جو ست سال بيست و دوم در جشن وزن شمسی او را بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار بهمراهی شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب بهادر سرداري فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسيم ملچار محافظت عقب کوه چلزينه (۲) باو و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد خان بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده بتيول يافته به تند و بصوب آن مرخص گرديد - و پستر (۳) بفوجداري مانده سر براحت * چون از متداد بيماري و ازمان مرض از کار مانده بود ( چنانچه بحفظ تيول خود هم نمی توانست پرداخت ) در سال بيست و ششم از نوکري معاف داشته سی هزار روپيه سالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان ( که ميرزا مراد التفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا می گذراند ) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

(۲) نسخهٔ [ ج ] چلزينه - (۳) نسخهٔ [ ج ] پستر *

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافة اكبرآباد آمده برسم گوشه نشيني به وراعت و آسودگي شب بروز مى رسانيد - در سال هفتم عالمگيري سنة ( ١٠٧٤ ) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعى در گذشت - ميرزا مصرف باد دست بود - هرچه آمدے برافشاندے - اما اكثر بحال معتاجان پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع كنده بود *

* بيت *

* بوذر مسكيـــن اگر زر داشتـــے *
* بينوائي در جهـــان نگذاشتـــے *

## * ميرزا ابو المعالى *

پسر ميرزا والى مشهور است ( كه بلاقى بيگم صبية شاهزاده دانيال در خانه داشت ) - مشار اليه بعد فوت پدر او اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد سوار سرافراز گرديد - و در سال بيست و ششم جلوس اعلى حضرت بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و جاگيرداري و فوجدارى سيوستان تارک عزت برافراخت - پهتر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال سي و يكم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجدارى ترهت مضاف صوبة بهار كامياب اعتبار گرديد - پس ازان [ كه بو العجبيهاى روزگار سلطنت اعلى حضرت از انتظام افكنده بدسگان هراى بعاق انباى خلافت انواع تحلّل بمهمات ملكي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه ( که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت ) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت ] باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کارے ( که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند ) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه ( که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت ) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً بموافقت تن داد - شجاع ( که سابق از عساکر دارا شکوه در نواحی بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود ) از هزیمت دارا شکوه و تعویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکرگزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام ( که الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و انصرام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد ) شجاع از آرزوی زیاده طلبی انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب الهٔ آباد افراشت - ازین آگهی خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پیش ازان ( که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد ) میر ابوالمعالی برهبری سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگیری آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خانی و انعام سي هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید - و بستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با آله وردي خان فوجدار گورکهپور پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنه ( ١٠٧٤ ) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي روزگار حیاتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خانی سرفرازي یافت - و در محاصرهٔ حیدرآباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ ادهل مالوه ( که از زمان میرزا والی باین سلسله تنخواه است ) بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے ( که مرهته صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد ) آنها را بیدخل نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است ( که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید ) -

چون دولت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جن جود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالی جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۹ ) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي
(۲)
بے مثل بود *

## * محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداري سورٹهه طلب حضور
(۳)
گردید - تو نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سی ام بخدمت فوجداري و تیولداري سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزودی پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري ( که بتعاقب او مامور بود ) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح خان مذکور رسید - که دارا شکوه
ده پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان مزبور (۲) محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذیِ لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته متوجه
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتی بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور نمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و مخالفان (۳) کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
( که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت )
مورد عتاب خسروانی گردیده از منصب و خطاب بر طرف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست •

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بتنبیه مالش بهادر پچکوتی (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود) (۳) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهرور پانصدی شاهجهانی بود *

# * ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمده اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمده بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس (۴) نوشته اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحْرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتی غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحین گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - ناگزیر مردم از ممر خویش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بنی قریش

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ ج ] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ خ ] نوشته که النواتي الخ *

در سنهٔ ( ١٥٢ ) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز درآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولایت دکن ( که موسوم به کوکن است ) ورود آمده توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت بشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند - و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے بنسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیاوري طالع مورد التفات علی عادل شاه والي بیجاپور گشته در کمتر زمانے بظهور عقل و راے صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندے بنابر جهتی از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر از نوکري بیجاپوریه انگاشته سوداي ملازمت عالمگیري در دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا اینکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (٢) خوابِ غفلت

(٢) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ گران ] نیست *

بهادر سده ملا را ( که بصفت فهمیدگی و کاردانی از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت ) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا ( که دریافت حصول دیرین آرزوی او صورت نبست ) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معنی به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه عنایات او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ امتیاز بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازی خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه نار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی گردانید - موما الیه در وفق قسمت و اقتضای تقدیر ( که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست ) در راه کوشتاک گشته ( چون بامدنگر رسید ) از جام اجل شربت ناکامی چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد در طبق منشور پادشاهی بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد ( که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوری بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته ) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي می پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خانی اختصاص یافته در اورنگ آباد می گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکے بمنصب مناسب رسید #

(٢)
چون فوجداری کوکن بمعتبر خان تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان ده بند و بست آن الکه ( که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است ) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - عجیب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور می شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او ( که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت ) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش ( که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکے از خویشان

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] به معتقد خان تفویض یافت •

خود را بفرزندي گرفته بود ) بتعلقهٔ او به زين الدين علی خان
(٢)
بعد فوت اش تفويض يافت و مدتے گذرانيد - و باز درعهد
خلد مکان مرتبهٔ ثانی بتعلقهٔ مذکور يافت - و در مبادی
سلطنت فرخ سير حيدر قلی خان خراسانی بديوانی دکن
ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا ( که اقتدار و تسلط
(٣)
او از ديوانيان هزار و يک افزون بود ) با خان مذکور بر
سر زر خالصه ( که متصرف شده بود ) پيچيد و صعوبت ها
رسانيد - و در اوايل صوبه داری حسين علی خان امير الامرا
(٤)
به آرکات نزد سعادت الله خان نايته شتافت - او بنابر
هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگی وروديش را
باعزاز تلقي نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ
عمر را به آسودگی بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در
کرناتک است - حويلیِ ملا يحيیٰ از مشاهير امکنهٔ قديمهٔ
اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمکان حکام نشين است آصفجاه
در ابتياع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ
برضامندی ورثه درست کرده فرستاد #

## # مخلص خان قاضی نظاما کرهرودی #

ابتدا بملازمت فردوس آشيانی پيوسته بنوکری پادشاهی

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] او مدتے گذرانيد - (٣) نسخهٔ [ ج ] هزار و يک بود بلکه افزون - (٤) نسخهٔ [ ج ] سعد الله خان نايته #

اقتدار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد . سال
بیست و یکم به بخشیگری و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ
امتیاز بر افروخت ، و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ
صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید -
سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست
و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوری
پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه
کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان
بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - بعد از باتفاق
خلیل الله خان بخشی و واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور
قرار یافته بر سر مرزبان سری نگر رفت - سال سی ام ناصیهٔ
دام تامت قابلیت آراست (۳) - و بعد از تعین دکن گشته سال
سی و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
نمود - تا سال سی ام فردوس آشیانی بمنصب هشت صدی
دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب
بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشانی
بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و
در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ ج ] بر آراست ء

در رکاب بادشاهی بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدعن درآورده بار بحضور رسید -
و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به بامبرده معروض شد - سال دوم برطبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم خراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم برونق طلب به پیشگاه سلطنت زمده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب (۲)
دو هزاری هفصد سوار برنواخته همراه سلطان محمد معظم (۳) ابتدا بدارالسلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

## * میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکانی رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بود - (۳) نسخهٔ [ ب ] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه ( چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت ) او ( که بناچاري با وي طريق موافقت مي پيمود ) بعد شنيدن خبر رسيدن موکب ظفرکوکب فردوس آشياني بامير خدا شده بوطن گاه خويش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسيده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطاى علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جويني بتنبيه متمردان مهابن ( که پرگنه ايست از سرکار آگره ) دستوري يافته تنبيه شايسته نموده برگرديد - و ( چون در همين سال نذر محمد خان والئ بلخ سلسله جنبان فساد گرديده بصوبهٔ کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد ) بامبرده نيز با خان مزبور تعين گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گرديد - و سال سيوم با شايسته خان بتنبيه خانجهان لودي و بتخريب ملک نظام الملک دکني قرار يافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون شده خانجهان بارهه را بنادر بيماري بحضور طلب داشتند هراولئ فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و در جنگ بهادري و بادت پتهه (۲) و قصبهٔ پريندده

(۲) در [ بعض نسخه ] پيهتّه *

مصدر ارودات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله ( که بخطاب ملک عادل شاه نامزد گردیده ) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستر رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان ( چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود ) راجه اسپ درو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آویزش کهی وقت مراجعت ( که با غنیم زد و خورد متوادر رو داد ) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر محال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات ( که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد ) بخانزمان مفوض شد او بمعتمدی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بعد تر در پیشگاه سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال دهم بدیهٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روی عاطفت بمرحمت خلعت خاصه در نواخته او را
بوطنش (۲) انبیر مرخص فرمود که چندی در آساید - و سال
یازدهم بار جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علی مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفی بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالائے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامی برافروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[ که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (۳) (و نامبرده
بغی ورزیده) بود ] راهی شد - و پس از وصول بنواحی
قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بقلعه در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه درجه پیمای اعتلا گشت -

(۲) نسخهٔ [ ج ] انبیر - (۳) نسخهٔ [ ب ] راجه باسو بود - و نامبرده
بغی ورزیده ٭

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس
ازان ( که معظم جرائم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد ) راجهٔ
مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه
بجانب قندهار نامزد شد - و سال شانزدهم شرف آستان بوس
حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر
بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده
بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم ( چون
صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان
مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت ) حکم قضا توام بنام
راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن
خاندوران محافظت آن ملک نماید #

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات
در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال
بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به بلخیم شدهٔ
خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب
بتعاقب بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم
سپرده بندر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری هراول
بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناصیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار لواے مباهات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه بیر سال بیست و سیوم عازم دارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و اواخر همین سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه مفسدان پیشگان کامان پهاری ( که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است ) مامور شد - و چون بعرض رسید ( که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار سوار و شش هزار پیاده تفنگچی و تیر انداز فراهم آورده بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از عمده پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست آورد ) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه ساخته منصب او از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ حال کلیانه ( که جمع آن هفتاد لک دام است ) در طلب این اضافه عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور آمده با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول لشکر او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت ٭

چون فتح قندهار ملتوی ماند سال بیست و ششم هنگامی (که فردوس آشیانی در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پسر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکی سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سی و یکم [ چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر شیوع بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید ] او بادالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوری یافت - و پس از هزیمت یافتن او عاینانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلندی اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

درین ضمن ( که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد
شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه تاکبرآباد
رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود ) موسی الیه
بهادر شیرمکري از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت
بادشاهی پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام
اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی
به پشت گرمی خلیل الله خان ( که بتعاقب دارا شکوه مامور
بود ) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ترقیات گرمت مشار الیه در لاهور
حسب الحکم متوقف
مدتے بوطن و نیرت سنگهه - اجر اندوخت - ازانجا ( که
اجازت موطن بیرون احاطهٔ اورنگ آباد عزم بے در بے کشیده )
و در جنگ شجاع بحضور آمد -
تردد شده * صوبه ۱۰ عمل اجمیر ( و داد ) مصدر
و سال بیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید -
و سال چهارم بانعام محال بجمع یک کرور دام (۲) سوای انعام
سابق چهرهٔ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا
بهونسله [ که باعتماد حصون حصینه مثل پوربدهر گدهه وغیره
متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد ( که از عهد سلاطین نظام شاهیه در
تصرف داشت ) علم خودسري افراخته بره زنی و قطاع الطریقي

(۲) نسخه [ ج ] محال جمع یک کرور دام *

می پرداخت - و امتردد[ین] دریا مضرت می رسانید ] معین شد - و پس از وصول بناحیهٔ مذکور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورندهر پرداخته ملک متعلقهٔ سیوا را بے سپر سم عساکر بادشاهی گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که هراسیده گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون این معنی بمسامع سلطانی رسید دو هزار سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پیمود - و سال دیگر بتنبیه ملک عادل خان ( که در ارسال پیشکش ... - و سال ... ) مختار شد - و برطبق حکم کمر ... برای منهدم ساختن ... محموی تا قریب بیجاپور رفت و یکم [ چون احدار - قتل و اسر و غارت و تاراج دقیقهٔ فرو گذاشت - بساعی اعلی حضر... اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون ... یافته علم و چارهٔ دران نواح رو داد باقتضای مصلحت ارادهٔ این ( که ... کشته بعزیمت گوشمالی دکنیان پردازد ) ازان نواح ... گردیده داخل ملک بادشاهی شد - و درین رفت و آمد ... افواج دکن ( که بطور قزاقی جنگ می نمودند ) زد و خورد می شد - راجه بذات خود سعی و تلاش مردانه و ... و احتیاط هرداراِنه بتقدیم رسانید - پس ازان ( که مر...

برسگال قریب شد ) و منشور پادشاهی متضمن این ( که چهاونی در بلدهٔ اورنگ آباد نماید ) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -
سال دهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری بعد وصول به برهانپور رخت زندگی بر بست - بتحسین تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهیگری را با سرداری
(۲)
فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا - ازینجاست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگی بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علیحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد عرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

## * محمد قلی خان نو مسلم *

بیتو جی بهونسله است ( که قرابت قریبه با سیوای مشهور داشت - و سر آمد اعیان دولت او بود ) - چون بتحسین سعی میرزا راجه جی سنگهه در سال هشتم عالمگیری
(۳)
سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهی رو آورد و پسرش سنبها جی ( که طفل هشت ساله بود ) در سلک بندهای درگاه منتظم گشت بقرار آن ( که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجا آورد ) دران هنگام نیتوجی ( که معتبر و سر لشکرش بود ) برطبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاری سر افتخار بارج سماک رسانید - و ( چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید ) در مبادی آن بساق نیتوجی بسرکردگی فوج سیوا نکوخدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منگل بیره (۲) و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه بنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهی گردانید #

و ( چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائی همراه نداشت ) از پیچ گروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور ( که بملک پادشاهی در آمده غبار شورش انگیخته (۳) بودند ) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله ( که از اعاظم قلاع عادل شاه بود ) گسیل نمود - تا متخالفان متذبذب خاطر گشته برخی بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ ج ] برانگیخته بودند •

سران یورش برد - محصوران ( چون خبردار بودند ) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعے را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه ( که بمساعدت بخت کروه (۲) واقع و در تصرف او بود ) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و بیتوجی سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - و باتفاق سران مشار الیه جدائی گزیده به بیجاپوریه پیوست - و چون آن دیار در مملکت پادشاهی دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهی باستمالت و تالیف قلب او بتارگی پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شده براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد بهاررور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکندت انتما ( که بصر خویش بحضور شتافته بود ) از اکبرآباد ( که مرکز رایات پادشاهی بود ) از فتنه سرشتی راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که بیتو را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه (۳) نماید - که مبادا عرق سقارش بجنبش آید و بدان گریز پا گراید - راجه جمعی را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ ب ] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ ج ] بیتوجي را *

آورده در حوالیء نثر حوالهٔ دلیر خان ( که حسب الطلب روانهٔ حضور بود ) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بحراست چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائی خان مدار آتش سپردند - که جوتی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر بر زد - چون بوساطت خان مومی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بحتمند دیک سرانجام ( که عمرے بضلالت و بت پرستی بسر برده بود ) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلمانی و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسروانی گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد علی خان و دیگر عطایاے بهنه کامیاب اعزاز گردید - و بهتر در سالک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جی عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت ؛

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائی خان الخ ؛

## * ميرزا سلطان صفوي *

(۲)
برادر خرد ميرزا نوذر قندهاري است - نسبت دامادي
باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان
مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گرديد او را بمنصب هزاری
چهار صد سوار بر نواخته بهمراهی خان مشار اليه مرخص
کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ
منصب کام دل اندوخت - و در سال بيست و چهارم از
تغير ميرزا مراد کام پسر عم خويش قوربيگی گرديد - و
مدتها بدين خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده
محمد اورنگ زيب بهادر بمالش عادل شاه و تخريب ملک او
مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان مير جمله از
حضور برسم کومک تعين گرديد ميرزا سلطان نيز از اصل و
اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر برافراخته
(۳)
دستوري يافت - و پس ازان ( که فوج کومکي باشارهٔ
دارا شکوه معاودت نمود ) ميرزا که بالتفات سرشار شاهزاده
سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود ) از خدمت شاهی جدائي
نگزيده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ايام
باقتضای دواعی تدبير بهمت هندوستان تصميم يافت شاهزاده
محمد معظم را بصوبه داری دکن معين فرمودند - و ميرزا را

(۲) نسخهٔ [ ج ] ميرزا نوذر - (۳) نسخهٔ [ ب ] دستوری همراهي يافت •

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از بهادری رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ دیگر پرستاری بیاراید - پس ازان ( که اعلام دولت عالمگیری از افق خلافت ارتفاع یافت و خارش فساد اعدا در کدوه گشته کهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن در آسود ) مشار الیه از دکن بحضور ستافته بامدهٔ سای بندگی گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمراهی بادشاهزاده محمد معظم ( که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیهٔ سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته ) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت دارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [ که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه ( که بمالش عادل شاهیه قدام داشت ) تفویض شده بود ] دستوری یافت - که بر بهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بعد وصلت آن نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتافت - موصی الیه مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

## * میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است ( که مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست ) - به بدوکای صبیهٔ عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکانی بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهی گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پیشگی اعراض نموده بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافیت گزیده کامرواے امن و امان بود - و ابواب آسودگی و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن رسادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ مراد ] نیست *

التفات حضور نامه گشته سر آغاز سال بست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و خدمت قور بیگی امتیاز
یافت - و سال بست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه
منصب بر نواخته بفوجداری لکهنو و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان باستان بوس خلافت
رسیده در سال بست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
بخدمت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور
مباهی گشت - و چون بنیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی
صاحب قران ثانی از لوحهٔ روزگار محو و باچیر ساخته رنگ
سلطنت عالمگیری رنگین شاهزاده شجاع ( که از آبله باکی
[illegible] و [illegible] دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
[illegible] و [illegible] و [illegible] دم یکجهتی میزد
و [illegible] دارا شکوه از [illegible] عالمگیری [illegible] فرار گشت )
از [illegible] و [illegible] - و ازین
[illegible] را [illegible] ارزانی [illegible] -
[illegible] - [illegible]

مدت پذیر گشته از یکدیگر بیتقده آمده - و در اظهار فرصت
نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان
شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت بجنبش داده -
و فوجے بسرکردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگی در
سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداری در خود
ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه بر آمده
باتفاق آنها در دو مدرای الهٰ آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته
ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائی
او را بکار فرمائی و سرداری فوج جرانغار بر گماشت - در
عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیری و معاینهٔ
وهن و فتورے ( که از احوال شجاع پیدا بود ) ازو گسسته
بموکب عالمگیری پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق
بفوجداری جونپور دستوری یافت - و در سال سیوم بفوجداری
اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاری
بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهی
بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموری افروخت - و رایت
افتخار باوج بلند نامی افراخت - و پس ازان بنابر خفتے
روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتارگی
مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود -
بادشاه قدرشناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدند از عرصهٔ دنیا ناپدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشهٔ دلهای بلبلان چندان *
* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معزالدین بحسنین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

## * میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه ( که احیای نام نیاکان والا شان خود نماید ) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگی و دلیري و دلاوري ( که لازمهٔ خاندان اوست ) اتصاف داشت - و با رسائي طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها ( که در جنگ باو رسیده ) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقی ننمود - از دیرباز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري ( که لشکر خان با امرای بسیار نقيد ملک عنبر افتاده (۲) ) میرزا منوچهر ( که در عنفوان شباب و ریعان جواني بود ) بعز زخمهای مؤلم برداشته تن باسیري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از استخلاص حضرت مکاني بخطاب میرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سریر آرائی اعلی حضرت بشمول عنایت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداري سرکار بهرایچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم بخانت خان بنابر سوء تدبیرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهی گردید اورا از تغیر مشار الیه بفوجداري دامن کوه کانگره و تنخواه جاگیرش مورد نوازش گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگی دماغ انزوا گزیده مدتے بدستیاري جنون بے ساخته از مزار و نشیمن روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشیاري یک چندے بنظم صوبهٔ اودهه پایهٔ عزت برافراخت - و بعد ازان به تیولداري و فوجداري ماندو (۳) قیام داشت - و در سال بیست و پنجم از انتقال احمد خان نیازي بقلعه‌داري احمد نگر دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

(۲) نسخه [ ج ] افتاد - (۳) نسخه [ ح ] نادره *

گردید - و چون کوکبا (۲) زمیندار دیوگده بعد از سال دهم بعنوان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کدرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمی بحرانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و سوم در طبق فرمان بادشاهی میرزا خان را بالحاق هادی داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکنی بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دور اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهی دیده از در عذر و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مبلغ مزبور را با بیست زنجیر فیل ( که سوای آن در تصرف نداشت ) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سی ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادری پشت و رو گردان می ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه ( چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت ) از برخصت ایلچپور کامیابی یافت - و با

(۲) نسخهٔ [ ج ] کوکبا *

این نیکوخدمتی و حسن اخلاص در معارکے ( که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) منتظم رکاب ظفر انتساب بود - بهمین جهت ( و شاید سببے دیگر هم داشته ) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر همین وسیلهٔ ارادتے ( که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت ) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود ) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند گردید - و
(۲)
به تیولداری و فوجداری ایرج سرف دستوری پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سوم هجری بساط هستی در نوردید - تابے در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانیده - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیری از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهیے نموده بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی فایز گردید -
(۲)
و در جمیع معارک ملازم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر سر بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سربلند گردیده به تیولداری الخ *

## * مهابت خان میرزا لهراسب *

رشید ترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهانی بمنصب دو هزاری ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و نوردات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروری بتدریج ایام به اضافه‌های منصب بر نواخته بخدمت میر تزکی اختصاص گرفت - و پسدر چندے بفوجداری بهرایچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به فیلداری دیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزاده‌های عالی مقدار تعین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشی گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار و از لهراسب خانی بخطاب مهابت خانی چهرهٔ بلند نامی افروخته از انتقال سعید خان بناظم صوبهٔ کابل دستوري یافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن یرلیغ رفت - که بجانب بیجاپور ( که علي نام

مجهول الاسمی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند ) شتاوته بهجی ( که مناسب داند ) مهم باتمام رساند - و بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از افتتاح قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و تاراج نواحی کلیان و گلبرگه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست برد های مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پهنتهٔ (٢) شاهجهان پور ( که پنج کروهی آن مکان است ) بجهت کهی رفته بود که مخالف دفعةً بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست - رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چنداول در آویخت - و خان محمد خان ( که از عمدهٔ سران مقاهیر بود ) با راو ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سر ستانی و سر فشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول در راجه رای سنگهه سسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسپان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت خان چون شیر ژیان خود را بر قلب باسرهٔ آن تیره بختان

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] پیهته - و نسخهٔ [ ج ] بهته •

مامور شد - و چون بمنزل امین آباد مضاف پنجاب رسید سنه ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادی سال هجدهم به امین آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکی یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه ( که مرد غیور و غضوب بود ) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور ( که بسبب جا در مزاج پادشاهي داشت ) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تنه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت بمیان آمد پادشاه بعنوان (۲) تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده ز بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ ( که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود ) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرخام

---

(۲) نسخه [ ب ] بنهضت •

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فاير گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گوله قالب تهی نمود - دیگرے ازین سلسله بدست بهم نرسانیده #

## * مبارز خان میرکل *

از سادات بدخشان است - در سال بیست و سیوم شاهجهانی با چندے از برادران و اقربای خویش از موطن اصلي بر آمده بامید بندگی آستان پادشاهی رخت سعادت به هندوستان کشید - و به حضوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدی دو صد سوار و انعام سه هزار روپیه سر عزت بر افراخت - و در سال بیست و ششم به تهانه داری تومان پکهلي ( که از تومانات صوبهٔ کابل است ) نوازش یافت - و چون خالي از کار طلبی نبود باضافه های متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بیست و نهم بمنصب (٢) هزار و پانصدی هزار سوار و تیولداری تومان ایسا و بحرا مضاف صوبهٔ مذکور امتیاز گرفت - و در سال سي ام عزیز بیگ بدخشی را ( که در کومکیان کابل امتیاز داشت ) (٣) بمقدار موضع بلعین از توابع محمود عراقی ( که در تیولش بود ) بمکر و خدیعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

(٢) نسخهٔ [ ب ] ایسا بحراو - و در [ بعضی نسخه ] ایسا و بحراه - (٣) نسخهٔ [ ج ] از توابع بیشه محمود عراقي #

ناظم آنجا ( که در پیشاور اقامت داشت ) حسب الحکم پادشاهی به ممر کتل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از غازی و نای به تنبیه آنها پردازد - (۲) او بچستی و چالاکی افواج گران ترتیب داده بره نوردیه در آمد - از غایت جد کاری و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان نحرا ( که بکمک آمده بودند ) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باعیس به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزونی سنگلاخ پیاده شد - و دامان بر زده بقلاوزی همت خود را به پناه های مخاذیل رسانیده ( گرچه آنها در پناه سنگرو فراوان سعی و تلاش نمودند ) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوشمندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بعزیری پانصدی و عطای علم و خطاب مبارز خان مباهی گردید - و در عهد عالمگیری نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

(۲) نسخهٔ [ ج ] غلری و صائی - و در [ بعض نسخهٔ ] غلي زئي *

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان سعادت -
و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

## * مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامی
( که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر
از دکن روانهٔ هندوستان شد ) او بخطاب مرتضی خانی
چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
سر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید -
و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم
آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز
نقش نکوخدمتی را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سر بلندي
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۸ ) هزار و
هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - پادشاه
بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولی نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذارند - من چند جان
بجای خود می گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بیستي نوکر پادشاهي شدند - و پیادها در کارخانجات انسلاک یافتند - سید شجیع بود و سپاه را بیش قرار و توقیر مي داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم خاص بخطاب خاني نامور شده - و سال یازدهم همراه زعد اندار خان بتلاش گروه ست نامي تعین شده مصدر ترددد گردید - و سال سیزدهم پسر زمیندار کماون را ( که او بی سپر شدن تعلقهٔ او بسیر و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سید مرتضی خان عمو والاش صورت گرفته بود ) بدرگاه سلطنت آورد - سال بیستم او تغیر سید احمد خان به صوبه داري اجمیر رایت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده او انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي مقرر گشت - و سال بیست و (۲) سیوم به تنبیه خیره سران سوهت و جیتارن و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهه شتافته مراسم جنس خدمت بتقدیم رسانید - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري میوات و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیابي پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده #

---

(۲) در بعضي [ نسخه ] چیتارن •

## * مہاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت -- چون پدرش به بهشتی سرا در شد [ ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه ( که ولی عهد مخصوص پسر کلان را دانند ) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد می گزیند ] لهذا پادشاه او را با آن ( که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود ) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی برطبق وطن پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سر برازی یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هفدهم ( که رایات پادشاهی از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد ) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه ( که بنظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده ) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقاعات اندوختند - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار ( که افواج قزلباش محاصره نموده بودند ) روانه گشت - اما برطبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و ( چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گستردند ) او بمحلهٔ سواران خود ( که دو هزار نفر بود ) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بهادر آن ( که طوی او با دختر سرندیو سیسودیه مقرر شده بود ) دستوری یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن خودهپور رود - و اوایل سال سی و دوم ( چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد ) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعین نماید - بهادران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد بلند رتبه ساخته از درگاه خسروانی رخصت دهانیدند - او با همراهان به اوجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار ملایمت کرد اما او بدر بمهتر زده مقدمهٔ جدال و قتال را یکرو کرده - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسیدن (۲) راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن عزیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی ( که موکب بادشاهی کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسیده بود ) بعد صحیح جرایم (۳) او ( که بشجاعت بوئیدان حضور صورت گرفته بود ) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری کرانغار مامور شد *

چون خو کردهٔ ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت اثرے ازان نمی دید خارخار ناخوشی بخاطرش می خلید -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ او ] نیست *

با آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالی گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخے از اسپای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام ( چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود ) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری میرزا راجه جی سنگهه ( که بحسن تدبیر ربانزد روزگار بود ) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا ( که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت ) عنایات به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داریِ احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داریِ گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [ چندے با شایسته خان و مدتے با پادشاهزاده محمد معظم ( که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود ) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدور مساعی بظهور رسانیده -
و اواخر سال هفتم طلب حضور شده بپارگاه دولت رسید -
و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران
آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم ( که
پیش از نهضت موکب بادشاهی بنابر حزم‌گزینی با فوج
بسیار بصوب کابل نامزد شد ) او هم بهمراهی بادشاهزاده
اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر موت والی ایران
( که بادشاهزاده برطبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت )
او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم
در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن
گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داری جمرود از
مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم
مطابق سنه ( ۱۰۸۹ ) هزار و هشتاد و نه هجری رخت هستی
بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراوانی جمعیت عمدهٔ راجهای
هندوستان بود - اما ( چون بناز و نعمت پرورش یافته و از
کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده ) سلیقهٔ دنیا داری
نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب
بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست ( که بر تالاب
ساخته ) اثری ازان باقی نیست - کنور پرتهی سنگهه پسر کلان
او در حین حیاتش درگذشته - بعد موتش از دو زن آبستنی

او دو فرزند متولد شده - یکی زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدی زاج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهی ترتمت پذیرفته - و پسر دیگر ( که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند ) احمد سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

## * میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنیٔ فقر داشت - آبای او از مدتی در قنوج [ که در زمان ماضیه پای تخت راجهای دوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - ( گویند سی هزار دوکان پان فروش داشته ) - و الحال مضاف اکبرآباد و مرزح است میان آن و صوبهٔ آله آباد و صوبهٔ اودهه ] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادهٔ فیض سگالان صوری و معنوی می پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیانی بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدرشناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلیحضرت ( که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود ) مقدم سید را ( که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت )

باکرام تلقی نموده بتقرب خویش اختصاص بخشیدند - ورزے
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشے دیگر
زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد -
بحکم عالمگیری ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً
مسدود گشت - مگر میر که به باریابی و دوام مجالست
مأذون گردید - از ابتدای سال سی و دوم تا دم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان
معانی و احادیث مستعد می بود - پس ازان حضرت
خلد مکان از مستقر الخلافة اکبر آباد بکمال توقیر و احترام
طلب حضور فرموده به سرف تقرب و مجالست خویش
بلند پایگی بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالی خصوص کتاب
افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهی ( که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتازگی تالیف یافته بود ) و دیگر سخن
سلوک بمیان می آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعی جمیله بدل
می نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهی نبود -
در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافة
بحضور رسیده ملاقات خسروانی در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من عامل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب‌الله اله آبادي بوده ( که عالم است بعلم ظاهر و باطن ) - اگرچه ارادة بخواجگان چشت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محي الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [ اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود ] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد ربانزد بودند - یکی میر ( که صاحب عزت و احترام بود ) - و دیگر شیخ محمدي ( که در لباس درویشي و زهد مي گذرانید ) - پادشاه عوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدیٔ شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدي پیغام شد که اگر اقرار مریدیٔ شیخ محب الله داري مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدیٔ او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی ( که شیخ گفتگو کرده ) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست
حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهی زیاده از حاجهٔ
فقرای متوکل است - حکم شود که نسوزند - بالجمله میر اصلا
رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از دی ارباب عمائم بر نیامد -
اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید -
خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم
شریف خان ( که به استاد زادگی بادشاه ناموری یافته ) بمنصب
و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال
سیزدهم از انتقال قاضی محمد حسین جونپوری خدمت احتساب
اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد
قیام داشته لوای اقتدار و اعتبار می افراشت - پس
ازان به بخشیگری و واقعه نویسی آنجا منصوب شده - گویند
برای شمار جمعه جایزهٔ منصب داران می گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید -
دیانت واقعی داشت - در مبادی سلطنت محمد فرخ سیر
نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع صدر
و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجداری ماتهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم کشید - بوصفی سید عبد الکریم ( که او نیز کتب متداوله در مدرسه گذرانیده بود ) دران هنگام ( که بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت ) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط بهر دیانت مافوق و سختی و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته ( که از تمام بلده از وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود ) او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت - پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای (۲) مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را زور بازار (۳) بهم رسید و کار بجائی انجامید ( که زنده از خوردن میته احتمائے نداشت - و هر سو که نظر کار میکرد از لاش مردها کوچه ها نمودار بود ) قرعهٔ تجویز کروز گری گنج بجای سردار خان [ که مرزا یار علی بیگ نظر بران ( که درین چار صوبهٔ بوارل ( که سر انجام آن بو بیگ نامی افزاید )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردیدهٔ امینی جزایر الخ - (۳) نسخهٔ [ خ ] ماجرا •

از قبول آن پهلو ورزید ] بدام خان منعذر مي نمود ) از قبول آن پهلو ورزید ]
منعذر مي نمود ) بدام خان
مذکور ( که دیانت و سخت گیری او بر روی روز آمده بود )
مذکور ( که دیانت و سخت گیری او بر روی روز آمده بود ) مرام غیر
امتان - و اران ( که در چنین ایام سعي درین مرام غیر
امتاد - و اران ( که در چنین ایام ) عالمی ( که از دست
از تعرین و دشدام ایام انجام ندارد ) عالمی ( که از دست
از تعرین و دشدام ایام ) و متصدیان حضور ( که داغ نري داشتند )
تشده او بعغان بود ) و متصدیان حضور ( که داغ نري داشتند )
تشده او بعغان بود ) و چون ناران ( و نکمي آورده بود
خوش دلی اندوختند - و چون ناران ( و نکمي آورده بود
خوش دلی اندوختند - خان مذکور رخصت یافت
فی الجمله ارزانی پدید آمد - خان مذکور رخصت یافت
فی الجمله ارزانی پدید آمد - مال حربه را موافق
که در هر چهار صوبه سایر و دایر بوده مال حربه را موافق
احکام شرعیه بقید ضبط در آرد *
احکام شرعیه بقید ضبط در آرد * و میر عبدالرحیم
پس از فوت او پسرانش امام الدین خان و میر عبدالرحیم
پس از فوت او پسرانش ) با برادران علاتي
شریف خان ( که برادر اعیانی بودند ) با برادران علاتي
شریف خان ( که برادر اعیانی بودند ) - پس از
نصیح الدین خان وغیره در افتاده معاینت گشتند - پس از
نصیح الدین خان وغیره در افتاده - که آنها
چندے شقهٔ دستخطي بعنایت الله خان رسید - که آنها
چندے شقهٔ دستخطي ) وقیر زادگی از دست
خوگر منصب و جاگیر شده وضع فقر و وقیر زادگی از دست
خوگر منصب و جاگیر شده ) منصب آنها را بحال
دادند - وَ کَانَ اَبُوهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال
دادند - از انجمله سید عبدالرحیم بامانت حربهٔ صوبهٔ
مامور گرد - از انجمله سید عبدالرحیم بامانت حربهٔ صوبهٔ
مامور گرد - در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص
برار سرفرازي یافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص
برار سرفرازي یافته ) جهان دار شاه بنیابت
کرمت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابت
کرمت - و در زمان ) - و در سلطنت
صوبه داری اکبرآباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت
صوبه داری اکبرآباد علم بزرگي بر افراشت ) عظیم الله خان باجارهٔ
خسرو زمان فوجداری جونپور را بنیابت عظیم الله خان باجارهٔ

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرف بدست - در
خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده
بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسی نگاهداشته
چندے بسادت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری
محالات حصه بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام
وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای درخے استفسار باحضار
متصدیان آن نوئین عالی جاه حکم فرمود - خان مذکور
بحضور او ( که از هیبتش بهرام فلک در خود می لرزید -
و زهرهٔ شیر نر در می سکافت ) دل بای بداده مردانه جواب
و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن
به بخشیگری سرکار آن عالی شان اعزاز اندوخت - و بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره مایز گشته - در
آخر صفر سنهٔ ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه بدیوانی
صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است -
مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است -
اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی بمی پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که درار است از زبان دستش •

رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم سناسی داشت -
بعنایت الله خان نوشته ( چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است ) عبد الرحيم پسر شريف خان سيد زاده و طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و بانها كار نفرمايد . كه گندم نماي جوفروش اند و زر اندود - انتهى - هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه باشد - الحال پختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي پيدا ست #

## # ملتفت خان مير ابراهيم حسين #

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مداهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي بتجاوزده اما باعتبار خانه زادي ( كه نزد سلاطين قدر شناس فوق اعتبارات است ) از امثال و اقران درجهٔ برتري مى پيمود - پس از جلوس عالمگيري ( چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان اوج گراى مرتبهٔ امارت گرديد ) او نيز از پيشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (۲) که زیب آرای مسند خانسامانی گردید ) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال الله یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو ( که جز بمعتمدان تفویض نیابد ) اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید - و چون در سال شیردهم برادرش مورد عتاب شده از دریای اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده یساول شده (۳) متعین گردید که او را بلاهور رساند - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و بعدتر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیژدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بنابر جهتی از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و فوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبرآباد اختصاص نشاط دوباره - و در سال بیست و چهارم روزے بدیهہ ناخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنهٔ ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریبے

(۲) نسخهٔ [ ا ] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ ج ] رساندن *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جونپور در گذشت *

## * محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جملهٔ اردستانی ست - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهائي بخشیده در خدمت سلطان محمد ( که برسم منقلا بدان ولایت در آمده بود ) ارسال نمود - مشار الیه دوازده (۳)
کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان دریافته دل از خوف و خشیة وا پرداخت - در سال سی ام شاهجهانی بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللّهی بست - چون بخطهٔ برهانپور رسید بجهت امزونی بارش و عارضهٔ طبیعت چندے از همراهی باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانی چهرهٔ کامیابی افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاري ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر نیابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضی

(۲) نسخهٔ [ ب ] درین سال - (۳) نسخهٔ [ ج ] ملازمت دریافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان پدر از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رسالت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود بافزایش پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان ( که خود استعفا نموده بود ) سر برافراختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را ( که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت سپاهی وضع تقاعد می نمود ) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آگهی این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرحوم در خاطر بادشاهی لایح گردید - از قید دارا شکوه برآوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیری [ چون عمارت شکارگاه سموگر ( که بر کنار آب جون است ) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب صفا

(٢) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ از ] نیست . (٣) نسخهٔ [ ج ] خاطر نشان *

پذیرفت ] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت برسایر بندهای پادشاهی سبقت جسته بآستان بوس عالمگیری رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر بلندي یافت - و در همین ماه به تعالی خدمت میر تحشگیری والا پایگی اندوخت - و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري رو گردان شد و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت ( بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت ) محمد امین خان با فوج جرار (۲) بگوشمالی آن سر خیل کفار تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه ( که از احمد آباد عازم اجمیر بود ) از نواحی (۳) پوهکر برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بملازمت پادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخهٔ [ ج ] افواج - (۳) نسخهٔ [ ج ] پوبکهر *

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئی در موضع اوهند ( که دهنهٔ کوهستان آنها ست ) دیگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از رسول خان مذکور آن زمرا نماد آئین بآورزشهای نمایان شمشیرخان (۲) درین تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و مقهور گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان ( چندانکه ممکن بود ) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهی معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام می داد - رای بادشاهی اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ بوئیناں دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه از خود

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمشیر خان ترین •

نالید - و با آن ( که در اصابت فکر و رزانت رای (٢) آفاق بود ) اما باستوده سیمهٔ (عزلت) هم فطری داشت - قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند ( که سراسر خلاف مزاج بادشاهی بود ) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد #

چون بمنصب سربوست زور ند او را در پیش دود ه بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان نا سار نقره مباهات اندوخت - ازانجا [ که نقم های غرور غیر از زود زنگی بر روی نمی آرد - و باد نروت نخوت جز خاک مذلت بر روزگار نمی بیزد - رگ گردن عامی ( که می افرازد ) دشمن شقاوت و بد انجامی ست - و پندار غلط طرزی ( که می بندد ) خواری و ناکامی ] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز ( چنانچه باید و شاید ) پرداخته خار فساد آن فئهٔ طاغیه را ازان سرزمین بر اندازد - در سال پانزدهم سنهٔ ( ١٠٨٣ ) هزار و هشتاد و سیوم هجری ( پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند ) با وجود رسیدن اخبار ( که افغانان بآوارهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(٢) نسخهٔ [ ج ] روزگار •

(۲)
خوابیده اند ) آن مغضوب قدم جسارت استوار کرده حمائے
بر نداشت . و برداشتن آن امروز کارے ناشدنی بود (راه
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان
( چنانچه در عهد عرش آشیانی در زین خان کوکه و حکیم
ابوالفتح و راجه بیربل گذشته بود ) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازی
نمودند - افواج بر هم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
دیگر افتاده (۳) - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار (۴)
افتاده بقید هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آن ورطه
بر آوردند - حرمے از ناموس باکرفته بدل تا بمک عماری
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیری
در آمد - صبیۀ خورد سال محمد امین خان را مبلغ های
خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت گذشت -

---

(۲) نسخه [ ب ] حمائے ارابها بر نداشت - (۳) نسخه [ ب ] افتاد -
(۴) نسخه [ ج ] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافی میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بحوک تیر خورده می ماند کام یا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش ( که شش هزاری پنج هزار سوار بود ) لکمی هزاری ذات متنزل ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم ( که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهی بود ) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ ( ١٠٩٣ ) هزار و نود و سوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سی و پنج هزار اشرفی و ابراهیمی و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي ( که از سادات کرام آن مکان معلی ست ) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در زرے

( که عقد واقع خواهد شد ) میر احمد عرب را ( که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود ) با او در سر حرفی پرخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده در آمد - هرچند خان مذکور بکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سعدي می کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمي یافتند - اگر یکی از راجه های عمده ( که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت ) بدیدنش مي رفت خانه را بآب می کشید و فرش (٢) و لباس را تغیر می داد *

## * مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق (٣) سر افراز گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بخراست

(٢) در نسخهٔ [ ح ] لفظ [ را ] نیست - (٣) نسخهٔ [ ب ] سر افرازي یافته -

قلعهٔ آسیر ( که سرآمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع
ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است ) مامور گردید -
و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص
گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب
خاطر آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسلهٔ بندگی و
خانه زادي را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه
حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فراوان
الطاف گردانید - (۲) و در یساق گولکنده همراه بود - پس از
نشئه معانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی
آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ
قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین
با محمد طاهر وزیر خان (۳) درون قلعه رفته آن عفیفهٔ
پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً (۴) پس ازان باضافهٔ
یک صد سوار در منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام
از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اودگیر و افزونی پانصدی
سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز
یافت - و در سال سي و یکم [ چون غالب خان عادلشاهی
بعوض قلعهٔ پرینده ( که از حصون رصینهٔ دکن است )

(۲) نسخهٔ [ ا ] در یساق - (۳) نسخهٔ [ ب ] محمد طاهر و زین خان -
(۴) نسخهٔ [ ج ] و در سال سي ام از تغیر الخ *

نمود ] حسب الحکم بادشاهی مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت هجری از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای مالک ستانی بر افراخت خان مذکور ( که کمر همت بنطاق موافقت چست بسته بود ) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری بالندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا برگماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کاردان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داری و فوجداری ظفرآباد بدر می پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی ( که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام بادشاهی گردید ) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهی از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس حلاوت دو اندوخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی
از عنایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دستهٔ یشم ( که
جز بعمده‌های قدیم الخدمت معمول نبود ) در افزایش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ ( ۱۰۹۵ )
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای بار پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان دریها مستثنی
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

## * مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر درشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
حوالی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازي یافت - و بستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختوري افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغهٔ گرز برداران گشت - و در همین سال
میر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

نمود ] حسب الحکم بادشاهی مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای مالک ستانی برافراخت خان مذکور ( که کمر همت بنطاق موافقت چست بسته بود ) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری بالدیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و پیشتر بقلعه داري و فوجداری ظفرآباد بدر می پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار برافراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامے ( که مرتبهٔ اول سواد احمدر مصرب خیام پادشاهی گردید ) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهی از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دستهٔ یشم ( که جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود ) در اعزازش افزود - و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت هستی در بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید - و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ ( ۱۰۹۵ ) یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم رهگرای بار پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله ستودهٔ اسمه و افواه اند - اما مختار خان دریها مستثنی و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

## * مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر برسادت خویش دولت زر سیاسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتدار گردید - در سال نهم بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و بستر بداروغگی عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهرهٔ بختوری افروخته از تغیر ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال میر تزکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال دوزدهم بنابر جهتی
(۲)
بسلب منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگی شد - و پس ازان بدکن تعین
گشت - و هنگامی ( که موکب بادشاهی از اودیپور رانا
معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افگند ) مشار الیه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکی
اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دیدوانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرهٔ بوندي پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالیٔ بوندي
پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار
برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهیٔ شب را پردهٔ
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید -
(۳)
و انروهه سنگهه نبیرهٔ راو نهار سنگهه هادا ( که نیز از حضور
رخصت یافته بود ) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشار الیه بعد از معاودت دربا ساخته بعد تقبیل
سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخهٔ [ ب ] انروهٔ ●

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان
ناقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه معزول نمود - و بموجب
ویل ذو الفقار دام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر
همین سال سنهٔ ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجری
از تنگنای دنیا بر آمد - پسرش بخطاب پدر یافته
سرگرم خدمات پادشاهی بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها
در دار الخلافه به بیکاری گذرانید - سالی چند پیش از تحریر
ودیعت حیات سپرد - خالی از غیرت و شرافت نفس نبود -
همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در
خانه داشت - هنگامی ( که نواب معزی الیه از دکن بحضور
رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند ) اصلا بایشان
رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

## * محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت را بوده -
چون پدرش ( که در علم طب حذاقت تمام داشت ) در
خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف
خسروانی گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت بر آمد او بمنصب
هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس
عالمگیری دران هنگام ( که موکب منصورهٔ پادشاهی از

بخطاب ذوالفقار خانی نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه معزول السلطنة نگهداشته بودند بنابر وجهی طبع خلافت پناهی ازو منحرف گشته مورد عتاب خسروانه گردید[2] - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر الطاف خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بست عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه[3] اعتبار اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد - و پستر داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید #

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعهٔ ظهور بر داد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسامانی ورق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خسروانی - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرکیراق خانه - و نسخهٔ [ ب ] کرکراق خانه - و در [ بعضی نسخهٔ ] کرکراقیخانه •

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید -
دل مجموع امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده
( که هنوز به تصرف اولیای دولت قاهره در نیامده بود )
هژدهم رجب سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجری طایر
روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائی و بزرگی و سترگ منشی شهرهٔ روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدّے وافر در گرد آوری مال پادشاهی می‌کوشید -
بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب می گردید -
در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - ارقات خود را مصروف نماز
و روزه داشتی - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب
گماشتی - نعمت خان هاجی در هزلهای خود راهب
خشک و عابد مرائی کنایه باو دارد - یحتمل چون او
داروغگی‌های متعلقهٔ خان‌سامانی داشت دورباش احتیاط
خان مذکور دستار کلاہے مثل قصاة در سر می بست -
نعمت خان هم اشاره بدان کرده -

* بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

## * مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت را بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر ( که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود ) رتق و فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن دو برادر نهمن سوم ملوم مادنا و اکنا ( که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند ) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بعمل و عزیزادها ورو می سکستند اما خان مذکور بزمانه سازی و مزاج شناسی مراتب الفگری و چاپلوسی می پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئی و فرمان برداری او می کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامی افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و بدولت روش روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی ( که رایات عالمگیری ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید بخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - بافاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (۲) او ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] صاحب ٭

در موج فیروزي بود ) بعض (۲) از نظر پادشاهی گذشت -
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت می‌نمودیم (۳) -
حالا ( که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند ) واجب آمد که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفی تا قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعی بربندند - و
ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازین ممر عضب سلطانی
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک
چینی فروش میمون بار چنگ (۴) نواز را موقوف (۵) داشته بودیم
حالا ( که مادهٔ جروس خود بسانگ آمد ) جای توقف نماند -
نا‌خود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق سپهر
منهاج ( که در نوکری بیجاپوري خضر خان پنی (۶) را بعذر
کشته به ابوالحسن پیوسته بمر ناموري می افراشت ) با رستم

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نبجنسه - (۳) نسخهٔ [ ج ] مي نمودم - (۴) نسخهٔ [ ب ] پلنگ نوار - و نسخهٔ [ ا ] تلنگ نوار - (۵) نسخهٔ [ ج ] موقوف بر وقت داشته بودیم - (۶) نسخهٔ [ ج ] تبني *

راو عمرانهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و نسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - تا وصف آن ( که روزے در جانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامی را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهی زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب پرداخته توقف نمود - این وقعهٔ بیجا بارجود بودن نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد که بسبب اغماضے ( که با شما بعمل آمد ) در معرض عتاب آمده‌ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم[2] ( که سرحد صوبهٔ بدر است ) وا گذارید دستاویزے برای استشفاع ابوالحسن ما را بهم می رسد - مشار الیه ( گوش شنوا داشت ) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] کوشیر و سیرم - و در [ بعضی نسخه ] کولهیر •

بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائی مکرر بمیان آمد - روزے سوخي و استیلا بجائے رسانیدند که رای بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر لب خود را باو رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن عزت خان بخشی پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یکانگي (۲) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشند - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر صرفهٔ ناتمام است که تیره باري و شمشیر باري را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار ( که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید ) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمی کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمی نمائیم - آخر الامر بعاقبت ( که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها می باشد ) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگی پیموده رو بنجدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یکرنگي - و نسخهٔ [ ا ] یک انگي •

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا ( كه قاطبةً با معل دوست نمود ) خاطرنشان ابو الحسن ساخت كه او ارادهٔ نوكري پادشاهي دارد - دربدان بايد نشاند -
(۲)
ناچار خان مذكور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در سولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام يكصد هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يكم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب
(۳)
دبدبهٔ دولت بر افروخت - و بمكان خدمت رسيده در سال سي
(۴)
و دوم جان باجل سپرد - كلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ فوت اوست - بعد از اختيار نوكري پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده ناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ كامیابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مكرمت خان امتياز يافت *

(۲) نسخه [ ج ] پادشاه (۳) نسخه [ ب ] بر افراخت - (۴) يعني سنهٔ هزار و نود و نه *

## * موسوي خان ميرزا معز *

نبيرهٔ زادهٔ سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است كه سر آمد علماى آن مكان فيض نشان بود - مشار اليه در ريعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخرا ( كه از سادات موسوي قم است ) در هم زده به دار السلطنة اصفهان ( كه مجمع اهل فضل و كمال بود ) در آمد - و در (۲) خدمت علامي آقا حسين خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستياري طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقليه يگانهٔ روزگار گرديد - و در سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان دار نخرت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگيري گرديده بمناصب مناسب (۳) سر عزت بر افراخت - و با صبيهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج يافت - گويند در مقامات حسن ابدال روزے ميرزا را با شيخ عبد العزيز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاكرهٔ عكمي درميان آمد - و بطول انجاميد - شيخ گفت كه اين را شما از كه سند داريد - گفت از شيخ بهاؤ الدين محمد - گفت من در شيخ نيست و دو جا حرف كرده ام -

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نيست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] بمنصب مناسب - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] عزيب مباحثهٔ علمي الح *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجی خواهد بود - آخر
کار بجائی کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های
شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر
خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهروهای کنچنی از
من پرسیده بودند - یا امروز شما پرسیدید (۲) - بالجمله در
ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سرافراز گشته
صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده
برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و
بدوت امیر الامرا شایسته خان می نمید و در دیگرے بنگاه
کم از کم میدید - و میر بسبب سلف بودن با پادشاه از علاقهٔ
فضل و کمال خویش انگاشته بر خود می نالید - و از غیرے
فروتنی نمی کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا
معز طلب حضور شد - و در سال سی و دوم بخطاب
موسوی خان و دیوانی دکن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ
افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهی از متصدداران
بو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن
جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگدر یافته
تغیر شود تا بحواله محال دیگر ایام میانه محسوب
محاسبه است - و چون این بد نامی بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بار امروز •

در تلافئ آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نو ملازم را
تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان
سابق گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز
ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا برای رجوع سزاولان
تعین مي شدند - و آنها مبلغے دادہ لیت و لعل بکار
مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلئ ملک
و بسیارئ ارباب طلب ( خصوص نو نوکران دکني ) کار
بجائے رسید که با وصف مچلکای معمولهٔ موسوي خان مبلغے
از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا هرچند
منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان نا شنیده
انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگئ این ضوابط نصیاً منسیاً
گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر
حاجي شفیع خان بدیوانئ دکن کامیابي اندوخت - و در
سال سي و چهارم سنهٔ ( ۱۱۰۱ ) یکهزار و یک صد و یکم
هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان
تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ ولادت اوست - در
خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و
دقت آفریني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخهٔ [ ج ] مچلکهای - (۳) نسخهٔ [ ج ] ابتدا هرچند الخ - (۴) یعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش *

می کرد - آخر موسوی دل‌نشین او افتاد - ازهمت * شعر *

* سد راه معصیت ها شد پریشانی مرا *

* داشت عریانی نگه از آلوده دامانی مرا *

## * محمد بدیع سلطان *

پور خسرو بن بدر محمد خان است - سال نوزدهم
جلوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده -
سال بیستم به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را نور آگین
ساخت و بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا
بلند پایگی اندوخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار
روپیه سالیانه لدرپر نشاط گشت - و بستر از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي لوای هر بلندي در افراخت - سال
بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال
سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سیصد سوار
کام دل در گرفت - و پس ازان (که رتق و فتق سلطنت
بخلد مکان تعلق پذیرفت ) همراه پدر و عم خود در مبادی
اکبرآباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و
دومین پیکار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهی بود - و همراه
سربلند خان میر بخشی و رعد انداز خان میر آتش بکارها
تعین شده - بستر بوجهی معاتب شده از منصب برطرف
گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

سه هزاري هفت صد سوار رنگ پريده نو روي آمده - مآل حالش بكجا انجاميد معلوم نيست *

## * مصطفى خان كاشي *

كه شيعه ايست از اوساط اعاده - پدرش آن قدر بے بضاعت بود كه چون فوت نمود اسباب تكفين و تدفين او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگی از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوكري محمد اعظم شاه كام دل اندوخته سار صحبت او كوك گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گرديد - چون در سركار پادشاهزاده بنابر افزوني خرج سپاه هميشه مالش بود خان مذكور بتحقيقت وا رسيده قرار داد - كه زياده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده يا ضرورت مهمے نگاهداشته شود تا منجمله جمعيت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او كار سركار پادشاهزاده رونق گرفت - و مالش سپاه و شاگرد پيشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانيد كه هيچ كار بے مشورت او تمشيت نمي توان يافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مكان بظهور مي رسيد بادشاه از پخته كاري

خان مذکور می داشت - و چون اباغه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوه بد مطلقی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبی معضوب و بی منصب ساخته و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفاً ) معاودت نموده بسورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما ( چون از محتوای آن بوی مدعی خرابم بمشام خود نمی رسید ) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده بطور بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع در خواند - * ع *

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست ( که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد ) صورت نه بست - خان مذکور ( که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود ) نسخهٔ موسوم به امارات اکلم برای تسهیل استخراج آیات قرآنی تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف بگوئید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ ( که درین ماده سابق کسے نوشته ) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده بدهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانهٔ عالی ( که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته ) بنام او معروف است - تا آنکه خان مکان بسبب باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سی و ششم جلوس بسبب شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را ( که متصل بنکاپور بود ) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف می رسید - پادشاهزاده بعد وصول نزدیکی لشکر پادشاهی معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است ( که بعرض رساند ) لیکن چون بر مهم مامورہ باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهی پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست فرزند بارادهٔ شکار بر می آئیم - شما هم فرزند را با صد سوار بالتماق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پهنے بفاصلهٔ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان باشد - و مختص بخشیان و داروغهٔ خلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکی ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم ابتدای مسلح همراه نگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم بازهه و میر توزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - میدیکه بر سر تیر آزرده ایم خواهد خورد - و میدان خلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والاجاه و عالی تبار در خلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگے ز باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق را نموده بیایند - بعد ملازمت

و بتقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق
بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن در صید نمود - پیشتر
به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار
احوال کرد - بنابر شهرت آن ( که شاهزاده زیر جامه زره
پوشیده ) ببهانهٔ ارگجه طلب داشته بغل وا کردن بند جامه
بدست خود مالید - و شمشیر خاصه ( که پدرش پادشاه بود )
از غلاف برآورده بدست شاهزاده داد - تا بدست های لرزان
گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذارد - شمشیر مذکور از
روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت
مشتمل بر اشارهٔ آن ( که شما را گرفته خلاص نمودیم ) بر زبان
آورده مرخص ساخت *

## * مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران
برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر
سرانجام می داد - بعد از افتتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو
صد سوار بمنصب هزاری سه صد سوار و اصالةً بدان خدمت
مقرر گردید - و در سال سی و سوم بخدمت عرض مکرر
سرمایهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قوربیگی شد - و
بمنصب دو هزاری هفت صد سوار تحصیل کامیابی نمود -

و در سال سی و ششم بافزایش پانصدی ، از اصل و اضافه
خان بخدمت بخشیگری دوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت .
بعد ازآن پانصدی دیگر افزوده بمنصب سه هزاری نوازش یافت .
و در آخر سال چهل و چهارم الوس نورمحمد خان عالمگیری
از خاص پور بقصد انتزاع بکلاته باعتزار آمد . بعد ... سعادت
قصبهٔ مرتضی آباد (۲) مرج مضاف بیجاپور بسیاست ... ساس
گروه مصروف ... پادشاهی کرده ... مذکور ( که ...
سدیده ... ) چهار هزار مقرر ... ( ۱۱۱۲ )
یک هزار و یکصد ... در اوایل ... حق ...
و در روضهٔ زبدة الامرا ... ( که ... ار ...
آن دیار است ) ... مذکور ... کرده . ...
ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت . ... از محاسن
اخلاق - ادوات ... از ... و ... بهره‌ور داشت - و
در اجرای کار خلایق بسیار کوشیده . و در مثل کردا ...
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه ... مثل ...
خان اول حری و حریص بود - با آن ( که سوم ... ها
نداشته - ... استعداد و آزادی ... و فطری ... بود )
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او ... زبان

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرتضی آباد مرج و در [ بعض نسخهٔ ] مرتضی آباد
عرف مرج .

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان خوان داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [ که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت ( که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود ) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است ] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیر ده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو کمال عداوت بود - و قایما ( که با پسر بود ) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تهرتی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن معمور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ ( ۱۱۰۸ ) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافة شاه جهان آباد رخت هستي بربست -
بالجملة مخلص خان با فضيلت و مدني طبع موزون داشت
و اشعار رنگين مي گفت - ازوست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقي *
* بيک تبسم مينا شکست و بست و گشاد *

و عجيب تر آنکه با معاشرت و فضيلت مدقق تصوف داشت -
خالي از درد نبود *

## * مرتضى خان سيد مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما
پذيرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام گيسر و فصلے بحراست
آسير و ايامے بفوجداري سلطان پور ندربار پرداخت - پس
ازان از تغير سيد محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد -
و سال بيست و نهم مخاطب بمرتضى خان گرديده بمنصب
سه هزاري رسيده - گويند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت -
چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سيد محمود و سيد
جهانگير بخاطر بادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد
محمود مي گويد در خاندان ما کسے محمود خان و فيروز
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجويز نکنيد - گفت
سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگير را مجتبى خان -
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوی ست - نه ازین کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ ( ١١١٢ ) هزار و یک صد و دوازده هجری انتقال نمود - قلعه‌دار بهشت باسقاط های وقعی لفظ قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید محمود مبارک خان بمحافظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاری کامیاب گشت - بعد ازو پسرش سید مراد علی مبارک خان ( که دو هزار و پانصدی منصب داشت ) و از انتقال پسر او سید سید علی مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش سید جهانگیر معتمدی خان بقلعه‌داری قندکوت تعین شد - و پس ازان سید علی رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاری و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذکور شادمانی اندوخت - و بعد فوت او سید علی امر مخاطب به معتمدی خان بجای پدر و جد قرار یافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین علی خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمی آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش پیموده نیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود - یک بار اصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجی بمحاصرهٔ آن تعیین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمی خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

## ٭ محتشم خان میر ابراهیم ٭

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام شاهزادهٔ عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائی و سرخیل دولتیان پادشاهي میشد - در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ خاندانهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدرشناس پسرانش را ( که در خداشت سن بودند ) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هرچند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهی بر نیامدند ( و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند ) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته بند - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب کام دل می اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی جبه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدي سربلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابي افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت ( که بیست کروهی پیشاور است ) و عطای علم مقرر شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغي و طغیان بر افراشت و از امرای کومکي برخے بطوع و جوقے باکراه یکتائي گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگي انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن نا شنوي بود - از آوارگی شاهزاده درمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی اله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بافت کمي یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داری بلدرک شتافت . و پهتر بار بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد رد و خورد طرفین پیریا نایک دژ نشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغنی کشمیري دست فروش ارذو ( که بمکر و حیله راه بداد بر ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود ) آن ربهار خو بعضے ملتمسات خود نوشته بار داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائی یافت - پس ازان محتشم خان را ( که بے منصب نشسته و در سروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود ) بتجویز نایک بیحالیِ منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش ( که برای مصالحه بحضور آمده بود ) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و مي دانست که بسقیمه ساري و سعده باری از کوچ پادشاهی خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

(۲) نسخهٔ [ ح ] واکن کیره - و در [ بعضے نسخه ] واکینکره •

نست بار دیگر نایرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بیچاره محتشم خان را محبوس گردانید - روزے ( که بسعی بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد ) - آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتے مردم پادشاهی دیرتر می رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور می گردید - گویند خان مذکور از ملزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش می چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری نسوان شهرت تمام داشت - و عذر از شهوت رانی و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و نسبت در طوری متواتر و بے چاکری احوالش بپریشانی کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه ( که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جھورے قایم می شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپری گشت ) خان مذکور ( که بے بضا نمی توانست[2] ) خود پیاده با اکثر رنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان قدمے چند می پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

(۲) نسخهٔ [ ج ] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقی نکرد[۲] - مگر میر محمد خان ( که خطاب پدر یافته دستگاهی بهم رسانده ) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

## * مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواری ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خورد خان مزبور بود[۳] - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان خولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم تشابه بهره مند خان ( که به تهانهٔ اندی رخصت یافته بود ) به نشیبت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی نامورى اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و ( چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و خدکار -وا نموده بود ) اکثر بسراولی افواج مامورهٔ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در دایرهٔ سرانجام آن نامورى منصب کامیابی می اندوخت - و پس ازان ( که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگری

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] نکرده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] بوده *

بخان نصرت جنگ تعریض یافت ) ازانجا ( که خان مذکور بهشتم نگشت مالکي و تعاقب نمره بختان مرهته ساير و داير می بود ) در حضور مهمات بخشیگری را بندابت او مطلب خان من حيث الاستقلال بعد فتح واکن‌کنده متمشی می ساخت - بدان جهت بسرداري و مرحمیت حرب افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار ( که چند کسے بیش نبودند ) او بوده - و به تنبیه و تعریک عدیم لگدم حوالي اردو نیز مامور می شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور ساير اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهی گل زور بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد هاشمی ( که هیچ یکے از زبانش نرسته ) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستی را میسگدارم در کجي خواهم شدن *

* مرتضی گر این بود من خارجی خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلدان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم درگذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بشجاعت و بلاهت زبان زد - ( چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب زهنما نیست ) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از سمهٔ آن تهمه خالی نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین ( که داماد خانسپار خان بهادر دل بود ) خطاب پدر یافته - و دومین ( که خویش تربیت خان میر آتش بود ) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (٢) گجرات بود - چون آنجر شد بنابر قرابت داره ( که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علی خان در آمده ) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (٣) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پسر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (٤) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه سار و سامان امارت همه باخت - درهمان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات وتهنیت جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(٢) در [ بعضی نسخه ] کهري - (٣) در [ بعضی نسخه ] کوررة - (٤) نسخه [ ج ] بفوجداری کودره و بکلانه منسوب گردانید ه

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاری نمود - گویند بنابر سقم احوال زرے هم برای سرانجام شادي قرار یافته بود - مطالب خان زیاده طلبی می کرد - و او ابا می نمود - خان مذکور بند شده بوسایط ( که درین پیغام بودند ) گفت - که آخر انصاف کنید دختر بنی مختار است - یکی ازانها ( که شوخی در مزاج داشت ) جواب داد که ایشان هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان ( که آخت رسیده بود ) همراه خان مذکور بحیدرآباد شتافته بقلعه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی یافت - در جنگ نواب آصف جاه ( که با مبارز خان اتفاق افتاده ) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند *

## * میرزا صفوي خان علي نقی *

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مکان وارد هندوستان گردیده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاری هزار سوار و خطاب میرزا صفوي خان نامور شده به بخشیگری سبوم چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم ( که وصلت او با صبیهٔ معظم خان قرار یافت ) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - ( چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند ) او نیز مقتول شد *

## * منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و سوم جلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته.[(۲)] سال سی ام ( چون پدرش در گرفتن سنبها بهوسله کرده نمایان بتقدیم رسانید ) او بامافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سی و سوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت پایگی بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه ( که صاحب مالوه مرخص گردید ) قرار گرفت - پس از ارتحال جلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگی ( که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست ) بامردهٔ با برادر کلان خود خان عالم در هراولی بود بمقابلهٔ عظیم الشان جدل رانده ( چون به برادر او زخم تیر رسید ) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

(۲) نسخهٔ [ ب ] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست ( که مرتضی پور صوبهٔ برار در تیول داشت ) - ابتدای عمل نظام الملک آصفجاه در دکن وجهی زیاده در مقدور فراهم آورده بود - آن امر بےنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت - تا آنکه باجل طبعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان ( که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته ) و اعزاز خان و دیگران هم بودند - هر یکی بقدر قسمت از محال ارثی جاگیر یافت - چندے پیش ازین همه از سررشتهٔ حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خورد سال او ( که فقیر محمد نام دارد ) باقي ست - بنوکری این و آن روزگار بسر مي برد *

## * مختار خان قمر الدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست و یکم عالمگیري بخطاب خانی سرافرازي یافت - بعده بخدمت قراول بیگی ممتاز گردید - و ( چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای کامرانی افراخت ) او به تعیناتی پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگی اصطبل اسپ سادکامی (الف - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانهٔ

هولدكی ( كه از محالات بيجاپور است ) مرخص گرديد -
و ازانجا بتعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و ( چون سال
سی ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ
معاودت بظاهر شولاپور افگند ) پانزدهم محرم سنهٔ ( ۱۰۹۸ )
هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادة محمد
بيدار بخت بخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم
شاه با دختر نيک اختر خان مذكور حسن انعقاد يافت -
و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در
سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشی خلعت
امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريک و سررشش خيره سران
كنك گيري و راے باغ تعين شد - و در سال سي (۲)
و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع برافروخت - و در
سال سي و هشتم از تغير فدائي خان كوكه بصوبه داری
اكبرآباد درجه پيماى اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
و يكم از حكومت آگره معزول گشته به دكن و بصوبهٔ مالوه
پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگی
اكبرآباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب
سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بكمی پانصدي معاتب
[illegible] بكمي [illegible] امتياز گشت - و در

(۲) در [ بعضی نسخه ] كنكيري - و در [ ديگرے ] هوكري •

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهنی تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنهٔ ( ١١١٧ ) هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده ) باضافهٔ پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

( هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطيهٔ دولت بختيارے عرق ريزان سعی باشند ) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش چه طرفے تواند بست - بل آنچه او کارسگالي انديشد به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمی نهاد - ( چون محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد ) در فکر بيخدا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [ چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمدنگر ( که معسکر پادشاهي بود ) شتافت ] چندان کلمات وقوعی از جانب محمد عظيم بپادشاه رسانند که فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - و ندانست که آمدن محمد عظيم بلای عظيم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظيم (٢) نزديک به شاهزاده پور رسيده بود که بر واقعهٔ ناگزير خلد مکان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

(٢) در[ بعضے نسخه ] شاهزادة پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم اینجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه ( که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته ) اولین پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی نصد اورود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه (۲) ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای بنگاله میبود باین عجلت کی می رسید - عجیب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت ( که از مالوه بگجرات شتافته بود ) بنویسند - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان ( که خسر او می شد ) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات ( که خود را اعظم شاهی می گرفت ) انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - ( چون والا جاه درمیان

(۲) نسخهٔ [ ب ] پبنهه •

پسر اعظم شاه در ارادهٔ پدر آگهی یافت ) بعدان همچشمی ( که مبادا برادر کلان صاحب جمعیت و دست گاه شود ) به بار یاران و مشیران پدر در ساخته بعرض رساند که پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتیاط نیست که دولت دنیا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر در خزاین آگره دست تصرف یافته داعیت دو صوبه دار چنینی لوای خود سري بر افرازد تماشتی عظیم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بیگانه می باشد - محمد اعظم شاه [ که نصیبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختی ظاهر حالش را فرو گرفته بود ( هرچه را خود و بهبود خود می اندیشید آنستن صد تباهی بود ) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن این جانب بمالوه ( که سر راه دکن است ) اقامت نماید *

القصه ( چون سریر فرماندهی هندوستان از شکوه اقبال بهادر شاهی آسمان پایه گردید ) ازانجا ( که عموم رأفت و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکسان پرتو افکن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فیض بخشی او چون سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر ) مختار خان باضافهٔ نمایان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهی سربلندي یافته به بحالی صوبه داری اکبرآباد با خدمت والای خانه سامانی بلند رتبه گردید - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق ( که در سرکار عظیم الشان اضبط درآمده (۲) ) کامیاب نوازش گشت . گویند پیش ازان ( که حکم استرداد حبس او شود ) در جشن لباس سفید پوشیده بدربار حاضر شده . شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت رسا چنین اثر شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق بطرف مختار خان است . از سلطنت ما اورا چه دلخوشی خواهد بود . خانخانان بمدار الیه گفت . که این لباس بروز جشن چه مناسبت داشت . خان مذکور ظاهر کرد که از بے استعدادیها ست . خانخانان از جانب خود مبلغے را از نقد و جنس فرستاد . مختار خان به بعضے چیزها متهم بود . نعمت خان عالی درین شعر اشاره بدان نموده .

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکسرا دیدیم آنجا عامل مختار بود *

* وَاللّٰهُ اَعْلَمُ *

## * میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست . به پاره گیری مطلقا مزاجش آشنائی نداشت . ازین جهت منظور نظر حضرت خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت . در آغاز پیشدست

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] درآمده بود .

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سخت گیري زبانزد -
همتر بداروغگي ڈاک و داروغگي کچهري سرافراز شده (۲) در اجرای
کار خلق الله مي کوشید - سال سي ام بپایهٔ چهار صدي چهل
سوار و سال سي و یکم باضافهٔ پانزده سوار رسیده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بیفزاید قبول نکرد - در عرض
خیلی گستاخ بود - گویند ساده روئی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا یافتن
جاگیر نیم تر خواهد بود - و نیم تر بزبان اهل هند عبارت
اسب از کسی که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز
نقل کنند که روزے الوش باو عنایت شد - و وقت باریابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مزه بیادش داد -
متنبه شده چهار تسلیم عنایت الوش و چهار تسلیم دیگر
( که این سجدهٔ سهو است ) بتقدیم رسانید - و نیز بیان
کنند که روزے بتقریب ادای شهادت تورانئی در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که تورانی ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانی ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت
او خواست که بداروغگي رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - ( چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود )

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] سر فراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانيدن که باخته را چه يارا که از حکم ولي نعمت سر به پيچيد - ( چون در خاطر پادشاه هم اين حرف گراني نمود ) فرمود که يار علي بيگ را گردني زده از ديوانخانه در آرند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گرديده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سوم جلوس خلد منزل از بيت الله معاودت نموده بملازمت پيوست - همان سال مطابق سنه ( ١١٢١ ) هزار و يک صد و بيست و يک هجري در گذشت *

## * مير احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحيم خان بيوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگيري به بخشيگري و واقعه نويسي فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه ( که دران ايام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت ) سرافرازي يافته [ با آنکه بدرشتي و سخت گيري ( که لازم راستي و درستي است ) شهرت داشت ] درين کار پادشاهزاده را ( که اکثر از ارباب تحرير سرگران و درآشفته مي بود ) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بديواني فوج محمد بيدار بخت به پايهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از ديواني به نيابت شاهزاده بصوبه داري خانديس امتياز اندوخت - دران هنگام [ که شاه عالم از حمک کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت ) چون ساحت بلدهٔ
برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید ] میخواستند چند گاهی
بسیر و شکار زمنهٔ کراره ( که سیر جائی است دلکشا و
نخچیرگاهی ست مسرت افزا ) عشرت اندوزند . و آن
دیهی ست سه کروهی برهانپور و رود جادهٔ دارد بصفای
آب بی همتا . در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندی
بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز ( که ازان آبشاری
میریزد ) . بفرمان صاحب قران ثانی ( که در ایام
پادشاهزادگی به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه
شده ) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته
میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار
آمده . آبشاری دیگر از روی این بند می افتد . و دو سوی
آن دو دست عمارت بر افراخته اند . و باغچهٔ متصل
آن ترتیب یافته . اما چون شورش راجپوتیه و فساد مکهه
بمسامع جلال رسید بی اهمال و امهال اوایل سعدان سال

سیوم سنهٔ ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری
کوچ فرموده حال مذکور را بخواست آن بلده مطرح انظار
عاطفت نمود . اتفاقاً در سال چهارم تلسی بائی نام زن
یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

سپهر و عمارت قصبهٔ راوير (٢) ( كه هفت كروهي برهانپور است ) قلعه دار را ( كه تاب مقاومت و مقابلت در ميدان نداشته محصور شده بود ) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نيست نزديك بود كه دستگير شود - خان مذكور از فرط غيرت و افراط حميت حفظ جان بازاى شهادت نپسنديد - و از مقابلهٔ زن حربيه خود را (٣) بدر برد -

# مصرع #

# چه مردي بود كز زني كم بود #

بے اختيار عنان تماسك از دست داده بے آن ( كه بگرد آوردن لشكر و يراق كرو فر مقيد شود ) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و يساولان و نقبا بطلب منصب داران متعينه و اهل خدمات فرستاد - مردم ( كه چاشني تشدد و سوء خلق خان مذكور گرفته بودند ) پاسداري آبرو را بر خود داري ترجيح داده باكراه و اجبار ( كه اكثرے ازانها پياده و گردون سوار بودند ) فراهم آمده خان مذكور روز ديگر ( كه از هفت صد سوار متجاوز نبود ) ميمنه و ميسره آراسته روان شد - در اثناى راه تلاقي فريقين رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند بناير و خويشان سردار دل بمرگ نهاده بسيارے را بزخم سهام و ضرب صمصام در خاك انداختند -

(٢) نسخهٔ [ ج ] راديرـ (٣) نسخهٔ [ ب ] بدر برده •

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و
قتیل گردانیده کار بجائی رسانیدند که بهاق سردار دو زخم
تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار
جامود ( که سرکردگی فوج طرح داشت ) کومک بجا نموده
شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فنای
قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر
و تفنگ درمیان بود - ( چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات
مبارزان تزلزل پذیر نیست ) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند -
اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در محافظت شهر بگه تگ پا
بکار برد - لیکن حوالئ آنرا بحداوث تاراج پاک رفتند - و
بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور
بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت
کرد - هرچند برخی آزموده کاران بآئین خیرخواهی گفتند
( که شب روی مصلحت نیست ) گوش نکرد (۲) - چون بنزدیکی
شهر رسید صلابت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و
تیران پیکار بر افروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگی
و دلاوری دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا
و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند
خان در سنگ پائی از باد گرو برده دران حالت ( که

(۲) نسخهٔ [ ب ] نکرده ٭

عار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت ) با یک پسر خان سعادت نشان و معدودے از تیغ پایان خود را بشهر رسانید - تتمه لختی مجروح و برخی (۲) ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقی مانده - یکے میر سید محمد ( که بعنوان درویشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود ) - و دومین میر مجامد ( که بخطاب پدر مخاطب گشته ) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

## * محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست ( که احوالش جداگانه بوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موفی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و بستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل (۳) و هشتم ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - بعد از سالے چند بحراست لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم ( چون ملازمت پادشاه نمودند ) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رساند - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانی صوبجات آنجا و بیشتر بتعلقهٔ میر آتشی سرمایهٔ اعتبار در گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تعویض بخشیگری دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقی گشته بحراست برهانپور نامزد (۲) شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لقب ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پدش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقی مانده اند *

## * منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبے خرد کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر بیر بعلاقهٔ کار پادشاهی رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رسادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبے برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوری

(۲) نسخهٔ [ ح ] مرتقیٔ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخدمت ياري ترقي نموده بدولت رو شناسي حلد مكان (٢)
رسيد و بخدمت متفرقه مامور ميگرديد - سال سي و چهارم
بخدمت امانت هفت چوكى از تغير مير عبد الكريم ملتفت
خان امتياز يافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگي
فيلخانه اختصاص گرفت - ( چون در مهم كهيلنا بكمك
محمد امين خان بهادر نرسيد - و بهارنے سررد ) بكمي
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بديواني
صوبه پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغير اسلم خان
مامور شد - و ديواني كابل نيز ضميمه گرديد - و بحسن
اخلاص و نيكو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت - (٣)
و در سال چهل و نهم صوبه داري پنجاب بوكلاي شاهي
نامزد شد - بتجويز شاهزاده نيابت بخان مشار اليه
با فوجداري جمون اصالةً تفويض يافت - و بمنصب هزار
و پانصدي هزار سوار مرتقي گشت - و با راي صائبه
و نيروي مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطيع
و ايل ساخته بمعدلت و انصاف بكارها پرداخت - ( چون
مرد مدبر كهنه روزگار و دولتخواهي شاهزاده بخود تصميم
داده بود ) گوش در آواز انقلاب زمانه داشته باحقا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي كوشيد - از بدرگي

(٢) نسخهٔ [ ا ] مامور گرديد - (٣) نسخهٔ [ ب ] كه صوبداري الخ •

بتقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پیشاور ( که تشلاق کابل است ) بعرصهٔ دلکشای دار السلطنة
لاهور ( که دوم صفر اتفاق افتاد ) منعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله سرپ ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره نامورى اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعی و نیکو خدمتی او
پنجاه هزار سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (۲) ( که
شماری همین عدد بود ) در ظل رایت پادشاهی مجتمع
گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در ... محمد
اعظم شاه در نبرد و جانفشانی شریک غالب بود - اجمالش
آنکه ( چون محمد اعظم شاه دلگاه را با زیبت (۳) النسا بیگم
همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود ) خلد منزل ( که کمال حلم
و خدا ترسي داشت ) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
ساخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر ( که پیشتر

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] شاهزادها - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] زیب النسا •

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزانی داشته و هندوستان بما ) اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش ( که برادر خرد بجای فرزند می باشد ) وا گذارند ( ما از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما می افزائیم ) بهترین شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم که بعرض بعضی در سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان در آئیم - *ع*

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود دیگرے را بخطر نمی آرید *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِيَ الْهِنْدِ - بهمین متمسک شد - مهر تقدیر ( چون این پیغام بمحمد اعظم شاه رسید ) نوست که این قسمت منظور نیست - تقسیم دیگر ( که بعید از تعادل و تکافو بود ) *بیت*

* از فرش خانه تا لب بام از آن من *

* از بام خانه تا بثریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان درآشفته بایلچی گفت این پیر

حرف مگر گلستان شیخ سعدی هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
(۲)
* من و گرز و میدان افراسیاب *
(۳)

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را نمدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزاری عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهی نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر نمدار بخت و والا جاه رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان
(۴)
با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوری نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم مکرر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخهٔ [ ح ] حرف [ واو ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ج ] حاجو -
(۴) یعنی سنهٔ هزار •

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس ( که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته ) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهرآرای بعبادت او ( که ازان رحم ذی فراش بود ) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهی ( که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود ) فرق مباهاتش را بفرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او ( که بده لک روپیه میرسید ) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت - و هشتم جمادی الاولی بتسلیمات وزارت و صوبه داری اکبرآباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتری افروخت - و در سال چهارم ( که جلد مدرل بقصد استیصال گردی (۲) بد مآل در شاه دهورا (۳) رسیده اقامت نمود ) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگده رفته محصور گردید - افواج پادشاهی دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة ( که جان فشانی را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] گروی - (۳) نسخهٔ [ ب ] شاه دره

باعتقاد بتناسخ حيات ابدي تصور می کردند ) بکمال رغبت
و شوق بر آمده بر مورچالها می ریختند - و جمعی را کشته
بقتل می رسیدند - پس از مدتی ( که آذوقه مفقود
شد ) یکی از کهتري‌ها کلانا نام تنباکو فروش خود را
ودیهٔ آن معوی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش
نشست - و کرد (۲) با جوقی در مورچال پادشاهی یورش نموده
بملک بربی راجه ( که متصل بود ) بدر رفت - و بعد
فتح آن مکان مردم پادشاهی کلانا را با شان و شوکت دیده
کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند -
خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد
تحسین و آفرین گردید - حکم دولت و نقاری دیوان
عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زود درست
نمایند - پس ازان ( که به پرس و جو پرده از روی کار
برداشتند ) ظاهر شد که باز پریده و دوم بدام افتاده است -
خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت
همه پیاده شده بکوه راجه بربی در آیند - تا کرد را دستگیر
نمایند یا راجه را کشیده بیارند - و براجه هم دوست که
بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتال شناسد - گویند
مرکارهای ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور ( که با خانخانان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گرو و نسخهٔ [ ج ] گرد - (۳) نسخهٔ [ ج ] راجه دربي ٭

عداوت هم چشمی داشت ) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتدار همجنسی زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گمش اغلب که این همه اصلی نداشته باشد - پس ازان ( که معلوم شد واهی بود ) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهنی بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و مادهٔ دماغی گشته بحاسهٔ گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدرشناسی می کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش می آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامی و نیک نفسی بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهری سزاولان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط دروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

منصب دار خوراک دواب لازم می شد ( هرچند که از قلت پایداقی (۲) جاگیر قلیلے ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که نصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج او چه رسد ) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگی و دیگر متصدیان به تشدد از وکیلش بازخواست زر خوراک می کردند - و هیچ جا فریاد نمی رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت می دادند - خانه‌زادان مقرر نمود که در حین تنخواه دامها بقدر خرج دواب از قول جاگیر منها کرده تتمه نویسند - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها ماند *

کمالات کسبی هم ( که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند ) داشت - شعر می گفت - میلانی به تصوف بهم رسانده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمی - مطلب عمده ندارد - نکاتی چند با شعر برجسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضے بالحاد و برخے بتهمت ادعای معراج نسبت می دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاري ست - در الهامی ( که سیر خود به بهشت و ازانجا پایان (۳) عرش بیان نموده ) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

(۲) نسخهٔ [ ج ] پائدانی - (۳) نسخهٔ [ ب ] تا به پایان عرش *

معاملتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند
دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف
رفاه کوشی و کم آزاری که داشت بمقتضای حرص و شره
به نیت ابقای نام در صفحهٔ ایام می خواست در هر شهر
و بلده حویلی و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت
ابتیاع اراضی و عمله می فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش
بخوش آمد و اظهار (٢) مخبری زمین و جاها به تعدی و ظلم
از مردم گرفتند - چون بنای ستم در خرابی ست پیدا ست
که ممتدی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر
مکانها مرتب نا شده بانتقال بانی ازین سرای فانی از اول
هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم
از سرکار پادشاهی خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر
نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهی مجمع
هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را ( که پادشاه هند
زمین بنوکر خود می فروشد ) بشاه ایران یا روم نقل کنند
قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبری هوشمندانه
جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ
بیاض را آباد میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر
شده امیت فردا می میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد ٭

(٢) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ ب ] مشتری ٭

پسر کلانش نعیم خان پس ازان ( که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت ) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و برادرش مکرم خان خان زمان بهادر و بتفویض خدمت بخشیگری سوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و چون نوبت جهان داری بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پسر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائی بدریافت از (سید) - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگی ( که سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت ) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

## * میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضی ست - در سال چهارم بهادر شاهي دار غربت خویش به بندر سورت برگشاد - جاه منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ ج ] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ ب ] چهار هزاري سه هزار سوار •

کرم بود - بعد آگهی از راه قدر شناسی و غریب نوازی به تنخواه مبلغ سه هزار روپیه و تعین مهماندار اعزازش افزود - و بنام خان فیروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت - که هرگاه مشار الیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین خان صوبه دار سابق گجرات [ که در عهد خلد مکان ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان ( که از ایران رسیده بود ) حسب الحکم سر انجام نمود ] ضروریات او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نماید ، خان فیروز جنگ طفل صغیر خود را باستقبال فرستاده خود هم چند قدم پیش آمده در خورد - و پانزده هزار روپیه نقد و فیل و اسپ بتواضع نمود - و پس ازان ( که میرزا قریب باردوی پادشاهی رسید ) کوکه خان نامی ( که مادرش مصاحبهٔ پادشاه بود ) بمهمانداری معین شد - روز ملازمت بانواع عطایای خسروانی مباهات اندوخت - ( چون از شدت گرما عرق ضعف بر چهره اش ظاهر گشت ) حکم شد که در جسخانه برده آب یخ پرورده بخورانند (٢) *

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت درمیان بود - و محمد عظیم الشان دومین خلف خلافت ( که در مهمات سلطنت دخلی تمام داشت ) بر سر آن شد

(٢) نسخهٔ [ ح ] بخورانید *

مجرا نماید ، و تا سه هزاری ( که سفقت سلام نمایند ) دست بسر شود - چون در سر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خاده راه خان نشینند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولی بگمدهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذرخواهیها نمود اما این عرض و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان ( که خودش درخواست نموده بود ) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار دیرونی و کج خلقی نگارش کردند لیکن اصلا ازین برش روشها صغرا سکندی بخودش بعمل نماید - و هنوز جاگیر بتنخواه نشده بود که جلد مدرك برحمت حق پیوست - و بعد ازان کسی باحوالش نپرداخت - مدتی در دارالخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب ( که تا تحریر این اوراق محبت تمام داشت - و اتفاقاً خان مذکور جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را * بهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانیِ خود را بار فرموده ) نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا بسبب بود - غیر از استخوان فروسیِ نیاکان و بسبب پرستی هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب می نالید که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردیست *
* چون نگین چند توان زیستن بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافهٔ دهلی رسید همراهان ( که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند ) بمصاحبت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله موزونیِ دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله برآمد - که ( همینکه بملازمت پادشاهی سرفراز می شوید[۲] ) اول روز منصب هفت هزاری ( که منتهای دولت هندوستان است ) تجویز خواهد شد - یک مرتبه بند شده جواب گفت - اینجا هر پاجی هفت هزاری ست - برای

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] می شوند *

من چه خبر دارد - سبحان الله پس ازین (٢) ( که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید ) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بامن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بمان پیشین عزت و اعتبار ( که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند ) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیه روزگارے بدست آوردند - عریب تر آنکه برخے بترویج دخار خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطانی را نمودند - چنانچه یکے از (٣) حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان ( که مدرزایان واقعی این سلسله رسیدند ) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند •

## ٭ محمد مراد خان ٭

پسر مرشد قلی خان محمد حسن است - جدهٔ مادری او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهی اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملک همشیره زادهٔ او ( که مهر بخشی گام بخش شده ) بخطاب احسن خان مخاطب

---

(٢) نسخهٔ [ ح ] پس ازان - (٣) در نسخهٔ [ ا - ح ] لفظ [ یکے از ] نیست •

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش مرشد قلی خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم ( که برای وصول تتمهٔ پیشکش ذمهٔ ابو الحسن تعین گشت ) ارشاد شد که چون ترا از خانه زادان مرضی سناس خود می دانیم باید که ( چون دیگران بطمع مال فریفته شده ) به خوشامد او نپردازي - بلکه در حرف بے محابا پیش آئی - و درستی نمائی که او هم با تو درستی کند - و مارا حقیقت برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی پادشاه در کلمه و کلام بے باکي کردے و ملازم ساختي - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گویند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد که ما هم پادشاه این ملک محقر گفته مي شویم - میرزا محمد در آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانی خاطر عالمگیر پادشاه می شود - ابو الحسن گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سروري داشته - سال سی و هفتم ( که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود ) واقعه نگاری فوج شاهزاده صمیمهٔ آن خدمت - و پیشتر ( که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد ) دیوانی فوج خانجهان بهادر در تعلقات سابق او افزود - و در یکے از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازاں ( که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر هم او بصلح انجامید ) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا ( که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت ) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش مشهور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم به جوانچهٔ جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد - که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگی میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالی از جانب خود بحضور راهی گردانید - دریں ضمن ( که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست ) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و بوجے در خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز برحاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما (چون از روی منشور پادشاهی توجه موکب ظفر کوکب باین طرف معلوم شد ) رستگاری خود دران دیده خوانچه های جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است - ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود - ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بهادر آن ( که او از نیک سرشتی نمی خواست که بانی آتش افروزي شود ) در سه مقدمه را بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب در آمد - و بکمیِ دو صدیِ دو صد سوار و سلب خطاب تمغه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های جواهر مذکور ( که قریب ده لک روپیه مالیت بود ) بکار خانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسی فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند - و رسید آن بدهند - در همان ایام کمیِ منصب بحال نموده خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خانی بنام خود در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مكان بسبب عدم رجوع بمتصديان بخشيگري بمنصب هفت صدی چهار صد سوار رسيده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقايع نگاري و سوانح نگاری بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغير چندين كس باضمام فوجداری کودره و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار (٢) بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسيد [ هرچند از ايام شاهزادگی تا وقت مهم حيدر آباد ( كه موصی اليه از حضور خلد مكان بواقع نگاری فوج شاهي (٣) مامور بود ) حقوق نيكو خدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت ] اما ( چون دران وقت بخطاب سعادت خانی ممتاز بود ) اعتماد خان نامی بوسيلهٔ ذوالفقار خان ( كه او هم از تبديل خطاب عادل شده ) بعرض رسانيد [ كه محمد مراد خان با بخشی گام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد ( كه ملک همواه خير است ) مامور ] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گرديد *

[ هرچند خانخانان برين ماجرا اطلاع يافته بے گناهی او ( كه في الحقيقة ساختهٔ بد انديشان بود ) خاطر نشين پادشاه گردانده حكم بحالی تعلقات فرمتاد ] اما او بنابر اثبات براءت ذمهٔ خود كارها را بمتصديان باز گذاشته هال

---

(٢) در [ بعضی نسخه ] کورره - (٣) نسخهٔ [ ج ] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامی ( که پادشاه بعد افراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [ چون بنابر بے سر انجامي ( تا آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود ) نتوانست بتعلقه شتافت ] لهذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد ( که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت ) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها ( چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود ) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان ( که دران وقت فوجداری کوده و تهاسره داشت ) بعد اطلاع عرضی نمود - که ( هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند ) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و آرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمده زادگان این افواج همراه گرفته عالم بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ مدد نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد ( که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته ) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تاکید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی ( که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشی دست از روزگار او کشیده ) در ساخته بوعدهٔ سرمنزلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملجار گردید *

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج برآمده عقب گاومیشها ( که در صحرا می چریدند ) تیر و کمان بدست طی مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه در آمد - او ازین معنی پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون (۲) بعمل آورده نشان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی (۳) نمائید که جا قابل قیام نیست - تعلیقی ایجا رسیده شد - چون عرضی او بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - نمورچه خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکاره‌ها معلوم گردید - روز دوم ( که خان مذکور خلاف معمول تنها بمجرا رفت ) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما نیامدند - او در جواب عرض کرد که "" ر ماندگی همان حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام فتح حیدرآباد روزے در مجلس ابوالحسن ( که فضلای آنجا فراهم بودند ) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه بمیان آمد - سخن بایجا کشید که ( چون میان پادشاه و والی ایران بناثر خدمت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه بنزاع کشیده ) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ ب ] کومک - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نماید *

بعضا و ملاها تقسیم می شد - خان مذکور گفت که درین
امر والی ایران هیچ وجه دخلی ندارد - اصل اینست که
آخته بیگی اسپان مردم را وقتی (که پادشاه بتلاوت مشغول
بود) آورده بعرض رسانند - پادشاه خواست که بقیهٔ معتاد را
بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسپان متوجه شود - درین ضمن
آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان علی نبینا و علیه السلام (که
در ملاحظهٔ اسپان پیشکش بسیار شده ، نماز عصر قضا
شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسپان را مذبوح ساخته)
بتلاوت در آمد - بنابران اندیشه‌ناک گردیده بحسب تقلید یعنی
بسنت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت
فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت -
گفت که این غلط رواج گشته - در اصل (که شاهجهان آباد
تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالی از حویلی یکی
از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت
داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر
نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده
بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسروانی
رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [ چون در ایامی (که ابراهیم خان ریک صوبه دار
گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طالب حضور

گردید ) محمد مراد خان ( که فوجداری کودره و بهاسره داشت ) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت ] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان ( که باو رسیده بود ) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - ( چون ربائی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است ) گفت که که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عادتی در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که والله مردم قدر حضرت عالمگیر نمی داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهند دید که با کدام دیوانه سر و کار می افتد - محمد مراد خان اخلاق و صفایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب می نوشت - در پدرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبیهٔ کلانش که میر حسن خلف امانت خان میر حسین منسوب بود - اولاد اخلاف دیگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقی است *

## * میرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوي ست - یادگار سلسلهٔ صفویه بود - بدستیاری بخت بلند پایهٔ امارت خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم دودهٔ خویش گشت - بعد ازو تا حال ازین خاندان کسے رایت بلند نامی نیفراخت - بالجمله مشار الیه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به تعلقهای دور و نزدیک تعین می گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خانی و فوجداری رام گیر (۲) صدر نشین عزت گشت - پس ازین بفوجداری ایرج بهادیر مضاف صوبهٔ آگره و بهتر بفوجداری نوبار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعین گردید - و در سال چهل و چهارم از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشیگری سیوم بتحصیل ناموري نمود - و بافزایش لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوي بزرگی امرا شد - هنگامے ( که موکب پادشاهی از سواد بهادر گڈه ( که

(۲) نسخهٔ [ ج ] رامگر و در [ بعضی نسخه ] رامگیر *

چندے معسکر والا بود ) بعزم تسخیر قلعهٔ کندانه رخصت
نمود ] احمال و اثقال (۲) در بهادر گڈه گذاشتند - و بعشی
الملک میرزا صدر الدین محمد خان ( که بعنایت سلطانی
پایهٔ دو هزار و پانصدی هشت صد سوار (۳) رسیده بود ) ناصاوهٔ
پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاری هزار سوار و دیل
کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و
در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثانی عایبانه
بخدمت بخشیگری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور
گردید - و بعد فتح واکن کیرة باوریئ پانصدی دیگر
مرتبه افرا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه
شتافت - و در جنگ بهادر شاه [ چون اعظم شاه کشته گشت
اکثر امرای خلد مکانی و والا شاهی با بهادر شاه موافقت
بلکه مصاحبت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند -
مگر خان مذکور ( که زخمے بر داشته در معرکه ماند )
چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهی گردید ] به بحالی
خدمت سابق و منصب پنج هزاری و خطاب حسام الدوله

(۲) نسخهٔ [ ج ] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [ مآثر عالمگیری ]
دو هزار و پانصدیٔ هشتصد سوار بود - پانصدی دو صد و پنجاه سوار اضافه
یافت *

میرزا شاهنواز خان صفوی [illegible] نامی [illegible]
کمال اعزاز و احترام می گذرانید . ( چون [illegible]
لاهور شاه صاحب قران و [illegible] شاه [illegible]
گردید - و [illegible] سلطنت [illegible] خلعت [illegible]
وصف [illegible] یک دیگر [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]
بادشاهی با هرکه از شاهزادها زد و [illegible]
او احضار نمود [illegible] خان [illegible]
پیش از جنگ دو سه روز ( [illegible] )
[illegible] الیه از [illegible]
[illegible] می کند - مردم او [illegible]
ریخته پاره پاره کردند و [illegible] روز جنگ [illegible] چون از
عظیم الشان بادشاهزاده [illegible] ) خواست که [illegible]
بپیوندد - دران حالت [illegible] مردم [illegible]
گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم نفعی
نبخشید - بر فیلش در آمده خنجرها زدند - مرد [illegible]
بود - و بسیار ضعیف البنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور
است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے
پلاؤ و قدرے قلیه طیار می کردند - در سفر خوردن [illegible]
[illegible] آورده چون [illegible] نگاه [illegible] ثقالت آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] یک دیگر - (۳) در نسخهٔ [ ج ] [illegible] [ [illegible] ] [illegible] .

# * مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و کارطلبیهای آن مادر رسالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکو خدمتی ( که در مبادی جلوس از جان عزیز خود را بکار ولی نعمت ایثار نمود ) حقی عظیم بر ذمهٔ خود برشمرده (۲) اخلافش را مشمول انواع التفات و تربیت گردانید - مشهور است که اینها را پادشاه صاحبزاده می گفت - ازین بود که این القاب مغروران را آبا هم بار خانه زادی می فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بیداری سر بکسی فرود نمی آوردند - و غیر از گوشه نشینی و انزوا بکسی نساختند - بالجمله میر اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرافرازی یافت - و بداروغگی بندهای خلو عرب اندوخت - و در سال هجدهم ( که کل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهی بود ) خان مذکور (۳) با برادر خودش (۴) شمشیر خان محمد یعقوب بوجهی شایسته به تنبیه افاغنه مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل جالوش (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر ذمهٔ خود شمرده - (۳) در [ مآثر عالمگیری ] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب را بوجهی شایسته مامور گردید - که از سمت کتل جاوش به تنبیه افاغنه پردازد - (۴) نسخهٔ [ ج ] خود - و در [ بعضی نسخه ] خود - (۵) نسخهٔ [ ب ] جاوش - و در [ بعضی نسخه ] جادوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را بے سپر ساخت - روزے (۲) سورش انگیزان اول خود را نمودار کردند - او ارانها شماره در نداشته نیمجانانا خود را در عایم زد - و مغرورمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین ( که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند ) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیز الله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبی و راه نیابی بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامی داشته بانواع موافقت (۳) و دلداری (۴) پیش آمد - و حسب الحکم

---

(۲) در [ مآثر عالمگیری ] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ارانها شماره در نداشته بے محابا خود را در غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج ناممدود ( که دو طرف کمرکوه پنهان بودند ) در حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي‌رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر نخشش رگ غیرت پای ثبات محکم مي‌کنند - و مردانه شربت واپسین مي‌نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے‌آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه‌دار باجور مي رساند •

(۳) نسخهٔ [ ب ] دادسته - (۴) نسخهٔ [ ج ] مراوفقت •

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم
خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در
سال بیست و سوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوبهٔ
اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ
چتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر
بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور
ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت
ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت -
و در سال سی ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی
ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان بار بنظم صوبهٔ
لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته
استعفای نوکري نمودهٔ در دار الخلافه منزوي و موظف
گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات
کهتانون ( که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است ) بحضور
رسیده روزے چند مشمول مراحم خسروانی بود - ( چون
مزاج طرفش بے نیاز و باهم ناسار افتاده از هیچ جانب
تکلیف نمان برامد ) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و
ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگی
مي گذرانید - و از اندوختهها حویلی و دکاکین خرید - خرجے هم

فقیر دوم برآمده گفت از سما می شود[۲] . چند اشرفی را
گرفت و بیرون رفت . بعد دو ساعت اظهار کرده اشرفی
و بدست خود در حلق او گذاشته زائده اطرا چند از حویش
در آتش ریخت . صدا بر نشست و آن مدلوح ز ر
خس و خاشاک برد . زمانی گذشت که مردم دوان تا
مشعل و غوغا رسیده بودها باور در آوردند . که عقوبت درد
طفل بیچاره را همین ساعت برداشته ترس کوچه آمده و
ازین خانه درگذشته[۳] . اورا گرفته خواستند که مادر پدر آن
مظلوم بے طاقتی می نماید . مکرم خان مضطر گردیده از
ترس بدنامی هرچند زر خطیر تطمیع می خواهد دست از
شور و غوغا و اقامت برنمی دارند . و آن محتمل بوسیله مار اترام
دارد که چیز زر میدهند . مرا خواهند نماید چه خواهند کرد .
و بعد اللتیا و التی از تعهددار خون و آمده گفت .
اینک حاضرم پیاده ها دست و پایش بسته سیلی زنان برد .
مکرم خان در زیر درخت (چکام)[۴] نشسته گاهی انگشت
حیرت بدهن دارد ، گاهی دست ندامت بدندان میگزد .
همین که سپیدهٔ صبح دمید کسی را پی استفسار احوال فقیر
فرستاد . اصلا ازان هنگامه نشان نیافت . از اهل محله حوبان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه . (۳) نسخه [ ا - ب ] بوده . (۴) همچنین در هر سه نسخه .

و پرسان شدند - هیچ کس چیزے نگفت - ازان مذبوح حفر کردند - نیافتند - حدرت در حیرت می افزود - بعد از آتش دیگ سرد نمودہ چون کاویدند بجای اشرفی سنگریزه یافتند - هرکه از حال مذکور می پرسید میگفت بهای تماشائی بود که ازو دیدم *

## * میر ویس غلزي * (۲)

غلزي قومے ست از افاغنه - اینها در نواح زمیداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوي ( که گرگین خان والئ گرجستان (۳) بیگلربیگئ قندهار بود ) گرجیه بهمراهئ او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - میر ویس ( که رئیس قوم خود بوده ) بدارگاه شاهی بنادر تظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سیاست ( که لازمهٔ ریاست است ) دست بردار گردیده خونی را بمدعي نمي سپرد - و دیت قصاص از سرکار خود مي داد - لهذا سستئ عمل بادشاه هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطاوعت احکام شاهی نمیکرد تا بداد دیگران که پردازد - لهذا میر ویس بمشاهدهٔ این احوال راه مکهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا ) پیش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسیده در

( ۲ ) در [ تاریخ ایران ] غلزائي - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] درجستان *

صدر قادر بوده در سنه ( ۱۱۲۰ ) هزار و یک صد و بیست هجري هنگامی ( که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام ده سخ بیرون قندهار بود ) برو ریخته اسیر گردانیده کارش باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ نمود - پادشاه مزبور [ که خواهش موافقت پادشاه ایران داشت - و برای رفع کدورتے ( که ما بین خلد مکان و شاه عباس ثانی بظاهر با رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان بمیان آمد ) (۲) توطیه ها می انگیخت ] صلاح وقت دانسته او را بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک نالایق بآن درگاه بعمل آورده - می باید آنچه لازمهٔ کیفر او باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچی باشی بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً با وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ ب ] بمیان آمده بود *

میرویس هشت سال رتق و فتق مهمات آنجا نموده گوشهٔ فنا گزید - و پس از برادرش عبد العزيز بر سریر حکمرانی نشست - و بعد یک سال محمود پور میرویس با چندی کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایت حکومت بر افراشت - و [ چون در هرات هنگامهٔ ابدالی ( که شیعه ایست از اقوام افغان ) بلند شد ] عبد الله خان ابدالی با پسر خود اسد الله ( که بهمین مطلب چندے در هرات عباس قلی خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت ) از محبس گریخته باجتماع جمعیت پرداخته اول قلعه اسفزار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ ( ۱۱۲۹ ) هزار و یک صد و بیست و نه هجری بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه ( که بتصرف غلزیان بود ) بعقلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بین فراه و رمیداور (۲) با اسد الله بجنگ پیوسته نامبرده را بقتل رسانید *　　* ح *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

تاریخ (۳) این واقعه است - ازان ( که قلعهٔ مزبور استحکام داشت ) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلایل خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رمیداور - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و سی و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهی ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته محمود را به صفوی صافي ضمیر ملقب و به حسن قلی خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالی هرات - بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته به ماه نضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیخن (۲) سلطان لکري ساکن فراه ( که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس اطاعت دروی را کشته خود هم بر دست افغانان نیروی مقتول گردید ) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تعویض قلعه بر انجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود علري اقبال این معنی نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخی اصفهان رسیده با فوج شاهی مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۴ ) هزار و یک صد و سی و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

(۲) همچنین در دو نسخه •

و کار در مردم آنجا قسمی تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهی بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) هزار و یک صد و سی و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را در سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای روشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و مالیخولیا طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سی و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده دولت سلطنت بنام خود برافراخت - در عهد خود کرمان و یزد و بناورد و قم و قزوین و طهران تا پول کرکي ( که سرحد عراق و خراسان است ) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را ( که در اصفهان می بود ) از تن جدا ساخته بدست ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ در داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت
پرداختند - بعد از با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت -
و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شهزار رفت - و
جا بجا تا متصل قندهار ( که بعد از کشتن محمود ( بی روتی
آنجا نداشت ) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر
محمود غازي باستماع این معنی ابراهیم نام غلام خود را
با فوجی برسر او فرستاد - ابراهیم بار رسید - و اشرف
بضرب تفنگ ابراهیم سنه ( ۱۱۴۲ ) هزار و یک صد وچهل
و دو هجري به نیستی سرا در کرد - حسین مزبور چندے در
قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد ‡

## ‡ محمد یار خان ‡

پسر میرزا رحمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین
پسرے باید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید -
هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا
میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر
دست رد بر سینهٔ دولت می کشید دست زبان رو بر آستانهٔ
او مالیدے - ( اگرچه پدرش ایام زندگی را آزادانه صرف
عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید ) اما این در
عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده دانی و حفظ ضوابط
نقش ازو آسودگی و فراغت اندوخت - کمتر بعد ملازم پیشگی

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری ( که هنوز پدرش زنده بود ) بمنصب چهار صدی دو سوار (۲) سوار شده بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [ که پسر کوچک یمین الدوله آصف جاه است که ( از بس عرضی و تنومندی منزوی بوده ) هروز اعیاد و جشن بارپاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود ] کد خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و بستر داروغگی قورخانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه نقش منصبی ذو الفقار خان نصرت جنگ ( که بسر فوجی نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه ها بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده ) در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفای نوکری نمود - و بران اصرار ورزید - بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هرچند گرم التفاتها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [ ماثر عالمگیری ] محمد یار واد اعتقاد خان چهار صدی دو سوار ارشد ؟

و عرہ نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرآمده نیست که به میانجی گری سما اصلاح پذیرد - شاهزاده در آشفته در حضور گلهٔ اظهار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که دمکان قلعه نفرستم - چون این خبر باز رسید عرضی نمود که همه مردم را در طرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانے از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ نشینم - بموجب حکم از گلکنده بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد ( چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکري نیست ) برخصت دار الخلافه مختار گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم نجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او گذشت - در نیامد - بشاهجهان آباد رفته در دو پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهے به بیکاري در نیامد که بختیاري و اقبال یاوري کرد - در سال چهلم سنهٔ ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري از پیشگاه سلطنت و جهانباني بار سال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافی دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار در مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و
ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و اقتدار نواخته فوجداری
مرادآباد ( که جز نه بوئیمان والا مرتبت تعریض نیابد )
بانضمام صوبه داری معوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر
خلد مکان ( چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه
رسید ) منعم خان را ( که دران وقت خطاب خان زمانی
یافته بود ) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [ اگرچه
محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار
خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت
همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سی لک روپیه نقد
و هشتاد لک روپیه را نقره آلات ( که بجهت سرانجام
لابدي گرفتند ) تن در داد ] اما خود باظهار بیماری خفقان
در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه ( با
وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور
شد ) کار نظامت و نگاهبانیِ قلعه بخان مشار الیه مقرر
بود - ( چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از
لاهور عازم دار الخلافه گشت ) او تا اغرآباد باستقبال شتافته
همان روز در بیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بتحویلی

(۲) نسخه [ ج ] بیمله •

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان ( که دران وقت
وزیر اعظم هندوستان بود ) مکرر بدیدنش رفت - و بنابر
در روئیة او ( که هیچکس در حضورش سلاح نمی زد )
جمدهر از کمر وا کرده رفتی - ورزیکه ( که پادشاه محمد فرخ سیر
بهم عدادی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد ) در نفس
شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش
بر گشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام
موقه داري گاه بیگاه مقدمات هر باب رجوع می شد - و
دران هنگام ( که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه
بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیري شد )
خانسامانی را از انتقال تقرب خان شیرازي بادرام و سعادت
بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول
نمود - تا هر کیف ما اتفق پیش پادشاه می رفت - و هرگاه
بکچهري خانسامانی رفتی فرود نیامده پالکی سواره دستخط
میکردے - و برای پالکی ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار
و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کارے
نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد
خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب
بار یاب پادشاهی شده - بوقت موعود داعیٔ حق را لبیک
اجابت گفت - عمر از حسن یار خان ( که در حوالی

در گذشت ) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود ۰ و حویلی و دکاکین بسیار در دهلی داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن معاملها دارند ٭

## ٭ میر جمله خانخانان ٭

عبد الله (۲) نام مرد متدین بود آوران را - کسبے برداشتی خود از نقل میکرد - در ایامے ( که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت ) روزے در منزل آمدن با جمعی بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک داخل آن قراقی در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ برون آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طی مسافت میکرد - در عهد جلال مکان ( که بدین ملک رسید ) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - بعدتر قاضی بلدهٔ عظیم آباد پټنه گردید - و در ایامے ( که محمد فرخ سیر به پټنه رسیده در تخت نشست ) او بسار موافقت با مزاج بادشاه کوک ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان ( که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد ) او بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] عباد الله ٭

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت
اما بخدمت ورق العرق اختصاص گرفته بمتخط پادشاهی
باختیار او قرار یافت - ازانجا ( که مغل عدول طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسیده بود ) از تسلط سادات بارهه
( که پیش خمس خدمت خود گفته هیچک را بخاطر
نمی آوردند ) بدر خمد رده از جانب آنها تک را ده ساخته
به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و عماری
در آمد - و این معنی باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر ( چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علی خان تعلق گرفت ) او برفتن
دکن راضي نمی شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده ( چون فوج
بسیار و بخش قرار نگاه داشت ) از عهدهٔ طلب بر آمدن
متعذر گشت - بناتوان سرامده سده مخفی در پالکی
پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت ( که در حضور
برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مطلبی
می گذشت ) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله
خان رفته بعذر گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر بردع فساد او نگهی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار بادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه (۲) از پیش سادات دارهٔ آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داري پدر از معدن همراهي او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خوب هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشی نداشت - با اینهمه در اجرای کار شرکه با او رجوع مي نمود (۳) صدارت میکرد *

## * مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي (۴) است - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداري ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی نمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [ که حسین علي خان

---

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ ج ] نابو- (۴) نسخهٔ [ ا ] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد ( تا آنکه او هم در راه بود ) بنابر
وفور غیرت بنا بنظر درین که پادشاه را از خان مذکور
خوش نمی دانست ] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علی
خان بعد رسیدن (۲) بحضور او را معزول ساخت - و برای
رهانیدن عمل بمخصوص (۳) بنظام الملک آصف جاه ( که دران
ایام ناظم مالوه بود ) نوشت - آصف جاه اورا معزول کرده
از قلعه طلب داشت - و چون رای رفتن بحضور نداشت
بقلعه داری مندو وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین
گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
نامبرده هم همراهی گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
ساخت - در جنگ سید دلاور علی خان سرداری دست چپ
بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را ببرابر هراول
رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم دراینجا کشته شدند - و
در نبرد عالم علی خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

---

( ۲ ) در تاریخ مظفری ] چون حسین علی خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه ( که مرحمت خان خلف امیر خان تالش بقلعه داری و فوجداری آن ضلع مامور بود ) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازی مزاج حسین علی خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علی خان متمکن بود وقتیکه زمانه تمام موافقت بکام هر دو برادر نمود جاگیر مرحمت خان را ضبط نمود - ( ۳ ) یعنی خواجم قلی خان .

رد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با زاولان حادثیس ستیزه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما ( چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید ) عوض نظم حادثیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری مرادآباد و بعد ازان بصوبه داری پتنه فرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان ( که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود ) مدتها بنیابت خان مزبور حراست اله آباد سرانجام می داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سررشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت *.

## * مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - ( چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود ) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و متعددان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را درخور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نو نهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری خالداپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام (۲)( که سواد برم پوری اقامت جای معسکر پادشاهی بود ) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه رور بازار بود - گویند ( چون دران روزها خان مشار الیه به بادهٔ گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت ) که از تبایر وزیر خان ساده دهانی ( که سوانح نگار دار السلطنت بود ) در ایراد سوانح کشف حال نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او ( که دیوان خالصه بود ) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل ( با آن همه تشرع و احتسابی که داشت ) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق بکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [ بعضی نسخه ] برهم پوري - و در [ مآثر عالمگیري ] برهم پوري و برهمن پوري مسمی به اسلام پوري *

بنویسند که هردو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقیم و ناپسند بحضور نویسد *

و [ چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه ( که رهگرای صوبهٔ ملتان بود ) وارد شهر گردید ] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور سازِ صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چندان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان موافقت او شد - مکرر استدعای این معني بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمهٔ دیواني فوج بنام آن راستي منش تفویض یافت - چون به ملتان شتافت ارانجا ( که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود ) جنسیت علت ضم گردید • و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عمدهای آن دولت ( که محلي و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهي ناگزیر امارت خود می دانستند ) با آن ( که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود ) تا وصف ایما صدور آن امر

غير مستخلص نگرديد - و در مهم بلوچ ( که از کارهای دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود ) پس ازان ( که امواج آن بوجهی مستاصل گرديد - و شيرازهٔ جمعيت آن قوم ازهم پاشيد ) شاهزاده خواست که بوجهی با يکی از مقربان بر سر ماس و مسکن آنها تعين کند - اکثری سر باز زدند - آن صداقت کيش نامور ولی نعمت خواش الا اهمال يا بزاب استعجال گشت - آن طايفهٔ بيک اعتقاد بمحض ادب سيادت با وجود قدرت و توانائي چهره باسده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته راه فرار سپردند - چون از بوتقهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسيد بافزايش منصب و خطاب خانی نامورې اندوخت - و پس ازان [ که عالمگير پادشاه بسفر ناگزير عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر [ که از بلدهٔ پيشاور بجنگ برادر خود محمد اعظم شاه ( که هر يک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خويش آراسته بود ) رايت عزيمت افراشت ] در ملتان خان مشار اليه را به نيابت صوبه داري گذاشت - و پس از عزل ( چون بلاهور رسيد ) ازان ( که خلد منزل بدکن متوجه شده بود ) بنادر دور دست ها نتوانست سفر گزيند - دو سه سال کما بيش دران بلده به بيکاري گذرانيد - و بی مداخل مخارج زياد ( که لازم

درالتمدیها سمت ) کشید - و ازانجا [ که دیانت و امانت
(۲)
بحد تفریط نه هرایت بے شایبهٔ لوث و لبس داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب ( که
هر صنفے از اصناف آن مشاهره یاب بود ) در می آمد ]
درین ایام زرے [ که از وجوه جاگیر و نقدی پسران ( که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهی داشتند ) فراهم آمده ]
(۳)
بمصارف در آمد - و ( چون در مقام سادهورا مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهی استسعاد نمود ) به تبدل آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده ( که به جهاندار
شاه ملقب شده بود ) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان ( که دولت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید )
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه امرای اعزاز گردید -
اما از استغنائے فطري و بے پروا مزاجی و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه ورزی کوکلتاش خان ( که همیشه در پردهٔ دوستي
کارشکنی ها میکرد ) فتح البابے از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلی تقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - زرے

(۲) نسخهٔ [ ا ] لب ولبس - (۳) نسخهٔ [ ج ] شاه دهورا و در [ بعضے
نسخه ] شاه دره *

در دارالخلافه کَیْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري دوچار پادشاه شد -
و سوابق الطاف از سر پرسش های تفقد آمود آورد - و
از بے کاري و پریشان حالی تاسف و تلهف نمود - و
تعییر و سرزنش ( که بایست ) بکار کوکلتاش خان رفت -
نجویز صاحب صوبگی گجرات و لاهور نمایان آمد - ازان ( که
ارتشا و کارسازي را زور بازار و میر و وزیر را با داد و ستد
سروکار بود - و مزاج آن متدین واقعی ازین چیزها
پُر بیگانه ) چگونه در گیرد - آخر کار ناچار بقلعه داری ارک
لاهور بسند افتاد - چند ماهے نگذشت که گلی دیگر شگفت -
و سریر آرائی فرخ سیر زعم امرای دور و نزدیک گشت -
نزدیک بود که بعلت دیرین رفاقت جهاندار شاه دست زد
عتاب پادشاهی شود - پیش آگهی و اشراف قطب الملک
( که چندے در ملتان تعین بود - و بر حقیقت حال وقوف
داشت ) بفریاد رسید - بعرض رسانید که مشارالیه ( چون
از اخذ و جر و حذف و مدل احتساب مي ورزید ) باستمزاج
شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان را گذاشته خود
بنامے خورسند بود - لهذا آن بلیه از سر وا شد - در اواخر
عهد آن پادشاه ( چون اعتقاد خان فرخ شاهی بقرب و
منزلت سلطانی اوج پیمای اعتبار گشت ) بقدم آشنائي
و سابقهٔ تعارف ( که او هم جهاندار شاهی بود ) دیوانی

صوبهٔ کشمیر ( که نس آسانان عیش کردن را گوشه ایست روح افزا و فضائی ست دلکشا ) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [ چون هنگامهٔ محتوي خان ( که در احوال میر احمد خان ثانی نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده ) (۲) آشوب آمای آن خطه گردید ] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي ( که بهاین احوال اکثر متصدیان پادشاهی در گرداب خواري و ذلت افتاد ) بکنار سلامت ماند کار پرداران حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلی آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتی گذرانیده در سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) و هزار یکصد و سی و پنج ( که سن شریف او از عشرهٔ ششم درار تر شده ) رخ بر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش عمران مآب میر حسن علی والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جوانی ( که از نوزده سالگی در نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته ) در بلدهٔ لاهور سنهٔ ( ۱۱۱۱ ) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستی نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و دیگر

(۲) - ترجمه اش عنقریب می آید *

دی ارحام این اصعف عباد در لاهور اند اما بتقریب در حورد سالی بدار و عشایر در حین حیات جد امجد سالی ( که امیر الامرا حسین علی خان بدکن بهضت فرمود ) وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب حورد پایانهٔ غربت گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت نماند - دست از یار و دیار مشاند - و ناگزیر پابند تاهل گشته رو به ملازم پیشگی آورد - در سنهٔ ( ۱۱۴۵ ) هزار و یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه بدیوانی صوبهٔ برار سر افرازی یافت - آن بضعهٔ برهم خورده را بتوسط سرکارها رونق گردانید - و آن کل پژمردهٔ از هم ریخته را به آبیاری سعی از سر نو برنگ و بو آورد - حسن تمشی و نیکو کارگذاری بر روی روز افتاده در زبان حق ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای والے بیکی دارد *

[ چون دران هنگام ( که والاقدار گردون وقار عالم مدار عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقْبَالُهٗ باقتضای وقت بسمت و گشاد دکن پیش گرفت ) حسن اتفاق نگارندهٔ احمار را هم باورنگ آباد کشید ] بتلثم بساط فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامرانی بر رخ عقیدت خویش گشود - ( هرگاه سادقهٔ رأفت ایزدی بدسنجاری یکی از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و زمین گو

تقدیر آئینهٔ روشناسی یکی از پشت دیوار ماندگان گمنامی را بر زداید ) هر آئینه صورت ظهورش شکر خانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بی سلسله جنبانی احدی آن والا قدر بی هنری مرا بهر در گرفته مشام بندگی ام را از سامهٔ الطاف خاص معطر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید #

و ( چون حصول هر امری در حلول وقت بود ) بعد از چندی بدیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری آن نطاق هوا خواهی و خیر سگالی بر میان کار دانی و کار شناسی بسته کارنده کارهای مامورة گردید - و داهیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستانی ( که اهل روزگار حق السعي گویای حلال تر از شیر مادر دانند ) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رصده بخوف و خشیت الهی بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و مزید التفات او ( که مستجلب جاه و افزایش قدر است ) منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد رخون عنقا گرفته است - از صد یکی اگر باین صفت متحلی ست در

ابنای زمان ابدای و مواهب منسوب است - الحمد لله که اینجا عرض احمر معقود - چه این متدوع والا اقبال ما ( که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت می اندوزیم ) (۲) در علو همت آفتاب سمت منیر ( که پرتو دربیتش عام ) و از فرط عطا سحاب سمت بے نظیر ( که فیض انعامش تام ) - مگر عقل نامل کیش محض بحکم حدا کاری ( که ازان چشم دوچار نشود و سر بالا نتواند (۳) شد ) احتناب واجب شمرد (۴) - اختیار افتاد * بیت *

* سر ببالا نتواند ز خجالت کردن *

* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان ( که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید ) [ چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته ] این رهین امتنان بحادثهٔ محنت دست از این و آن برداشته چون سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ می سدرار کام و دهان وقت را بحلاوت می اندود * بیت *

* جائے که بخت و افسر جم مدرود باد *

* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ ج ] سربالا - (۴) نسخهٔ [ ب ] واجب شمرده اختیار افتاد *

زورے چنان در کنج عزلت فراغتی مهیا و عافیتی مستوفی
داشتم - و می گفتم * بیت *

* ما گوشهٔ ز دهر فراغت گزیده ایم *
* آن بوریای گوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک کین بدنبال خویش دگماشت - و
بدامن کشندگان را سر نکوه و عنقرا داده از رخنهٔ شهر
برد - اکثرے را درین نقل و تحویل داروی همت دستگی
گرائیده - و پای عزیمت بسنگ آمد - بعضے چون بر دیوارشدیم که
بے راهه روی گردون باختیار براه پیکار سراسر خسار [۲] افتاده است -
و دران زور هم دستور هر روز تا سردار مراتب قلیل
بود - [۳] ( چون معامله ورزیی شد و زیان کاری بهزیمت متمثل
گردید ) سران و سرخیلان دستوطهٔ ( که قریب باوردگاه
بود ) در آمدند - هر فیل آن عالی نژاد ( که آنهم بسر
رهگذر آن چار دیوار رسیده ) دیگر دران عرصه نماند - ازین
تماشائی کارگاه تقدیر استفسار نمود که چه باید کرد - گفتم
غیر ازین ( که درین پناه جا ( که بے پناهی بهتر ازادست )
خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و
رایگان جان در باخت ] سودے متخیل نیست - آن قوی دل
تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] سراسر خار - ( ۳ ) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل بشدان مقابل او را تنها دیده حملو ریز اند - از راد مردی یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت بیر راند - آنها بمشاهدهٔ این حالت اسپ بآورین و تحسین گشوده دست از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمی چند باقی بود که برخی ناموس پرستان سمشیرها آخته ازان محوطه برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲)
( هر چند آن دلاور پُردل و محرر اوراق بدرشتی ممانعت‌ها نمود ) در ایحاش طرف ثانی هیچ نفرمود - ناچار بمقتضای حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران درگشاده همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده در صلح زخمی برداشتم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشی چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز عمدهٔ (۳) ( که چرا خویشتن را بکشتن میدهی ) متنبه گشته خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهی وقایه بود بجانب حلقهٔ فیلان ( که دم و خرطوم باهم پیوسته بود ) افتادم - معاً عمدهٔ دیگر سهواداری آن سامی مرتبت را نیز بر فیل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

(۲) نسخهٔ [ ب ] رفته بود - ( ۳ ) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

درین آوارگی و محرومی ابتدائی دوچار شده بخانهٔ مشهور
حاجی محمود ( که احوالش نگاشتهٔ خامه شد ) رهنمونی کرد -
هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضی اعتراف شایان تر
بودم لیکن حلم آصف جاهی ( که آیه ایست از آیات
الهی ) در عذاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا
(۲)
فرموده از ما چند کس بضبط خانه نیز آوردند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما
لله الشکر ممدون گوشهٔ عزلتم که با شدیدیها بگوش
بستوده و با دبدبهها بنظار در بیابان * بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم آورده *
* بشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تألیف این نسخه شده -
(۳)
و اشاره در دیباچه بدان رفته - تا مطالعهٔ عادی رو نمود -
و بعمل عروسی زیج کشایان - و شغلی دلچسپ بدست آورد -
بدین مشغلهٔ دلکش سر رشتهٔ بیکاری میگرفتم - بدانست که
ناپایدار بودهی و بطائل گرفتی لاش دانست - چون طبیعت را
از آفت بطالت صیانت نموده و از هجوم بار زنگ اندوه
باز داشته مقرون رفتت داده چه بود - مگر که [illegible]

---

(۲) نسخهٔ [ب] اکنده فرموده و در ما بت - (۳) ج نسخهٔ در صفحهٔ [illegible]
[illegible]

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب بانجام رسید *

* بیت *

* همواره سعی بهمت عیش رسیده ایم *
(۲)
* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار رود گسل
پرسکون به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [ که انشراح از تجددش
باز بسته اند ( که هر قدر حرکت بروں بر آثار فراوان بر ) -
آب بآن لطافت از دیر ایستادگی کثافت پذیرد - دل با
کی دستوره بماید ] سر اظهار نداریم * - * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چوں دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ما هم سحرے داشته باشد *

بعم عمرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهي لیل را
(۳)
سپیدۀ ماه صبح در پی است * * بیت *

---

( ۲ ) نسخۀ [ ج ] آن قدر - ( ۳ ) نسخۀ [ ب ] سپیدۀ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدی *

* غبار دیـــدهٔ یعقوب آخر توتیـــا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب نی - الله کے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکنی سبب را در ما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آنی پیش آر- الٰهی هرچه از ما بتو رسد أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ كَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ كَمَا زِدْتَ فَأَدِمْ - وَ كَمَا اَدَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهِ وَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ *

## * مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از مواد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده ( چون بگجرات پنجاب منزل گزید ) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور ( که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است ) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ناموس درویشانهٔ خود بار بخشید - و پس ازان ( که بسن رشد و تمییز گذاشت ) (۲) حوالیِ عرصهٔ تلاش روزگار

(۲) نسخه [ ب ] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ ا ] جولانیِ تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی ( که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت ) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد - و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به سرکاره بندی التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته چندے به پیشدستی (۲) بخشیگری سیوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرتے اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان ( که از اکابر کشمیر است ) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و خویدار دولتش سادابئ تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتدار بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمنیر (۳) ( که محال خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده ) مامور شد - در ادای حسن نردد و کاردانی بخطاب امانت خان بتحصیل ناموری نمود - و در سال چهل و هفتم بفوجداری نیصاپور ( که بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است ) صمیمه شده بعطای فیل کامیابی اندوخت - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پیشدستی و بخشیگری - (۳) نسخهٔ [ ج ] سنگمنیر ه

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجادهٔ مقصود منعطف ساخت *

( چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار ره در بست ) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کار خانجات او پرداخته محافظت و حراست آن الکهٔ (۲) وسیع رجه همت گردانید - از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - ( چون نوبت فرمانروائی بجهان دار شاه رسید ) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول باوجین ( که حاکم نشین آن صوبه است ) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [ که در عهد عالمگیري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین ولا ببنادر وهن و سستی سلطنت خیال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تحجر افراشته بود [ اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بهادر بعاقي ( که با کوکلتاش خان داشت ) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن الکهٔ و سیعه رجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بدنقشی بحال مرتبی او عاید گردد ] بحمت پیام های صلاح آمیز در گزارد - صاحب الدم (۲) تدید العداد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مقالعب استعداد نمود - و داؤد خان روهیله را ( که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود ) با فوج جرار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان تهامت نشان از جمامت رسا و غیرت دها زیاده درین باب ستم سریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی ( که همگی نسه هزار سوار بعمل بود ) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر (۳) گردیده در حوالی آن قصبه ( که بیست و سه کروهی اوجین است ) پس از آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [ که اکثر افغانان نامی بودند مثل دوست محمد روهیله ( که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداری دران مرزبوم ندوانیده ) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد ] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بفوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ ( که آتش افروز رزم و جنگ است ) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] میرسید •

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مهب عنایت ایزدي وزیده - و شاهد ظفر جلوه نمود - نعش از واقع شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد ( که جدور رن و جوزن گرمي داشت ) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمده - خان اقدان نشان گرانبار عنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقی توجه گمارد - رنش بضعیف دالي در آمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان پني (۲) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بصاحب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به معدلت گرائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و بوته دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخهٔ [ ب ] داؤد خان پیني - و در [ بعضی نسخه ] پنّي *

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده از سه هزار سوار نگاه نمی داشت اما بودنای گران برخته را باوبر ، بقدر نمایان آوازهٔ دست برد می ساخت - یکی از اسقفا ( که گاه نمرهد او ندم گداشت ) مرچهک مستونی دورد - و هر مرانه ( که ارادهٔ دست اندار آن دیار نمود ) عرت دسمن از دیدهٔ نلک یا حاں اندر برد *

دران هنگام ( که امیر الامرا حسین علی خان ناظم دکن شده آمد ) خان مزبور باتمام ملازمت به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس ازان ( که تشخیص او دریافت ) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام تعلقه مرخص گردید - و ( چون آصف جاه کمر در طلب جواہی محمد زمان محمد شاه پادشاه در میان عقیدت بسته از مالوه بدکن اختصاص نمود ) ازانجا ( که خان مشار الیه بمراسلات زبان موافقت داده بود ) از حیدرآباد رانه شد - بعد ازان ( که آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته باورنگ آباد اقامت داشت ) رسیده ملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت - و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتی باتفاق بمیان آمده بتجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامی افراخت - قضا را درین اثنا سادات ( که از

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر افروخت *

(۲)
نیم کین اوری آنها سعی بے عقود ند ) برور خود شکسته راه ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی پسرها برانگیخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ایام آصف جاه رونق حضور بخود تصمیم فرمود - با آن ( که صوابدید آن خان دور بین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود ) اتفاقاً بکتل فردا پور رسیده برخے وجوه اقامت دکن رجحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت مضمون ساخت * بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *
* پیر در خشت کهنه آن بیند *

(۳)
پس ازان بمشورت و کنکاش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب اودگیر رو آورد - از سران و افغانان خودی ( که از دیربار خلیع العذار گذرانیده رها اندوخته ) پیشکش معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار بجمعیت متعلقهٔ خود شتافته ازانجا ( که بایستے بجمعیت و ملازمت رسیده رعب افرا می شد ) با معدودے آمده ملحق گردید - چون صرفهٔ خویش ندید [ که سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نمي عدود - (۳) نسخهٔ [ ج ] پس ازان ( که بمشورت ... ... .. ) از سران الخ *

بحکم شده هرچه گویند بدل بر دارند ( چه خون از همان
آبشخور آب می خورد ] باهم یکتائی (۲) ورزید - آنچه مطمح
نظر ونم جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - ( اگرچه
بمقتضای وقت بظاهر باخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته
نشد ) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر
حکام حدودی مطلقاً دل از بار پرس برداشته محال سنگاکول (۳)
( که خالصه بود - و دست بر داشته کاهے ازان داخل خزانه
نمیکرد ) با دیگر محالات آن صوبه بطریق بملک متصرف
گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای
وزارت گردید هنگام پذیرائی بمناصب او و پسران و همراهانش
کمي و نقصان بعمل آورده بار خواست زر خالصه نذر نوکرانش
نموده کارش زنای کرد - و بخیرهٔ خاطر بیرون انداخت -
و هرگاه بتجویز نظم کابل بمیان آمد بطلل سبحانی عرض کرد
که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ
دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان ( که عوض
دکن - مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد )
ازین ( که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان
باشد - فیما بین حقوق اخلاص (۴) در غایت متحقق است )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ورزیده - (۳) نسخه [ ج ] سیکاکل - و در نسخهٔ [ ب ]
سکاکول - (۴) نسخهٔ [ ج ] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار اليه را هم بتکرار
نوشت و خواند بریں پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله
خان خسرش ( که در حضور خان ساماں و نایب وزارت
بود ) باشارهٔ خاقان زمان او را باج سفر نموده بطمیع
زیاده کرد - و روغن قار مالیده امیدواریها داد - خان مزبور
با وصف پی بر کردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده بے
آن ( که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد )
از روی مدویت و نمک خوارگي انقیاد اوامر بادشاهي را
بشون مصمم گردانید - در محاصرهٔ گدهی پهولچري ( که نزدیک
(۲)
مچهلي بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا
متحصن گشته در جنگ و پیکار داد دلیري و دلاوري میداد )
شش هفت ماهی گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن
رسید - خان مزبور چندے دیگر صرف اوقات دراں قلعه
نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *

چوں افغانان جنوبي دریں امر نیز سلسله جنباں بودند
بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابو الفتح پسر عبد النبي
(۳)
خان فوجدار کرپه و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و
متعدای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پهولچهري و در [ بعضی نسخه ] پهلچري - و در [ بعضي جا ] پولچري و پهلچري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرپه *

کرنالک عالب خان پسر امیر ابو طالب بدخشی با بوجه شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل باندهو عبور آب گنگ کوشیش نموده در سواد اوده ( که پرگنه ایست از سرکار باسم بالا گهات برار ) حواست موسم باران بگذراند - دریں ایام نواب فتح جنگ آصف جاه ( که بنا بر ناساری مردم حضور بتقریب شکار در آمده بود ) باستماع انتشار مرهته در مالوه از منزل سورن[۲] بدار گنگ بهاگیرتی زار آن صوب گردید - پس از اخراج استقلا از قرابت اوسان برگشته به پرگنه سهور ( که متصل برار است ) رسیده بود که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد[۳] در رسید - [ که باغوای مردم دور اندار حضور و تحریک نعابان حضوری مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوعول فرمان عازم این طرف است - و از محتوای مشورت این‌ها چنان مستفاد می شود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعین گردند ] با خدام نکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده ( آنچه زبانی عنایت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سوررن - و در [ بعضی نسخه ] سورن - (۳) نسخهٔ ( ج ) محمد عنایت الله خان •

نوشته ) مقوی مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهی داخل خجسته بنیاد گشت - و در سبیل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین در نوشت - خان شهامت منش ( هر چند که کار کنف ما اتفق بدین مرتبه رسیده بود ) دل بای دادن و سر گشتن شایان سري و سرداری خود ( که از مبارز پیشگان روزگار بود ) ندیده ( خصوص در عالم نوکري این خام خیالیها کے در خور نام و زیبندهٔ سازش باشد ) سر از مواعظ غرض آلود پیچید - و مستعد رزم و پیکار گردید - آصف جاه بیر بالتعاق باجي راو وغیره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده ( چون به پرگنهٔ چار تهانه رسید ) خان قضا گرفتهٔ اجل رسیده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بین بارادهٔ ظفر بگو ( بکه آلتمغای بهادر خان است و آبادی افغانان ) باندیشهٔ آن که ( بایلغار و شبگیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش نگیرند - و یکسر به اورنگ آباد شتافت ) از دو حال خالي نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه ( که بارش او به پشت گرمی آنست ) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگداشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانهٔ سردار و
زه و زاد مردم فوج تا شهر ( که پای تخت است ) بدست
آورده آمادهٔ نبرد می شویم - از آب پورنا ( که فرود آمده
بمقابل ده دوازده کروهی رسیده بود ) برگشته باز عبره نمود -
ندانست که انحراف از حریف رو برو در هندوستان دمی
نقد فرار بر خویش بستن و شهرهٔ علانیه بخصم روا داشتن است -
فی الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه (۲) بود - همان رز
رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او
( که یقینی اکثرے بود ) مرجوح گشت - بل بیم زدگی
و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - بدر مبارک باد از
نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند -
شخصے تاریخ غریب بهندی یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* تر گیا مبارز خان *

مادهٔ آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پیش قدمان
ترک و کارطلبان قراولی طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد
سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعی از پا درآمد - آنها
بدان بسند ننموده با لختی از مرهته به ترکی گری و قزاقی
در آمده شریف را از یلغار (۳) برداشته قطع دو قدم راه بسواری

---

(۲) [illegible] صفحهٔ ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ ج ]
[illegible] - و [illegible]

ایحامید - نا گزیر بقصبهٔ سکر کهرله (۲) نهدر و بنگاه در تاوته خود با مردم جنگي درون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدو شدانه زور کشید - بعلت بے چیزي ( که همه ناسب و قمچی ماندند ) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري ثلثي از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ ( که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداری خویش و دیگرے بسری عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهی قصبهٔ مذکور صف آرا بود ) روان شده بدست راست عوض خان ( که طرف یمین آصف جاه بود ) سنگ عنان گردید - ناگاه بالهٔ ( که در سینه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت ) پیش آمد - نا چار سررشتهٔ یسل گسیخت - و زده دوهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسب چراغ پا مي شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار مي افتاد برمین نا رسیده میان دو کفل و دو سر اسب

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سکهر کهریه و در [ بعضے نسخه ] سکرکهرله - اما در [ تاریخ مظفري مرقوم است که ] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرة جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار بواه افتادند - با این همه توپخانهٔ رعد سهمب برق افگن خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورده کوته یراق پیوست - درین اثنا سرداران محصور با جزائرهای جان کاه و تفنگ های زندگی ربا به پشت گرمی رسیده آتش در خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تیر قضا گشته (۲) بسیارے از سرداران [ مثل بهادر خان پنی صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و حمیدی خان پسر علی مردان خان حیدر آبادي و امین خان دکنی و جگدیو راو جادون ( که هر دو ازین طرف رفته ملحق شده ) و محمد فایق خان کشمیري ( که دیوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود ) با سه هزار و پانصد کس ] گریبان تفنگ اجل دادند *

در تماشای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نهایتے بکار برد - (۳) و الّا بوصول فرمان اگر دست از گدهئ پهولچري بر داشته

---

(۲) در [ تاریخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخهٔ [ ا ] بولهر بغیر نقطه مرقوم است *

متوجه می شد کار تا اینجا نمی رسید - بعد ازین هم معلوم (۲)
نمی شد که بدین طول خواهد کشید - و الا سار و سرانجام
فوج بسیار می توانست جمع کرد - حتی که در ایام
جنگ هم سواران مرهته پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
بهونسله با پانچ هزار سوار بقلیلے راضی بوده - اصلا قبول نکرد -
که اینها همه سرجنگ خورده و مالش یافته من اند - آینده
هم سر حساب نگهداشتنی ست - منت پذیر نمی شوم - اگر
بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *
بالجمله در نواحیء آن قصبه ( که صحرائیست دلفرا )
مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بانکه نه امیران
زمانه هیچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف میدارد -
شجاعتش با فراست قرین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در
استقلال و متانت کوهے بوده ( که از تند باد انقلاب ززکار
جنبشے در ارکان ثباتش راه نیافتے - و در راست اندیشی
و حسن تدبیر قدر اندازے بود ( که هرگز تیر فکرش از
نشانهٔ مقصود چپ و راست نیفتادے - دور باش محل
و اختلاط محل نداشت - ( هرچند خالی از یار باشی
و صحبت دوستي نبود ) نوکر پروري و رفیق نوازی
بسیار داشت - عیش پرستی و تن آسادي نمي کرد -

(۲) نسخهٔ [ ب ] با این هم الخ *

سپاهی وضع بود - کار طلبی ها داشت - معامله فهم بود -
بحر رسی همه جا میرسید - سلتاق و ستام درمیان نمي آورد -
حیف رایگان رفت - به منتهای دولت نرسید - از صبیهٔ
عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - دو پسر
خرد اسعد خان (۲) و مسعود خان (۳) ( که یکی با دختر مطلب خان
بن مطلب خان بنی مختار و دیگرے با صبیهٔ خان زمان
مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهی کتخدا گردید ) در عین
شباب همراهی پدر برگزیدند - و از همه کلان تر خواجه
احمد خان است که پدر همیشه نیابت خود در شهر
میگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رای جلال الدین
محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستی مزاج چنان
در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او
نمی توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر
با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان
خواجه سرا را ( که قلعه داري می نمود ) بیدخل کرده
با مال و متاع و اتباع و اشیاع بقلعه شتافته باستحکام برج
و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) در احوال مطلب خان [ اسد خان ] بغیر عین مهمله وقوع یافته - اما
اغلبکه [ اسعد خان ] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در
جزو سیوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتی باین کارها نیست ( مرد بیچاره است - همیشه قرآن می خواند - و شبها بیدار ) نه رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [ که دلاور خان ( که پدر او بود و حالهٔ حقیقی هم باو منسوب ) مصلح شده ] بمنصب شش هزاری و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکری و عدم بقایای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در اوتهه پور و قوال یافته - (۲) الحال از مدتے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسی ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنج هزاری و خطاب منارز خان مشمول (۳) نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خانی یافته آمیری خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داری ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه مقرر است - دیگرے عبد المعبود خان ( که در حین حیات پدر بحضور

---

( ۲ ) همچنین در دو نسخه و در [ سیرم ] عوض جاگیر حیدر آباد رانهه دور و قوال یافته - ( ۳ ) نسخهٔ [ ح ] آنبیر *

سداوته ) - خضور زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت حسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری پرینده در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های نمره داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند ( که عداوت خون را بوصلت بعضاً منسیا می کنند ) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

## * معز الدوله حیدر قلی خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان بوسل خسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان ( که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد ) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلی خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر اردوغگیها سر بلندی اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

( چون در مزاج شورش و سختی بسیار داشت ) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درستی نه نشست - لهذا بحضور شتافته بدیوانیء صوبهٔ احمد آباد و متصدیگریء بندر سورت و نیابت نظامت گجرات ( که اصالةً دران ایام بنام حیدر قلی خان بود ) عزت اندوخته بدان صوب راهی گشت - و به تعمیق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمایان در محصول بندر و محال خالصه ( که سپرد او شده بود ) آورد - و در جنگ با معز خان ثانی ( که با جمعیت بسیار بمقابله آمده بود و او جمعیت کم داشت ) بجرأت پیش آمده برو غالب گردید - اما بنابر درشتیء مزاج او رعایای آنجا ناراض بودند - و جاگیرداران آن صوبه شکایت کلی داشتند - و این معنی باعث کشیدگیء خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغیر شده در عهد سلطان رفیع الدرجات عزیمت حضور نمود - و بمقتضای وقت پس از وصول باکبر آباد با سید عزت خان بارهه چون شیر و شکر جوشیده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسین علی خان با قطب الملک برو صفا باخته شریک مشورت هردو برادر شد *

و ( چون در عهد سلطنت سلطان رفیع الدوله حسین علی خان بدفع فساد نیکوسیر بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

تصوف اکبرآباد ارادہ نمود ) او بخطاب بہادری آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راه پیمائی در آمد - و در محاصرهٔ قلعهٔ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر ( که بعد فوت راجه (۲) چهبیلا رام ناگر عم خود در صوبهٔ الهآباد سر بادرمانی (۳) داشت ) با فوج شایسته دستوری یافت - و ( چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید ) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقهٔ میر آتشی از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علی خان ( که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجادهٔ دولت خانهٔ پادشاهی آوردند ) نام برده با جمعیت سوار و پیادهٔ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیری و دلاوری بظهور آورد - (۴) و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شادکامی نواخت -

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] جهبیله رام - ( ۳ ) در [ تاریخ مظفری ] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوی او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه الهآباد را بتیاری برج و باره استواری نمود - ( ۴ ) در [ تاریخ مظفری ] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگی ( که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد ) بهراولی مامور شده در سر دادن توپخانه بزر اوشانی بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود - و پستر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را ( که زخمی بدست آمد ) در فیل برداشته (۳) نزد پادشاه آورد - و بانن حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال ( ۱۱۳۳ ) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داري گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گري بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشی باو تقرر یافت - و در سال دیگر ( که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد ) او ( که بزبان آوري و دلیري موصوف

(۲) در [ تاریخ مظفري ] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمد شاهي تردديکه بکار برده و سر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشے از زمان سلف این حهد بظهور نرسیده -
(۳) در [ تاریخ مظفري ] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکی زخم تیر در پیشانی و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود ) در کارهای ملکی و مالي دخیل میکرد - این معنی بر مزاج
وزیر گوارا نشد - و پادشاه به خاطر داشت از حیدر قلی خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد
رفت - و دراینجا (۲) زر محالات خالصه و تیول جاگیرداران را
متصرف گشت - لهذا (۱) جاگیر او ( که در نواح دار الخلافه
بود ) بضبطی در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور
نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و
اطاعت نمی آید - لهذا (۳) صوبه داری آنجا بنام نظام الملک
آصف جاه بهادر بقرر پذیرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه
شد - او باستماع این معني با آن ( که فوج بسیار
فراهم آورده بود ) خود را بخدون انداخته روانهٔ پیشگاه سلطنت
گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر
صوبهٔ اجمیر ( که بتصرف اجیت (۴) سنگهه رفته بود ) تعین

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] لفظ [ را ] نیست • (۳) در [ تاریخ مظفري ] چون درین
ایام معزالدوله حیدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرات در وادي بغي گذاشت
رای جهان آرای صوبه داري گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن نموده
مهم حیدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او باشده کوب تا جهالوه
قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود
ندید بدر خدون رده بحضور پادشاه رسید - بعد چندے از تغیر خانومان
بخدمت میر آتشي سر بلند شد - (۴) نسخهٔ [ ج ] اجیت سنگهه راتهور •

شد - و بعد ازان ( که گدّه پتلی[(۲)] هم مفتوح گشت ) بحضور آمده مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) هزار و یک صد و سی و هفت هجري شد تا زن خود در خس خانه می خوابید ناگاه آتش در گرفت - و چون زندگیش را سوخت[(۳)] - در کارها طبع رسائی داشت - و جلادت را بکار دائي فراهم کرده بود - اما مزاجش خالی از سختگیری و زیاده سری نبود - گویند طعام گرم میخورد - حتی که در دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر می ساختند *

## * مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجی شفیع اصفهانی خرید کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گردیده بقلیلی نوکر حاجي عبد الله خراساني دیوان صوبهٔ برار شد - و بعدتر نوکر پادشاهی گشته در عهد خلد مکان بمنصبی درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] گدّه پتیلي - و در [ بعض نسخه ] گدّه بتیلي - (۳) در [ تاریخ مظفري ] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حیدر قلي خان ناصر جنگ در ایام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نیافته همانجا برحمت ایزدي پیوست *

سده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیوانیِ حیدرآباد داشت - پستر بدیوانیِ صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ایامے ( که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود ) حیدر بیگ نامي را با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ پیش آمده شکست داد - پس ازان ( که سلطنت به محمد فرخ سیر رسید ) رشید خان برادر افراسیاب خان میرزا جمیري بصوبه داري آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال رسانیده مقتول شد - نامبرده معروف جگت سیته ساهو ( که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داري آنجا و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ بامورى اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري رهسپر ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کردهٔ اوست - گویند در فن عملداري کمال آگهي داشت - گودے پر از نجاست ساخته نام آن بیکنته نهاده بود - زمینداران را درانجا قید مي نمود - و بیکنته ( بفتح باى موحده و سکون یاى تحتانیه و ضم کاف عربي و سکون نون و تاى فوقانیهٔ مثقلهٔ

هندی را های مخفی موقوف ) دربان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند #

(۲)
پس ازو شجاع‌الدین محمد خان بهادر داماد او [ که میرزا دکنی عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نورالدین از قوم افشار ( که یکی از اجداد او علی یار سلطان نام در ایام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف خراسان بود ) و چون او چندسے تعلقه داری ایلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه داری جعفر خان در بنگاله بحکومت اوڑیسه می پرداخت ] بایلغار نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و چون مرقوم را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری واصل عالم عقبی گشت -
(۳)
رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست #

(۲) در [ تاریخ مظفری ] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله درگذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و جمدهر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و فیل و اسپ از حضور والا مورد مراحم گشت - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری *

پس ازو پسرش علاء الدوله سرفراز (۲) خان بهادر حیدر جنگ ( که میرزا اسد الدین نام داشت ) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري بدست علی وردي خان ( که از پیش آوردهای پدرش بود ) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ بزنهٔ سرفراز خان است - نامش میرزا لطف الله - پدرش حاجی شکر الله تبریزی از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - میرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد، کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علی خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلی خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڈیسه بود - ( چون علی وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد ) او هم فوجی فراهم آورده بمقابله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوڈیسه آمد -

(۲) در [ تاریخ مظفري ] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت، هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ه

و سعيد محمد خان پسر حاجی محمد را ( كه برادر زادهٔ علی وردي خان مي شد - و نائب اوديسه بود ) دستگير ساخت - علی وردي خان با هردو عزيمت اوديسه كرده حاكم آنجا را هزيمت داد - ازان بعد بدكن آمد - نظام الملک آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگير و قرب مصاحبت خود خرسند گردانيد - سال ( ١١٦٤ ) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر می گفت - و مخمور تخلص می كرد - اين بيت ازوست # بيت #

# مپندار از ضعيفان كار سنگين بر نمی آيد #
(٢)
# كه كوهی ميشود صورت پذير از خامهٔ موئی #

(٣)
حليله اش مشهور به مهمان بيگم صبيهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حيدرآباد بحويلیٔ خريد كردهٔ شوهر بسر
(٤)
مي برد - پسرش يحيی خان چندے قلعه داریٔ كهپوره مضاف فرخنده بنياد داشت - سالے چند قبل از حالت تحرير ازينجا آواره شده #

## # مهاراجه اجيت سنگهه راتهور #

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داریٔ جمرود در گذشت او در شكم مادر بود - پس

---

(٢) نسخهٔ [ ا ] خامهٔ مورے - (٣) نسخهٔ [ ج ] مهين بيگم - (٤) نسخهٔ [ ب ] كهمبور - و در [ بعضے نسخه ] كهنور #

از وصول لاهور متولد گشت - پسر بر طبق حکم خلد مکان
کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد -
راتهوران ( که قدیمان[۲] راجهٔ متوفی بودند ) بجنگ بر خاسته
درجهٔ بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس
ازان ( که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و
قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب
او مامور ساخت ) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را
از راه بردند - تا آنکه شاهزاده بنفاق آن مردم یک و نیم
کروهی لشکر پادشاهی رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از
نزد پادشاهزاده برخاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار
گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات
پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از
ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه
بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب
فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور
رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را فوج تعین
نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را
دید - و بسلی پادشاه بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم
بمنصب سه هزاری سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ندیمان ، در نسخهٔ [ ب ] ندیان .

و ( چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش
گردید ) او از اثنای راه بالتماس راجه جی سنگهه کچهواهه
اسباب ضروری برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن
گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این
قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان ( که در پنجاب
عالم گیر شده بود ) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از
کرده و ناکردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت
که او بالتماس راجه جی سنگهه سرسواری ملازمت نموده رخصت
وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند -
ازانجا ( که فلک فتنه را هردم بوطیرهٔ دیگر در می انگیزد )
خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد -
و بدستور میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت
سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین
علی خان امیر الامرا با فوجی برسرش تعین گردید - نامبرده
مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول
پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق
معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به
صوبه داری گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل
بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب
از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه ورق عزت برافراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سرنیک مالی دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان ( که امرا با وجوه ابرسر او تعین شدند ) (۲) راه وطن خود پیش گرفت - و در کندهٔ پتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهی رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهی سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهی سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خرد خود نوشت - و او بتقریبی در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت - (۳) لهذا ابهی سنگهه مخاطب

---

(۲) در [ تاریخ مظفري ] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا برمهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرای مذکور بحضور آورد *

(۳) در [ تاریخ مظفري ] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سرشورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامی ملک پدر او فریفته در کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت •

به مهاراجگی سده در سنهٔ ( ۱۱۴۰ ) هزار و یک صد و چهل هجری از تغیر سر بلند خان به صوبه داری گجرات رایت عزت بر افراخت - و بوطن رفته یک سال به دذن بسر آنجا گذرانید - و در سال یازدهم محمد شاهی داخل گجرات شده بمرهته چوتهه صوبه می داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون دید سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجیت سنگهه دو پسر داشت - اولین ابهی سنگهه که احوالش گذشت - و دومین بخت سنگهه که بعد فوت پدر در وطن قابض گردید - و پس ازو پسرش بجی سنگهه در حالت تحریر متصرف است - و به رعایا پروری و پاسداری زیر دستان و سر شکنی زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدین اسلوب است که بعد فرار از نزدیکی اجمیر ( چون هیچ جانب مقر نیافت ) پیش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پیش آمده چندے نگاهداشت - ( چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشی در چار سو افگند ) او مرعوب گشته جهاز سوار روانهٔ ایران شد - چون جهاز بمسقط رسید حاکم آنجا نگاه داشته بخلد مکان نوشت - درین ضمن ( که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سلیمان

معوي گرديد - و سالق سلطان محمد اكبر از ارادهٔ خود اطلاع داده بود ) شاه بتعلقه دار مسقط ( كه رجوع شاه ايران دارد ) بتقدد نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام بجا آورده هميشه صابت و سدر بود - آخر سلطان درخواست كمك نمود - شاه گفت كه هنوز پدر شما زنده است - بعد ازين ( كه بدولت بمرادران رسد ) آنچه لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت كه مزاج من با هواى اينجا نمى سازد - رخصت دهند كه قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين كرد - سلطان پس از رسيدن آن نواح سال ( ١١١٥ ) هزار و يک صد و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

## * مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است كه در صوبه داري برهان پور با كفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامي گرديده چندے فوجداري چكلهٔ امداداد صوبهٔ پنجاب بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلهٔ او ( كه محدمت و دلبستگي مفرط بدو داشت ) رو در نقاب ممات كشيد -

رأس المال صدر و هوش خود را بدست تاراجگران خرج و مرج داد - و این نامور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغی طرح انداخت و بستر نیابت عنایت الله خان کشمیري به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائی یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائي انجامید - تبیین این اجمال آنکه محتوي خان ملا عبد النبي ( که از علمای عصر و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود ) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانيِ خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهی با هنود آن دیار کارهٔ بصورت احتساب مي نمود *

( چون انقلاب روزگار و بے نسقیِ سلطنت انبعاث و اثارت خود سري و خیره رويِ شور پشتان مي نماید ) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ شهر را بروایات مرجوح فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي مباحثت و ابرام نمود - که احکام شرعیه ( که به ذمي متعلق است ) مثل ممانعت از رکوب

---

( ۲ ) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحهٔ ۷۲۱ از جزو سیوم اشارة بهمین بوده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] علمای قشري - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] احامرهٔ - ( ٥ ) نسخهٔ [ ج ] مرجوحه *

اسپ و ارتباط یراق و عذر دلک بدان کاربند باید شد - و آن شردمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و شاهر بلاد هند سایغ و مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن سوزیده سر از بار زدن حکام بر خویش بپیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی یکتائی گریبان هرجا هندوئی می دید مراتب استخفاف و استحقار می نمود - اتفاقاً درین ایام روزے مجلس رای مامی ( که در حرکهٔ معتبران بلده منتظم بود ) با دراهمه (۲) بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سگرد بسر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا بزعم خود مأمن پنداشت - آن بیدادگر بر گشته بمحلهٔ هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان بسند بنموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا یافت بشکنجهٔ بیغرلی در کشید - خان مشار الیه بدان روز (۳) بلطایف الحیل سر او را از خود بی سر ساخت - روز دیگر جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهی و منصبداران

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سگسر - (۳) نسخهٔ [ ج ] بے او *

بتلافي و تدارک مافات نرسرش شتافت - آن حمارت کیش
بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمي سهام و ضرب
صمصام برافروخت - و باغوایش مسامین شهر نیز برجوشیدند -
جماعهٔ از عقب پلی را ( که خان مذکور ازان گذشته بود )
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ
مي انداختند - و سنگ و خشت مي زدند - و نسوان و
صبیان هرچه مي یافتند از بام و در می برتافتند - دران
(۲)
هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان
با جمعی نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چار موجهٔ
هلاک ( که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
می یافت ) بعجز گرائیده بعقب و حواری بسیار جان
بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ
خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را
با جمعی ازان مامن برآورده مثله ساخت - و هنگام ختان
برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر
مفتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد
خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان
قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه
(۳)
( که حاکم دیگر از حضور نرسیده ) بفصل قضایا و اجرای

(۲) نسخهٔ [ ب ] برمي تافتند - (۳) نسخهٔ [ ا ] رسید *

احکام استقلال می ورزید - و در مسجد نشسته در تمشیت امور ملکي و مالي می کوشید - ( چون مؤمن خان نجم ثاني بنیابت عنایت الله خان نزع این آشوب و تجدید بند و بست مامور گردید ) اواخر شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و دو ( ۱۱۳۲ ) هجری بکشمیر رسیده فرود آمد - محتوي خان ( که سرمایهٔ کردار نکوهیدهٔ خود بود ) با جمعی از وضلا و اعیان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار ( که از مشاهیر آنجا بود ) باستقبال نایب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد یا از روی سوارت ( که خمیرمایهٔ سرشت آن مرز و بوم است ) مشورت داد - که بخسب بخانهٔ میر شاه (۲) پور خان بخشی رفته استغفار گذشته نمایند - و بستر پذیره شوند - زمان پاداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل نموده فورًا شتافت - صاحب خانه ( که از منصبداران کهنه وغیره و بزمی مردم محلهٔ خدي ملي (۳) را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود ) پس از ساعتی خود به بهانهٔ شغلی برخاست - آنها ناگاه در سر آن مرگ گرفته ریخته اول دو پسر خرد سال وی را ( که همواره پیش پیش او مواون خوانده میرفتند (۴) ) علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب آوارهٔ بادیهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] میر شاپور خان - (۳) نسخهٔ [ ج ] چقي ملی - (۴) نسخهٔ [ ب ] مولود خوانان *

سررشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و دوم جلوس بعنایت خطاب خانی و عطای ماده فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که همراه بلشکر محمد اعظم شاه ( که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود ) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان ( که اعظم شاه بقتل رسید ) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و بهتر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه ( که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد ) نامبرده ( که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان آباد گردیده بود ) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن ( که حسین علی خان امیر الامرا کشته (۲) شد ) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده (۳) طلب داشته

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] در جنگی که افواج پادشاهي را با عیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو دادهٔ حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - ( ۳ ) در [ تاریخ مظفري ] و نجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده در آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم اوفتاده او را به تعالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهی رسانید - و پس ازان ( که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت ) او را به نیابت آنجا مامور بود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و ( چون در سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داری گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت ) شجاعت خان و رستم علی (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار ( که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبی بمنصب پادشاهی و خطاب خاني بسعي حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت تحویل

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که دران وقت حاکم بندر سورت بود ) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهته ( که صاحب بست هزار سوار بود ) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریای مهتي تلاقي فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند ) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا
(۲)
آنکه سربلند خان خود رسید و بخشي حامد خان کشته شد
و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب
نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتقرب صوبه داري
باندیر لوای بلند رتبگی برافراخت - و بعد چندے مطابق
سنة ( ۱۱۴۰ ) هزار و یک صد و چهل هجري در ایام
( که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود ) در منزل گادرگه
سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بندهٔ نواز ( قُدِّسَ سِرُّهٗ )
(۳)
بیرون گنبد مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهی و
صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت -
(۴)
پسرانش ( که شهرت گرفته اند ) خیر الله خان و حفیظ الله
خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه
بمنصب و جاگیر درخور با بقدمي بطور مدد خرج سرداري

(۲) در [ تاریخ مظفري ] مبارز الملک سربلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهتهٔ از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بعلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اُبالي بود این معني فائده ننمود - آخر امان بیگ بخشي خود را باوج مرهتهٔ بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ ج ] سپاهي وضع - (۴) نسخهٔ [ ب ] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعی مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر می کردند - از هر یکے اعقاب باقی (۲) - و بیچارۀ جاگیر روز را بشب می رسانند - پسران مرحمت خان ( که خودش بسادگی زبان زد بود ) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از (۳) پرگنۀ مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

## * محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش علی بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه می پرداخت - بهتر در تعلقه داری مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون همیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار دانی فراهم داشت ) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشی نمی شد - ( چون بهادر مزبور از صوبۀ مالوه عنان عزیمت

---

(۲) نسخۀ [ ج ] باقي اند - (۳) در نسخۀ [ ج ] حرف [ از ] نیست -
(۴) در نسخۀ [ ب ] مالکنده بغیر نقطۀ حرف اول مرقوم است *

بصاحب دکن گرداند ) او در معارک ( که تا شدن دلاور علی[(۲)] خان رو داد ) شریک غالب در رد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائی نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بتاثیر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و قدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادری و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و بستر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد در نواحت - مدتے درانجا نشست - سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد ( که بنا نهادهٔ او ست ) مدفون گردید - به آشنا پروری و فیض رسانی اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدردانی نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازی یافته چندے بفوجداری سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس و یکچندی به قلعداری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

---

(۲) در [ تاریخ مظفری ] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علی خان با فوج شایسته به چهارده کروهی برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - ومحمد عیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روی داد - دلاور علی خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمی کشته دستگیر گردیدند •

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و
خطاب منظور الدوله مشهور جنگ اختصاص گرفت - سالی
چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث
شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقی ست - ارشد آنها
فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری
محال مرقوم امتیاز دارد *

## * محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداری روزگار داشت - سادات بارهه
پیش آورده بنوکری پادشاهی و دولت روشناسی رسانیدند -
سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگی ( که با قطب
الملک بتورکی سلطان ابراهیم رو داد ) خان مزبور در
همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب
پادشاهی پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده
و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار در امرا افراخت - و سال
سیزدهم مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۳ ) هزار و یک صد و چهل
و سه هجری بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر[۲] بهادر
سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران اوان فوجی بر سر ستوسال
بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات
پادشاهی[۳] ( که در تصرف او بود ) مستخلص ساخت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردهر - (۳) نسخهٔ [ ج ] محالات پادشاهی را الخ *

ستر سال در صدد قابو بوده پس ازان ( که خان مزبور جمعیت افزود بر طرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهی محصور نمود ) بعد چهار ماه محاصره ( چون در هوا اثر وبا ظاهر شد ) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعی در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستر سال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولی بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگی را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداری محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر می برد - پس ازان ( که صفدر جنگ وزیر شد ) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علی محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زاریهالی کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معتبر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع ( که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود ) گذاشت - و نول رای نامی را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان
برادر قايم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول راى جنگ نموده
او را كشت - و صفدر جنگ ( كه باراده كمک نول راى
از دهلى روانه شده بود ) به سنوح اين واقعه مابين قصبهٔ
سالى و قصبهٔ سهاور رسيده سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و
يک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود -
و شكست فاحش يافته بر حوضهٔ بزنجي ( كه سوار بود )
تا آن ( كه زخمي شد و فيلبان و سوار خواصى هردو بكار-
آمدند ) اما بالبسته از چنگل افاغنه رهائى يافته بدهلي
رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ
اودهه فرستاده خود جانب الهآباد عطف عنان نمود - و در
تخريب اماكن و اسر اشخاص بهيچ وجه كوتاهي ننمود -
سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و يک صد و شصت و چهار هجري
باز صفدرجنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهار راؤ هولكر
و جى آپا سندهيه رخش عزيمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را ( كه از جانب
احمد خان حاكم كول جليسر بود ) ره سپر وادئ فرار
ساخت - و [ چون بوصول اين خبر احمد خان ( كه الهآباد را
در محاصره داشت ) راه فرخآباد گرفت ] مرهته متعاقب
رسيده دراينجا او را محصور ساخت - او قابو ديده ازاينجا

درآمده بتحصن پور ( که مستحکم تر بود ) خود را رسانید -
وزرے ( که سعد الله خان پسر علی محمد خان بکمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد ) او منهزم گردیده
در دامن کوه منداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه معهود جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود رازق مهمات بود -
(۲)
شهرت نیکوئی او زیادتر - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث ( که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
می رفتند ) خدمت آنها بیش از بیش می کرد - و
بے تکلیف نوکری بخانهٔ هریک ماهوار می رسانید - و بعلاق
و لوامع پیش می آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامی
گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقی ماندهای خاندان او آگهی
دست نداده *

## * مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳)
پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان‌آباد

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] و شهرت - (۳) در [ تاریخ مظفری ] اسحاق خان
مؤتمن الدوله ( که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گردید ) میرزا عالم علی نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی بهمرسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب بے بود ه

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکری پادشاهی معزز گشته بخطاب غلام علی خان سرافرازی یافت - و بتعلقهٔ بکاولی می پرداخت - نامبرده در هند متولد گردیده پس از سن تمییز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانسامانی و اکمال تقرب عروج نمود - حال نیست و دوم مطابق سنهٔ ( ۱۱۵۲ ) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری رخت زندگی بر بست - شعر می گفت - ازوست * شعر *

(۲)
* ز بسکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* بفیر خواب من امشب صفیر بلبل بود *

(۳)
سه پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد ( که او نیز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محسود اقران بود ) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشی چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

( ۲ ) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق • سواد شعر تو ار دودمان کاکل بود - ( ۳ ) در [ تاریخ مظفری ] و او سه پسر و یک دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علی خان افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علی خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگیر پدر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد •

جواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگری او بحال ماند - و کرور گری شاهجهان آباد ( که از خدمت میر حاصل است ) ضمیمه شد - و [ چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره ( که در شرقي شمالي صوبهٔ دهلی مي باشند ) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ مالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت ] نجم الدوله ( که همراه صفدر جنگ بود ) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و یک صد و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو پسر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علي افتخار الدوله دوم میرزا محمد علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقاً صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال ( ۱۱۶۸ ) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ اودهه نزد شجاع الدوله رسیدند - بستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت تن بخشیگری قامت مباهات آراست *

## * متهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللّهِ عَلَیهِ - شگفته پیشانی گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیرخواه یک پهلو انصاف گزین راست کنش معا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و نه نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصی بدین جامعیت نعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و بدایع بخاطرش گذشتی مصو و اثبات کرفته دفعهٔ صورت پذیرفتی - و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودی معلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافی و مسکت گفتی - جدش اسماعیل خان حسین زئی [ آن شعبه ایست از علي زئي که خیلی ست از خویشگي ] (۳) بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر خویشگي ( که باعتبار منصب پادشاهی و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته ) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پاشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [ نظر ] نظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [ نذر ] بدال آمده *

به سمت التفات و اقتدار شاهی وایر بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانثار خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازی یافت - و آ چون با شیخ میر خوافي ( که از اعاظم مقربان شاهی بوده ) ربط یکجهتی داشت ] در سایر معارک سلطاني ( که با مدعیان خلافت واقع شده ) بهمراهی او داد شجاعت و پُردلی داده مورد عاطفت خسرواني گردیده - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و ندربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان بنخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان ( که غیر از اولاد دختری وارثے نداشت ) بدست آورده در وطن برنشست - و ایام زندگي را بآسودگی بسر آورد - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عدان بذوکر پیشگی نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از هیر مکرپهایش امیر خان ناظم آنجا ( که بندوبست پاترجای او صرب المثل عالم است ) حساب بر داشتی - ابتدا به تهانه داری غریب خانه (۲) و پس ازان مدتے به تهانه داری مندر (۳) ( که

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] الله داد خان سلخ ربیع الاول ( سال شجدهم ) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - ( ۳ ) در ( مآثر عالمگیري ] مندر - ( ون ) مندله *

(۲)
از تهین و مرعزار تهانه هاى مشهور آنجا ست ) و لنگرکوت
حاکم نشین ( که روزے چند به رحمان داد خان خویشگی
مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال
گشت ) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار سر برافراخت - هنگامے ( که نظم صوبهٔ کابل
به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت ) ازانجا [ که
خویشگیها قاطبةً متوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او بزبهٔ
سلطان احمد ( که اعظم شاهی مقرري بود ) بوده ]
شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي
معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة
الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست #

نتئین این اجمال آنکه پیشتر ایام خان مذکور
(۳)
بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت ( که حضرت بر
سر جهاد اند ) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب
سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما ( چون اطاعت
بالای طاعت است ) غلام بامور مامورہ مي پردازد - بمحض
اقتضای سنت سنیهٔ ولیفعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم
بکافري ( که در کهسار سرحد کابل مي باشند ) به نیت غزا

(۲) در نسخهٔ [ ا ] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ ج ] عرضی
نموده بود #

باخت و تاراج می برد - از اسارئ آنجا چند سواري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که ( چون آنها دار الحربی واقعی اند - و باستخدام الیق و اولی ) هر سال ازان جواري و سواري چند اسامی می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق عزا نیفتاد - ناچار امة الحبیب (۲) را ( که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده ) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [ که او مثل مهر پرور ( که نیز از مواهب پادشاهي بوده ) منظور نظر عاطفت شاهی گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و تورک شد ) به همچشمی مهر پرور مذکور ( که بدعوی مقبولیت برادر خود بیار بیگ قلیچ (۳) محمد خان بهمرسانیده بود ) از هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را باثبوت او راضی ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بیشتر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهی را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] امة الحبیب (۳) نسخهٔ [ ج ] قلیچ محمد خان *

( اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد ) لیکن از پریشانی سپاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از موافقت متقاعد شده در لاهور را ماند - ازانکه اصرار بتقدیم اعظم شاه داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش رحمت خان بتجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بیماري در لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه برود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر علاتي خویش تنها برآمده در دهلي برکاب شاهي پیوست - بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب متهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجویز خدمات بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداري لکهنؤ و بیسواره رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن ( که تغیر شود ) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدین ( که باتالیقی خان دوران خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر برآمده بود ) ملحق گشته رفاقت او برگزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای کهجوه درماند خان مومی الیه بجای خویش ماند - و

چون ندمیدن سعیدهٔ صبح قطب الملک در رسید دآشنائی دیرین گرم جوئي انکار نموده در حوصهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت ( که سردار عنان اسپ سبک ساخت ) همپائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون اطاعهٔ جنوبي ( که خالی از سرتابي نبودند ) بزعم آن ( که شاید بنابر هم قومی بوسیلهٔ از مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد ) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبی خان میانه ملاقات نموده همراهی در گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بانتزاق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالهگران جر همت گماشته [ چون طرفی نه بست و زمیندار سریرنگ پتن (۲) ( که عمده در ارو دیگرے نیست ) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے ( که بهریا (۳) بومیٔ چتلدرگ (۴) لحقے ملک او متصرف شده بود )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سریرنگ پتن - و در [ بعض نسخه ] سري رنگ پتن - و سري نگر پتن - (۳) نسخهٔ [ ج ] بهرما - و در [ بعضے نسخه ] بهریا [ بغیر نقطهٔ حرف رابع ] - (۴) نسخهٔ [ ج ] چیتل درگ - و در [ بعضے نسخه چیتل درگ و جلدرگ [ بغیر نقطه و مشکوک است ] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قدفالگی تقاضا داران رخت پریشانی بشجستهٔ بنیان کشید - عالم علیشان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

دریں اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه در زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار ( که زمام حل و عقد بدستش بود ) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقلال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - دخصت با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان ( که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد ) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش رو آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - پستو

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تعذر امین خان دکنی بصاحب صوبگی بالدیو دستوري گرفت - در کمال بے سامانی افغان و حدزان بتعلقه شتافت - معزول خدره سر مراحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر بار گردانده نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد ( ازان که خان مسطور از سابق دخیرهٔ خاطر ازو داشت ) بتاختن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهیت شما هم سپاهی اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر مرافعت خانه جنگی آورد - معهذا مشار الیه از نیک باطنی بآن کوتاه نظر ( که می خواست ار متصل بالدیو گذشته بالکنک شتابد ) گفته فرستاد - من بمناقشه محروم - اگر از دور برگردید بعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان رہ سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے ( که زیاده بر پنجاه سوار نبود ) بقصد سد راه او آمد - از تائید غیبی در اثنائے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهی لشکر بهم رسید - شام، فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزنده داري گذرانیدند - همین که - سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب رنگ مصلح چند (۲) فرو نشست - و قرار یافت
که بعاندیر آمده از روی حساب زر بازگردانید را جواب
گوید - از تیره بختی با آن (که مردم خوب چیده داشت)
تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهی شد -
و سپاهش پسل بسته بعاملهٔ زه می بوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتی رسوائی ماند - عریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداری بیفزود - و از بے سرانجامی
و پریشانی او سر موئی نکاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمتی اقبال ننمود - و حالی از استصحاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست
نمی باشد - درانجا ترحم و مهربانی را زور بازار و با مروت
و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبهٔ غیر ضروری که از عادات بازمی داشت - علاوهٔ آن
در جنگ مبارز خان بسرداری دو هزار سوار (که اکثر افغان
پنی بودند) در هراولی عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا
ایستادند - او تنها میل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

(۲) نسخهٔ [ ج ] مصلحی چند *

لختی او هم تهمت ردهٔ خویشتن داری گردید - و در همان
اثنا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمی کرد - مگر (۲)
به شد و مکث نمود *

( اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود )
اما در تسلط نواب نظام الدوله ( اَدامَ اللهُ اِقبالَهُ ) بیش از بیش
ملتمسات او درجهٔ پذیرائی یافتی - و بعرض اِلٰهی او عالمی
کامروا گشتی - هنگامی ( که آصف جاه از هندوستان معاودت
نمود ) به برهانپور ستادته ملاقی گشت - سخت و سست و
بلند و پست ( آنچه نبایست ) گفته طرفداری نظام الدوله را
بر خود رنگ بست نمود - هرچند او بی برکردگیهای
سردار بظاهر چندان رنجشی تراوش نکرد اما باطن یکسر
غبار آلودهٔ کدورت گشته مرآة محبت و صفای مودت نماند - (۳)
چون سال بیست و پنجم محمد شاهی به انتزاع کرناتک
رایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند -
در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه
بزجیر و سختی کشید - غرهٔ ربیع الثانی سنه ( ۱۱۵۶ ) یک
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری تقویم سپردهٔ سحر
شام نومیدی گل کرد - و غرهٔ جمادی الاول بساحل ممات رسید -
غرهٔ همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

(۲) نسخهٔ [ ا ] مگرر به شد و بکث نمود - [ ۳ ] نسخهٔ [ ب ] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عادل یافت *

تاریخ یافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذکور گردانده (۲)
به حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسیارے از رسائل
و کتب این فن فراهم آورده بود - و می گفت که هنوز
از علم نرا نپرداخته ام که کار بدن عمل شوم - ( اگرچه نیم
برخي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند ) اما از بس
مرد رونکي درین فن علمے دیگر ( که گویا مستور بود بر
متقدمین و متأخرین ) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و
برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود
آورده قسمے بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک
از بسیارے احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبرای صوفیه
معانیء مطلوبه استنباط مي نمود - غریب تر آنکه آیات و
احادیث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم
مطابق گردانیده مدلل مي کرد - و بحد برهان رسانیده -
حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق
درین امر تحریکے مي کرد - افسوس که زود طایر روحش
برواص جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائی

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم داین فن دهمت باسف مدرد - انتدای تحریر این اوراق پراگندہ را نظر ثانی میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نمودہ - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد ( چون در طفولیت به سکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صید می کرد ) ازین روی بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب (۲) ببلوغ رسید بتعلیم طیور مغیر استعمال می نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود ( ازانکه خط و سواد نداشت ) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بحانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا می نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به بار نامه ها دست زد - • چون اکثر ادویه عربی و یونانی بود یکے باختیارات بدیعی حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طالب علمیت مفید و علم بزدرہ حروے سمت ازان - لهذا کفایهٔ محصوري سدد (۳) نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصیبهٔ وافي بر داشت - و از قوت علمی تشریح طیور نمودہ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] صغیر - (۳) نسخهٔ [ ب ] نمودہ *

خواست کتابے در بزدرہ بنویسد - چه درین فن سه علم
ضروري ست - تندرستي و قوت طبع و مؤانست و اشتهای
غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است -
و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود
نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے
( که اعزه بیان میکردند ) گذشت - بخاطر رسید مقصود
( که القای اشیا ست بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه
بدل گردد ) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس
نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع
کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب
باسلاف صالح ( که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند )
منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته
وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که
شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن
رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش
نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب
و استغراب - لهذا از تجربه دست بر داشته به تحصیل
این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) یک هزار
و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر
اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمی مهارت داشت ( از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي ) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلی از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بعدازان شوقم به تصحیح این علوم داعی شد - و لختے مناس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید بنه ما فیه معلوم نمود - علمے در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلے ست از علم صنعت که بآن متحقق میشود سیون دین و دنیا و منسوخ می گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر می شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانیِ احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا می رسد - انتهی کلامه *

پس ازین بوسته دو ماه بگذشت که برحمت پیوست - (۲) در ظهور کلمة الخير بے احتیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بر ربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسيد - و مرهم هر خسته جگرے مي‌گرديد - چندے به پیغام آصف جاه ( که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] برحمت حق پیوست •

است - شما چرا برای همه کس می گوئید ) خود را باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - (۲) حرفهایش خالی از پذیرائی و دل نشینی نبود - و بیک تمهیدے می گفت - که سردار را ( با آنکه مرده در نشنیدن نبود ) خوش می آید - (۳) منصب پنج هزاری داشت - اما سپاهیانه می گذرانید - بلکه درویشانه - اصلا بمداخل وا نمی رسید - (۴) رحیم داد یکمرتبه پسرے ( که در فوجداری بیسواره نه بدن افتاده و تربیت یافته ) عامل بود - هرچه بخاطر با انصافش می گذشت دست بر داشته می داد - هرچند سعایت از میکردند با شنیده می انگاشت - گاهے بپای مواخذه نیاورده فارغخطے مصحل بمهر خود و اولاد خویش حواله نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بورع نبود در تبجیل و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفهٔ علیهٔ باید ( بشرف انتساب خاندان نبوت ) در اکثر احکام و حدود شرعیه از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصیص و ترجیحے می بود کتمان از شارع صورت نمی داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

(۲) نسخهٔ [ ج ] و حرفهایش الخ - (۳) نسخهٔ [ ا ] می آمد -
(۴) همچنین در هر سه نسخه *

یعنی هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضاے شفقت و عاطفت
خویش به احوال امت اولاد خود را در آنها رجحان نداد
و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنین احسان
ذریهٔ مقدسهٔ او را بامتیازے ( که دیگرے شریک نباشد )
خاص گردانند از آئین مروت بیرون نخواهد بود - و
نکیش محبت و بندگی بیگانه نخواهد نمود - تا دانسته
سیدهٔ ( که پدرش حیدر علي خان از سایر شاه میرزای
حیدر آبادی مشهور و سادات ماژندران است ) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف می بود -
و مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبیب بعد واقعهٔ خانه منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - تا آنکه در
دولت عظیم پرورش یافته حالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ ناگزیر پدر نگذشت که اسیر
سر پنجهٔ اجل گردید - الیوم از پسرانش یکے در وطن است -
و فخرالدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر
اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانثار خان دو هزار
و پانصدي ست - راقم این سطور در مبادی حال بدستیاری

(۲) نسخهٔ [ ا ] گردانند *

سعی آن مرحوم بانهت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بحرم یکسوئی بعتابگاه آصف جاه رسانید - و ابروائی ( که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در روح بیکاری یاوری ها نموده ) به هم نشینی و هم خانگی صغناً و اقامةً دو سال کما بیش با معمور گذشت - پاس جزئیات درخورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجی زیاده بر قدر از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش طرفین دیده می شد - محسن و خیر بالذات بود - بود دقیقهٔ فرو نمی گذاشت - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت الٰهی رحمهٔ الله - شده اشعار بحمس خاتمهٔ او دارد *

## * محتشم خان بهادر *

میر محمد خان (۲) پسر محتشم خان شیخ میر است - به اعتبار نسبت و وسعت دستگاه سبقت جسته - به از سایر برادران برسادت بل بجهت آن که نواب علیه باعتبار نبوت خان مزبور ( که پیوسته زینت النسا بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه در خدمت پدر بزرگوار سرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده ) دختر میر مسعود نامی منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

(۲) نسخهٔ [ ج ] میر محمد خان *

در آورد - و بمعارش بیگم در عهد عالمگیری بمنصب هفت صدی رسید - مقیاس علمی درسی داشت - نزد ملا جیون امیتهی وال (٢) ( که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل می بود ) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا می گرفت (٣) - در زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا ( که مهمات سلطنت از نظام استمراری بر افتاده - و اعتبار جانه زادی و اندازهٔ نوکری رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند ) خان مومی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه درفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استعداد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج می یافت - ( چون آن امیر عالی جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزی اعادی پُر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم اشتهار افراخت ) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی ( که فتح جنگ برای تعویض وزارت به هندوستان

---

(٢) یا صنبهی بدل باشد - (٣) نسخهٔ [ ج ] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید ) خان مرزبور از همراهي احتراز ورزیده
از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار السلطنه
بتعیناتی دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ بهادر خان
( که روز کارزار از شاهسار مردي گل زخم چیده بود )
بتفویض خدمت مذکوره ( بقول خودش که این کار
(۲)
مرغوب و مطلوب و معشوق من است ) دامن کامیابی
بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر
مامور پرداخت - و بخطاب بهادري بامورِي اندوخته بپایهٔ
پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست نه زُوْر و مکر بآشنا - در یکروئي
(۳)
و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے ( که با سردار باید )
استوار داشت - و پاس مراتب دربار را ور نمي گذاشت -
تا وقت عمدگی مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و
منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل
نکردے - از آغاز تا انجام نیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا
نخورد - نظائر کلف و عنوس می‌نمود - اما در انجام کار خلایق
خود را معاف نداشتے - و بقدر مقدور کوشیدے - هرچند
باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] مرغوب و مطلوب من است - (۳) نسخهٔ [ ج ]
اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارد پرستي را باعلان و شيوع رسانيده - ازين هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطيع و تزئين آنها توجه مي گماشت - و همت را مصارف همت مي پنداشت - در ايامے (كه نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلی داشت) شاردهم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۱۵٦ ) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خراميد - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیگري و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدي يافته - (۳) جوان هموار با سلوک است - و به كار رواني موفق *

## * مقرب خان *

پسر امين خان بهادر است كه احوالش جداگانه مذكور گرديده - [ چون پدرش از كوتاه انديشي ( با وصف رعايتهای نظام الملک آصف جاه ) چشم از حقوق پوشيده بر خاسته بحيدر آباد نزد مبارز خان رفت ] مقرب خان بفراهمیِ فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شريک گشت - و در هنگامهٔ آويز و ستيز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسيد - او برسم اهل دكن با جمعے از

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اسنان - و نسخهٔ [ ج ] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ ج ] هموارة با سلوک ه

امثال ورود آمد - شمشير داري عريب ز داد - او بدست
خود نقش زندگي چاند حريف تاب تيغ ورز شست - و سر
پدر خود را که ( مجروح افتاده بود ) از تن جدا ساخت - و
پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پيمود - در
امور جاگيرداري و آبادان کاري سليقهٔ درست داشته *

گويند در ديهات بالکنده زمين خوب چيده بنام خود
مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سيري گويند -
کشتکار آنجا گماشتهاي او مي کردند - و دهقان گري آن زمين
تعلق بوي داشت - حتي که شير فروشي و تخم فروشي
ديهات بدست وي مي دهند - ازين وجوه انتفاع بسيار
در مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بيشتر
فوج او از بار گيران بيشقرار بود - ضابطهٔ قديم دکن خصوص
درين خانواده ( که دو روپيه و سه روپيه يوميه بلکه بيشتر )
معمول و مستمر است - تا آنکه خان مذکور عيش پرست و
عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازندهٔ
نامي دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامي ( که
در خور همت هزاريهاي صاحب جمعيت باشد ) در همين يک
پرگنه و دو سه محالي از سرکار ايلکندل مهيا کرده بود -
از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پيدا شده بود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] فراهم آمده *

منجر بجراحات متعدده گردید - مگر گوشت پارها بریدند - و
قرینها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد -
آخرها ( که گرگ اجل در کمین بود ) بیست و دوم ربیع الاول
سنهٔ ( ۱۱۵۸ ) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري اسیر
سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان راه و قطع رهزنیت
شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاري ها نمود -
پسران آورد - هنوز صغیر بودند که درگذشت *

(۲)
برادر اعیانی او نبي منور خان ( که بسبب یاساري و
عدارت ومما بین بقلیل جاگیرے جدا می گذرانید ) از واقعهٔ
ناگزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر ( که نزد او می بود )
شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم
خود قایم مقام برادر شده سر سرداري بر افراخت - و چون
میدانست که ( با وجود پسران همه بر وي مسلم نخواهند
گذاشت ) از آمدن دربار سر بار زده از آزمندي بر
خود سري زد - و اطفال و متعلقان برادر را بطربند کرده
باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان
ورثه و حقیقةً کثرت خزانه ( که زبانزد خاص و عام بود ) داعی
دوان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن
مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۵۹ )

---

( ۲ ) همچنین در هردو نسخه - و یا نبی باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سوادِ آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملحار داشت - هر دفعه ( که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد ) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو ( که ذخیره بهمه چیز بروجه مکتوفي بود - و از بس وسعت شهرپناه ) محاصرهٔ سایر اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلی خوش می کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد ) آصف جاه همانجا تصمیم چهاؤني فرمود - و لختی بازوی همت درونیان بسستی گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط ( که مجبول طبیعت سردار بود ) بورے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري های محل و مردم قلیل ( که همگي به هزار سوار

نمی (سده ) سدر کداں بگرد سپر پناه بر آمد - چوں مصادمی
دروازه ( که افواج سرکار ازانجا کمتر از مسافت دو کروه
و سه کروه نبود ) مردم باو گفتند که قادوی عجیبے بدست
آمد - حلو ریز نه کوته یراق می پاوندیم - و نر می دارام -
در جواب گفت که مرا دعوی جود داری دکن نیست -
برای این پرگنه یورش دریا کرده ام - بالجمله سام جمادي الاول
( که دو ماه از محاصره منقضی شده بود ) اقبال أعمی خود
بجود حلوه گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگیاں افتاد *

تفصیل این اجمال آنکه آں بیمروت خواست که بیچاره
اطفال آں متوفی را از میاں در دارد - دکنی هائی که با او
یکتائی گریده ( چوں اکثرے نمکخوار و پرورش یافتهٔ متوفی
بودند ) در اندیشهٔ او آگاهي یافته بدنامی کور نمکی بر خود
روا نداسته بهیئت مجموعی ازو بر گشتند - و نگذاشتند که
ساعتے آرام گیرد - جرایر و تفنگ جانب او سر دادند -
آن ادبار رسیده ناچار هوش و دل باخته همان شب با پیاده
متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سیں جادون پناه
برد - روز دیگر پسراں خان متوفی بمعرفت حرر الله خاں
بهادر صوبه دار بالدیر ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب
در خور سرکرداري یافته قصبه با چند مواضع بجاگیر آنها
مقرر شد - ( چوں رحمت عام و حلم کامل فطری سردار

است ) آن کشتنی هم بوسیلهٔ راجهٔ مذکور بصعج جرایم زندگی دو باره یافت - قریب دو لک روپیه بقیهٔ به ده لک روپیه ( که آن متغلب در ایام تسلط خویش نداده داده ) با دو صد و چند اسپ و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت ( که نیز ضبط شد ) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش ( که به خطاب پدر نامور شده بود ) در وقتی ( که متصل قلعهٔ کالیان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت ) بگزند هوای وبا مطابق سنهٔ ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود هجري جان بحق تسلیم نمود - پسر کلانی ( که به ابراهیم منور خان رنانزد بود ) جاگیر دیگر یافته با جمعیت نوکري مي پردار - دریندولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

## * مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود ( که میرزا افضل نام داشت - و مقتدري خان خطاب یافته ) از ایران بهندوستان آمده - پدرش بدیوانی گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغای (۲) خود بشارت خان نام ( که فوجداري ماکاپور صوبهٔ برار داشت ) آمده به تنبیه مفسدان

---

( ۲ ) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بقاف فوقاني صحیح است *

قطب الملک عفو تقصیرات او نمود آمده بصوبه داری اوده
سر بلندی اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور
آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داری عظیم آباد پتنه
لوای امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان
عزیمت به تنبیه دهرماجی زمیندار مفسد آن صوبه معطوف
داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپر وادی
فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمے باو رسیده آوارهٔ دشت
عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم
تمن دار پیش قرار نوکر می کرد بعد عزل ازانجا بحضور
آمده مدتے گرفتار تقاضای تنخواه سپاه بود - دران ایام ( که
صحبت پادشاه و وزیر و بخشی درهم خورد ) آنها نظر بوقت
تالیف منظور داشته زرے معتنی باو فرستادند - که از دست
سپاه رهائی یافت - پیشتر در عهد سلطان رفیع الدرجات
بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا نشتافت - و در عهد
فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال ( ۱۱۳۸ )
هزار و یک صد و سی و هشت هجری بصوبه داری گجرات
از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابی بر افراخت -
و بشجاعت خان گجراتی سند نیابت فرستاد -
حامد خان عموی آصف جاه ( که به نیابت او در احمد آباد

بود ) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دبهه
اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته
بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را
کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که در سورت
بود ) استعداد جنگ نموده باتفاق پیلاجی گایکوار عزیمت
مقابله کرد - و کنار دریای مہی الاقی رو داد - چون پیلاجی
در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان
هم کشته گردید - سربلند خان باستماع این خبر در سنهٔ

---

( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سی و هشت هجري
مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهي
تعلقه شد - و بخشی حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل
رسید و خان مزبور داخل احمد آباد گشت - اما بنابر نارسائی
مزاج و نا مآل اندیشی آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
که مبلغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي
و تیول جاگیرداران ( که دران صوبه بود ) بصرف آورده
دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست -
نوکرانش دست تطلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هر کس را
که مالدار می دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر
زر می گرفتند - و خود هم در دست درازي کمی
نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - تهدا سال یازدهم جلوس بنظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به الهی سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را ( که کلان بود ) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا می طلبید پالکی از سرکار و چند سزاول همراه می رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه ( چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان ( که عمده بانی این چیزها او بود ) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - ( چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی معمول داشت ) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ ( ١١٥٨ ) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستی (٢) در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر ( اگرچه بمنصب

(٢) در [ تاریخ مظفري ] همدرین آوان ( یعنی سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم ) مدار الملک سر بلند خان ( که اصلش از تون بوده - و تون شهریست در ایران ) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه برچار بالش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ●

شش هزاري رسيده بود ) اما با كم استعدادي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گذرانی هيچ رسدے نكرده - مهتدي خانه پسر خانه زاد خان بر واقعت اين و آن وقت مى گذرانند *

## * مها راو چاندوجي جسونت نبالكر *

پسر راو رنبها ست كه در عهد خلد مكان بمنصب عمده و تعيناتى دكن سرفرازي داشت - و ( چون با سران راجه ساهو بهونسله مكرر سرچنگها رسانده بود ) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين على خان شكايت او بميان آوردند - او نه خاطر داشت آنها اورا بعذر مقيد ساخت - و در ايامي ( كه نظام الملك آصفجاه بهادر از مالوه راه دكن پيش گرفته عبور نربدا نمود ) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بكمك برهانپور تعين شد - او ( كه آلله در جگر داشت ) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان - عماد الملك مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول علم اعتدار بر افراست - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

واسطهٔ بود منصوبه سیر که آنجا - افراخت می شور رایت
جنگ نامور عمل در - شد می دکن مرهتهٔ سران سوال و جواب
پهلچری جنگ در و - اندوخت ناموری حسونت بخطاب سید
اگرچه - گردید شایسته تردداتِ مصدر مذکور سردار همراه
هم نامبرده بنام او شدن مقتول بدنامیء قرعهٔ المنه در
سش و هفتاد و صد یک و هزار ( ۱۱۷٦ ) سال افتاد
که ( حسونت بخان الله کلانش پسر - سماجت عدم بدار هجري
او حیات حین در ( بود لایق او چهرهٔ از رشادت آثار
پسر زنهما و زاد بها او دوم پسر الحال - درگذشت
بنوکری گشته کامیاب او بنداگیر ارث بطریق مزبور حسونت
سرکار می پردازند *

## * مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان
از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر می برد - و پس
از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمرالدین خان گردید - و
بنوکری پادشاهی امتیاز اندوخت - آنجا که متصدی پخته کار
بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه
بدیوانیء خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش
هزاری شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکي
جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند زبیگی

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان ( که در مزاج پادشاه وقت شاه عالم بهادر جا کرده ) محیط مقدمات سرکار پادشاهی گردیده جزئی و کلي امور سلطنت به رای او منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده در سنهٔ ( ۱۱۹۳ ) هزار و یک صد و نود و سه هجري یکی از شاهزادها را بطریق تورہ معین نموده همراه شاهزاده جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و ( چون کار آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند ) باتفاق شاهزاده برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم شد - ازانجا ( که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان از سابق طریق عناد مسلوک بود ) پادشاه او را بدست ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و خانه و اسباب او بضبط پادشاهی در آمده - جاگیر او بحال مانده #

# * حرف النون *

## * نجابت خان *

عرف نام پسر میر هاشم خان نیشاپوری ست ( که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش‌آشیانی بتسخیر دیار شرقی رخصت یافت ) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهاونی چندت آباد گور ( که بنادر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بجهان جاوید عدم شتافتند ) او نیز بساط زندگی در نوردید - وامدرده (۲) ( که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید ) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهیِ خانخانان ( که بگشایش بنگاله معین گشته بود ) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندی به عملداری محال خالصهٔ شریفه مقرر شده ( چون آوارهٔ نویسان (۳) باقی بر آوردند ) او جواب زر واجبی

---

(۲) چنانکه در اکبرنامه جلد سیوم صفحه ۱۹۰ بتفصیل مذکور است ـ

(۳) نسخهٔ [ ح ] اوارجه نویسان *

بکرده سرکشی بنیاد نهاد (۲) - و قصبهٔ کره را ( که بحاگیر اسمعیل قلی خان مقرر بود ) محاصره نموده الماس خان لنگاه بوکو خان مزبور را در پیکار کشت - بنابران اسمعیل قلی خان با جمعی از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم باز رسیده مصاف نمود - او جمعی را بکشتن داده رهسپر بادیهٔ فرار گشت - و پیشتر رفته با معصوم خان فرنخودی ( که خیال بے راهه روی (۳) در کاخ دماغش جا کرده بود ) اتفاق جست - و در جائی ( که با شهبار خان رو داد ) شریک او شد (۴) - ( چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردو شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت ) بامبرده دلنهاد جدائی گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(۲) در [ اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷ ] و ار سوانح سرا یافتن نیابت خان - این فرومایه با فرحام پسر میر هاشم نیشاپوری ست - عرب نام دارد - ار خردی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پردار خالصه بود - آوارهٔ دویسان خرده گیر باقي برآورده بودند - آن رر بندهٔ سرکشي را ار حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (۳) نسخهٔ [ ب ] بے راه روي - (۴) در [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱ ] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغيره در حدود سنبل غبار وفتنه انگيخت - ازانجا (٢) ( که
حكيم عين الملك (٣) قلعهٔ بريلي را مستحكم ساخته باهتمام
جاگيرداران آن نواحي پرداخت ) او باستصواب برخي زمينداران
سررشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پيوست -
و به مريم مكاني تمسك جسته زنهار نامهٔ آن مهين بانو
دست آويز رستگاري ساخته سال بيست و هفتم بحضور آمد -
پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرايم او در گذشت . تاريخ
فوتش بملاحظه نيامده *

## * نور قليچ (٤) *

پسر الغون قليچ خان از خويشان قليچ اكبري ست - در
عهد عرش آشياني بمنصب پانصدي رسيده سال بيست

---

(٢) در [ اكبرنامه - جلد ثالث ، صفحه ٣٢٨ ] واز سوانح غبار آلود شدن
عرب بهادر بخاكستان هزيمت - چون معصوم خان فرنخودي از ميه نحتي
روي در ادبار آورد عرب بهادر و نيابت خان و شاه داده و بسيارے ده نهادان
شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگيختند - (٣) در [ اكبرنامه
جلد ثالث صفحه ٣٨٣ ] و نيابت خان از وا ماندگي بعين الملك پيوست - و چون
واز غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خيال شورش پيش گرفت - و بدست
كارے نو ساخت بدرگاه حضرت مريم مكاني لابه گري نمود - و بادوي روزگار
كسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهين بانو ( كه فرمودهٔ آن
در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانيدند - وازانجا [ سال بيست
پردهٔ نشين اقبال حسن پذيرائي گيرد ) شازدهم فروردين
و هفتم ] اين با بخشودهٔ در سايهٔ بخشايش شاهنشاهي آسايش گرفت -
(٤) در [ اكبرنامه ] نورم قليچ - [ و ن ] نور قليچ *

و یکم جلوس هنگامی ( که پادشاه از اجمیر بصوب گوگنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود ) نامبرده همراه قلیج خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم کاری دست از کار باز نداشته کردن نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال سی ام قلیج خان حاکم گجرات اورا بکومک اعظم خان غوري فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

## * نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفی از علوم نقلی و عقلی بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود *　　* ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال ( که ازو استفسار می نمودند ) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

(۲) نسخهٔ [ ج ] ایدر - ودر [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱ ] و قلیج خان و نورم قلیج وغیره و بسیارے از مجاهدان فوصهٔ نصرت را درین تاریخ [ یعنی سی و یکم مهر ماه الهی سال ۲۱ سنه ۹۸۴ ] بصوب ایدر فرستادند *

( مآثر الامرا ) - و لب التواریخ از مولفات او ست -
رحلت بدان می کرد - و معزز و معتمد بوده -
ابتدا در حدمت شاه طهماسپ صفوي - تا آنکه ارباب عداد
شاه او را یحیی معصوم میگفت - که میر یحیی و
مزاج شاهي را ازو منحرف ساختند - و جماعت دارند
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت - شاه (٢) از حدود آذربایجان
و مقتدای سنیان قزوین اند - و عیال بصفاهان بوده
قورچي تعین نمود که میر را با اهل - او میر علاء الدوله
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم در آذربایجان
کامي تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر - میر
بود - مسرعی فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد -
یحیی بنابر ضعف پیري نتوانست فرار گزید - همراه
قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و ده ماه سنهٔ ( ٩٦٢ )
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موجش به کمالات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
حضرت آشیانی روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او - واقعهٔ
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (٣) در سر آغاز جلوس

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ح ] شاه ایران - ( ٣ ) در [ اکبر نامه - جلد اول صفحه ١٩ ]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقادهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیدهٔ ادراک محفل عالي بود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبری با اولاد و اعماق وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس
پادشاهی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و
در سال دوم بمعلمی عرش آشیانی افتخار اندوخت - آن
پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لیکن اوقات درجه
غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم
و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - (۲)
و از وسعت مشرب و عدم تعصب ( چنانچه در عراق بتسنن
زبان زد روزگار بود ) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا
رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که عالمان هر طایفه (۳)
اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاری هم آیتی بود
نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتی وافی
داشت - و به نیک نفسی و هشیار مغزی می زیست -
چون انحراف مزاج پادشاهی از بیرام خان متحقق
گشت ( و او از آگره بر آمده متوجه الور شد ) چنان (۴)
آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سری به پنجاب
کشد - عرش آشیانی از دهلی بر آمده میر را ( که از

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [ اکبر نامه جلد اول ]
میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات
امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق
به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود
که عالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] عالما *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست ) پیش
بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا
از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ ( ۹۸۱ ) ( نه صد
و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکری در گذشت[(۲)] - واسم
ارسلان قدر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر
غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت
عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن
پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی
یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاري در آمد
اما نسبت قوي بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم
همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازي خان پسر عم او
منسوب فرمود - و قاضي عیسی عم او ( که مدتے در ایران
بامر قضا اشتغال داشت ) بهند آمده در سلک مقربان
بدهٔ خلافت اندراج یافت - و در ( ۹۸۰ ) نه صد و هشتاد
در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم تعرض
رسانید که قاضی عیسی دختر خود بدر حضرت کرده -
آن پردهٔ نشین عصمت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد -
عرش آشیاني بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سکري در گذشت *

(۲)
در گرفت - و در سلطنت جنت مکانی باضافهٔ منصب و افزونی اعتبار بتحصیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنهٔ ( ۱۰۲۳ ) هزار و بیست و سه هجری ( که دار الخیر اجمیر مورد موکب جهانگیری بود ) بجوار رحمت پیوست -
(۳)
و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خادم حلیلهٔ خود ( که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود ) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ دانی بے همتا بود - گویند همه جلد روضة الصفا سر زبان و در حفظ نیز مهارتے داشت - جنت مکانی در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه تحمل و قیاس داشته - و عجیب دور بینی بکار می برد - یک بلب کبوتر ( که در هوا بودے ) تا نظر میکرد میگفت چند است - چون می شمردند یکے تفاوت نمی بود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف ( که باسم جد خود موسوم بود ) نیز صاحب فضل و کمال

---

( ۲ ) در [ اکبر نامه جلد ثالث ] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضی عیسی هم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پردهٔ نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد - گیتی خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پرداخته پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] خادم حنیفهٔ حلیلهٔ •

بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوی در حباله داشته ـ (۲)
منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده
درگذشت *

## * نور الدین قلی *

در عهد جنت مکانی بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازی
یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار ناصیهٔ
امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخی از مهابت خان و فرار
او در فوجی ( که بتعاقب او مامور شده ) (۳) تا اجمیر رسیده
متوقف بود - پس ازان ( که جنت مکانی بنعیم جاودانی
پیوست - و رایات فردوس آشیانی بلدهٔ مسطور رسیده )
او بار یافته سال اول بہ بحالی منصب سابق ( که دو هزاری
هفت صد سوار بود ) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان
لودی ( که بمالش ججهار سنگهه بوندیله بوبت اول تعین
شده ) دستوری یافت - و سال سیوم در ایامی [ که دکن
مضرب خیام پادشاهی بود - و سه فوج بہ سرکردگی سه
امیر برای تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقهٔ نظام الملک
دکنی ( که او را پناه داده بود ) مقرر شده ] او بہمراهی
اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم
شعبان سنهٔ ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک هجری در وقتی

(۲) نسخهٔ [ ج ] بود - (۳) نسخهٔ [ ب ] مقرر شده بود *

( که از دربار بر خاسته بخانه میرفت ) کشن سنگهه پور
جسونت راتهور بکینهٔ آن ( که در عصر جنت مکانی پدرش
را مردم نور الدین قلی کشته بودند ) زخمهای منکر زده
کارش تمام ساخته بدر رفت *
( ۲ )
## * نظر بهادر خویشگی *
موطن و منشای او قصور ( که قصبه ایست از دوآبهٔ باری
هژده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان ( که
درمیان افاغنه بصلاح و بزرگی شهرت دارند ) - مشار الیه
از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک
ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي
سر بر افراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونی اخلاص
و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار بر تر افراخته در سال دوم
بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ
دولت آباد مردانگي و پُر دلی خود دلنشین همگنان ساخت -
روزے ( که عنبرکوٹ بدست اولیای دولت در آمد ) از
ریزش تیر و تفنگ و بان ( که حصار نشینان بر سر دیوار
شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند ) جماعهٔ
( که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند ) ملچار را

---

( ۲ ) چند جا [ نذر ] بذال معجمه نوشته - و در ( مآثر عالمگیري ) نیز
بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان
بقدم جسارت از
خان دوران پیش آهنگ گشته تا نظر بهادر
جانب راست بقلعه درآمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲)
گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
قلعهٔ دوم ( که به مهاکوت اشتهار دارد ) در آورد -
و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بهادر خهتی قریب دو سال دست
از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - ( چون راستي
و درستیِ مزاج و حاضرباشي و چستي خدمتیِ او سکه زد
عالم بود ) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته
باز بمنصب دو هزار و پانصدیِ هزار و پانصد سوار سرافراز
گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکنا (۳) و تسخیر قلعهٔ
مؤو تاراگدهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان
پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاریِ دو هزار
و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهیِ شاهزاده
مراد بخش بتاسب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
( که شاهزاده چنین مملکتی موروثی مفت بدست افتاده را
وقعی ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت )
با آن ( که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامی

(۲) نسخهٔ [ ج ] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ ح ] چکنا ٭

سعد الله خان بهمراهی قلیج خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود ) از وطن دوستی با جمعی از راجه های عمده برخاسته به پیشاور آمد - ( چون عبور از آب اتک ممنوع بود ) متوقف گشته بار بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکنی ( که با سی هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد ) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردی و مردانگی داده کار نامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاری ذات هزار سوار بمنصب چار هزاری ذات و سوار چهرهٔ بلند نامی افروخت - و در سال بیست و دوم سنه ( ۱۰۶۲ ) یک هزار و شصت و دو هجری در لاهور بساط هستی در نوردید - شمس الدین[2] پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار معتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موصی الیه به خدا ترسي و دینداري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمس الدین خان •

اتصاف داشت - با اسباب امارت مراحش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست می کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه می خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه می باید با کاغذ جمع خرج بے ساخته و پرداخته از نظر اعلی حضرت می گذرانید - و چیزے ازان نمی گرفت *

## * نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والیِ بدخشان است - برشادت و ناموری سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکانی - [ اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان ( که آیهٔ قهر و شر مصور بود ) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید ] اما پس ازان بنوازش پادشاهی اختصاص یافته بتقدیم خدمت گریغی و دیگر پرستاری عرصهٔ ترقی و پیش‌آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهانی بخطاب نجابت خانی و منصب دو هزاری امتیاز اندوخت - و بفوجداری سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامی نمود - و بفوجداری صوبهٔ ملتان ( که در جاگیر یمین الدوله بود ) دستوری یافت - پس ازان فوجداری

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگی سرانجام داد - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار پایهٔ برتر افراخت - و از فرط دولتخواهی و کارطلبی متعهد مهم سری نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر می آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکی از حضور تعین گشت *

گویند [ چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سری نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکی وسیع و کان طلا دارد ) در گذشت ] پسرش باتفاق دوست بیگ مغل ( که از وقت راجه دخیل کارها بود ) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمی آورد بینیش می برید - لهذا به بک کتی رانی اشتهار داشت - برخی اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروری سابق این ناحیه کیلا گرهی را ( که تعلق بدان راجه داشته ) تهانه نشین پادشاهی گردانید - اگر تا حال می بود تمامی این ولایت را بحوصهٔ تسخیر در می آورد - چه زن خواهد بود که در جنب سما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه ( که زمیندار سری نگر در سرحد

خود در آب چون اساس گذاشته ) و قلعه کاسي را ( که
سارق بزمیندار سرمور تعلق داشت ) بدست آورده حوالهٔ
زمیندار نمود - و حصار نور ( ۲ ) را در کشود - و قریب هردوار از
آب کنگ گذشت - هرچند ( که والی آن ولایت پیادهٔ بسیار
فراهم آورده به استداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت -
و تنگنای آب را بکج و سنگ سدهای استوار بست ) خان
تهور نشان بپای مردی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود -
( چون به سی کروهی سري نگر رسید ) آن بومی از دست برد
پی در پی هراسان گشته از راه کرپری در مقام اطاعت
و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا
تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان
آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگی یک
لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور ( ۳ )
فتوحات متواتره آن دفع الوقت را چندان وقع نمگذاشت -
تا آنکه قات آذوقه بجائی کشید که مردم نامی را جان
بلب رسیده نانی بلب نمی رسید - چون مردم کوهی
راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت
دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - ( چون کار بجان
و کارد باستخوان رسید - و اتقیا هجوم آورده کرد گرفتند )

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] انذور - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] آن دفع الوقت را *

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - با گریز کوچ نمود - برخے غیرت پرستان چالش بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - بحالت خان پا پیاده از قابل جمال ( که گذر طایر دشوار بود ) افتان و خیزان بعد از نشست روز ( که باوراق اشجار سد جوع میکرد ) از نواحی مندهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - بیشتر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازاں بصوبه داری ملتان از تغیر قلیچ خان سرافرازی اندوخت - و ( چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از مؤو و نورپور و تارا گذهه و پتهان (۳) گشایش یافت ) آن ولایت مفتوحه بدو معوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاری بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده می شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده ( که بمهم بیجاپور مامور شده بود ) انسلاک یافت - دران هنگام ( که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهی آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چکتا - (۳) در [ بعضے نسخه ] پتهان *

امرای کهکی دکن روانهٔ حضور گشتند ) عمده(۲) ترے حر
او از مردم پادشاهی کسے در رفاقت شاهزادهٔ محمد
اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود
مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار سر بواخته غرهٔ جمادی الاولی
سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و(۳) هشت پادشاهزادهٔ محمد
سلطان برسم منقلا از اورنگآباد راهی ساخت - پس از مداربه
با مهاراجه جسونت [ که در هراولی سلطان محمد ( که
سردار میسره بود ) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد ]
وانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار
سرمایهٔ بلند رتبگی اندوخت - اما ازانجا ( که نجابت خان
سبکسر و جلف وضع بود ) ازین رفاقت باو درنت بخود
بنده بار سرگرانی به آقا می فروخت - و از بلند پروازی
کاور ماجرائیها می نمود - چون(۴) مزاج سلاطین غیور می داشتند
[ خصوص عالمگیر پادشاه ( که با پدر و برادران چه کرد )
نمی خواست که سر بندهٔ در عالم و رنگ درستی بر چهرهٔ
کسے باشد ] باب اندازه‌ای او نیاورده بعد از جلوس برای
صحرا شکنی او لیموئے از ترش(۵) وضعی بکار برد - هنگامے ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ ح ] راهی شد - (۴) نسخهٔ [ ح ] و چون - (۵) نسخهٔ [ ح ] لیموی ترش وضعی *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلی مهبط رایت ظفر ارتسام گردید ) بعنایت خان بهادر لخطاب وجوه ( که همه از ناهنجاریهای خودش ناشی بود ) جاده نشان گشت - خلد مکان میر ابو الفضل معموری را ( که از دیرین خدمتی مورد عنایت گشته خطاب معمور خانی یافته بود - و با خان مذکور (۲) در سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت ) باصلاح مزاج و گذارش فرخی پیغام مامور فرمود - میر هرچند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوب ( که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته ) فرو نشاند ] او از بیباکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بعنایات خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهی شد - آن سودائی ( که دماغش رنجور خانهٔ هزار دیوانگی بود ) بملاحظهٔ آن ( که مبادا کچه اش گل کند ) دیمچهٔ ( که بر همین داشت ) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصه (۳) عدل ساخت - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده ( که بابرام گرفته بود ) معاتب گردید - پس از معاودت از ملتان ( که بار دهلی مخیم سرادقات گشت ) بوساطت امیر خان برادر سمع میر

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

دار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم ( که تا
آن وقت بے یراق بحضور می آمد ) بعطای شمشیر نوازش
یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار
هزار سوار و خطاب اول دیگر باره آب رفته بجو آمد - و
در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت
طلب حضور گردید - و بسعادت خان بایالت آن مملکت وسیع
دستوری یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات
سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و بُردلی یکتای روزگار
بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب
بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراده سلطنت مدار
جنگ و زد داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته #
چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده
نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک
بسیار بجا می آورد - گویند ( چون بعد محاربۀ مهاراجه
جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید ) دارا شکوه
بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی
حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود
در آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر
همراهش نوکران سرکار اند - آنها دریں صورت راه اطاعت

(۲) نسخهٔ [ ا ] دیگر بار *

نخواهند پیوند - و مردم پادشاهی ( که همراه شما اند
در حضور من بیشتر تن به کار خواهند شد - چون این
خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را
گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و
خواست ازین مقدمه بار اطلاع دهد - نجابت خان عرض
کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش
فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد
قلواه و برکشیدن بنگ اب معتاد ( چون نشه اش رسیده
و در دماغ گشت ) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگاهی
گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده
کرده ایم و با آقای خود درهم زدیم - الحال شما اختیار دارید -
من یک مرتبه اگر هیچان باشد با جهانگیر خود را تصدیق
میرسم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات
عزم او تحسین نمود - بعزان رسید داشت - بعضی درین
صحایف مذکور اند *

## * نوازش خان میرزا محمد الکافی *

برادر علامی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشی
است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر
خلیل الله یزدی بشرح و بسط شایان نگارش پذیرفته (۲) - و

---

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

( مآثر الامرا ) در ضمن ترجمهٔ دوازدهم مودئ

تتمه ( که ناگزير مقام بود ) - اينجا بنوک خامه مي گذارد - ( چون

گرديد - مجملي مناسب اينجا بنوک خامه مي گذارد - شاه عباس

مير خليل الله يزدي از سرگراني فرمانرواي ايران شاه عباس

ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گرديد )

جنت مکاني قدوم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف

بر نواخت - بعد چندے پسرش مير ميران از شاه گريخته

اقوام و خويشان خود را بسايهٔ عنايت جهانگيري رسانيده از

قاش حوادث روزگار و آسود - دران تفرقه و اضطراب

پسران خرد سال خود اصالت خان و خليل الله خان را

نتوانست همراه برداشت - در ايران ماندند - چنانچه

جنت مکاني بر طبق التماس مشاراليه در باب فرستادن

پسرانش مصحوب خانعالم ( که بسفارت رفته بود ) بشاه پيغام

داد - شه آن مروت کيش بے چين پيشاني آنها را با خان

مذکور فرستاد - بالجمله ( چون مير ميران را سکونت

هندوستان دلنشين افتاد ارانجا ( که شرافت و نجابت اين

خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار اين دودمان اَبين

من الامس ) صالحه بيگم صبيهٔ يمين الدوله آصف خان

خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفيفه

ميرزا عبد الکافي و همشيره اش شاهزاده بيگم ( که بصف شکن

پسر ميرزا عبس صفوي منسوب گرديد ) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثانی بنظر التفات قربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سی ام از تغیر میرزا سلطان صفوي قور بیگي گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو ( که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است ) رخصت یافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

## * نامدار خان *

پسر کلان عمدة الملکی جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزمانی بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی در حینی ( که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد ) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سوم ( که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت ) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامروائی اندوخت - سال بیست و چهارم ( که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت ) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتدار پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بداروغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر خطاب خان و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا
پیمود - و پس ازان ( که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
از دکن آمده متصل سموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه
دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت -
و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیری پیوستند )
او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت
آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن
شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب
بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را ( که سابق از
مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور
فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد ) مامور گردید -
همدرین سال ( که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثانی والئ
ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق
منقلا بسمت کابل تعین گشت ) او نیز بعنایت خلعت
و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار
کام اندوز شده بهمراهئ شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت -
سال دهم به تفویض فوجداری سرکار مراد آباد و عنایت
خلعت و اسپ با ساز طلا ساده مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت - و [ چون دران سال پدرش جعفر خان ( که بسرانجام امور وزارت می پرداخت ) داعیٔ حق را لبیک اجابت گفت] سلطان محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ در خور عنایت شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

---

(۲) در [ مآثر عالمگیري ] چون بیماري عمدة الملك جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه ( اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت ) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [ یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰ ] عمدة الملك جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چندی دولتین ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند •

سال هعدهم توجه
بطم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - و بقرر چهل هزار
مورد عتاب شده به برطرفی منصب - سال هجدهم
روپیه سالیانه در اورنگ‌آباد انزوا جا گرفت -
مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از بعدر سادات خان
آب روته بحو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود
تا آنکه در گذشت . مرحمت خان دیندار پسر اوست ( که
سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بخطاب احمدر
دستوری یافته ) - سال بیست و هشتم به بهادر داری
(۲)
گده نموده مصاف دکن سربلند گردید - سال بیست و دوم
(۳)
برای رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

## * ناصر خان محمد امان *

نامزده در عهد
پسر حسین بیگ خان است -
عالمگیری تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقی کرده
بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه
[ که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای
بند و بست آنجا چنانچه باید نگشته در سودهره ( که در
انعام داشت ) آمده نشست ] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [ مآثر عالمگیری ] کره نموده - (۳) در [ مآثر عالمگیری ] در ماه
ذی القعده به تهانه داری مدکل - مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد -
و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

آنجا برخصت تعلقه خوشدلی اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداری میمنه بنام او قرار گرفت - و بعد رو دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و ( چون نوبت دوم بهادر مزبور اعزام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ سهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت ) مطابق سنهٔ ( ١١٤٨ ) هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه ( که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید ) او باستقبال بر آمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر برچناپلی روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ ( ١١٥٦ ) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري از رخت زندگاني بربست - بسیار خلیق و متواضع بود و بهیر و بعدل مالوف - در برهانپور هم مکانی راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در حضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته است - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند -
پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه بسیار تعقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشی در بر کرد - و عملهٔ مالک پدر خود واقعهٔ برهانپور مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

## * نظام الملک آصف جاه طَابَ ثَرَاهُ *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از علمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت زمینبوسي پادشاه و خدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائي (۲) بمنصب چهار هزاري اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج (۳) خان افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت (۴) شاردهم جمادي الآخره سنهٔ (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثانی (۵) قامت

(۲) نسخهٔ [ ب ] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] قلیچ خان
(۴) در [ مآثر عالمگیري ] صفحهٔ ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان سر افراز شد - (۵) نسخهٔ [ ج ] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گالکندهٔ حیدرآباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف العین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلي او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) اثنی و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

---

(۲) در [ مآثرعالمگیري صفحه ۲۸۹ ] سال سي ام سنهٔ ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [ که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ اندراع بر آید ( چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کارنامه در عقدهٔ تعویق باشد ) گولهٔ زنبورک بشانهٔ جان شهامت نشان دررسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با جمدة الملک مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بجیه‌دور خوب بدست آمده - انتهی چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها (۲) سر رشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داري اوده با فوجداري لکهنؤ (که دران وقت فوجدار آنجا از حضور علاحده مقرر می شد) ممتاز گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ (۳) خطاب او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر فرصت بتاثر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد - و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت - و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و (۴)

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ ج ] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را در تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بنوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهی مطابق سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرة رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداري سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقي فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که بمدد

(۲) در [ تاریخ مظهري ] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و ربدها مرهتّه و بعضے دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلے (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان توانند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهتّه بخاک هلاک افتادند *

[ز مآثر الامرا]

دیوانه قرار داد (۲) ۔ نواب بدار الخلافه عطف عنان نمود ۔
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و کجرات ضمیمه
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید ۔ اما از نفاق امرا
تیار خاطرها افزونی گرفت ۔ و در سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) ست
و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان ( که از سالها ناظم حیدرآباد بود ) بتفویض
گشت ۔ و علل پنهانی بدرجهٔ اعلی رسید ۔ نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
( که بیشتر بنکوس آنجا پرداخته بود ) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مراد آباد گرفت ۔ و چند منزل طی کرده
علو عزم جانب دکن صرف ساخت ۔ و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید ۔ مبارز خان بمقابله پیش آمد ۔ در سواد
شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند ۔
بیست و سیوم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلثین و مائة و
الف جنگی عظیم واقع شد ۔ مبارز خان بقتل رسید ۔ و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت ۔ بعد ازین پادشاه
باستمالت نواب کوشیده ۔ و همیشه بارسال فرامین عنایات و
بقل انعامات مخصوص می ساخت ۔ و درین ایام بخطاب

---

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۴۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدرقلی خان مذکور شده ۔ (۳) نسخهٔ [ ح ] سکرکهیره ۔ و در [ بعض نسخه ] سکر کهیراه *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علی خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید　* قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق به ملک پادشاهی آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهی آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلی پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه سازع متعارف جنوبی گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپی دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان رعایت و مدارا می کرد - ( چون امیر الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهی جانفشانی نمود ) پیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائی ضمیمهٔ مراتب دیگر نواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افگندند - محرکان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن بحسب عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله[(۲)] رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت - ( چون رایات آصف جاه بعد تعظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگا باد رسید ) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن ( که مبادا آویزشی رو دهد ) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برسکال افواج را باوطان و

(۲) نسخهٔ [ ج ] نواب نظام الدوله *

چراگاه رخصت فرمود - و خریده (۲) در اورنگ آباد نشست *

[ چون شیطان لعین راهزن بنی آدم است - تا بحدے ( که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه می‌برد ) و بمعارضهٔ تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِیْ ضَلٰلِکَ الْقَدِیْمِ گستاخ می سازد ] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگ‌آباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم ( که حاضر بودند ) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنه ( ۱۱۵۴ ) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهی و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثانی از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمی شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵٦ ) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بربست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را ( که در دست مرهته بود ) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت ( که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند ) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] خریده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئی از جانب خود
مقرر فرموده در سنهٔ ( ۱۱۵۷ ) سبع و خمسین و مائة
و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ ( ۱۱۵۹ )
تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع
حیدر آباد ( که در دست بعض امرای دکن بود ) بعد
محاصره در فرصت کمے مفتوح ساخت - و در سنهٔ ( ۱۱۶۱ )
احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان
ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آباد بسمت برهانپور
نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالی شکست خورده راه کابل گرفت *
نواب آصفجاه را درین ایام مرضے شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الآخرة وقت عصر سنهٔ ( ۱۱۶۱ ) احدی و ستین
و مائة و الف رایت بمالک جاودانی بر افراخت - وقت
بر داشتن نعش عریوے از خلق برخاست - که زمین و
زمان در لرزه در آمد - امراے عظام جنازه‌اش را دوش بدوش
بمیدانے رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

عریب قدس سرہ رابہ ساختند - و پایان مرقد شیخ متصل قبلہ بخاک سپردند - متوجہ بہشت تاریخ رحلت او ست - که مغز عالم علی آراں یافتہ *

## نظام الدولہ بہادر ناصر جنگ شہید * * رحمہ اللہ تعالی *

امیریست بود دلیر بزرگ عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شرعیہ غرا جہد وافی می نمود - و در دریافت سخن عاجزانان بے دقت و با توجہ تام می فرمود - در مصاحبت تقریر و ادراک لطایف سخن گوس یکتائی مینواخت - و بذکر سوانح سالفۂ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را تذکیر درر غرر می ساخت - پایۂ مشق سخن را بہ تتبع میرزا صایب بجائے رسانیدہ بود که موشگافان دقائق معانی و رموز یابان لطائف سخن دانی نمی توانستند راہے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی سن شعور بمقتضای علو ہمت و فرط شجاعت ہوای تسخیر ممالک عظیمہ در سر داشت - نواب آصف جاہ در سنہ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائۃ و الف حسب الطلب محمد شاہ پادشاہ بدار الخلافۂ دہلی شتافت - و رتق و فتق مو مہمات دکن بر سبیل نیابت بہ پسر والا گہر تفویض نمود - نواب

( ۲ ) یعنی سنۂ ہزار و یکصد و شصت و یک *

[ ۸۴۹ ]

( مآثر الامرا ) و امنیت مملکت و نسق امور
نظام الدوله در تعظیم و تکریم و والاجاه عامهٔ خلایق تدابیر شایسته
ولاة و امصار و رعاة و والا عامهٔ - و به بذل انعامات و عطای
و مساعی جمیله بظهور آورد - و شریف متوسلان
مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و تعلیم مرهٔ را
دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و صوبهٔ مالوه را بتصرف
( که در دکن تسلط بهم رسانیده ساخته )[2] گوشمال
در آورده - و تا حوالی دهلی زیر و زبر
واقعی داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ
و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلی
الویهٔ توجه بدکن برافراخت معویان نواب نظام الدوله را
در سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی
( که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت )[3] در سنهٔ
( ۱۱۵۵ ) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه
فرزند گرامی را از عتاب برآورد - و در سنهٔ ( ۱۱۵۸ )
ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد
نوازش فرمود - و صوبهٔ دارئی اورنگاباد تفویض نموده رخصت
آن بلده ساخت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۹ ) تسع و خمسین
و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهارور رسیده

(۲) نسخهٔ [ ج ] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب
نظام الملک - صفحه ۸۴۹ •

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانده - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکی جانب واکنکیره خرامش نمودند - ازانجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (۲) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب سپهبد بعد وصول سری رنگ پتن ( که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است ) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد ( که مقر حکومت دکن است ) متوجه گشت - و ایام برسکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان روای هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت ( که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بنقصان عظیم شده بود ) سقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس نعی هدایت محی الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه ( که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادونی

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ طلب ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ج ] رانچور *

مي پرداخت ) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح کارهای پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن (۲)
شقهٔ دستخط خاص پادشاه باسم عزیمت حضور ورود نمود - و اخبار سرکشی و بے اعتدالی هدایت محي الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده (۳)
موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای ولایت آرکات به هدایت محي الدين خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود - (۴)
هدایت محي الدین خان رو بآرکات آورد - و درانجا هم غفیرے از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدایت محي الدین خان ملحق شدند - و (۵)
باتفاق بر سر انور الدین خان گوپا موئي ( که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب سهامت جنگ مخاطب گشته ) رفتند - شانزدهم شعبان سنه ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ شهادت یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] باسم عزیمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ ا ] دربنجا - (۴) نسخهٔ [ ب ] هم غفیر - (۵) نسخهٔ [ ج ] انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي *

مخفی نماند که تا این وقت نصارای فرانسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمی گذاشتند - هدایت محی الدین خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جری ساخت - بشهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب می آید) باعانت فرانسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری بغایت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فرانسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک آرکات بعضی را فرانسیس و بعضی را انگریز گرفت - و بندر انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و (۳) کنبایت را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محی الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هشتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچری (که پانصد کروه جریبی از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بتاریخ ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتش‌جانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار شکست و هزیمت به فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو نهزیمت آوردند - و هدایت محی الدین خان زنده بگیر (۲) آمد - نواب بحکم - لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ - هدایت محی الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان و مال امان بخشید - دولت خواهان هرچند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای (۳) هدایت محی الدین خان موجب هنگامه‌ها و فتنه است) او را از میان باید برداشت - نواب برحم را کار فرموده هرگز بقتل راضی نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - تا انصافان قدر این نعمت غدر مترقب نشناختند - و بمصداق کُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ - احسان جان بخشی در طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهی چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سری گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد (۴) آنها توقف بدان سر زمین واجب دانسته متوجه ارکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ ب ] ابقای - (۴) در نسخهٔ [ ج ] اینها - و در نسخهٔ [ ب ] خود این لفظ نیست *

موجب بمدافعهٔ آن گروه باطل بردە تعین نمود - از دیرنگی قضا و قدر چشم رخمی بفوج اسلام رسید - و قلعهٔ نصرت گدهه چندی (۲) ( که پای تخت الکهٔ کرناٹک است ) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [ که تدارک هر امرے باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد ) با وصف سدت برشکال و مشاهدهٔ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله ] جون بدولت متوجه بتمیه ذمرهٔ مغروره گشت - و یازدهم شوال سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکاٹ کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارهٔ درویشے از جمیع ملهیات توبه کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند (۳) *

ازانجا (۴) ( که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشے تازه در روی کار مي آرد ) سرداران افاغنهٔ کرناٹک ( که درین یساق ملازم رکاب بودند ) با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولی نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

(۲) نسخهٔ [ ج ] چنجي - (۳) نسخهٔ [ ب ] توبه کردە تانفس واپسین الخ - (۴) نسخهٔ [ ب ] در هر چرخ زدن *

و جواسیس کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جماعتی خود فرستاده فرنگیان را ( که زیر قلعه چنجي اجتماع داشتند ) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تقویم سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصاری نمی پرداختند آن جماعه ( که شرذمهٔ قلیل بودند ) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هرچند بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند[۲] که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتذار نکرده - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بحدیکه ( که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند ) که باتفاق اینها فرنگیان را باید برداشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندکی خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصی ( که در خواصی او نشسته بود ) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

(۲) [ ب ] رسانیده بودند •

رسید و کار آخر شد - (۲) اعاجم سر نواب را بریده بر نوک
نیزه کردند - و سلوکی [ که امت در ماه محرم با امام
الشهدا ( رضی الله عنه ) (۳) کرده بودند ] بنوکران نواب با نواب
کردند - انا لله و انا الیه راجعون - مردم لشکر آخر روز
سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد
نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب برد نواب
آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعهٔ
چندی بمسافهٔ بست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام
علي آزاد گوید * * قطعه *

* نواب عدل گستر عالی جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت * (۴)

دران شب ( که آبستن صبح قیامت بود ) وقت دستار
بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران
حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد
خدا حافظ تست - ( نام اصلی او میر احمد است ) وقت
سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اعاجم ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن می پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ بپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید - نواب شهید (۲) ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در لمحهٔ غزل طولانی آبدار (۳) بنظم می آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه در روی آفتاب شکست *

* وله *

* ای دل ز زلف یار مدد می توان گرفت *
* سر رشته ها زعمر (۴) ابد می توان گرفت *
* گر دیده نمیکده وال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد می توان گرفت *

* وله *

* ای شوخ هوائی مفکن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ آبدار ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ب - ج ] سر رشتهٔ زعمر ابد *

* و له *

* مریضـــان خاطرم جانان مزاج دارکے دارم *
(۲)
* توگر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بدون میلرزد *

* قد او دارهٔ نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدایت محی الدین خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محی الدین خان نوشته گرفتند - هدایت محی الدین خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم را ملاقات کرد -
(۳)
و جمعی از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محی الدین خان و افاغنه غبار نفاق برانگیخت -
(۴)
روزے ( که در سرزمین لکریت پلی مقیم شد ) باجوشی طرفین باعلان رسید - و غایت بپرخاش شد - از یک طرف هدایت محی الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] معذورم - (۳) نسخهٔ [ ج ] حاکم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ ب ] لکریت نلي *

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محی الدین خان نیز بزخم تیرے ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر شد - اعدان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه گیرا افتاد - و کسانے ( که با نواب شهید بدعا پیش آمدند ) همه بجزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آب واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے ( که این جنگ واقع شد ) یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع جنازه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هردهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار ارلیاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قالب خود را زیر زمین فرستاد - و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعتَبِرُوا یَا اُولِی الاَبصَارِ - (۲) و هر جا در ابتدای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانے ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه ( که با نواب شهید طریق دغا پیمودند ) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا غایبانه می باخت - (۳) و همت خان ( که نواب را بشهادت رسانید ) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پنی ( که با امیر الامرا حسن علی خان بدوفائی کرد - و جنگیده کشته شد ) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ ب ] شطرنج دغا می باخت *

داؤد خان برادر خورد ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و ( چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان ( که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود ) و دهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمده شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان ( که ازان همه باسیری در آمدند - و از شامت عمل ) جان و مال و آبروے همه برباد بے همت مادر شد ) - مآل عقبی چه خواهد بود - و سیعلم الذین ظلموا اي منقلب ینقلبون - و (۲) رفت - حالت دنیا خود این شد - (۳)
حسین دوست خان عرف چندا هم تیغ انتقام مذبوح شد - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیر این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - ( چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت ) محمد علي خان آمده دولت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواهد شد - (۳) نسخهٔ [ ب ] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد
شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلی برد - درین
وقت ریاست آرکات به چندا ( که در پهلچری نشسته بود )
عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس ( که در نواب
نظام الدوله شبخون آورده بودند ) همراه گرفته با فوجے دیگر
در سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و
فرنگیان انگریز ساکن دیواناں پٹن (۲) را با خود متفق ساخته
بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود -
آخر انور الدین خان غالب آمد - و چندا (۳) زنده دستگیر
شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة
و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه
کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم
خود هزار و یک صد فرنگی سعدد پوصت ولایت را سوای
فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب
نظام الدوله جماعتے ( که شبخون آوردند ) (۴) هیچ کس روی
آسایش ندید - و مآل کار بایں حالت کشید *
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ
وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] دیواناں پٹن - (۳) نسخهٔ [ ب ] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ ح ] آورده بودند •

## * نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر *

از اولاد سيد الطايفه شيخ جنيد بغدادي ست - پدرش
شيخ علی خان کلاں و عمش بهرور خان پسران شيخ محمد
حميدي ( که صبيهٔ او بدست شيخ منهاج بيجاپوري بود -
و شيخ منهاج از امرای بيجاپور بود ) - سال هفدهم
عالمگيري [ چون بهلول خان عبدالکريم خواص خان را ( که
وکيل مهمات سکندر عادل شاه بود ) دستگير کرده خود
مختار گرديد ] ازانجا ( که از دکنيان مطمئن نبود )
شيخ را با جمعی بتقريب تنبيه سيوا بهونسله برآورد -
و عقب او خضر خان پنی را بظاهر بنام کومک و در
باطن بکشتن شيخ تعين نمود - روزے ( که خضر خان
شيخ را بدعوت طلبيد ) او بر مافي الضمير او پی برده
چهتي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود
رسانيد - بهلول خان با جمعيت خود رفته با شيخ جنگ
عظيم نمود - و شيخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم ( که
بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبيه عبدالکريم از
خجسته بنياد روانه شد ) شيخ مزبور آمده شريک موج
پادشاهي گرديد - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شيخ را
بجانب گلبرگه فرستاد - شيخ نوشت که اگر فوجے تعين شود
قادري تسخير قلعه هست - خان مزبور وزير بيگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را ( که آخرها خان نثار خان شده ) با جمعے فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ بلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهی اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد حمیدی بنوکری والی بیجاپور می گذرانند - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت وی سرکردگی به بهرور خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علی خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامے ( که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت ) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه می کرد - روز اول ملاقات ( که بسلام گاه استاد ) دفعةً مفلوج شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علی خان بهادر رسید - همواره بموافقت نظام الملک آصف جاه می گذرانید - بوقتی به صوبه داری نادیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقی گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

که کسے باین مخاطب گشت - اما خوش رمی داشت - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواری نام او را یاد کند - مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد اسپ حوب داشت - پسر آخرت گزید - پسر کلانش و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به تیولداری آشتی وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار ( که بموجب فرامین سلطانی بطریق سیورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود ) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ (۲) کس رشدے نکرده *

## * نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري می گذرانید - در ایامے ( که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان بودت به پرخاش رسید ) او نوکری غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوای نامورې بر افراشت - و بعد آمدن شاه درانی در سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بتدابیر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگی تصاعد نمود - و بجائی رسید
که با امیرالامرا و عماد الملک طرف (۲) گشت *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو
و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ
دهلی نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال
و اثقال بر آمده بمتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا
رفت - و درانجا با سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته
بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات
ازان رو داد - درین ضمن (که شاه درانی آمده)
نجیب الدوله در هوادارئ شاه بر سر سداشیو راو بهاو
رفته شریک نبرده گردید - پسترک (چون سلطنت بنام شاه
عالم بهادر قرار یافت - و شاه درانی بملک خود مراجعت
نمود) او به امیر الامرائی مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹)
هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات
پسر سورجمل (۳) (که بارادهٔ انتقام پدر بر سر شاهجهان آباد
آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - مرزا جوان بخت
پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال
در دار الخلافه می بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ج] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد
و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابطه خان در تیول پدر قابض شد - تا آن
( که شاه عالم بادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان‌آباد
عزیمت نمود ) او از حضور بوساطت مجد الدوله ( که دران
ایام نایب وزارت بود ) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید.
و رایات عالیات شاهي در سواد بادلی (۲) دوازده کروهی
دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد
حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در
همان آوان متصدیان مال سرکار والا مطالع کلي تابعت
محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان‌آباد ( که بتصرف
ضابطه خان بود ) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند -
او از نا همائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور
بعسکر فیروزي ( چون از کرده های خود موسوس بود )
و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر
بادشاهی گریخت - و آن روی آب گنگ به عوض گذهه
( که از مدتے مسکن و ماوای او بود ) رسیده متحصن
گشت - بادشاه پس ازان ( که داخل دار الخلافه گردید )
باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ ج ] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان ( که در ضلع پنجاب سر اَنَا وَ لَا غَیرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضی محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند ) پیوست - مدتے باًمواج آنها بر محالات پادشاهي می تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او دادهٔ جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

## * نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلي او میر نظام علی - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخانی و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته ( چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش می تافت ) در صغر سن بوقتے که اباالبقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۹ ) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داري برار شادمانی هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولی عهدي جا گرفت - و دران ایام ( که از راو بالاجی آثار

( مآثر امرا ) دو معیۀ او لازم شمرده برادر را زیاده طلبی مشاهده نمود ) در بلدۀ مذکور نشاند - و خود با همگی فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

( که درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس در زمرۀ ملازمان صلابت جنگ بود ) از حیدرآباد در رسید - ( چون از حیدر جنگ کارپرداز او وضع نفاق ملاحظه نمود ) کاسۀ دماغش را از بادۀ زندگی خالی کرده با کمال حریدگی راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بهراهمی سامان همت گماشته به برار رفت - و با جانوجی پسر رگهو جی بهونسله ( که بر احد چهارم حصۀ مرهته دران صوبه بود ) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر باراده ملاقات صلابت جنگ ( که دران هنگام متصل مچهلی بندر صوبۀ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود ) عازم آن سمت گردید - ( چون بصالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبۀ متعلقۀ خود سر کرد ) او رفته بعلاقۀ ولیعهدی قابض امور آنجا گردید - پس ازان ( که در سنۀ ( ۱۱۷۳ )

هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری بالاجی راو قلعۀ احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک در جاست ) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت در بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن مثل مقاول و مجروح گردیدند - بعلاج وجه مالک شخص الک روپیه بموجب داده بمصالحه پرداخت - و از صاحب جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجبندری صوبهٔ مرجوز کام همت در داشت - و بعد مراجعت ازانجا ( چون طالب سپاه سرکار صاحب جنگ اورون شده رای حکم درمیان نمانده بود ) چنانچه سرکار صوبهٔ حیدرآباد متقبل ادای زر سپاه بقدر آن ایام خود گرفته بوسائط را زنده به ایلکندل محاسب صوبه مشغول گذرانید - تل دیگر ( که رگهناته راو برادر بالاجی ۱۱ درجه اسد آکائیات چند در چند نمیان آرد ) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا دهنهٔ سدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - بستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از مدر مقتدا خان گرفت - روزی چند درانجا متوقف بوده متصل حیدرآباد رفت - و دران ایام نسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور ( که تعلق باو داشت ) آن طرف کشدا برده بود و چون دانستهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

بوساطت به بیدر آمد - و ( چون دران سال بالاجی فوت نمود -
و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند )
قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) هزار و یک
صد و هفتاد و پنج هجري بدون کمان شش کروهی بونه ( که
مسکن و ماوای آن فریق است ) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - نظام برادر را
مقروي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید -
و سال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره سدن
نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده ( که گاهے
پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد ) تا سرحد
پایان گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیاد
به طی مسافت پرداخت - ( چون رگهناتهه راو جهت تاخت
و تاراج روبه سمت حیدرآباد گشت ) او خود را به پونه
رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
فرو نگذاشت - پستر قلعهٔ اوسا آمده تصحیح بار نموده
بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیانی
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو حوق
شدند - یکے آن طرف ( که بهیراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند ) دوم این طرف ( که همراه دیوانش راجه ستهل داس بودند ) - مرهته ( که در صدد قابو بود ) ناگهان بر سر افتاد - بوجه بقتل و بقیه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو ( که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود ) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ ( ۱۱۷۸ ) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري او بر قمرنگر کرنول ( که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود ) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گرفت از راه کنجي کوته و گرنتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتن رفته حیدر علی خان تعلقه دار آنجا را ( که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته ) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان ( که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ ( ۱۱۸۷ ) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد ) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و معامله درمیان بود - آخر بتعهد و قرار رفع نزاع شد -
ازانجا ( که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار
درگرفته بود ) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا
بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن
کار پردازان قدیمی راو بالاجي ( که از قانون مراجی رگهناتهه
راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت
در دل می‌شکستند ) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند -
او کمر همت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب
قلعهٔ مرج و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست
بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد
آمد - و سال دیگر بار بهمان سمت رخش عزیمت
در جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای
نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار ( که سابا جی
و مادهو جی پسران رگهوجی بهونسله باهم مناقشه داشتند -
و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سری
میخاریدند ) انصرام عنان تافته تا ناگپور ( که جای بود و باش
کسان رگهو است ) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي
پیش از رسیدن او در دست برادر خود کشته گردید اما
حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن
دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله ( که مرد کثیر الخلق بود بدست

سپاهی اسمعیل خان سنهٔ ( ۱۱۸۹ ) هزار و یکصد و هشتاد و نه

مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده

بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازان

بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده کلی

و جزوی را میرسد - و الحق در تدابیر ملکی مو شکافی

می کند - در قبیله پروری و مراعات صلهٔ رحم ید طولی

دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او

فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما

در محل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش

بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون

سپاه گری از تیر افکنی و برقنداری و اسپ تازی شناسا

و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الٰهی و رجوع در کارها بجناب او آشنا -

ایزد تعالٰی شانهٔ بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد -

و عمر دراز تا مزهٔ آن روزی کناد - پسر کلانش میر احمد

خان بهادر ( که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است )

آثار هوشمندی از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر

اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن

است اما آداب شناسی از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد -

او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداناد *

[ از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه ( ۱۱۷۶ ) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش ]

## * نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادري او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدري او عابد خان ( که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست ) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی تردداتِ شایسته ( که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید ) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند در القاب سابق طرهٔ زیبائی بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داري گجرات علم مباهات افراخت - و در ایامِ حکومت

آنجا در سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) اثنین و عشرین و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم کوفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
( ۱۰۸۲ ) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاری بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اودهه امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا در حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا در آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب در نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری
و صوبه داری دکن مباهی گشت - و ( چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علی خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت ) بنابر دفع آن وقت که مثل شاه
بے پر وبال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت در گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و دوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

( ۱۱۳۲ ) اثنين و ثلثين و مائة و الف از مالوه متوجه دكن
گرديد - و قلعهٔ آسير را از طالب خان و شهر برهانپور را از
محمد خان انور ( كه در عهد رفيع الدرجات (۲) بصوبه داری
برهانپور مامور شده بود ) بصلح بدست آورد - و سيزدهم
شعبان سال مذكور بر سيد دلاور خان ( كه از حضور بمحاربهٔ
نواب تعين شده بود ) در موضع حسن پور سركار هنديه ظفر
يافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال
مسطور بر سيد عالم علی خان برادر زادهٔ اميرالامرا سيد حسين
علي خان ( كه نايب دكن بود ) در نواح بالاپور لوای
نصرت افراخت *

و [ چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله
محمد امين خان ( كه بعد سادات وزير فردوس آرامگاه
محمد شاه شده بود ) نيز در گذشت ] نواب در سنهٔ
( ۱۱۳۴ ) اربع و ثلثين و مائة و الف از دكن بحضور رفته
پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست -
فقير دران وقت بدار الخلافه اقامت داشتم - و در همان ايام
معزالدوله حيدر قلي خان اسفرايني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در
وادی بغی گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه
ضميمهٔ وزارت و ايالت دكن بنواب مقرر داشته مهم حيدر قلي

(۲) نسخهٔ [ ج ] انور - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ اسفرايني نيست *

خان باو تفویض فرمود - نواب پاسده کوب تا جهالوه (۲) قریب گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نیابت صوبه داري گجرات و اودهه داده بمالوه آمد - و نیابت صوبه داري مالوه به عظیم الدین خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی اران سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را بر گردانیدند - و در سنه ( ۱۱۳٦ ) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم حیدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود ( که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود ) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتی طی کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد - بتعب و سیوم محرم الحرام سنة ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلثين و مائة و الف در شکرکهیره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

(۲) نسخهٔ [ ج ] جهالوه (۳) نسخهٔ [ ج ] سکر کهیره - و در [ تاریخ مظفري ] سکر کهیرله •

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
بمبارز الملک سربلند خان تواي و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را براي تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داریِ اکبرآباد از عزل راجه جے سنگهه و صوبه داریِ مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محیی الدین قلی خان را که ( وزیر و از اقربای نواب بود )
نائب صوبهٔ اکبرآباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریاي
چنبل یکدست غارهاي عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دردان کنار چنبل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبرآباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمپور گذشته زیر کالپي دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب بسمت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائی ضمیمهٔ مراتب دیگر نواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای معویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح سر در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از پادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها برداشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بربست - اول قلعهٔ ترچناپلی را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ ( ۱۱۵۷ ) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکندة از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۱ )
احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور
بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منوره ( که
قریب قلعهٔ دولت آباد است ) پائین مرقد شاه برهان الدین
غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمر الدین خان روی توجه
بعالم جاوید آوردند - مولف گوید * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درِ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان نا وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است -
از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه در چار دانگ امارت کامروائی کرد - و قریب سی سال
بحکومت شش صوبهٔ دکن ( که قلمرو چندین پادشاهان
عالیجاه بود ) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه
عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند -
عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر کس توشهٔ بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

غزنه و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان میمنت قدر دانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از سفرهٔ کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و الف بنای آن گذاشت) و بمرور ایام ناتمام رسید - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانهٔ محض بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر نمود - مطابق این آبادی سمت حصار شهر پناه حیدر آباد و نهر هرسول (۲) (که وسط شهر اورنگ آباد می‌آید) - دواب سعی موزون می کرد - و دیوانی ضخیم دارد - از بدایع طبع شریف اوست * بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* داره آب آمده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در [تاریخ مظفری] الحاصل او مدت سی سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هریک مملکتی ست علحده) استقلال تمام یافته دخایر کامرانی اندوخته و دران صوبجات عمارات عالی بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموری نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد می رود) و مسجد عالی و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و اوعلما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتی و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختی *

* ولهٗ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *

* شمع گردید بگـرد سـر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گہر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هردو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علی و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثانی و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر پسر نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموری اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

---

نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [ که بعد کشته شدن خواجه عاصم ( مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي ) بنواب آصف جاه مقرر شده بود ] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائی به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امیر الامرائی از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر بعضی وجوه اول راضی نبودند - آخر راضی شدند - بوعیکه در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا سیوم رجب سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس ستین و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و ( چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط بود ) هولکر مرهتّه را ( که با فوج سنگین در نواح دهلی بود ) رفیق خود گردانید - و بعد طی مسافت بیستم ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک ( که در حیدر آباد بود ) بقصد مقابله مسابقت ورزید - غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنگمیز و جالنه[۲] از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود - امیر الامرا ( چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمده مقابله با امیر الممالک در پیش داشت ) سنده ملک خاندیس

(۲) نسخهٔ [ ج ] و سنگمیز و جالنا *

وعیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود ( که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد ) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت - و رفقای او ( که بچه (۲) توقعات سخن رفاقت پیموده بودند ) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلی برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طی کرده بدهلی رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ ( که در حضور پادشاه بود ) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عمّ راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کرده في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائی
به بشارت خان قرار گرفت ـ و بعد چند روز خلعت
امیر الامرائی از بعد او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت
شد ـ و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر
الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد ـ اعیان حضور نادر
بعضی وجوه اول راضی نبودند ـ آخر راضی شدند ـ بوئیکه
در برهمنهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت ـ امیر الامرا
سیوم رجب سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس ستین و مائة و الف
از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات
آراست ـ و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره
زد ـ و ( چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط
بود ) هولکر مرهته را ( که با فوج سنگین در نواح دهلی
بود ) رفیق خود گردانید ـ و بعد طی مسافت بیستم
ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد ـ امیر الممالک
( که در حیدر آباد بود ) بقصد مقابله مسافتی نوردید ـ
غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال
و سنگمیر و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود ـ
امیر الامرا ( چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمدهٔ
مقابله با امیر الممالک در پیش داشت ) سند ملک خاندیس

(۲) نسخهٔ [ ج ] و سنکمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود ( که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد ) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او ( که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند ) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلی برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طی کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

(۲) در [ تاریخ مظفري ] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ ( که در حضور پادشاه بود ) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه عفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
است - او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ ناموری دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در
دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر
الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم بالی را بجائے
رسانید که صفدر جنگ بر وی ترحم آمده امیر الامرائی
ارثی را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش
راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ
صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
هولکر را از مالوه و جی آپا را از ناگور بکومک خود
طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه
درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جی آپا هر سه
باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر
و اڈیک را ( که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است )
محاصره نمودند - و ( چون عمده اسباب قلعه گیری اسباب
اتواپ است ) عماد الملک بالتماس سرداران عنیم عریضهٔ
بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اسباب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیری ( که مدار المهام او بود ) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بقصد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپها مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را نوید این ( که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید ) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داهنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران ( که در نواحي دار الخلافه بود ) غبار فتنه برانگیخت - درین ضمن سورجمل جات ( که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود ) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را ( که دران نواحي هنگامه پرداز بود ) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] داسنه *

ملازمت پادشاه نموده بحضور برگشت - از مقدرات الهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اصراف توپ تعامل ورزید - الحال ( که بیرون برآمده است ) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اصراف الواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسی نشاند - عماد الملک و جی آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده سبے ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بحضور برگشت ) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه سرارت بار آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمی آمد - آخر سب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادر راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه برگرفتند - و از طفلی و با تحریکی و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظمی بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے مدارعتی تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه ( که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود ) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی به اسیری در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - حتی آیا ( چون دید که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمی توان شد ) او هم دست از محاصره بر داشته بذاربول رفت - و سورجمل خاتمه خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور ( خصوص صمصام الدوله میر آتش ) وزارت از بعد انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائی به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے ( که وزارت گرفت ) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین خلف[(۲)] معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ ( ۱۱۶۷ ) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را ( که تمام فتنه ازو رسیده بود ) میل کشید[(۳)] - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ ج ] برخاسته بود *

مخفی نماند که در سنه ( ۱۱۶۱ ) احدی و ستین و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - عماد الملک عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گوهر را بتورکی برداشته از راه هانسی و حصار روانهٔ لاهور گردید - و به بوداته رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجے را بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عبد الله خان کشمیری مدار المهام شباشب بلاهور ( که ازانجا چهل کروه مسافت دارد ) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را ( که در تمام غفلت خوابیده بود ) بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تعالئی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکشی سی لک روپیه مقرر کرده بدهلی معاودت نمود - چون این خبر بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار یاشه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه ( که از کتب رم کند ) از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه درانی بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلی علم اعزاز شد - عماد الملک ( که سر و سامانی نداشت ) جز انقیاد چاره نداشته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف امور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بعد از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان را به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از اندوختهٔ زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طلبیده با جانباز خان ( که یکی از سرداران رکاب شاه بود ) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سر انجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقبال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سادقي و پالی ( که سرحد صوبهٔ اوده است ) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه ( قدری نقد و باقي بوعده ) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ ( ۱۱۶۰ ) ستین و مائة و الف از میدان سراغ کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه درانی بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالی اکبر آباد بعزم ولایت کام سرعت بر گرفت روزے ( که مصادف دار الخلافة رسید ) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر بالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان ست - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور می داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه درانی به هندوستان آمد بنابر جوهر دانی و هم قومی تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگناتهه راو برادر اعیانی بالاجي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده بالاتفاق دهلی را محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن ( که عبارت از سهارنپور و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد ) به تصرف در آورد - و چون سردار عدم نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرد ( بوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد ) عماد الملک را از دهلی بکومک طلبید - عماد الملک [ که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی هم صفائی نداشت - که این ها با شاه درانی مخفی سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما می خواهند ] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف عالمگیر ثانی را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محی السنه بن کام بخش بن خلد مکان را در تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمدن آمدن شاه درانی علاوه دران نواحی افکند - و دتا از نواحی شکرتال در خاسته باراده مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان ( که باهم کشتی میکردند ) او دیده بود آنکه کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت برکتاری هم اورا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امرا ست و بلیغة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - درینجا رهسار صفحه بحال اجمال آرایش می یابد - ( چون نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد ) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود زاهه راو را ( که نشهٔ غرور در سر داشت ) مغلوب ریاست ساخت - بوعیکه در احوال عیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و زیب

او قسمی غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و بدر مظفر جنگ ( که در ترجمهٔ او می آید ) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچری ( که از اورنگ آباد پانصد کروه جنوبی سمت ) بر جناح استعجال خود را رسانیده نه بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراست - نسایم فیروزی بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم برسکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره ( که درین یساق ملازم رکاب بودند ) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگی پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصارای پهلچری شب هفدهم محرم بحساب تقویم و شاردهم بحساب رویت سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت رواه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را ( که مقید همراه بود ) بریاست دکن بر داشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریختند - روزے ( که زمین لکریت پلي مضرب خیام شد ) ناخوشی از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و چون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه می رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب ( که از سرداران ولایت آرکات است ) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریض نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا هم غفیر از نصارای فرانسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انورالدین خان گوپاموئی ( که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود ) رفته شاردهم شعبان سنة ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردش در آورد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را در مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی بست ساکن سیکاکول ( که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود ) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده ربار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - زورے ( که سر رفتن لکریت پلي مقیم شد ) بناخوشی پنهانی

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمی داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست ( که دو ماه بیش نبود ) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - تنها خود را به بحث علمی مشغول داشتی - و او بر کنهٔ بعض بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائی آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان می آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالاجی با فوجه از پونه برسر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آمدن او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاراي فراسیس را نوکر گرفته آنها را اختصاص خود ساخت - و بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسي بهوسي سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - (چون انگریز و فراسیس همیشه باهم اصیل عداوت تلاوت مي کنند - و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است) نصاراي انگریز را هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسید - که الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را بتصرف آوردند - و بعد در بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را ززبیخ آکنده قاعاً صفصفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر مواضع ( که در جاگیر فراسیس رفته بود - و قیاس کار نمی کرد که چه طور از دست اینها خواهد در آمد ) خود بخود مستخلص گردید *

امیر الممالک صاحب هیوم نواب آصف‌جاه غفران پناه - نام اصلیش از سید محمد خان است اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثانی به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد راجه جمعی از نصارای فراسیس را ( که مظفر جنگ از پهلچهري نوکر کرده همراه آورده بود ) استمالت نموده رونق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالاجی با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگجویان عدیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را ( که سر راه پیش آمد ) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم در آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم ( که ماه خسوف تمام کرده بود ) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالاجي ( که در حالت پوجا یعنی پرستش

معروف بود ) برهنه سر در بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی پوما بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب تعاق خاطر برانداز انتظام این همه کردن و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد - سپاه نصارا در میدان تهالکی سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ پسر نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلو تهی کرده به کپرتله نزد جانوجی نبالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن می آید بوساطت جانوجی نبالکر و نیز بوساطت بالاجی ( که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربطی داشت ) بامیر الامرا پیوسته سررشته موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده مدت زور رمدگانی کرده در گذشت ( درین مدت زور چه خرابیها که رو نداد ) عظیم ( که در سرکار امیرالامرا صاحب اختیار و اقتدار بود ) ملک خاندیس و سرکار ساکمیر و خالفه وعمده از امیرالامرا سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیرالامرا به امیرالممالک که بقصد مقابلهٔ امیرالامرا از حیدر آباد در آمده بود پیوست - و ملکی ( که از امیرالامرا گرفته بود ) سند او از امیرالممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کچرباله بر آمده به امیرالممالک پیوست - و در وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ‌آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ ( ۱۱۶۷ ) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادي مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی عظیم را در حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علی و میر محمد شریف ( که این مدت معطل با امیر الممالک بسر می بردند ) صمصام الدوله در سنهٔ ( ۱۱۶۹ ) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داری برار و دومین را صوبه داری بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علی آخر مخاطب به آصف جاه ثانی شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک ( که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباده بود ) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثانی با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولی عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجی راو باردهٔ پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثانی نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر ( که قریب سی کروه از اورنگ آباد است ) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر عظیم قرار یافت - و ملک بست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم عظیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین مقالات بر خاست - نواب آصفجاه ثانی بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسی سرگروه نصارا گردید - و چون دید ( که تا وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمی تواند نشست ) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری خجسته بنیاد بحیدرآباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالی سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچیده - در سیوم رمضان قریب استوا سنهٔ ( ۱۱۷۱ ) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

دفع کردند - و نواب آصفجاه در اسپی سوار شده از لشکر تنها در آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتی نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبی خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثانی پس از دفع کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاپردي ( که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود ) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگانی را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ باتم ( که از قصبات اعظم برار است ) چهاؤنی کرد - و بعد چهاؤنی با جانوجی پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک ( که در نواحی حیدر آباد بود ) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هژدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف وقدهٔ عجبے گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سدا سیو با دو برادر عمزادهٔ بالا جی با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ ( ۹۰۰ ) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبی آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعهٔ داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصدارت این قلعه

مامور می شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال
یادو راو خیال خامی در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد -
ابراهیم خان کاپردي را ( که بدتر از آزر بت تراش بود )
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکے از قوم ارذال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد -
سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجاه ثانی بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم
جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور
داير بیایند - و بعضی افواج سرکار را ( که قریب دهارور بود )
با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود -
هنر اینها همین که رسد غله و کهي لشکر اسلام بند میکردند -
و قابو دیده به کوته یراق می جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصارے از توپخانه کشیده بدفع
مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

عدم جمع جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آتشکاری توپخانه
شد - و اطراف توپ بدر همراه گرفت - چون فوج اسلام
در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعی و اجتماعی راه طی
میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالی می رفت - و تیر توپخانهٔ
اسلام تا بها اتفاقی می رسید - ابراهیم خان با آن ( که
خود را مسلمان می گرفت ) طرفه کمر بر شکست اسلام
بربست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را
مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب
و بیداری توپها سر داده آنے فرصت نمی داد - ازین جهت
در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالمی راه نورد
کوچ شهادت گردید - و ششم جمادی الآخر سال مذکور
بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه برآمده بر ابراهیم خان
و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از
مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پارده علم از جماعهٔ
ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده
بقلعهٔ اوتیسه که سه کروهی دهارور رسیدند - غنیم دید که
اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود
ملحق می سازند عهده برائی متعذر خواهد شد - پانزدهم
جمادی الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ
مجموعی بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
برچیده شد - با گزیر صلحے (که آشتی هزاران فساد بود)
انعقاد یافت - عدیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه عدیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجیبے بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضے از صوبهٔ برار و بعضے از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هرچند وهن عظیم در بنیان اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصے تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته		* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *

* حصن بسیار حصین از فن *

(۲)

* سال تاریخ رقم کرد خرد *

* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح عظیم موجب برای قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجی فی الجمله استادگی کرد - عظیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار داد (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنه (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم عظم حواله نمود - شخصے تاریخ نظم آورده * قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *

* دگر دولت آباد حصن علم رفت *

* خرد سال تاریخ در لوح گفتی *

(۳)

* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *

(۲) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

دریں مقام بیان این ( که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود )
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجی والی دهلي پیش ازان ( که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنهٔ ( ۷۰۴ ) اربع و سبعمائة با هشت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوگر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوگر شتافت - رام دیو ( که از رطل گران غفلت سیاه مست بود ) جمعی را ( که دران وقت حاضر بودند ) به مقابله و مدافعه فرستاد - و دو کروهی دیوگر با قراولان سلطان رو برو شدند - ( چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده ) تاب حملهٔ اول نداورده تا شهر دیوگر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوگر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوگر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْح یک هزار من طلا نورن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا ( که عقل از تصدیق آن ابا دارد ) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمعی اسارا را از قید نجات داده زور بدست و پیشتر از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ ( ۷۰۶ ) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را ( که عمده ترین امرای حضور بود ) با لک سوار به تسخیر دکن رخصت فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سنکدر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه در آمده ملازمت ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنهٔ ( ۷۰۷ ) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوگر با بعضی از ممالک قدیم سرفراز گردانید - و قصبهٔ نوساری را ( که متصل ببندر سورت است ) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزانی داشت - رام دیو بدیوگر رسیده آن قدر ملک ( که از سلطان یافته بود ) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنهٔ ( ۷۰۹ ) تسع و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه دیوگر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوگر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لدر دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ ( ۷۱۰ ) عشر و سبعمائة بار ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن ( که درین عصر از طغیان آب خراب است ) و بعضی بنادر دیگر

با لشکر عظیم روان کرد - چون بهادرکر رسید معلوم شد که رام دیو جان بقابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیامت بنادر احتیاط مرچه را در حاله حصار داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بهادر معهوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و لال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن ( که تعداد آن منحصر در علم الهی ست ) بدست آورده قرین سلامت بحالهٔ در گشت - و درانجا لال دیو و دیگر اعیان کرناتک را ( که اسیر کرده آورده بود ) (۲) یکقلم سر داد - و از راه سلطان پور و نذربار در سنهٔ ( ۷۱۱ ) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلی سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار (۳) اسپ از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بحنگ بدست آورده مملکت رام دیو را بدر ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ح ] که اسیر کرده بود - ( ۳ ) نسخهٔ [ ح ] هشت هزار اسپ •

همین که عهد حکم امیر الممالک حاصل کرده ورسندان قلعهٔ را بتسلیم کسان عهد نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائة سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قاصر بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنة ( ۱۰۹۷ ) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر ( که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود ) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا می آوردند بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تسلیم سپاران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علی خان قلعه دار آسیر بنادر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنة ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید - * قطعه *

* دژ شـــاه اســـلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دلبر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* زنم زد عجب حصن آسیر زمن *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تحریف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصے و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندی گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفتصد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشی و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار می گذرانیدند - ( چون دولت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشی او آبا ترقی کرد ) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقی والی برهانپور ( که در سنهٔ ( ۸۰۱ ) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید ) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که (۳)
راجهٔ بگلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - می خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهی - تا بخاطر جمع بدفع دشمن بردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولی عورات در قلعه فرستاد -

---

( ۲ ) یعنی سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] رتور *

و تعلیم کرد که اگر زبان آسا بملاقات شما بیایند مراتب بواقع
چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در ترابها
نشانده فرستاد - چون ترابها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار
از ترابها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه
جانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و برادران او مست غفلت
بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوچار
شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته
در آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود
در جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً
به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد -
ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا
آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را
از دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود - و ازان
عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه
بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے
این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان
در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع
ثلاثه نخوت دماغ یادو را در گرفت - و با افواج پیش
آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست ننا پردازد - و عاقل ازانکه نقدیر در تدبیر می خندد - و قاعده اجل او را رهنمونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجی راو قرار یافت و مدار المهامی بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و توپخانه و اموال بی قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف بوقوع آمد - و بالاجی راو هم در دکن نوردهم ذیقعده سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر او مادهو راو ( که صغیر سن است ) و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر ( که برانجا چهاونی شده بود ) بهادر وحوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده در میدان ساه گدهه ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته ایستیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا قصبت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را ( که سرپرست در آب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته ) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم بآن حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر شمشیر نواب آصفجاه غفران پناه بنابر عداوت ( که با برادر داشت ) و راجه رام چندر ( که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود ) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے ( که با کردنی ) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از رنجیرهٔ توپخانهٔ خود در آمده دست بجنگ کوته برق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را درهم زده بسیارے را در خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و چون دید که راست محصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هشت کروه پونه رسید ) پدش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه سدیم فائده نه نخشید - فرداست که پونه ردهٔ آتش می شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و فریاد در آوردند که می خواهی که خاندان ما را بر دست مسلمانان برباد دهی - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بدست و هشت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه

ششم جمادي الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه درانی بر بادو ظفر یافت - نواب آصفجاه از هشت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے ( که ازو بوقوع آمده ) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز

موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف باردهٔ چهارُنی داخل قلعهٔ صوبهٔ بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیرالممالک را در قلعهٔ مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۷ ) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستی برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتانی قُدِّسَ سِرُّهٗ مدفون گردید - و در تاریخ فوت از میر اولاد محمد دکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن زیب والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقم کرد تاریخ فوتش دکا *
* امیر الممالک بجنت شده *
۱۱۷۷

نواب آصفجاه ثانی بعد ازان ( که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت ) فرمان شاه عالی گوهر را ( که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود ) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرتاپونت را ( که برهمنی ست ساکن سنگمیز ) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور بنحوی که عنقریب گزارش یافت رگهنابهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاونی کردند - دریں ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - منصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین
معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ ( ۱۱۷۶ ) ست
و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از
پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان
بهادر اورنگ آبادی ( که از عمده نوکران نواب آصفجاه
ثانی ست ) باستمالت عنقریب از نواب مامور گردید - او
در اورنگ آباد اقامت داشت - سر برزده بر آمدن رگهناتهه
راو سیزده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از اورنگ آباد
دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه
راو ( که کمال بے سامانی و سراسیمگی داشت ) آمدن
محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز
تمام پیش آمد - سرداران عیدم از رفاقت محمد مراد
خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه
راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو
کهاون ورزیدند - بنابران جمعی شایسته با رگهناتهه راو
فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد
باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد -
بر دوازده کروهی از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر
سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت -
و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر
در آمده قریب باوردگاه رسیده بود که این جا مناقشه
انفصال یافت - چون موکب آصفجاهی بموضع بیدگانو رسید
رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول
سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو
ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی
این عنایت بنواب آصفجاه گذرانیدند - و اسناد مراتب کرده
بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بتحسین نرود محمد مراد خان
بر کرسی نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که نقش اران
عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را
برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را
معطل باید کرد - و جانوجی پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را
بتطمیع این ( که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم ) طلبیده
ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششم
نواب آصفجاه غفران پناه ( که بطرف غنیم رفته بود ) از
نا قدردانی کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال
بنواب آصفجاه ثانی پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه
تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود
ندیده آوارگی و تاراج ملک ( که اصل شیوهٔ غنیم است )

احتدار کرد - و با سی هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار سهر پداه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن سهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم سعبان سال حال ( همین که از دریچهٔ سرق سر بر آورد ) غارتیان همراهی او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب سمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و میلان متصل دیوار داسته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را ( که در دیوار کلان داغ قلعهٔ ارک است ) خواهتند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کمش آنقدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیری از غارتیان بدست شهریان قتیل و جریح گشتند. در
عین گرمیٔ معرکه ( که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بغلان
رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دارو گیر شد -
رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو
مالیده از یورش برگشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی
شنیده رخت آوارگی جانب بالاه کشید - بیست و ششم
شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد -
چون عدیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج
بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمقارل طولانی قریب بالاپور
رسیده شد راه گشت عدیم ازان طرف برگشته و از
نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدرآباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب
پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که بتخریب
دیار غنیم در تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته
متوجه دارالضرب پونه شد - و بعد در آمدن از کتل
احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج
مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهیٔ پونه رسیده
مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ
قریب رفته بودند - فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ - مردم
لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سبحان اللّٰه در عهد باجی راو و بالاجی راو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که در کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب الّٰهی گردید - مدر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمُرُہٗ گوید * قطعه *

* آصف جاه دویم سلطان اعلام *

* آبادی قوم برهمن سوخت تمام *

* تاریخ سنو ز شعلهٔ طبع ذکا *

۱۱۸۱

* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال در شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و بنو یورش را رد کردند - و بسیارے از غاریان سپاه او را طعمهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *

# * حرف الواو *

## * وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی است - بپایهٔ همت مدی رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل علی قلی خان خانزمان در دیار شرقی جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها می پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطئهٔ فساد در انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئی برخاست - ارانجا ( که دو رنگی مجبول مزاج نامردہ بود ) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولی نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب دروبان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلی جدائی گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج ره و راه قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعی

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و سوم بعدهٔ خلافت رسیده ملازمت دریافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکری بود *

## * وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقًا بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باقدام بیان پیموده - که ( چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیبانی رهائی یافته بکرّه مانکپور آمدند ) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامی ( که عرش آشیانی (۲) بضارب نقش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم اجرام حضور بسته ) خان مزبور در دهلی بدو پیوست - او بنوید عواطف خسروانی امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهی فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگی مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان بدر منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید ) سال بیست و یکم ( اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت ) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای رزین وزیر خان تفویض

(۲) نسخهٔ [ ج ] دریں هنگام که عرش آشیانی بصفت نقش پنجاب بود •

یافت - پس ازان ( که میرزا خان طلب حضور گشت ) سپه سالاري نیز بدو بار گردید - و چون سال بیست و دوم ظاهر شد ( که آن ناحیه از بے پروائیٔ وزیر خان غبار آلود نا ایمنی ست ) راجه تودرمل ( که در کاردانی و مردانگی از یکتایان روزگار بود ) بیاوري تعین گردید - اتفاقاً درهمین سال مهر علي کولابي ( که از ملازمان ابراهیم حسین میرزا بود ) مظفر حسین پسر خرد سال او را از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان جرأت به صف آرائي نمیکرد بدلیری سهامت و پر دلیٔ راجه ( چنانکه در ذکر او ثبت افتاده ) مخالف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر مهر علي هیچ عیار آشوب گشته سر بعصیان بر داشت - وزیر خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران فرومایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره در گشته بمحاصره پرداخت - روزے ( که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در صدد بر آمدن بودند ) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علی رسیده بکوی نیستی فرو شد - مظفر حسین میرزا را از ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا ( چون کارهای گجرات از وزیر خان متمشي نمي شد - و نا روائیٔ

داد دهی علاوهٔ اختلال آن دیار گشت ) معزول شده بحضور آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور شیرازی بمنصب وزارت امتیاز اندوخت - و در همین ایام بحکومت اوده دستوری یافت - و در سال بیست و هشتم ( که خان اعظم بدفع معصوم خان عاصی و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان کافر نعمت تعین گشت ) وزیر خان بکمک نامزد گردید - و پس از انهزام معصوم خان ( که میرزا کوکه از ناسازی هوای آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود ) سپه سالاری عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبه دار حضور بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کارطلبی بر سر قتلو خان لوحانی ( که در ولایت اودیسه استیلا یافته بود ) فوج کشیده او را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اودیسه باو گذاشته چون ستانده برگشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبو کمکی بوده در ضبط و نسق آن ملک می کوشید *

چون در سال سی و یکم هر صوبه بدو امیر کار آگاه حواله شد ( تا یکی اگر بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد ) پاسبانی بنگاله بوزیر خان و محب علی خان قرار گرفت - و در سال سی و دوم سنهٔ ( ۹۹۵ ) نه صد و نود و

پنجم هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود - پس از فوتش شهباز خان ( که دران هنگام بخشیِ سپاه آن دیار بوده ) نوکران او را به میرزا محمد صالم پسرش سپرد - ( چون در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کردارئ نیاکان کارگر نیاید - و با که مزاج شناسیِ زمانه و مزاج خوشاگي و خدرسگالی و آگاهی بر دوام فراهم نشود سزاوار آن نگردد ) در کمتر فرصتی[2] آن تباه گوهر بهم نشینیِ هرزه درایان یاوه سرای نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائی فرا پیش گرفت - دریں اثنا میر مراد از حضور تعین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالم در راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد با چار به فتح پور همسوه محصور گردید - با جاگیرداران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیانی چندے زندانی فرمود *

## * وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب درخور و خطاب وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان ( که سکهٔ سلطنت بنام حضرت مکانی نورانی شد ) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] در کمتر فرصتی آن تباه گوهر هم نشینی هرزه درایان به سودا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک
خان بیگ ( که از والا شاهیان آن پادشاه بود ) سر بلند
گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه
دستوري پذیرفت - و تعلقهٔ مربور به غیاث بیگ اعتماد الدوله
تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده
بملازمت پیوست - پستر ( چون پادشاهزاده سلطان پرویز
بیساق دکن معین شد ) از بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت
بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بوده - سال
یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار شادکامي
اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدي قامت
قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

## * وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنیوت پنجاب است - در طبابت
مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جواني در سلک
ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ
پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فایز گردید شاهزاده
از کمال التفات بداروغگی عدالت عسکر خود مامور گردانید -
او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معاملهٔ فهمی
خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در
دل شاهي نمود - و در مهم رانا ( که دیوان بیوتات بود )

خدمات سگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگی ترقی و تصاعد نمود - و در ایام فرح و ترح ملازم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - تاکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت تصرف خاص شاهی در آورد - و بحکام اقامت خدمت بدیوانی (٢) سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری ازو دیگرے همراه نبود (٣) *

روز جلوس صاحب قران ثانی بر سریر خلافت و حکم رانی بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم ( چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد باداى پیشکش تعلل می نمود ) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم تسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (٤) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا ( که در یساق

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] تصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (٣) نسخهٔ [ ج ] عمده ترین - (٤) نسخهٔ [ ب ] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود ) بعد از بیش مورد تفضل پادشاهی شده در همین سال حین معاودت از برهانپور بنظم صوبهٔ پنجاب [ که در دول یمین الدوله بود - و تحقیق محال خالصهٔ آنجا ( که بیشتر از خالصات دیگر ممالک زیاده است ) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمی آمد ] بوزیر خان ( که قدیم الخدمة معتمد بود ) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده در هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهی پیشکش های لایق از نظر می گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبر آباد سرفرازی یافته همگی ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ ( ۱۰۵۰ ) یک هزار و پنجاه هجری به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه می رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرفه برانداخت - و نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روی وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگی و بے تکلفی بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که می شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو می نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهی کار پادشاهی را توأم عبادت الهی می دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگی خواصان سرفراز شد - سال سی و ششم فوت نمود *

## * وزیر خان محمد طاهر خراسانی *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلامُ اللّٰهِ عَلَى سَاكِنِهَا - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتے ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و موج کشیهای شایان نمود - سال دهم ساه جهانی ( چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت ) بانتزاع الکای بگلانه ( که مابین گجرات و دکن بسیر حاصلی مشهور است - و در سبیل التمغا بامزد شاهزاده شد ) مامور گردید - حضرت شاهی پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبی و بکد آوری سه فوج ترتیب داده از سه جانب در بارهٔ قلعهٔ ملهیر ( که مسکن و ماوای بهرجي مرزبان آنجا بود ) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومی از آسیمه سري بقلعه ( که در قلهٔ کوه است ) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی و نبرد آرائی کمر سعي چست در بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقی گردید - بعد و بعت آن مرز بوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر ( که حاکم نشین آن دیار است ) بمحمد طاهر مقرر گشت - و ( چون در سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثانی نظم دکن بشاهزادهٔ
تفویض یافت ) او بصدارت صوبهٔ خاندیس من حیث الاستقلال
اختصاص گرفت *

و ( چون بیست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ ( ۱۰۶۸ )
هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رایات عزیمت
لدفع دارا شکوه در افراخته گشت ) نظر بر قدم بندگی و
دیرین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت
بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم
و نقاره و خطاب وزیر خانی سر اعتبار بر افراخت - و پس
از ظهور کامیابي ( که سریر سلطنت هندوستان بجلوس
عالمگیري مزین گشت ) صوبهٔ خاندیس بمعظم خان
میر جمله ( که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد
نظربند بود ) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم
به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان
بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبیل سدهٔ خلافت جبهه آرا (۲) گشت -
و در سال سوم بصوبه داری اکبرآباد خلعت امتیاز
پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم
از تغییر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید )
خان مزبور از آگره بهمراهی شاهزاده متعین گشت - و

(۲) نسخهٔ [ ج ] جبهه آراست *

ایالت حاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگي یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در بیرون شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - تا آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پورهٔ بیرون شهر مذکور ( که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست ) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقی خان در سال سشم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسی صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سالِ دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلیِ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهادهٔ که سیرگاه بود - و مثل شاهزادهٔ بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبی دران دلنشین مکان دادِ عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

(۲) نسخهٔ [ ح ] یاردهم *

آن مکان پا درجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان بادل بتخلص است - مدتے فوجدار باس بریلی بود - غزوات اعذار سمات حضرت نبوي صلی الله علیه و آله و سلم (۲) در زمین شاهنامهٔ فردوسی بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخته - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

# * حرف الهاء *

## * هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - ( چون پدرش سال سي و سوم جلوس عرش آشیانی در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید ) او بدرگاه سلطانی رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت - و در کشایش قلعهٔ مؤ مصدر نبرده گردید - بعتر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ حضرت ] نیست *

تیم مرید بخشي بتصدیر آسدر مامور گشت - پس ازان همراه
سعادت خان ( که از جانب حکام دکن قلعه داری کالده
و ترنبک داشت و از مساعدت بخت رجوع بدرگاه سلطنت
آورده بود ) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن
قلعهٔ ترنبک سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف
کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و
پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از
اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت
اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و صاحب صوبگی ملک اوڈیسه
بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز
شد - خواجگی محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت -
(۲)
که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال
بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد
قاسم خان میر آتش شاهجهانی ست که ترجمه اش درین
اوراق اندراج یافته *

## * هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیانی
بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

(۲) نسخهٔ [ ج ] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوسمال جهجهار سنگهه بوندیله تعین یافته. سال نهم ( که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوری پذیرفت ) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم ( که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید ) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه ( که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد ) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال بر طبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه کام عقیدت بدان صوب بر داشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور بر خورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

(۲) نسخهٔ [ ج ] کیسری سنگهه ۰

سي ام در طبق حکم حضوری همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعی جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بنابر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجری بکنج نیستی خزید - و در نابدیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان ( که برادر زادهٔ او باشد ) برای نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقی او عبدالرحیم نام تا سال سي ام بمنصب پانصدی صد و بیست سوار کامیابی داشت *

## * هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهانی از تغیر عم خویش معتقد خان خانزمان بداروغگی توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب ده صدی چهار صد سوار سرفرازی یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزاری شش صد سوار رسید - ( چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد ساية وصول بلدهٔ برهانپور انداخت ) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خاني کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیري بود - ( چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور بداشیر فتح پدرش از حدت هوا جان درباخت ) پادشاه قدر دان او را بالطاف خسروانی از عزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلخانه ( که جز به معتمد (۲) اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود ) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار داني و مزاج شناسی مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگي یافت - ( چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود ) به صوبه داري دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازي پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشي مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخهٔ [ ج ] معتمد خاص عقیدت منش •

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع بیر ضمیمه بخان مزبور مقرر شده باوزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید . و چون صداقت و فدویت خان مشار الیه با نیکو معاملگی و راست کیشی دلنشین خاقان مکان بود در صوبه داری آگره مدتها بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) هزار و هشتاد و دوم هجری در برهانپور بساط هستی در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بندوق اندازي سر آمد امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد اعظم ( که درزش فن باگزیر نشاهٔ سروری ست ) بارک افتخار می افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه گشتند . نخستین در پر دلي و جسارت مدشی مشهور روزگار بود - رسوم سپاهگری پر (۲) لازم گرفته - تکیه و لحاف او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا چهل تن می نامید - از غرور جانه رادي اکثر مصدر بے باکیها میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامے ( که اجمیر معسکر پادشاهي بود ) بنابر جهتے از منصب بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ٭

از روی خانه زاد سواري هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با پهنگ در قلعه داری چنادة گدهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند ∗

## ∗ هژبر خان خلف الله وردي خان ∗

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پیشتر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هفدهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک ( که در راه کابل واقع است ) سربلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد ∗

## ∗ همت خان میر عیسی ∗

خلف الصدق اسلام خان بدخشی است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش بارباب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست # بیت #

# بحر خارے که مجنون داست در دل #

# بیابان جنون خارے ندارد #

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے ( که پدرش را در ایام شاهزادگی در سرکار خلد مکان بود ) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ حکومت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خانی ( که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود ) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت در نواخته از منصبش ( که هزار سوار بود ) پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگی شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و بستر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال هفدهم ( هنگام نهضت پادشاهی بجانب حسن ابدال ) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب صوبگی اله آباد و مرحمت
یک لک روپیه حرمی اندوخت - و سال بیست و سیوم
در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت
معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان
مهر بخشی ودیعت حیات سپرد و حکم متاع نظاب
همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم
در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق
تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دبیقهٔ زنان
بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي
و طغیان اکبر [ که باتفاق مغروران راتهور و زمرهٔ سران
لشکر پادشاهی از غایت وقاحت و بے سعادتی بارادهٔ
مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت ( که زیاده بر ده هزار سوار
در رکاب پادشاهی نبود ) نزدیک رسید ] خان مکان همت
خان را ( که بشدت مرض مبتلا بود ) بحراست اجمیر
در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجری خان مذکور
بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در
همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوق و سلیقهٔ درست
داشت - میرن (۲) تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح میرن

(۲) نسخهٔ [ ح ] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان •

خان و روح الله بیگدام خان اولین در سال بیست و ششم
بخدمت میر توزکی سر برافراخت - پیشتر خطاب خانه زاد
خانی یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت
خان بداروغگی بندهای خلو اختصاص گرفت - و پس
ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری
فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

## * همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

### * محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب
درخور و خطاب خانی سر برافراخته پیشتر اولین بخطاب
مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت
بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
( چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
در دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود ) موصی الیه
سی کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر
گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ
منصب و عطای خطابها شادکامی اندوختند - ازان جمله مظفر
خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان
نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و سمشیر و فیل ماهی گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سی ام بعنایت اسپ
با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تعویض صوبهٔ الهٔ آباد
نامزد شد - و سال سي و سیوم ( چون خانجهان کوکلتاش
ناظم الهٔ آباد گردید ) نامزده بصوبه داری اودهه و فوجداری
گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري
الهٔ آباد باو قرار یافت - پستر طلب حضور شد - سال
سی و هفتم بملازمت پادشاهی پیوست - و همت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت -
سال سی و نهم [ چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهی
بتفصیلی ( که در احوال قاسم خان کرمانی رقم زدهٔ کلک
اخبارسلک گشته ) در کهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب
گردیدند ] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندوق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ ( ۱۱۰۶ ) هزار و یک
صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] کوروره *

سی ام از تغیر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سی و هفتم بنظم الهٰ آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید *

(۲) صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم الهٰ آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و سوم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیمای امتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که بامرده بار دوم هم صوبه دار الهٰ آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت جلد منزل بخطاب خانجهان اعز الدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مربور بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلی دروازهٔ حویلیٔ عالیشان ( که متضمن عمارت حمامی در نهایت پاکیزگی ساخته ) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت برهم خورده *

---

(۲) در [ مآثر عالمگیري ] سپهدار خان ناظم الهٰ آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیه مهابت بومی جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پیمای امتخار گردید *

# * حرف الیاء *

## * یوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم اتکه است - با عرش آشیانی نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعی از پیشگاه سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیرام خان ( که عازم نواح پنجاب بود ) بگیرد او نیز در سن دوازده سالگی بهمراهی پدر تعین یافت - و در روز معرکه با جمعی از مبارزان میدان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتکه خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میسره چاره دران دید ( که در فوج بیرام خان تاخت آرد ) خان مذکور پیش پیش پدر بوده مصدر ترددات شد - و بخطاب خانی نام آور گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه کشته گردید او با جهلداران (۲) خود مسلح شده سر راه

(۲) نسخه [ ج ] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرویت - تا آنکه سداست پادشاهی در بارهٔ ادهم خان خاطرنشین گردیده پارهٔ تسلی شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسروانی گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس ( که ماجرای کافر نعمتی و فتنه پژوهی علی قلی خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید ) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیانی توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش می رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیانی بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط بادهٔ پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ ( ۹۷۳ ) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت[(۲)] *

---

( ۲ ) در [ اکبرنامه ] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادهٔ پیمائي روز خور یازدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعدهٔ پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

## « [illegible] »

حکما این اکثر را ( چون در این صورت مزاج اعتدالی
مناسب [illegible] نمود متضمن [illegible] کثیر [illegible] ) [illegible]
استعمال آن گردانده یعنی مقدار [illegible]
در ابدان آن ( که [illegible] حرارت عامل [illegible] صورت نوعیه [illegible]
است ) منع نمودند و [illegible] - چنانچه این
معنی از کتاب [illegible] است - اما شرع
مصطفوی ( [illegible] ) - که از [illegible] طرف [illegible]
[illegible] نازل گردیده ) نظر [illegible] [illegible]
قلیل و کثیر آن بداند - و برای [illegible] حرفی [illegible]
جایز ندانسته - و اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین است ٭

## ٭ یوسف خان کشمیری ٭

پدرش علی خان چک(۲) مرزبان کشمیر داشت - چون
در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم
پیش گرفت مردم او را بکلانی برگزیدند - از بعضی
خانهٔ ابدال عم خود ( که اندیشهٔ سری بخاطر آورده بود )
گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم تفنگ
در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان
عیدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] پنک ٭

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و ( چون پیش از سپری شدن دو ماه بر نهادان آن سر زمین شده مبارک را بحکم جهول نشانیده لوهر چک عم زادهٔ خان مذکور را بسرداری برگزیدند ) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید و بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیري را ( که از معتمدان رکاب بود ) جهت دلدهی با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام ( که صوبهٔ پنجاب مقر سلطانی بود ) پادشاه را دیر طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و بهاء الدین کنبو بسفیري یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

(۲) نسخهٔ [ ب ] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده بخوبت فروسی او بر گرداندند میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که ( از راه پکهلی نزدیک بولیاس (۲) رسید نامبرده بجز رستگاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته بر گردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنابران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري برداشته جنگی کرده به پراگندگی افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سی و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و ( چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتی بظهور پیوست ) قاسم خان را با فوجی شایان راهی ساختند - او بشایستهٔ تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ ح ] پولیاس - (۳) نسخهٔ [ ح ] اس رای پسند نشد *

بصوبه غالب آمد - سال سی و دوم او را از زندان بر آورده در حدود بهار جاگیر بمنخواه شد - و تعیینات صوبهٔ بنگاله گردید - تا سال سی و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدارگاه سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائی ساخته مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان میر بحر بگشایش آن صوبه تعین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها دو روئی افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر گشت - بعد آن هم نامردهٔ شیوهٔ سرتابی داشت - در سال سی و چهارم وقتي ( که پادشاه در کشمیر بود ) پس ازان ( که پا افزار خاصه برای دلجمعي او رفت ) بتارک نهاده کامیاب آستانبوسی گردید *

## * یوسف خان ولد حسین خان تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده بمنصب شایان سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و پس از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب از افزود - و سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعین گردید - و چون بودن او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت علم لوای کامرانی بر افراست - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري گوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

## يعقوب خان بدخشي *

ابتدا بصدي بنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دكن بود - در جنگي ( كه شاه نواز خان ميرزا ايرج عنبر حبشي را شكست داد - و كار نمايان صورت بست ) خانخانان عنان اختيار بهر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ كابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني ( كه نذر محمد خان والي بلخ در نواح كابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد امير خواست كه بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد ) او در كابل بود - پاس نمك خواركي مقدم داشته جوابهاي صاف درست گفته فرستاد - و رقت موعود بعدم آباد شتافت *

## * ياقوت خان حبشي *

كه از غلامي خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشی و انتظام افواج در جناب عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهی را بمراکب تاخت پا لگد کوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و ( چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکی در قبضهٔ او سپرد ) به فریب کاری زنش ( که هر روز زبان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او می برد ) بمرتبهٔ سفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداران لشکر را استدعا نموده نقاب افگنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا ( که مبلغهای خطیر بمردم بخشید ) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوائج خود می نمودند - ازین جهت یاقوت خان ( که سردار نامور صاحب جمعیت بود ) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنه پور آمده به زار رتن هادا ( که بمحافظت بالا گهات می پرداخت ) در پیوست - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي ( که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود ) اطلاع داد - خان مذکور او را بتقدیر منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخی همراهانش منصبی درخور ( که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد ) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهی منسلک گردانیدند - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیانی او را بارسال علم و نقاره مباهی فرمودند - و ( چون سر آمد امرای دکن بود ) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمی آوردند - ( چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار اسوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها در انداخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت ) یاقوت خان مرقوم ( که با وجود نوکری پادشاهی سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

بگذاشتی ) افتتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که
بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام
بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - بهادي در صدد
تقویت محصوران شد - هرچند سعي نمود ( که آذوقه و
تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران درساند ) بسبب
دیدبانی اهل ملچار مطلب او بعمل نیامد - و ازانکه غله
( که از بازار آن بعاق کیش بقلعه مي بردند ) مکرر بدست
افتاد اندیشهٔ او بر روي روز آمد - آن خاین خایف براه
فرار ( که شعار غلامان است ) شتافته بمحل عادلشاهیه
پیوست - ازانجا ( که اقبال پادشاهي روز افزون بود ) کارے
( که بظاهر موجب وهن خواج تواند شد ) در باطن سبب
شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف
سپاهگري سررشتهٔ چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد
فتح عیدرکوت ( که عبارت از شهر پناه دولت آباد است )
رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروي خانزمان ( که در گهاٹ
کاغذي وازه بود ) مانده یاقوت خان بهمراهی مراري دت
صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان
میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے
از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان ( که بمدد لهراسپ
پردازد ) در اثنای راه بوردي بجرے از فوج مخالف

بر خورده - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حوے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت اندرون و بیرون دریں موج است - و مرازي عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسپ فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز بدرون چاره ندیده با وجود قلت سپاه بکیفه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت - و شمشیر سر افشان وتیغ نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب عدیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه مخالفان پای
(۲)
ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنائے گریز حوے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از برگ افتاده بهادران عرصهٔ سهامت از عقب خود را بیاقوت جان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان برائے محافظت سردار لختے پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه در یاقوت جان ریخته به نیست و همت زخم تیره و شمشیر کار دشمن
(۳)
باتمام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان بدرند -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهادران (۳) نسخهٔ [ ج ] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش لذا کاهی آن گروه کمال جلادت بکار برده
جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سرداری ( که
در علو مرتبهٔ سپه کشی و فوج آرائی سهیم و عدیل
نداشت ) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف
و باعث دل شکنی محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه
گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیه بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش
از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعی در گذشت - حسن
خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان
نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونی
بخت بیدار بدرگاه ملک اشتباه اعلی حضرت ناصیهٔ عجز و
استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافهٔ
هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز
یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

## * یوسف محمد خان تاشکندی *

تاشکند شهریست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم
است و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شده - شرقی آن کاشغر
و غربی آن سمرقند و جنوبی کوهستان سرحد بدخشان
و شمالی [ اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیع و القو
(۲)

(۲) نسخهٔ [ ج ] ا

و بانکي ( که به اترار مشهور است ] اما الحال بسبب عبور
و مرور اوزبکیه اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده ـ
عبور از جادت عربی ( که کوه ندارد ) گذار (٣) بیگانه صورت پذیر
نیست - و دریای سیحون ( که بآب خجند مشهور است )
از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب
میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت ( که بشاهرخیه
اشتهار دارد ) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب
میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب
جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و
از شمال آخسی و شاش ( که از بلاد قدیم است و سابق (۴)
بفناکت اشتهار داشته ) الحال به تاشکند و تاشکندیت معروف - (۵)
لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور -
خصوصًا لالهٔ هفت رنگ که خاصهٔ آن ناحیه است *

بالجمله ( چون خان مذکور از وطن مالوف وارد
هندوستان گردید ) ایامی چند بمرافقت عبد الله خان فیروز
جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشی و بخت یاری بخدمت
شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور
مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] اترار - (٣) نسخهٔ [ ب ] گذر - (۴) نسخهٔ [ ج ]
شایش - (۵) نسخهٔ [ ج ] تاسکیت و نسخهٔ [ ب ] تا سکنیت *

رزید - و پس از سریر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحي ماندو اختصاص گرفت - و بسال چهارم در یساق دکن باقتضای نیرنگ پردازیهای تقدیر نیک ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي گردید - یعني بهمراهي بهادر خان روهیله در روز نوبت کاہي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه و کوشش های رستمانه نموده برخمهای گران در میدان افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان بر داشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود - چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و تاراج حوالي بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون در آستانهٔ خلافت نامیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه ( که در بارهٔ بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است ) تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلای میناکار و اسپ و فیل سر بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهی گردید - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر معلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقتی و بیوفائی ازبکها مشاهده نمود [ که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور ( که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد ) غدر کرده بتحکم ملکے بصیغهٔ طلب بر گرفتند ] ازین جهت معل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان را را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهیٔ قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعیٔ جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر بتغیر سده بصوبه داریٔ ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داریٔ ماندو سرفراز گشت - و بجهتے مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پستر

بفوجداري و قلعه داري کانگره دستوري يافت - و در اوايل جلوس عالمگير شاهي بصدور برخي (۲) حرکات مخالف مرضي پادشاهي از منصب و جاگير افتاده گوشهٔ انزوا در گزيد *

پسرانش تا وصف خانه زادي بنابر سوء مزاج خلد مکان منصب ياب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانيدند - پس ازان ميرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوربيگي گرديد - و پايهٔ عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به ميرآتشي اقتدار يافته در جنگ جاجو (۳) اداى حق نمک بجا آورده بهمراهي آن شاه والا همت نقد هستي بر افشاند - خلف او ميرزا فتح الله (که خرد سال بود) بشالت خان سلطان بطور اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و خواجه تاشي بتربيتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگي ديوانخانه و هرکارها اختصاص يافت - و به همين عنايت آن امير سلاطين نظير بمنصب و خطاب موروثي سر عزت بر افراخت - در حالت تحرير بقيد حيات است - با راقم اين سوانح محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] عالمگيري - (۳) نسخهٔ [ ح ] جاجو *

## * یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخی ست که مرد فهمیدهٔ آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے پیشکشی بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاده - از پیشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسروانی گردیده رخصت انصراف یافت - پسرانش (۳) بدر همراه بودند - هر یکے بعطیهٔ در خور کامیابی اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے ( که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و باخ بحوزهٔ تصرف پادشاهی در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردي گردید ) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ می پرداخت - از صوابدید و نیک اندیشی پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت‌نامهٔ با خلعت مصحوب یکے از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهی پیوست - و عنایانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ ب ] آنطرف •

سوار و خدمت صدارت بلخ سزاوار گردید - و پسرانش نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن دیهه های پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته بخدمت بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرف مدام رو بمهانخانهٔ بیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتقبیل ساحت سلطنت ورق طالع در افراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر ترکی و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت (۲) صد سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی شهزاده محمد شجاع تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه ( که بست و گشاد سلطنت در دستش بود ) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام ( که موکب عالمگیری عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

(۲) نسخهٔ [ ب ] شش صد •

بود ) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد
راه گردید - لهردے سترگ در پیوست - مخلص خان با
جمعے از سپاهیان نامی توران در قراولی بود - چون
سران راجپوتیه عاقبت تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار
بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده
با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے
از امرای پادشاهی ننگ لک پا جان بدر بردند - مشارالیه
با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنمونی بخت
باستلام عتبهٔ عالمگیری سعادت اندوخت *

و [ چون پیش ازین ( هنگام برافراختن رایات عزیمت
جهانگیری از دکن ) خطاب مخلص خانی نامزد قاضی
نظامای کروردی شده بود ] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه
مباهی گردانیدند - پس از جنگ کهجوه ( چون شجاع
هزیمت نصیب بصاحب بنگاله رهسپر وادی فرار گردید ) او
هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت -
و ( چون شاهزاده از کوته اندیشی و تنه رائی بشجاع ملحق
گشت ) معظم خان ( که کارفرمای این یساق و سردار عساکر
پادشاهی بود ) بعد انقضای برسات در حوالی پل کتهه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پل کهته - و نسخهٔ [ ب ] پل کهته *

( که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است ) در عقب نالهٔ عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراولی سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگهي ذو الفقار خان را با فرقهٔ اعران (۲) و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مضطرب به تدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز شربت نیستي فرو بردند - و بسیارے زخم برداشتند *

## * یلنگتوش خان بهادر * (۳)

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهي محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

---

(۲) نسخهٔ [ ع ] اغران - (۳) در [ بعضی نسخه ] پلنگتوش خان *

تا هزار ۱۱ و ... با هزار نوبه مرحلهٔ مباهات اندوخت .
و سال ... از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
منصب ... هزار سوار چهارانه عزت در اندوخت . و سال بیست
و هشتم از عزل ... ... ... کشت . پس ازان
... کشیده سال بیست و هشتم ... ... منصب آن
رواج ... آورده از انتقال ... ... ... جوانان
واقعات ... ... ... سال بیست و ... دار
... ... و ... ... آمده . مقدمهٔ اعوالی
اندوخت ... *

---

## خاتمه

الحمد (۲) لله که این نسخهٔ انمام طلب بانضمام مآثر بتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا می پردازد * # بیت #

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه نمانم (۳) سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد #

نام این بے بضاعت عبد الحی است - در سنهٔ ( ۱۱۴۲ ) هزار و یکصد و چهل و دوی هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بحرو کشی در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسی پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال ( ۱۱۶۲ )

(۲) نسخهٔ [ ح ] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ ح ] نماند ٭

هزار و یکصد و شصت - و در هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیواني صوبهٔ برار و متصدیگری محالات نیول آن دوئین بلند مرتبه ( که دران صوبه بود ) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد معهور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد ( اگر چه چندے نکبت تواري در نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید ) ناگهان حادثهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته درگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالي منصب قدیم و عطای خطاب موروثي در فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیواني صوبجات دکن ( که ارثي ست ) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - دریننولا بوفور مرحمت و قرب هم نشیني آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار می گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتاب آئینه باشد جلوهٔ برق را *

و لهٗ

* دلها بیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لهٗ

* مغرور کي تواند دید زیر چرخ آرامی *
* دُر غلطان ندارد یار شکل آرمیدن‌ها *

و لهٗ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لهٗ

غنچه‌سان تا فکر در باشی * نتوان دید دل کشائیها

و لهٗ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

و لهٗ

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *
* قدر کمتر سار خوبان هرچه هست آمیزش است *

و لهٗ

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لهٗ

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زنان شوم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لهٗ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لهٗ

* گهی تغافل و گه ناز و گه جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

و لهٗ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لهٗ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

و لهٗ

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه در صبح *

* شد هرکه دو چار دگرے دست بسر زد *

و لهٗ

* دل شد ز شوق خطش مجنوس زنداں ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را پري در چاه برد *

و لهٗ

* از خم قامت پیریست عیان شکل وفا *
* کہ دیوار چو گردید دوتا می افتد *

و لهٗ

* گران جانان نمي دانند رسم زار داري ها *
* در آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

و لهٗ

* دل نازک مزاجان از نسیمی می شود درهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

و لهٗ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت برمگیر از خیرخواه خویشتن *
* لازم افتاده ست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

و لهٗ

* تا زداغ دیدهٔ من روشنی ای جان نگاه *

* هر سر مژگان من سد خار دامان نگاه *

ولهٗ

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *

* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

ولهٗ

* قدے که خم شده از طول عمر محراب است *

* ازان بترس که با پیر بے ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *

* بدخواهش را بود هم بسته دو لب *

* ای شمع خموش تا بمحفل باشی *

* هرگز نکشی ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *

* سود از برسانی پئ آزار مباش *

* چون گل نکنی اگر دل کس را خوش *

* بارے بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو می ماند *

* هر کوچهٔ تنگ او بمو می ماند *

* تا در گذري ازو نکوئی می کن *
* کز مرد همین نام نکو می ماند *

رباعیه

* بگذشت شباب و عهد پیری چو رسید *
* حاصل است سیاه کردن موی سفید *
* ای محو خیال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شد سفیدهٔ صبح دمید *

رباعیه

* ای حاتم امیرا چه عالی شانی *
* آری تو که خود مرتبه ات میدانی *
* چون ذات خدا که خالق بی مثل است *
* تو مخلوقی ولی نداري ثانی *

رباعیه

* ای راکب دوش فیض آمای نبی *
* وی ذات تو عین ذات والای نبی *
* زین رو سبب که در مکه کسی فرق نکرد *
* چون خوابیدی شبی تو بر جای نبی *

الحال ختم کتاب بر تحقیق مالک ملک و درود بر رسول خیر انام (علیه و علی آله السلام) مینماید *

* تمت *

## تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب

* و الیه المرجع و المآب *

( ديگر — معنوي )

چو از اقامت ايشياتك سوسائتي بنگ * كتاب پر ز محامد مآثر الامرا

١٣٠٩

بگشت طبع ضياى خرد ستانش بود * سنه اى بود سوانح مآثر الامرا

( ديگر )

چو شد مطبوع اين تاريخ بے عيب

بدو دم سر بحر سال در جيب

٢

كه هاتف خوش بگفت از دامن عيب

٢١٢ — ١٥١٩

تواريخ امدوان است بے ريب

( ديگر )

ختم چو شد طبع اين تذكرهٔ بے مثال

از مدد ذو المنن و از كرم ذو الجلال

١٤

جست دلم سال آن گفت خرد از حداث

٧٠٦ — ٥٨٩

پردهٔ ز رخ بر كشيد شاهد صدق المقال

* ديگر - ظاهراً و باطناً *

١٣٠٩

* سنه محرم الحرام يك هزار سه صد و نه از هجري *

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الامرا بعون العلی المتدی *

۱۸۹۱

( دیگر ) — ختم بالخیر جدا

( قطعه )

چو از حسن توفیق و عون الهی * بآخر رسید این ریاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

( دیگر )

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * رهی کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

( دیگر — مثنوی )

طبع بپایان رسید دل ز پی سال رود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش در سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲　　۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهرًا و باطنًا *

۱۸۹۱

* بمه اکمت بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوی *

* دیگر - ظاهرًا هجری و باطنًا عیسوی *

* ورد *

۱۸۹۱

بده بماه محرم نصاب طبع اتمام * هزار سیصد و نه سال هجری قدسی